مُنَاهِجُ العِبَادِ إِلَى المَعَادِ

(مختصر فقه بر چهار مذهب بزبان فارسى)

لمولانا محمد بن احمد سعيد الدين الفرغانى

و يليه

عُمْدَةُ الإِسْلَامِ

للعلامة عبد العزيز بن حميد الله الدهلوى

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



HAKÎKAT KİTÂBEVİ
Darüşşefeka Cad. 53 P.K.: 35 34083
Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93
http://www.hakikatkitabevi.com
e-mail: info@hakikatkitabevi.com
Fâtih-İSTANBUL
MAYIS-2010

مَناهِجُ العِبادِ اِلَى المَعادِ

(مختصر فقه بر چهار مذهب بزبان فارسى)

لمولانا محمد بن احمد سعيد الدين الفرغانى

المتوفى سنة

٦٩١ هجرى ١٢٩٢ ميلادى شمسى

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول ـ تركيا

هجري قمري	هجري شمسي	ميلادي
١٤٣١	١٣٨٨	٢٠١٠

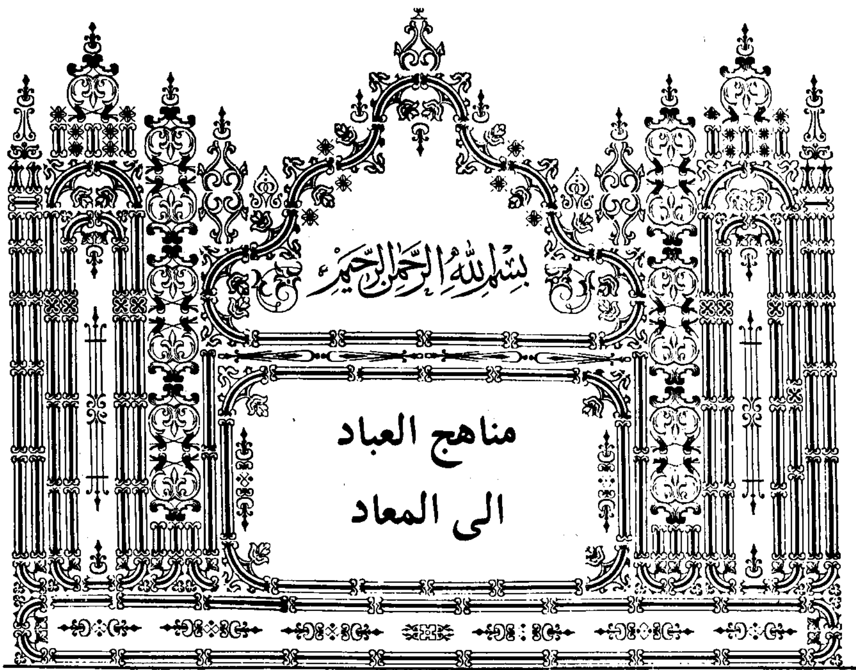
پیغمبر خدای صلّی الله علیه وسلّم فرمودند که (**خیرکم من تعلّم القرآن وعلّمه**) ونیز فرمودند که (**خذوا العلم من افواه الرجال**)

پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمی یافت لازم است که دین خودرا از کتب علمای اهل سنت مثل امام ربانی مجدّد الف ثانی حنفیٔ وسید عبد الحکیم آرواسی شافعی واحمد تیجانی مالکی بیاموزد ودر نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید مسلمانی را که علم وعمل واخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر در کسی صفتی ازین سه صفات نقصان می شود واو ادّعا میکند که از علمای حق است از جملهٔ علمای سوئیست ومتعصب بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین اند وأمّا علمای سوء جنود شیطان.[1]

(۱) علمی که بی نیت عمل باخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقة الندیة ج: ۱ ص: ۳٦٦، ۳٦۷ ومکتوب ۳٦، ٤۰، ٥۹ از جلد أول از مکتوبات إمام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره).

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، ویهودیان در نشر سخنهای فاسدهٔ حاخامهای خود اقدام میکنند وکتابخانهٔ حقیقت در شهر استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید وماسوٰها إمحاء کردن همه دینها جهد میکنند. هر که عقل وعلم وانصاف دارد فهم میکند حقیت یکی از اینها ویاری میکند بنشر کردن آن ودر رسیدن سعادت دارین همه خلایق وسیله ئی شود. سودترین خدمت وعزیزترین بهره برای بشریت اینست.

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş.
29 Ekim Cad. No. 23 Yenibosna-İSTANBUL
Tel: 0.212.454 30 00



بسم الله الرحمن الرحيم و به استعين رب اعنّا على ذكرك و شكرك و حسن عبادتك الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى و الصلوة و التحية على خير خلقه محمد المصطفى و على آله و اصحابه معادن الدين و ابحر الوفاء.

بدان وفقك الله على اداء حقوق الدين و رزقك حسن متابعة سيد المرسلين كه خداى تعالى خلق را ببازى نيافريد و براى بازى و بيكارى نيافريده است كما قال سبحانه و تعالى (**اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ* فَتَعَالَى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ ...* الآية. المؤمنون :١١٥-١١٦**) بلكه ايشانرا براى پرستش و دانش و معرفت و توحيد آفريده است تا بتوحيد و عبادت و معرفت كمال حاصل كرده باز بحكم (**اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا...* الآية. يونس :٤**) بحضرت وى رجوع كنند قال الله تعالى (**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ* الذاريات :٥٦**) ميفرمايد من كه خداوندم نيافريدم مر پريان و آدميان را مگر از براى آنكه مرا پرستند و عبادت من كنند يعنى روى بمن آرند و از غير من اعراض كنند و عبادت كه مقصود است از بندگى و فرمان بردارئ اوامر و نواهئ معبود است بمتابعت هر چه بواسطهٔ انبيا و رسل ذكر فرموده است و آن دو قسم است يک قسم بباطن و دل تعلق دارد فَحَسْب و آن اعتقاد و باطن

ایمان است و این آیت که **(یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهٖ وَالْکِتَابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلٰی رَسُولِهٖ وَالْکِتَابِ الَّذِیٓ اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ یَکْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِکَتِهٖ وَکُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِیداً* النساء :١٣٦)** مبیّن و معیّن آنست و این قسم بحکم حدیث **(و ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین ملة کلها فی النار الاّ ملة واحدة)** قالوا و من هی یا رسول الله قال **(من کان علی ما انا علیه واصحابی)** قابل صحت و سقم و استقامت وانحراف است و دعاء **(اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ* فاتحة :٦)** را یک طرف تعلق بطلب این صحت و استقامت است در ایمان و اعتقاد و این قسم را فرائض و واجبات وفضائلست و اما فرائضش اعتقاد کردن است مجملا خدای تعالی را و انبیا و رسل و کتب و ملئکة و روز شمار را.و اما واجبات وفضائلش تفصیل این مجملست و بعد ازین بیان کرده آید انشاء الله تعالی و اما قسم دوم عبادت و فرمان بر داری که بظاهر تعلق دارد دو نوع است یکی قولی که بزبان تعلق دارد و دوم فعلی که بسائر اعضا و جوارح متعلق است و این هر دو نوع بظاهر ایمان که اسلام است تعلق دارد مبنی بر تحقق قسم اول و این حدیث مصحح این قسم دوم است که **(الاسلام ان تشهد ان لااله الاّ الله وان محمداً رسول الله وتقیم الصلوة وتؤتی الزکاة وتصوم شهر رمضان وتحج البیت ان استطعت الیه سبیلا)** و این قسم نیز مشتملست بر شرائط و فرائض و واجبات و مستحبات و جهل بعضی ازین جمله اعنی جهل فرائض بنزد اکثر علما مبطل و مفسد همه اعمالست پس بر هر مؤمن و مسلمان لازم آمد دانستن اعتقاد صحیح و فرائض و واجبات اجمالا و تفصیلا و دانستن ارکان مسلمانی و فرائض و واجبات و سنن او تا در آمدن اش در دائرهٔ ایمان و اسلام محقق شود پس بنا برین مقدمات محرر این مختصر اضعف عباد الله **محمد بن احمد** المدعو **بسعید الدین الفرغانی** را اثابه الله تعالی فی جمیع احواله الاخلاص و آواه فی کنف عندالاختصاص داعیهٔ ایتمار بأمر **(...تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی ...*الآیة. المائدة:٢)** از باطن سر بر زد و جاذبهٔ **(الدین النصیحة)** گریبان جان بگرفت تا همت بر آن گماشت که مختصری تألیف کند بزبان پارسی که نفعش بعموم خلق برسد مشتمل بر سه قاعده:

قاعدهٔ اول: در بیان اعتقاد سلیم که شعبهٔ از صراط مستقیم است و از سلف صالح مروی و منقول است.

قاعدهٔ دوم: در بیان ارکان مسلمانی و ذکر فرائض و فضائل او و اقوال و مذاهب ائمهٔ دین دران.

قاعدهٔ سیم: در بیان آنچه طالب راه حق را دانستن آن در بایست شود در سلوك طریق حق. هر قاعدهٔ مشتمل بر ابواب و هر بابی مشتمل بر فصول و این مختصر را **مناهج العباد الی المعاد** نام نهاد و بعد استخاره در اتمام آن شروع کرد. و الله تعالی یوفّق علی اتمامه انه ولیّ الاجابة.

تنبیه: هر که خواهد که از علوم فقهیه بهره بر دارد عربی (**الفقه علی المذاهب الأربعة**) تأليف عبد الرحمن الجزری و تُرکی (**تام غلم حال سعادت أبديه**) تأليف حسين حلمی بن سعيد استنبولی را مطالعه فرماید واوقات صلوة خمسه در رسالهٔ عربی (**کتاب مواقيت الصلاة**) تأليف حسين حلمی بن سعيد استنبولی ایضا با تفصیلات بیان کرده شده است و برای اکتساب معارف تصوفیه فارسی (**مکتوبات امام ربانی**) تأليف امام ربانی مجدد ألف ثانی شیخ احمد فاروقی و (**مکتوبات معصومیه**) تأليف عروة الوثقی خواجه محمد معصوم فاروقی را مطالعه فرماید این پنج کتاب مستطاب را مکتبهٔ (**حقیقت کتاب أوی - کتبخانهٔ حقیقت**) چاپ و نشر کرده است وطالبانرا حسبة للّه مفت اهدا وارسال کند رحمة اللّه تعالی علیهم أجمعین

قاعدهٔ اول

اما قاعدهٔ اول در بیان اعتقاد سلیم وآن مبنی بر چهار بابست.

باب اول: در بیان اعتقاد وجود حق تعالی و اسماء و صفات او.

باب دوم: در اثبات ملائکه علیهم السلام.

باب سیم: در ثبوت نبوت و رسالت.

باب چهارم: در قیامت و آنچه بوی تعلق دارد.

ایمان بالله

امّا باب اوّل در اعتقاد وجود حق تعالی و اسماء و صفات او: باید دانست و در دل و جان بباید نشاند و دل را بدان بباید بست که خدای تعالی که معبود بسزاست یکی است بی همتا و بی مانند و بی زن و بی فرزند و بی‌نیاز و بی انباز بذات و اسما و صفات بخلق نماند وخلق نیز درین جمله بوی نمانند همیشه بود و همیشه باشد و همیشه بذات و اسما و صفات خود هست و هیچ چیز غیر او باو نبود نه جسم است مرکب ونه جوهر و نه عرض بلکه آفرینندهٔ همه جواهر واجسام واعراض اوست نه ضد دارد که مخالف او باشد از جنس او در حکم و غیر آن و نه ندّ دارد که موافق او باشد در هر چه او کنند از جنس او نه چند در ذات و صفات او گنجد و نه چون و چگونه و نه کی و تا کی و نه کجا اوّل است در عین آخریت خود و آخر ست در عین اوّلیّت خویش پیداست در عین پنهانی و پنهانست در عین پیدائی خود او بود کون و مکان و عقل و نفس و قلم و لوح و روح و عرش و کرسی و آسمانها و مکانها و زمانها هیچ نبود پس این همه را بیافرید از عدم باکمال قدرت خویش هر چه در عقل و فهم و وهم کس از

خلایق گنجد و بخاطر و تصور کس در آید خدای تعالی بالای آن و آفریننده و خداوند آن باشد نه وجود و هستیٔ او بوجود و هستیٔ کس ماند و نه شیئیت او مانند شیئیت دیگران باشد و موصوفست و مسمی بهر صفتی و اسمی که خود را بآن یاد کرده است یا در قرآن یا در زبان پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین حی است بحیات و عالم است بعلم و مرید است بارادت و قادر است بقدرت و سمیع است بسمع و بصیر است به بصر و متکلم است به کلام و همچنین در دیگر اسما و صفات و لیکن در هیچ چیز ازینها بما نماند و هیچ عقلی به کنه و حقیقت کیفیت اسما و صفات او نتواند رسید و اعتقاد باید کرد که حق تعالی بر عرش مستوی است بمعنی صفت نه بمعنی که مفهوم خلق باشد از استقرار و تمکن و جهت و نشستن و خاستن و تکیه زدن و احاطت ذات او بمکان یا احاطت مکان بذات او تعالی الله عن جمیع ذلك علوّا کبیراً بلکه بمعنی که از استواء که او خواهد و لایق حضرت او باشد و هر سحری بآسمان دنیا نزول میکند نه چنان نزولی که مفهوم ماست از انتقال از مکانی بمکانی بل نزولی که او داند و او خواهد و لایق حضرت او باشد و ببندگان خود می گوید که هیچ خوانندهٔ هست تا من اورا اجابت کنم و هیچ آمرزش خواهندهٔ هست تا من اورا بیامرزم و هیچ توبه کنندهٔ هست که از گناهان و طلب هواء نفس خود بمن و طلب رضاء من باز گردد تا من اورا قبول کنم و بتوفیق و هدایت او باز گردم این جملهٔ بگوید نه همچو گفتار ما بل چنانکه او داند و او خواهد و لایق حضرت او باشد و همچنین در جملهٔ صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است و عقل و وهم ما ازان معنی تشبیه فهم می کند و از ادراک حقیقت آن کما هو مراد الله و رسوله فی نفس الامر قاصر اند و ازانجهت بتأویل میل میکنند مثل وجه و عین و ید و یمین و اصبع و قبضه و جنب و مانند اینها و همچون ضحک و تعجب و تردد و امثال اینها این جمله را صفات او باید دانست و بوی اضافت کرد اما نه بمعنیٔ تشبیه و تأویل و تصرف و بعقل و وهم درین جمله بل بمعنی که او داند و او خواهد و لایق حضرت او باشد و همچنین قرآن را کلام او باید دانست و صفت او غیر مخلوق و آنچه در مصحفها نوشته است و در سینها یاد داشته میشود و در زبانها خوانده می‌آید قرآن باید دانست بی‌آنکه تعرض کنند بآنکه حرف و صوت قرآن هست یا نیست زیرا که درین

باب هیچ نصّی وارد نشده است وسلف صالحین از صحابه وتابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نیز دران حوض نکرده اند و سخن نگفته اقتدا بایشان باید کرد و حقیقت آنرا بارادت خدای تعالی باز گذاشت تا از فتنه و شومئ بدعت و ضلالت امان حاصل آید و همچنین در توریت و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و هر کتابی که از حق تعالی بانبیا و رسل نازل شده است همچنین اعتقاد باید کرد و اعتقاد باید کرد که فرداء قیامت حق تعالی،در بهشت بندگانش را دیدار خود خواهد نمود و همه بچشم ظاهر اورا خواهند دید همچنانکه در دنیا ماه شب چهارده را می بینند روشن هیچ باهمشان جمع نمی باید شد و بیکدیگر شان نمی باید نمود و زحمتی دران دیدن بکس نمی رسد بلکه چون ماه شب چهارده بر می آید و خود را بر خلق جلوه می کند همه بی زحمتی همچون بنور ماه ماه را می بینند همچنین چون حق تعالی در آخرت تجلی کند و خود را بمؤمنان نماید همه اورا بچشم ظاهر بینند بی زحمتی و مشقتی هم بنور وی که آنزمان در چشمهاء ایشان تعبیه کند بی‌احاطت و تحدید پیش و پس و یمین و یسار و فوق و تحت بلکه چنانکه او خواهد و او داند و او نماید و اعتقاد باید کرد که حق تعالی همه چیزها را بیافرید نه از چیزی بلکه از علم خود همه چیزها را بر قرار می دارد نه بر چیزی بل بر خواست و مشیت خود مکان را بیافرید نه در مکان و بر پایش میدارد نه در مکان بلکه در قیومیت خود و بقدرت خود و زمان را بیافرید نه در زمان بلکه در قیومیت خود و بقدرت خود چیزی را که ازان فراخ تر نباشد در می آورد در چیزی که ازان تنگ تر نباشد بی آنکه آن تنگ را فراخ کند یا آن فراخ را کوچک گرداند و همچنین چیزی کوچک را بقدرت خود بر چیزی بزرگ نهد و آن بزرگ را بر جزوی اندک ازان کوچک می نهد بی انکه آن جزوی کوچک بزرگ شود یا آن بزرگ کوچک گردد و آن جز وکوچک کوچک را احتمال و گنجائی آن بزرگ بزرگ می بخشد و حقیقت آدمی را از دیدن موضع خود شناخت نفس خود محجوب می دارد بقدرت و حکمت خود و عالمهاء دیگر بروی پیدا می کند در خواب و بیداری بی آنکه اورا از جای خود نقل کند و تن آدمی را پوسیده و ریزیده در نظر اهل دنیا می نماید و همان تن را در نظر بعضی خلق دیگر از اهل برزخ و آخرت درست و تمام خلقت عرض می کند و همچنین تن آدمی را خفته و ممنوع از

خوردن و آشامیدن و مجامعت کردن ببعضی می نماید و همان تن در نظر بعضی دگر بیدار و خورنده و آشامنده و مجامعت کننده پیدا میشود این جمله را واقع اعتقاد باید کرد تا ایمان بغیب تمام و درست شود والا ناقص بود و اعتقاد باید کرد که خدای تعالی (... **فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ* هود :۱۰۷**) است هر چه خواهد کند و کرد او جز عدل و فضل نباشد و هیچ جور و ظلم از وی جائز نباشد که صادر شود هم افعال بندگانرا از خیر و شر مصوّر می گرداند وبایشان می رساند اگر خواهد بی سببی یکی را بخود نزدیک کند و آن محض فضل باشد و اگر خواهد یکی را بی سببی دور کند و آن جز عدل نبود هر چه بر بندگانش رود از نیکی و بدی بخواست و ارادت او باشد و لیکن رضا و خشنودیٔ او جز نیکها نپیوندد بدهد و بستاند و بنکوهد و بستاید و فعل او از علت منزه باشد و اعتقاد باید کرد که اسما و صفات وی توقیفی اند یعنی آن موقوفست بر آنکه او خود را بصریح یا بدلالت باسمی یا صفتی یاد کرده باشد یا در کتب منزله یا بر زبان انبیا بوحی و دیگر اورا بغیر آن بعقل خود نامی و صفتی نشاید نهاد و اعتقاد باید کرد که همچنانکه جان و تن بندگان مخلوق حق تعالی است بعضی بی واسطه و بعضی بواسطه همچنین جمله احوال و افعال و اقوال ایشان از ایمان و کفر و نیکی و بدی و طاعت و معصیت مخلوق حق است که دم بدم این جمله را در یشان می آفریند و چنانکه میخواهد بقدرت و ارادت خود در انسان تصرف میکند بعضی را بایمان و طاعتی که خود در ایشان آفریده است در بهشت در می آورد بمحض فضل و رحمت و بعضی را بکفر و معصیت که آفریدهٔ اوست در ایشان بدوزخ می برد بمحض عدل و حکمت هیچکسرا بروی سؤال و اعتراض نرسد چه تصرف در ملک خود بمقتضای حکمت بی نهایت می کند و عقل ما از ادراک کنه آن حکمت و مصلحت قاصراست و اعتقاد باید کرد که اسباب جمله وسائط و آماده کننده اند بحکمت مر قبول فعل و اثر را و فاعل و مؤثر حق تعالی است بقدرت خود نزد اسباب بحکم اندراج قدرت و پنهان شدن او در حکمت نه باسباب چه قدرت اورا بآلت حاجت نیست چنانکه مثلا سیری و سیرابی را در وقت خوردن و آشامیدن در بنده بقدرت خود همان دم می آفریند نه بخوردن و آشامیدن که اگر اثر قدرت و ارادت و فعل حق تعالی در زمان خوردن و

آشامیدن بخورنده و آشامنده نرسد اگر همه عالم پر از طعام و شراب بخورد و بآشامد سیری و سیرابی نیابد و اگر خواهد بحکم ظهور اثر قدرت و پنهان شدن حکمت در وی هیچ خوردن و آشامیدن بنده را سیر و سیراب دارد پس عرش مجید صفات و افعال حق تعالی و مشیت اوست در حقیقت ازین جهت و الله الهادی.

ملائکه

باب دوم در اثبات ملائکه علیهم السلام: و اعتقاد باید کرد که جملهٔ ملائکه و وجود ایشان در عالم خودشان و درجات ایشان بنزد حق تعالی حق اند و ثابت و واقع مثل جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حملهٔ عرش و کرو بیان و چهار فرشته که دو بروز ودو بشب یکی بریمین و یکی بریسار هر آدمی موکل اند و اعمال نیک و بدشان را می نو یسند و ایشان را کرام الکاتبین می خوانند و غیر ایشان و این ملائکه بهر صورتی که خواهند بر انبیا و اولیا ظاهر شوند و الله اعلم.

رسل

باب سیم در ثبوت نبوت ورسالت وحقیقت انبیا ورسل علیهم الصلوة والسلام: واعتقاد باید کرد که نبوت ورسالت حق است وحجت برخلق وجملهٔ انبیا ورسل فرستادگان حق تعالی اند بخلق از برای دعوت وهدایت خلق وافضل واکمل و بهتر ومهتر ایشان پیغامبر ما محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم که پیغمبری بروی ختم شد و بعد ازوی هرگز تا ابد الابدین هیچ پیغمبری دیگر نخواهد بود وطاعت او فرض عین است ومخالفت و انکار او کفر محض و امر او واجب دانیم مگر که دلیل ندب یا اباحت یافت شود در چیزی و افعال او سنت است و حق تعالی اورا در جملهٔ

معانی از جمله خلق برگزیده بود و اورا مخصوص گردانیده بمعراج بجسم در بیداری نه در خواب از مکه تا بیت المقدس بر براق و از انجا بر بالای آسمانها برده وهم در بیداری دران معراج مر پیغمبران را در آسمانها بوی نموده و بهشت و دوزخ با اهل ایشان بر وی عرض کرده و بر رفرف سوار کرده و بالای بالا برده و کلام بی واسطه شنوانیده و دیدار بی واسطه و حجاب نموده و این جمله در اندک زمانی از شب واقع بوده و او اعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که از جملهٔ پیغمبران بهتر و فاضلتر بود نه بدان معنی بود که از هر یک جدا بجدا فاضلتر بودی و بس بل بدان معنی که او تنها چو در مقابلهٔ جمله انبیا و رسل با جمله فضائل ایشان مجموع بیاید او فاضلتر ازان مجموع باشد و همچنین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از جمله خلایق ملائکه و جن و انس و غیرهم فاضلتر است و انبیا که خواص بنی آدمند از جمله اولیا و جمله ملائکه جدا بجدا فاضلتر اند و هر یک از کبار اولیا که علماء راسخ اند از هر یک از خواص و عوام ملائکه فاضلتر اند و هر یک از خواص ملائکه از عوام مؤمنان فاضلترند و عموم مؤمنان هر یک در وقت غلبهٔ احکام ایمان و اسلام بر ایشان از هر یک از عوام فرشتگان فاضلترند و اعتقاد باید کرد که جمله انبیا و رسل علیهم السلام از شرك وجمله گناهان کبیره و صغیره معصوم بوده اند و هر صغیره که ببعضی از یشان منسوب است همچون قربان شجره مثلا از آدم علیه السلام از سر سهو و نسیان بوده است نه از سر قصد معصیت و عزم مخالفت فرمان حق تعالی چنانکه قرآن ازان خبر می دهد که (**وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً* طٰهٰ: ۱۱۵**) و در عین آن معصیت ایشان رحمت عام و حکمت تمام مندرج بوده است همچون خروج آدم علیه السلام از بهشت مثلا که آفرینش بنی آدم که مقصود اوّل است بر آن موقوف بود و اعتقاد باید کرد که همچنانکه مصطفی صلی الله علیه وسلم خاتم همه پیغمبرانست و بهترین ایشان همچنین شریعت او نیز بهترین و جامعترین جمله شریعتها است و همه شرایع بر و ختم شده است و عیسی علیه السلام چون از آسمان فرود آید بشریعت و دین مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد و تقویت دین و شرع او کند و بدین و شرع محمدی خلق را دعوت کند و اعتقاد باید کرد که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مبعوث بود بکافهٔ خلایق

و غیر او هر پیغمبری بقومی معین مبعوث بوده اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (**خُصِّصْتُ بِسِتٍّ لَمْ تُخَصَّصْ بهنَّ نَبِیٌّ قبلی بُعِثْتُ الی الناس کافةً وختم بی النبیون و نُصِرتُ بالرُّعْبِ بین یدی مسیرة شهرٍ واوتیتُ جوامع الکلم وجِعِلَتْ لی الارض مسجداً و ترابها طهوراً واُحِلَّتْ لی الغنائمُ ولم تَحُلّ لاحدٍقبلی**) و امت او بهترین امتها اند و اعتقاد باید کرد که بهترین آدمیان بعد از انبیا اولیا اند وبهترین ایشان صحابه و اهل بیت مصطفی صلی الله علیه وسلم و بهتر و سزاوارتر مر خلافت را ابوبکر بود آنگاه عمر آنگاه عثمان آنگاه علی رضوان الله علیهم اجمعین و درباب مخاصمت و قتال صحابه رضوان الله علیهم هیچ گونه حوض نباید کرد و درحق همه اعتقاد نیک باید داشت الّا آنکه ببباید دانست که درخصومتی که میان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و میان معاویه رضی الله عنه افتاد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بر صواب بود معاویه بر خطا و هیچ کس را از اهل قبله که بخدای تعالی و پیغمبران و ملائکه و کتابهای خدای تعالی و روز شمار اقرار دارد ببدعت وخطا و گناه وبغی وظلم کافر نباید دانست و مر شقاوت و خلود وی در دوزخ حکم نشاید کرد و همچنین بر هیچ کس حکم نباید کرد که او از اهل بهشت است هر چند اورا بر قانون اوامر و نواهی شریعت مستقیم بینند در غایت استقامت مگر بر کسانی که مصطفی صلی الله علیه وسلم در حق ایشان ببهشتی گواهی داده است همچون عشرهٔ مبشره اول ابوبکر و دوم عمر و سیم عثمان و چهارم علی و پنجم طلحة بن عبد الله و ششم زبیر بن العوام و هفتم سعد بن ابی وقاص[١] و هشتم سعید بن زید و نهم عبد الرحمن بن عوف و دهم ابوعبیدة بن الجراح و همچنین فاطمة وحسن وحسین و اهل بیت دیگر رضی الله تعالی عنهم این جمله را بگواهیٔ مصطفی صلی الله علیه وسلم از اهل بهشت باید دانست باقی بر هیچ کس ببهشتی و دوزخی حکم نشاید کرد زیرا که حکم خاتمت بر همگنان پوشیده است بلکه ظن نیکو وامید خیر درحق جمله مؤمنان باید داشت و اعتقاد باید کرد که ایمان را ظاهری و باطنی است اما باطنش عمل دل است وآن مجرد تصدیق است بخدا و رسل و ملائکه و کتب و روز شمار و لکن بحسب قلت و ضعف حجت نفس و طبیعت قوت و ضعف برین تصدیق مجرد طاری میشود و این قوت و ضعف صفات

(١) سعد بن ابی وقاص توفی سنة ٥٥ هـ. [٦٧٥ م.] فی المدینة المنورة علی ساکنها الصلاة و السلام

تصدیق اند نه عین تصدیق و زیادت ونقصان نمی پذیرد این باطن ایمان را خواست که مجرد تصدیق دلست که عین تصدیق است زیادت ونقصان نمی پذیرد و زیادت و نقصان عاید بصفات تصدیق اند نه به عین تصدیق و ازین جهت ایمان غیر اسلامست قال الله تعالی (**قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰكِنْ قُولُوآ أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...* الآية. الحجرات: ١٤**) و اما ظاهر ایمان که عین اسلامست اقرار است بزبان و تصدیق بدل ظاهراً که بناء این اقرار برانست و عمل بارکان و این ظاهر ایمان قابل زیادت و نقصان است زیرا جمله فرائض و اوامر و نواهی در ظاهر ایمان که عین اسلامست داخل است پس بزیادت اعمال زیادت شود و بنقص نقصان پذیرد و اعتقاد باید کرد که حق تعالی در حال فعل بنده قدرت و استطاعت آن فعل همان لحظه در می آفریند نه پیش ازان و اعتقاد باید کرد که این چهار امام بحق اند و متابعت مذهب هر یک ازیشان موجب نجات و درجات است و اعتقاد باید کرد که بنده بگناههاء کبائر کافر نشود و در دوزخ مخلد نماند لکن اگر بران بماند و اصرار کند خوف زوال ایمان باشد ودرکبائر صحابه وتابعین را اختلافهاء بسیار است لکن شیخ ابو طالب مکی[۱] رحمه الله در قوت القلوب از احادیث مختلف جمع کرده است و تعیین کرده که کبائر هفده است : چهار از اعمال باطن است اول شرک بالله تعالی و دوم اصرار بر معصیت و سیم نومیدی از رحمت خدای تعالی هرچندگناهان بی‌شمار دارد چهارم ایمن بودن از مکر و استدراج و غضب حق تعالی هر چند طاعت بسیار دارد و چهار از اعمال زبان است یکی سوگند بدروغ که حقی را بدان باطل کند یا باطلی را بصورت حق پیدا گرداند دوم دشنام مسلمان بالغ آزاد بچیزی که اورا ازان خبر نباشد و سیم بهتان و افترا بر برادر مسلمان و چهارم گواهی بدروغ و سه ازان بشکم تعلق دارد یکی خمر خوردن و دوم مال یتیم بنا حق خوردن و سیم ربا خوردن و دو بفرج متعلق است یکی زنا و دوم لواطه و دو بدست تعلق دارد یکی کشتن بناحق و دوم دزدی کردن و یکی ازین کبائر بپایها تعلق دارد و آن آنست که در وقتی‌که لشکر مسلمان با لشکر کافر بجنگ در مقابلهٔ یکدیگر ایستاده باشند یکی از دو پشت دادن و گریختن ویکی در جمله تن و آن آزردن مادر و پدر است آنچه در قوت القلوب بر شمرد اینها است اما

(١) ابو طالب مکی مالکی توفی سنة ٣٨٦ هـ. [٩٩٦ م.] في بغداد

در بعضی احادیث آمده است که غیبت کردن ازکبائر است و دیگر حرم مکه را که حق تعالی حرام کرده است در وی خون ریختن و صید کردن و غیر آن اورا حلال داشتن و در وی خون ریختن و صید کردن و غیر آن از کبائر است دیگر پدر و مادر را برمز دشنام دادن هم از کبائر است و دیگر در حدیث آمده است که چو درشب میان مرد و عیالش کاری و سخنی رفته باشد پوشیده آنرا آشکاره کردن از کبائر است فَعَلٰی هٰذَا کبائر بیست و یک باشد.

قیامت

باب چهارم در بیان قیامت وآنچه بوی تعلق دارد: واعتقاد باید کردن که قیامت و بهشت و دوزخ حق است که خلق را بصورت و صفت و تن و جان چنین که اکنون مشاهده می افتد بلکه کاملتر و لطیفتر ازین حشر خواهند کردن و در عرصات قیامت حاضر آوردن بهمین صورت و در مواقف که بنزد بعضی علما پنجاه موقف است ایستانیدن و حساب نیکیها و بدیها اندك و بسیار خواستن حق‌است و اعمال نیک و بدرا بترازوی صورتی سنجیدن حق است و نیکبختانرا نامهائی که نیکیها و بدیهاء هریك در انجا مکتوبست بدست راست ایشان دادن و بد بختانرا آن نامه ها بدست چپ و از پس پشت ایشان دادن حق است و بعضی را که اهل عنایت حق باشند بفضل بی حساب و کتاب ببهشت در آوردن حق است وثابت وجمیع انس وجن را بر پل صراط که بر سر دوزخ کشیده است باریک تر از موی و تیز تر از شمشیر گذرایندن و گذشتن بعضی ازان پل همچون برق که می جهد و بعضی چون اسبان نیک دونده و بعضی آهسته آهسته و بعضی افتان و خیزان و بعضی بر روی در افتاده بشکم خران گذشتن ازانجا و بعضی اول قدم نهادن بر انجا افتادن در دوزخ و بعضی در میانه و بعضی در آخر جمله حق است و اعتقاد باید کرد که بهشت و دوزخ آفریده شده اند این ساعت و از جهت مؤمنان و کافران و عاصیان مهیا گردانیده و باز گشت اهل ایمان عاقبت به بهشت خواهد بود و اگر چه گناه بسیار دارند و

جملهٔ خلق را از خاص و عام بجهت تحلة القسم در آمدن در دوزخ واجب است جز آنکه آتش دوزخ در سعدا و خواص هیچ أثر نکند و در عاصیان أثر کند و بقدر بقاء اثر گناه در دوزخ بمانند و بعد ازان بعفو یا بشفاعت از دوزخ بیرون آیند و بهشت را درجات بسیار است و حصول آن درجات بر قدر اعمال خواهد بود هر چند دخول بهشت بمحض فضل ومنت باشد و اعتقاد باید کرد که حوض کوثر حق است که نیکانرا درانجا غوطه دهند تا بکلّی آثار غبار و وهیج دوزخ ازیشان زایل شود بران حوض اوانی باشد که خلق را بدان آب دهند مثل ستارگان آسمان بسیاری و اعتقاد باید کرد که حق تعالی مر مصطفی را صلی الله علیه وسلم و هر که را خواهد از بندگان خود مقام شفاعت کرامت کند که در خواست شفیع از حق تعالی با قابلیّت مشفوع له چفت شود و باعتباری در خواست شفیع با رحمت عام شامل حق چفت شود تا بعضی از عذاب دوزخ برهند و ببهشت رسند و اول کسی که در شفاعت باز کند مصطفی باشد صلی الله علیه وسلم که پیش ازوی هیچ کس را امکان و یارای شفاعت نبود چون او شفاعت کند بعد ازان درِ شفاعت باز شود و هرکرا که حق تعالی دستوری دهد از انبیا و اولیا و مؤمنان بشفاعت هر که میان شفیع و ایشان مناسبتی بوده باشد قیام نمایند و اعتقاد باید کرد که در بهشت درجات و حور و قصور و غلمان باشد و در دوزخ درکات بود و اهل بهشت از مؤمنان در بهشت و اهل دوزخ از کافران در دوزخ مخلد خواهند بود ابد الابدین و اعتقاد باید کرد که عذاب گور و سؤال منکر و نکیر حق است و درگور بعضی را دری بسوی بهشت کشاده شود تا در روضهٔ از روضهاء بهشت باشد و بعضی را دری بسوی دوزخ کشاده شود تا در حفرهٔ از حفرهاء دوزخ باشد و اعتقاد باید کرد که کرامات اولیا حق است و کرامت غیر معجزه است و اعتقاد باید کرد که خلفا جز از قریش نباشند و طاعت پادشاه داشتن واجب است مگر در معصیت و خروج بر پادشاه و خلیفه اگر چه ظالم باشد حرام است و اجماع ائمه حجت است و نماز در پس هر نیک و بد و پارسا و فاسق جائز است و اعتقاد باید کرد که هیچ کس را بر خدای تعالی هیچ چیز واجب نیست از رعایت اصلح و غیر آن و اعتقاد باید کرد که هر چه از پیغامبر صلی الله علیه و سلم منقولست از اخبار و احادیث که راو یان در هر عصری یکی یا دو یا سه کس بوده

باشد که ازین جهت خلاف و کذب ایشان ممکن باشد عمل کردن باین اخبار واجب است اما انکار آن موجب کفر نیست و اما اخبار متواتر که آنرا در هر عصری جماعتی روایت کرده باشند که از غایت کثرت ایشان اتفاقشان بر کذب و خلاف متصور نباشد چنانکه مثلا نقل قرآن و ترتیب او و اعداد رکعات نماز و اوقات او موجب علم و اعتقاد و عمل است و انکار آن موجب کفر است همچنانکه انکار وجوب عمل باجماع امت موجب کفر است چنانکه مثلا لفظ این حدیث که **(بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و انّ محمّدا رسول الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم رمضان و حج البیت من استطاع الیه سبیلا)** از اخبار احادیث است و عمل بوی واجب اما انکار لفظ او و نقل او از مصطفی صلی الله علیه و سلم موجب کفر نیست اما معنیٔ این حدیث که باجماع یا بتواتر ثابت است انکارش مستلزم کفرست و اعتقاد باید کرد که جمعه و جماعت بشرائطی که در باب ایشان مذکور است ثابت و لازم است و قضای حقوق مسلمانان و انفاق بدیشان در آنچه ایشان متفق باشند **(...وَتَعَاوَنُوا عَلَى ٱلبِرِّ وَ التَّقْوٰى...* الآیة. المائدة :۲)** لازمست اینست اعتقاد اهل سنت و جماعت که بناء مسلمانی بآن محکم است و ایمان بالغیب و الشهادة باین اعتقاد ثابت و الله الهادی الی الرشاد.

قاعدهٔ دوم

قاعدهٔ دوم در بیان ارکان مسلمانی و ذکر فرائض و فضائل آن؛ وآن مبنی است برپنج رکن رکن اول قولی است و چهار دیگر فعلی.

اما رکن اول که بزبان متعلق است دو باب است **باب اول** در فرائض، **باب دوم** در فضائل.

اما باب اول درفرائض زبان : اول گفتن کلمهٔ **لا اله الاّ الله محمد رسول الله** است و معنئ این کلمه آنست که هیچ کس سزاوار پرستش و آفریدگاری و پروردگاری نیست جز یکی خدای یگانه که معبود بسزاست و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فرستادهٔ اوست بخلق از برای ارشاد و هدایت ایشان **و دوم** خواندن فاتحه یا غیر او از قرآن در نماز وتشهد باختلاف مذاهب **وسیم** راست گفتن **وچهارم** جواب سلام مسلمانان باز دادن **وپنجم** امر معروف **وششم** نهی منکر والله اعلم بالصواب

باب دوم درفضائل زبان: اول تلاوت قرآن **دوم** ذکر خدای تعالی **سیم** صلوات بر مصطفی صلی الله علیه وسلم فرستادن **چهارم** سخن حق گفتن **پنجم** نصیحت مسلمانان کردن **ششم** در اصلاح ذات البین سخن گفتن **هفتم** کلمهٔ حق بنزدیک سلطان ظالم گفتن.

نماز

رکن دوم که معظم و اجمع ارکان است نماز است کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (**الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من ترکها فقد هدم الدین**) یعنی نماز ستون بناء مسلمانی است هر که نماز را باداء او در اوقاتش بر پا می دارد بنیاد اسلام خود را آباد می دارد و هرکه نماز را بترك و تهاون و غفلت مراعات نکند بحقیقت بناء مسلمانئ خود را خراب کرده باشد و این رکن نماز مشتملست بر پنج

باب: **باب اول** در شرطهاء نماز **باب دوم** در فرائضهاء او **باب سیم** در واجبها **باب چهارم** در سنتها و مستحبها **باب پنجم** در کیفیت نماز و آداب او ظاهراً و باطناً و اورادی که در عقب هر نمازی وارد است و ذکر نماز شب و اشراق وضحی و تسبیح و غیر آن و هر بابی مشتمل است بر فصول.

باب اول در شرطهاء جواز نماز و صحت وکمال و فضیلت او: بدان وفقك الله تعالی که شرطهاء نماز بر دو قسم ست یکی شرط صحت و جواز و دوم شرط فضیلت و کمال.

فصل: اول شرطی از شروط صحت و جواز نماز وقت است بمذهب امام شافعی رضی الله عنه و اما بمذهب امام ابوحنیفه رضی الله عنه وقت سبب است نه شرط [۱] **اما وقت نماز صبح** بر آمدن صبح صادق است و آن سپیدی است که در کنارهٔ آسمان پیدا شود آنجا که آفتاب از انجا بر خواهد آمدن و بر پهناء افق کشیده گردد نه بر درازیٔ افق که آنرا صبح کاذب خوانند و اثر سپیدیٔ صبح کاذب زود ناپیدا می شود بلکه بر اثر وی تاریکی ظاهر میگردد و اثر سپیدیٔ صبح صادق بر زیادت میشود و هر دم روشن تر می شود و از اول پیدا شدن صبح صادق تا بر آمدن آفتاب وقت نماز صبح است و بمذهب شافعی و احمد در وقت اول گزاردن فاضلتر است و بمذهب ابوحنیفه آخر وقت و(خیر الامور اوسطها) الا بمذهب شافعی نیزکه در تابستان که هوا سخت گرم باشد نماز پیشین را در میانهٔ وقت گزاردن مستحب است لاغیر و بمذهب مالک صبح و مغرب را تعجیل فاضلتر است و ظهر و عصر را تأخیر فاضلتر است در مساجد جماعت **و اما نماز ظهر** وقت او زوال آفتاب است اعنی میل او از میانهٔ آسمان[۲] بجانب غروب و اعتبار آن بسایه توان کرد که تا مادام که سایه در نقصانست پیش از زوالست و چون سایه در زیادت افتد وقت نماز ظهر در آمده باشد تا آنگاه که سایهٔ هر چیز چندانکه آن چیز شود جز سایهٔ که آن چیز را در وقت استوا ثابت بوده باشد چون

(۱) در میان شرط و سبب فرق اینست که در عدم موجودیتی شرط و سبب نماز روا نباشد و بدون سبب نماز واجب نیست یعنی لازم نباشد و عدم وجود شرط نماز را اسقاط نسازد. (۲) یعنی از میانهٔ محرك یومیٔ خود

ازان اندك زيادت شود وقت نماز ديگر در آيد و اين مذهب شافعي و مالك و احمد است اما بمذهب ابوحنيفه تا آنگاه كه سايهٔ هر چيزى دو چند آن چيز نزايد وقت نماز ظهر باقي باشد و چون سايهٔ چيزى دو چند وى بزايد اول وقت نماز ديگر است و تا وقت فرو رفتن آفتاب وقت جواز نماز ديگر باشد الاّ آنكه در وقت زرد شدن آفتاب نماز از گردن نيفتد الا ناقص و مكروه بود و قضاء نماز گذشته دران وقت جايز نباشد و از گردن نيفتد بمذهب ابوحنيفه رضى الله عنه و اما بمذهب شافعي قضاء گذشته درين اوقات روا باشد وچون آفتاب فرو رفت وقت نماز شام در آمد و باجماع جملهٔ ائمه نماز شام را اول وقت مى بايد گزارد وتأخير نشايد كرد و بمذهب شافعي وقت مغرب همان قدر بيش نيست كه كسى بعد از غروب آفتاب وضؤ سازد و اذان و اقامت كند و پنج ركعت نماز گزارد و باقى تا غيب شدن شفق وقت مهمل باشد اما اگر نماز شام را دراز كشد تا فرو شدن شفق ادا كرده باشد نه قضا و شفق سرخى است كه بعد از غروب آفتاب از اثر وى بجاى فرو شدن آفتاب باقى مى ماند بمذهب شافعي و مالک و احمد[۱] و اما بمذهب ابو حنيفه رضى الله عنه[۲] آخر نماز شام آنگاه ميشود كه شفق فرو شود و شفق بمذهب وى سپيدى است كه بعد از سرخى باقى مى ماند در فرو رفتن جاى آفتاب اعتبار بصبح كه اول سپيدى ظاهر ميشود از اثر آفتاب پس ازان سرخى پس ازان آفتاب بر مى آيد همچنان در مغرب اول غروب آفتاب و بعد ازان سرخى از اثر وى و بعد ازان سپيدى هم از اثر آفتاب و چون شفق على اختلاف المذاهب تمام غايب شود نماز خفتن در آمده باشد و باتفاق تأخير نماز خفتن تا پيشتر از ثلث اول شب فاضلتر است و تا وقت بر آمدن صبح وقت جواز نماز خفتن باقى مى باشد و لكن بمذهب مالک اگر روز مقدار اداء پنج ركعت نماز مانده باشد ظهر و عصر را ادا كرده باشد نه قضا و اگر از شب مقدار اداء چهار ركعت مانده باشد مغرب و عشا ادا افتد نه قضا.

طهارت

فصل: و امّا **شرط دوم** از قسم اول **طهارت** بدن وجامه وجاى نماز است وازالت نجاست حقيقى وحكمى ازينها **اما نجاست حقيقى** بمذهب ابوحنيفه دو نوع

(۱) احمد بن حنبل توفى سنة ۲۴۱ هـ. [۸۵۵ م.] فى بغداد

(۲) امام اعظم نعمان بن ثابت توفى سنة ۱۵۰ هـ. [۷۶۷ م.] فى بغداد

است یکی غلیظه و ازان مقدار درمی [۱] یا کمتر معفوعنه است و زیادت ازان چون بتن یا جامه یا جای نماز رسد مانع جواز نماز است و دوم خفیفه و ازان مقدار ربع جامه معفوعنه است و بمذهب شافعی و مالک و احمد اندک و بسیار نجاستی مانع است و ازالت آن واجب[۲] مگر در بول پسری طفل که هنوز طعام نخورده باشد که بریختن آب بر آنجا پاک شود بمذهب ایشان و از اقسام این نجاست حقیقی **یکی** خمر است که نجاست غلیظه است و هر چه در معنیٔ او باشد احتیاطاً **ودوم** خون و ریم هر متغیری که از باطن حیوان غیر مأکول ظاهر شود غلیظه است جز عرق و غیر شیر و عرق و لعاب حیوانات غیر مأکول اللحم نجاست حقیقیه است الاّ بمذهب مالک همه طاهر است و **سیم** هر چه از پیش و پس هر حیوانی بیرون آید جز بچه و بیضه که از آدمی یا حیوانی که گوشت وی خوردن حلال باشد و جز بول حیوانات مأکول اللحم که خفیفه است و بمذهب مالک و احمد بن حنبل طاهر است **وچهارم** جمله اجزاء خوک و سگ و هر حیوانی که گوشت وی حلال نباشد وهر چه ازیشان ظاهر شود الاّ بمذهب ابوحنیفه که استخوان و موی و پشم ایشان پاک است مگر استخوان و موی لب و پشم خوك که آن هم نجس است و بمذهب مالک همه اجزاء جملهٔ حیوانات پاک است غیر بول و دم و روث ایشان و منیٔ آدمی نیز **وپنجم** هر عضوی وجزوی که از حیوان زنده جدا شود نجس است بمذهب مالک مگر موی و پشم غیر خوک بمذهب ابوحنیفه اما موی و پشم حیوانات حلال که از جهت ضرورت احتیاج خلق بدان پاک است بهمه مذاهب **وششم** آب دهن هر حیوانی که گوشتش حرام باشد بمذهب غیر مالک مگر آدمی و گربه و اما آب دهان استر و خر دریشان شک است احتراز اولی تر باشد **وهفتم** آب منی بمذهب ابوحنیفه و مالک نجس است مادام که تر باشد شستن واجب آید و لکن چون خشک شود مالیدن چنانکه اجزائش از جامه زائل شود پسنده باشد اما اگر باز تری بآنجا رسد نجس شود بمذهب شافعی و احمد منیٔ آدمی پاک است لکن اگر منیٔ کس بر تن یا جامه رسد که استنجا بچیزی پاک کننده نکرده باشد بسبب مجاورت نجاست شستن واجب آید.

---

(۱) درین محل مراد از درم (درهم) مثقال است که این درهم بیست قیراط باشد.

(۲) بمذهب مالك ازالهٔ همه نجاستها سنت است علی القول الثانی من القولین المشهورین

فصل: و اما نجاست حکمی دو نوع است یکی مغلظه که موجب غُسل است و دوم غیر مغلظه که موجب وضؤست و او را حدث خوانند **امّا مغلظه** و آن در زنده بر سه قسم است یکی **جنابت** دوم **حیض** و سیم **نفاس.**

امّا جنابت را دو موجب است: یکی بیرون آمدن منی از پیش آدمی بشرط لذت و انتشار آلت و شهوت و جَسْتن آب بقوت بمذهب ابوحنیفه و مالک و بمذهب شافعی و احمد بیرون آمدن منی بهر وجه که بیرون آید از مرد بی این شرط و بیرون آمدن منی بلذت از پیش زن و منیٔ مرد سپید و غلیظه است و بوی طلع خرما دارد ومنیٔ زن زرد و تنگ است **وموجب دوم** مر جنابت را رسیدن عورت مرد بعورت زن است و غایب شدن سر آلت بمقدار آنکه ختنه‌گاهست و جنب را ممنوعست از پنج چیز: یکی از نماز و هر چه در معنیٔ نماز است همچون سجدهای مشروع **ودوم** از طواف **وسیم** از خواندن قرآن مطلقا بمذهب غیر مالك و زیادت از دو آیت بمذهب مالک[۱] **وچهارم** مصحف را بدست یا هر عضوی که باشد بسودن **وپنجم** در مسجد درنگ کردن.

فصل: وامّا نوع دوم از نجاست حکمی مغلظه **حیض** است و آن خونی است که از پیش زنان می آید اقلّش بمذهب ابوحنیفه سه شبانروز است و اکثرش ده شبانروز و هرچه در کمتر از اقل مدت حیض و بیشتر از اکثرش بیند از حیض نباشد استحاضه باشد و بمذهب شافعی[۲] و احمد اقل مدت حیض یک شبانروز است و بمذهب مالک دفعهٔ که ببینند اقل حیض باشد هر رنگی که بیند و اکثرش پانزده شبانروز است بمذهب هر سه غیر ابوحنیفه و غیر آن استحاضه است و اقل مدت طهر پانزده شبانروز است و اکثرش حدی ندارد و غالب آنچه واقع می باشد شش روز یا هفت روز می باشد ایام حیض و غالب اکثر طهر بیست وچهار یا بیست و سه روز می باشد و هر رنگی که زن در ایام عادت بیند از سیاهی وسرخی و زردی و تیرگی جمله حیض باشد اما در ورای عادت بمذهب ابوحنیفه و مالک هم حیض باشد اگر مکرر شود و بمذهب شافعی و احمد خون حیض سیاه و غلیظ باشد اگر پیش از عادت در زمان مدت حیض باینصفت باشد حیض باشد و الاّ استحاضه بود و عادت تا مکرر

(۱) امام مالك بن انس اصبحی توفی سنة ۱۷۹ هـ. [۷۹۵ م.] فی المدینة المنورة علی ساكنها الصلاة و السلام
(۲) امام محمد بن ادریس شافعی توفی سنة ۲۰۴ هـ. [۸۲۰ م.] فی القاهرة

نشود بر انتقال وی حکم نتوان کرد بمذهب ابوحنیفه و احمد و بمذهب شافعی بیک قول حکم توان کرد و اما حکم حیض آنست که ممنوع باشد از چهار چیز: **اول** از هر چه بغُسل یا طهارت محتاج باشد همچو نماز و هر سجده که باشد و طواف و قرائت قرآن و مسّ مصحف الاّ آنکه قضای نماز ها بروی واجب نباشد و طهارت و غسل وی در ایام حیض ونفاس معتبر نباشد مگر غسل احرام و غسل وقوف بعرفه و وقوف بعرفه نیز از وی درست باشد **ودوم** ممنوع باشد از روزه و لکن قضاء روزه بکند چون پاک شود و غسل کند **وسیم** از اعتکاف و گذشتن در مسجد **وچهارم** ممنوع باشد از جماع.

و اما نوع سیم از نجاست حکمیٔ مغلظه: نفاس است و حکم او نیز در جمیع این احکام همچون حیض است و لکن اقل مدت نفاس حدی ندارد و اکثرش بمذهب ابوحنیفه و احمد چهل شبانروز است و بمذهب شافعی و مالک شصت شبانروز است و نفاس خونی است که بعد از ولادت از زن پیدا آید و اما حکم مستحاضه که همیشه خون از وی ظاهر میشود آنست که در ایام عادت حیضش جمیع احکام حیض چون منع نماز و روزه و غیر آن بر وی جاری باشد اما در غیر ایام حیض حکمش حکم کس باشد که همیشه بول از وی می آید یا کسی که بمذهب ابوحنیفه اورا جراحتی باشد که خون وی بریده نشود که درین هر سه صورت بمذهب ابوحنیفه و دران دو صورت اول بمذهب شافعی و احمد هر وقت نمازی را بمذهب ابوحنیفه وضوء باید ساخت و هر نماز فریضه را بمذهب شافعی بایك وضوء که در وقت نمازی سازند بمذهب ابوحنیفه مادام که آن وقت باقی باشد هر چند که خواهد از فرائض و نوافل تواند گزارد و اما بمذهب شافعی و احمد هر نمازی فریضه را علی حدة وضوء باید ساخت و جز یک فرض بآن یک وضوء نتواند گزارد و باتفاق وضوء باید که بعد از در آمدن وقت ساخته باشد نه پیش ازان.

فصل: چون اقسام نجاست حکمیٔ مغلظه معلوم شد اکنون بیان اقسام **نجاست حکمئ غير مغلظه** خواهیم کرد اما اقسام نجاست حکمیٔ غیر مغلظه که اورا **حدث** گویند و موجب وضوٴست **یکی** از وی آنست که چیزی از پیش و پس آدمی بیرون آید هر چه باشد الاّ باد که از پیش آدمی بیرون آید و بمذهب مالک به یک روایت[۱] غیر

(۱) (کتاب الفقه علی المذاهب الأربعة) را مراجعت فرمایید

بول و غائط و باد معتاد در سبیلین ناقض نیست[و در روایت دگر اگر پیر و بیمار را در میان نماز وضوء تباه شود وضوء و نماز او تباه نشود] تا در سلس البول و خروج مذی و خون و کرم از سبیلین[۱] وضوء باطل نمیشود بمذهب وی[۲] و **دوم** هر متغیری نجس که از تن آدمی بیرون آید چون خون و قی و ریم و زرد آب و امثال اینها بمذهب ابوحنیفه اما بمذهب سه امام دیگر اگر از غیر پیش و پس آدمی نجاستی بیرون آید شستن آن مخرج و ازالت نجاست بیش واجب نشود و وضوء باطل نگردد الاّ آنکه بمذهب احمد در قی و خون و کرم از جراحت اگر بسیار فاحش بیرون آید ناقض وضوٴست و الاّ فلا و **سیم** خواب خفته یا تکیه زده بر جایی که بزوال آن خفته بیفتد و بمذهب شافعی بشرط آنکه مقعد متمکن نباشد بر جای و **چهارم** بیهوش بهر طریق که باشد و **پنجم** خندهٔ قهقهه در میان نماز بمذهب ابوحنیفه لا غیر و **ششم** آلت پیش را بکف دست از مرد یا زن بسودن بمذهب هر سه امام غیر ابوحنیفه و **هفتم** رسیدن هر جزوی از اجزاء مرد و زن بیک دیگر بشرط آنکه ذی رحم محرم یا طفل کوچک از بیگانه نباشد و این هم بمذهب شافعی است و بشرط شهوت بمذهب مالک و احمد و **هشتم** خوردن گوشت جزور بمذهب احمد بن حنبل رحمه الله و **نهم** در مستحاضه و صاحب سلس البول و صاحب جرح سایل که در دو صورت اول بمذهب شافعی و احمد و در هر سه صورت بمذهب ابوحنیفه دخول و خروج وقت نماز ناقض و موجب وضوٴست و مرد متقی باید که ازین جمله وضوٴ سازد و همه مذهبها نگاه دارد بجهت احتیاط را تا ممکن گردد. **و اما زایل کردن این جمله نجاستهاء حقیقی و حکمی** که گفته شد آبی پاک و پاک کننده باید که باشد که اورا بچیزی دیگر باز نخوانند و اضافت نکنند چنانکه گل (گلاب) و زعفران (آب زعفران) و باقلا و مانند آن بلکه بآب مطلق چون آب دریا و چشمه و رودخانه و کاریز و چاه و آنچه باینها ماند اما بشرط آنکه مستعمل نباشد و این جمله بمذهب شافعی و مالک و احمد است بمذهب ابوحنیفه روا باشد نجاست حقیقی غیر حکمی را بآب پاک مضاف چنانکه گلاب و آب زعفران و آب باقلا و مانند آن زایل کردن و اولیتر آن باشد که جمله را جز بآب مطلق چنانکه گفته شد ازالت نکنند تا از خلاف بیرون آیند و بمذهب شافعی و احمد چو آب ایستاده مقداری دو قلّه [۳] باشد

(۱) [و بلل باسور در بدن و ثوب] (۲) درین باب تقلید مذهب مالك لازمست

(۳) قُلّه = ۲۵۰ رطل عراقیست، ۲ رطل = یك من است. دو قلّه یعنی قُلّتین = ۲۵۰ من یعنی ۵۰۰ رطل است، یك رطل = ۱۲۸ درهم = ۴۳۰ غرام قله = ۱۰۸ کیلوغرام

هر نجاستی که درانجا افتد نجس نشود مگر رنگ و بوی و طعم آب ازان متغیر شود و لیکن عین نجاست چون دیده شود از آب بیرون باید انداخت لکن بمذهب احمد اگر بول یا عُذره مایع باشد دو قله ازان نجس شود و اگر کمتر از دو قله باشد برسیدن نجاست نجس شود و دو قلّه دو یست و پنجاه من باشد بسنگ خراسان و بسنگ روم پنجاه من و اما بمذهب ابوحنیفه اگر حوض کمتر از ده گز در ده گز باشد بگز خراسان برسیدن نجاست نجس شود و اگر ده گز در ده گز باشد جزء نجاست را که در نظر آید ازانجا بدر اندازند آب پاک باشد [١] و آب روان هر چند اندک باشد چون نجاستی ظاهراً بر وی غالب نباشد پاک باشد بنزدیک وی و بمذهب مالک رحمه الله آب هر چند اندک باشد روان یا ایستاده پاک باشد چون نجاست ظاهر را ازو دور کنند مگر رنگ و بوی و طعم آب متغیر شده باشد ازان **و آب مستعمل** بمذهب مالک طاهر و مطهر است و بمذهب شافعی و احمد و ظاهر فتوی از مذهب ابوحنیفه که قول محمد است طاهر است غیر مطهّر .

فصل: و وقت باشد که بجهت دفع ضرر و عموم بلوی و زحمت یا ضرورت یا عدم قدرت در تحصیل طهارت حقیقی و حکمی زمین پاك یا آنچه از جنس او باشد یا خاك پاك قائم مقام آب پاك باشد تیمم کردن جائز باشد

اما در تحصیل طهارت حقیقی و ازالت نجاست از بدن استنجا است و آن بمذهب امام ابوحنیفه سنت است و بمذهب دیگران هر سه فریضه زیرا که قیام نجاست بمقدار درمی و کمتر مانع جواز نماز نیست بمذهب ابوحنیفه و مقدار مخرج معتاد پیش و پس کمتر از درمی است و بمذهب ایشان قیام اندک و بسیار از نجاست مانع است لاجرم باین سبب استنجا بمذهب ایشان فریضه است و استنجا بچیزی پاک غیر مستعمل می باید کرد که عین نجاست را ازانجا که رسیده باشد زایل گرداند بشرطی که املس نباشد همچو آبگینه که نجاست را پهن کند و محل پاک را نا پاک گرداند و بحیوان و جزء حیوان همچو گنجشک گوچک و امثال آن روا نباشد بلکه بچیزی باید

---

(١) یك گز یعنی یك ذراع حنفی ٢٤ اصبع است، یك اصبع = ٢ سانتیمتر، یك ذراع = ٤٨ سانتیمتر ده گز در ده گز ٢٣ متر مربع است

که تری را بخود کشد همچو کلوخ وسنگ وامثال آن و **فرض دراستنجا دوچیز است: یکی** دور کردن عین نجاست از محل و دوم طهارت زائل کننده.**و اما سنتهاش: یکی** آنست که به سنگ یا کلوخ استنجا کند و اگر بزیادت محتاج شود عدد طاق باید که باشد نه چفت و اگر سنگ یاکلوخی باشد بزرگتر که اورا سه گوشه باشد روا بود **ودوم** جمع کردن میان کلوخ و آب در استنجا سنت است و خود را داخل کردن در زمرهٔ محبوبان که **(وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ* التوبة :۱۰۸)** چه صحابی را پرسیدند که این دولت محبوبی بچه یافتید گفت بدانچه در استنجا پس سنگ بکار بردن آب و **سنت سیم** بدست چپ استنجا کردن است **وچهارم** جایی که خاک پاک حاضر باشد بعد از استنجا بسنگ یا بکلوخ دست را بخاک پاک مالیدن سنت است **و اما کیفیت استنجا** آنست که سنگ یا کلوخ را بدست چپ گیرد و پیش از ملاقات نجاست سنگ اول را از پیش مقعد گردان گردان تا پس مقعد برد چنانکه نجاست از محل بسنگ منفصل شود نه از جزوی بجزوی دیگر از محل و بسنگ دوم بهمین صفت سنگ را از پس مقعد گردان تا پیش آرد و سنگ سیم را گرد مقعد بر آرد و چون آلت پیش را استنجا کند سنگ را بدست راست گیرد و سر ذکر را بدست چپ حرکت دهد و برسنگ مالد نه سنگ را بر ذکرتا همین مستنجی نباشد و اگر بول از سر محل تجاوز کرده باشد استنجا جز بآب جایز نباشد بمذهب هر سه غیر ابو حنیفه.

و اما استبرا آنست که از بُن ذکر تا سر او سه بار برفق بمالد تا بقیت بول که در رهگذر مانده باشد بیرون آید.

و اما استنقا آنست که بعد از استبرا سه بار تنحنح در گلو سرفد زیرا که از حلق با ذکر رگی کشیده است که بسرفیدن و قوت او اثر در ذکر پیدا میشود و هر اندک از بول که در ره گذر مانده باشد ریخته می‌گردد و اگر دو سه گام برود روا باشد و اگر نرود هم جائز بود وخود را از وسوسه و تضییع وقت در استبرا و استنقا صیانت باید کرد و بعد ازان سر انگشت دست چپ را از بهر احتیاط بر سر ذکر مالد و انقطاع تری را اعتبار کنند و در ترک استبرا و استنقا وعید آمده است احتراز باید کردن ازان. **و امّا آداب قضاء حاجت** هفده است **اول** آنست که از نظر و مجلس خلق دور باشد **ودوم** آنکه

بچیزی یا جای بلند پناه برد و خود را بآن پوشیده تر کند **وسیم** آنکه در جای سخت و راه گذر ننشیند تا شاشه بوی نرسد بلکه بچیزی زمین را نرم کند و دران بول کند **و چهارم** آنکه پیش از رسیدن بحاجتگاه عورت برهنه نکند **و پنجم** آنکه در صحرا روی و پشت بسوی قبله و آفتاب و ماه نکند **وششم** در آب ایستاده و جای غسلکردن بول نکنند تا از شر وسواس ایمن باشد **وهفتم** در زیر درخت میوه دار و سایه‌گاه خلق ننشیند **وهشتم** در نشستن تکیه و قوت بر پای چپ کند تا زود تر فارغ شود **ونهم** سر برهنه بحاجتگاه نرود **ودهم** اگر حاجتگاه در عمارت باشد در وقت در آمدن پای چپ در پیش نهد **ویازدهم** آنکه در بیرون آمدن پای راست در پیش نهد **ودوازدهم** آنکه چیزی که بر وی نام خدا و رسول نوشته باشد باخود بحاجتگاه نرود **وسیزدهم** در وقت قضاء حاجت سخن نگوید **وچهاردهم** آنکه دران وقت بفکر مشغول نشود **وپانزدهم** آنکه در موضع قضاء حاجت بآب استنجا نکند **وشانزدهم** آنکه آلت استنجا پیش از در آمدن بحاجتگاه آماده کرده باشد **و هفدهم** آنکه نظر در عورت جز بحاجت و ضرورت نکنند وچون در سقایه رود پیش از در آمدن بگوید (**بسم الله اعوذ بالله من الخبث والخبائث**) وچون بیرون آمده باشد بگوید (**غفرانك اللهم الحمد لله الذی اذهب عنی ما یوذینی وابقی علیّ ما ینفعنی**) وچون تمام از استنجا فارغ شده باشد بگوید (**اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وطهّر قلبی من الریاء وحصّن فرجی من الفواحش**).

غُسل

فصل: و اما ازالت نجاست حکمیهٔ غلیظه که جنابت وحیض و نفاس است بغسل حاصل میشود و اورا نیز فرائض و سنتها و ادبها ست.

امّا فریضهٔ غسل بمذهب شافعی رضی‌الله عنه دو است: **یکی** نیت و کیفیتش آنست که در وقت آب ریختن بر اندامها پیوسته بآن در دل بگرداند که غسل می کنم از جهت بر داشتن جنابت و حدث و نماز گزاردن را بر خود مباح گردانیدن و این نیت فریضه است و بزبان گفتن که (**نویت الغسل رفعاً للجنابة والحدث واباحةً للصلوة**) سنت است. **وفریضهٔ دوم** آب بجملهٔ اجزای ظاهر تن رسانیدن و روانه کردن بهر بن

موی. **واما** بمذهب امام ابوحنیفه رضی الله عنه نیت در غسل و وضوء فریضه نیست بلکه سنت است ولکن فریضهٔ غسل نزد وی سه است **یکی** آب در دهان کردن تا حلق رسانیدن **ودوم** در بینی کردن در مذهب شافعی ومالکی در وضوء ودر غسل آب در دهن و در بینی کردن فریضه نیست سنت است [حنفی که بر دندان غلاف کرده ویا درون دندان دوایی کرده تقلید مالکی ویا شافعی در غسل بر آن کبس فرض شود] **وسیم** آب بر جملهٔ اجزاء وبُنهاء مویها روانه کردن و اما بمذهب مالك دست بر اندامها در وقت غسل مالیدن هم فریضه است منظم با نیت وایصال آب بهمه اعضا وبمذهب دیگران مالیدن سنت است نه فریضه ونزد احمد چهار فریضه است نیت وایصال آب بهمه اعضا ومضمضه واستنشاق.

واما سنت غسل آنست که اول استنجا کند بآب وآنگه اگر براندامش نجاست یامنی رسیده باشد بشوید آنگاه وضوء سازد الا آنکه شستن پایهارا در توقف دارد تا وقت فراغ ازغسل آنگاه نیت کند اول برجانب راست آب ریزد پس برجانب چپ آنگاه آب بر جمله اندامها و بُنهاء مویها روانه کند سه بار و در هر باری که آب می ریزد نیت در دل می آرد تا آخر و چون تمام کنند آنگاه پایهارا با کعبها بشوید و همچنین است غسل زنان در حیض ونفاس الا آنکه مویهارا کشادن بر ایشان واجب نیست و لکن آب بَبُن مویها رسانیدن واجب است وبمذهب احمد زن را درغسل حیض موی کشادن لازم است و در جنابت لازم نیست. **وغسل جمعه** سنت است و همچنین غسل هر دو عید و روز عرفه تا وقوف بعرفه وبجهت احرام حج این پنج غسل سنت است بمذهب ابوحنیفه رضی الله عنه و اما بمذهب شافعی رضی الله عنه دوازده غسل سنت است این پنج مذکور **وششم** بجهت نماز در وقت گرفتن آفتاب و ماه و **هفتم** بجهت نماز استسقا **وهشتم** بعد از مرده شستن **ونهم** کافر چون مسلمان شود و **دهم** بجهت درآمدن در مکهٔ مکرمه **ویازدهم** بجهت وقوف بمزدلفه **ودوازدهم** بجهت سنگ انداختن والله الموفق

وضوء

فصل: و اما ازالت نجاست حکمی غیر مغلظه که اورا حدث خوانند بوضوء است و اورا نیز فرائض و سنن و آداب است: [نواقض وضوء در بالای صفحه ۲۳ است]

اما فریضه های وضوء بمذهب ابوحنیفه چهار است **اول** روی شستن **دوم**

دستها را بآرنجها شستن **وسیم** مقدار ربعی را از سر مسح کردن **وچهارم** پایها را با کعبها شستن و بمذهب شافعی فرائض وضؤ شش است **اول** نیت کردن **ودوم** روی شستن **وسیم** دستها را بآرنجها شستن **وچهارم** از سر بمقدار بعضی از یکتار موی بقولی و بقولی بمقدار انکه سه موی از سر تر شود مسح کردن **وپنجم** پایها را بکعبها شستن **و ششم** ترتیب که اول روی آنگاه دستها شوید آنگاه مسح سر وآنگاه شستن پایها نگاه داشتن **واما** بمذهب مالک هفت است بزیادت موالات که درعقب یکدیگر پیش از خشک شدن عضوی هریک را شستن است **وبمذهب احمد بن حنبل** نه است بزیادت مضمضه و استنشاق که هر دو در وضؤ بنزد او فریضه است و نزدیک دیگران سنت وحد روی از رستن جای موی سرست تا زیر زنخدان و ازنرمۀ تا نرمۀ گوش که این مجموع درمواجهه درنظر می آید و ازین وجه روی را وجه میگویند وفرجۀ که میان گوش ومیان موی ریش است بنزدیک بعضی علماء داخل است در روی تاشستن آن نیز واجب است و بنزدیک بعضی واجب نیست وتُنُک ریش را که پوست روی اززیر ریش پیدا بود آب بَبُن هر موی رسانیدن واجب است و همچنین درعنفقه و سبالها و بمذهب مالک و احمد جملۀ سر را مسح کردن فرض است و بنزدیک دیگران سنت **و امّا** کیفیت نیت آنست که مقارن آب بروی زدن بمذهب شافعی و مالک و مقارن اول آب در دهان کردن بمذهب احمد در دل آرد که باین وضؤحدث را ازخود زایل می کنم و نماز گزاردن را برخود مباح می گردانم این در دل آوردن و بدل باینمعنی حاضر شدن فریضه است بمذهب ایشان و اما بزبان گفتن که **(نویت الوضؤلله تعالی رفعاً للحدث واستباحةً للصلوة)** مقارن روی شستن یا آب در دهان کردن سنت است.

و امّا سنّتهاء وضؤ هفده است اوّل مسواک کردن قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(صلاة بسواكٍ افضل من سبعين صلاة بغير سواكٍ)** ظاهر معنی آنست که نمازی با مسواک فاضلتر از هفتاد نماز بی‌مسواک و بهترین آن چوب اراک است و بانگشت مسواک کردن کفایت نیست در اقامت سنت و بمذهب ابوحنیفه مسواک کردن پیش از هر وضؤ و وقت تغییر دهان و بن دندانها و ازخواب درآمدن و پیش ازغسل جمعه

مسنون است و بمذهب دیگران پیش از شروع در هر نمازی مسنون است الاّ روزه دار را بعد از زوال بمذهب ایشان مسواک کردن مکروه است و بمذهب ابو حنیفه مکروه نیست و باید که اول مسواک را بآب دهن یا آب پاک تر کند تا نرم شود و دهان را مجروح نکند و مسواک را بر پهنا و درازهاء دندانها راندن مستحب است و بعد از فراغ شستن مسواک با آب پاک هم مستحب است **و اما سنت دوم** در وضؤ پیش از شروع گفتن بسم الله الرحمن الرحیم است **وسیم** هر عضوی را سه بار شستن است **و چهارم وپنجم** مضمضه و استنشاق الاّ بمذهب احمد که فریضه است **وششم** دست در ریش انبوه در آوردن و در وقت تحلیل لحیه بمذهب ابو حنیفه پشت دست را بسوی گلو و کف دست را بسوی بیرون داشتن بهتر است **وهفتم** دست و پای راست را پیش از چپ شستن است **وهشتم** روی را با بعضی از سر و دستها را با میانۀ بازوها شستن است تا غرۀ تحجیل تمام تر باشد قال علیه السلام (**امّتی غر محجلون من اثر الوضؤ یوم القیمة**) **و نهم** تمام سر را مسح کردن است الاّ بمذهب مالک و احمد که آن فریضه است و کیفیت آن چنانست که هر دو کف دست را بانگشتان تر کرده سرهاء انگشتان هر دو دست را بهم پیوندد جز دو ابهام را پس سه انگشت را اعنی میانین و بنصر و خنصر از سر تا بن این انگشتان با بعضی از کف دست بر پیش فرق سر نهد و تا قفا بکشد و باز هر دو طرف بیرونی را از هر دو ابهام با بعضی دیگر از کف دست که در اول استعمال نکرده بود از پس قفا بر هر دو طرف سر تا بنا گوشها تا پیش روی بکشد چنانکه بکشیدن اول و باز گردانیدن مجموع سر مسح کرده شود **ودهم** تکرار مسح در همه سه بار بمذهب شافعی تنها **ویازدهم** مسح گوش بآب بمذهب شافعی و مالک و احمد و ببقیت تری از مسح سر بمذهب ابو حنیفه و کیفیت مسح گوش آنست که سر دو انگشت وسطی را در دو سوراخ گوش اندرون برد و سر مسبحه را گرد اندرون گوش و سر هر دو ابهام را گرد بیرون گوش بر آرد **ودوازدهم** مسح گردن کردنست بآب تازه بمذهب مالک و احمد و شافعی و ببقیت تری مسح سر و گوش بمذهب ابو حنیفه و لکن بپشت دو انگشت کوچک **وسیزدهم** انگشت خنصر دست چپ را از زیر قدم در میانۀ فرجۀ انگشتان پای در آوردن چنانکه از خنصر پای راست آغاز کند و بخنصر پای

چپ تمام کند و **چهاردهم** موالات یعنی پی در پی همدگر تا خشک نشده سنت است الاّ بمذهب مالک که فریضه است **وپانزدهم** عدم استعانت در آب ریختن بکسی و **شانزدهم** در وقت شستن دستها نا افشاندن **وهفدهم** دعواتی که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و از صحابه منقولست و ذکر کرده میشود بعد ازین خواندن.

واقا ادبهاء وضؤ یکی آنست که در زمان وضؤ دل را بمعبود خود حاضر دارد و بیندیشد که وضؤ مقدمهٔ حضور و مناجاتست با آفریدگار تعالی و تقدس وهر نقصان و عیبت و غفلتی که درین مقدمه واقع شود اثرش نقصان و نسیان و غفلت و عیبت خواهد بود در مقصود که مناجات است با معبود و آن نقصان و غفلت موجب حرمان و خیبت است از رضا و رحمت او و چون این استحضار حاصل شدآنگاه روی بقبله آرد و بگوید **بسم الله الرحمن الرحیم (...رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِن هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ* واَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ یَحْضُرُونِ* المؤمنون :۹۷-۹۸)** آنگاه دستهارا سه بار بشوید و بگوید دران وقت که **(الحمد لله الذی جعل الماء طهوراً وجعل الاسلام نوراً اللهم انی اسألك الیمن و البركة و اعوذ بك من الشؤم والهلكة)** و آنگاه بزبان و دل چنانکه گفته شد نیت کند بحضور دل و آب در دهان کند سه بار و در دهان می گرداند و بحلق می گرداند مگر که روزه دار باشد و در اول بگوید **(اللهم صلّ علی محمد وعلی آل محمد و اعنّی علی تلاوة كتابك وكثرة الذكر لك)** و در آخر کلمهٔ شهادت بر زبان می راند آنگاه در وقت آب در بینی کردن سه بار و بنفس آب را بر کشیدن بگوید **(اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد واوجدنی رایحة الجنة وانت عنی راضٍ)** پس آب را از بینی می افشاند بقوت نفس سه بار و می گوید **(اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد واعوذ بك من روائح النار وسوء الدار)** پس شهادت بیارد و آنگاه باز نیت کند که بمذهب شافعی و مالک فریضه این نیت است و زبان و دل را در لفظ و معنیٔ نیت مطابق و مقارن دارد و با نیت پیوسته آب بر روی زند برفق نه بقوت وشدت و بگوید **(اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد و بیض وجهی یوم تبیضّ وجوه اولیائك ولا تسوّد وجهی یوم تسوّد وجوه اعدائك)** و سه بار روی را بشوید چنانکه گفته شد و در هر باری دست را بر ریش فرو مالد و در میان ریش انگشتان چنانکه گفته شد در

می‌آورد و در آخر کلمهٔ شهادت را اعادت میکند پس دست راست را تا نیمهٔ بازو باستقصا سه بار بشوید و در اوّل بگوید **(اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وآتنی کتابی بیمینی وحاسبنی حساباً یسیراً)** و در آخر شهادت بیارد آنگاه دست چپ را تا نیمهٔ بازو سه بار بشوید و در اول بگوید **(اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد اعوذ بك من ان تؤتینی کتابی بشمالی أو من وراء ظهری)** و در آخر شهادت بیارد پس مسح سر تمام کند چنانکه گفته شد و بگوید در اوّل **(اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وغشّنی برحمتك وانزل علیّ من برکاتك واظلنی تحت ظلّ عرشك یوم لاظلّ الاّ ظلّ عرشك)** آنگاه شهادت بیاورد پس مسح گوش کند چنانکه گفته شد وبگوید **(اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد واجعلنی ممن یستمع القول فیتبع احسنه واسمعنی منادی الجنة مع الابرار)** پس کلمهٔ شهادت بگوید آنگاه مسح گردن کند و بگوید **(اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وفك رقبتی من النار واعوذ بك من السلاسل والاغلال)** پس کلمهٔ شهادت بگوید آنگاه پای راست چنانکه گفته شد بشوید سه بار با تحلیل انگشتان و بگوید **(اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وثبّت قدمی علی الصراط مع اقدام المؤمنین)** و در آخر کلمهٔ شهادت بگوید پس پای چپ بشوید و بگوید **(اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد واعوذ بك من ان تزل قدمیّ علی الصراط یوم تزل فیه اقدام المنافقین)** و در آخر کلمهٔ شهادت بر زبان راند آنگاه روی بآسمان کند و باز کلمهٔ شهادت تمام بگوید و بگوید **(سبحانك اللهم وبمحمدك لا اله الاّ انت عملتُ سوءاً وظلمتُ نفسی استغفرك و اتوب الیك فاغفرلی وتب علیّ انك انت التواب الرحیم.اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد واجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهّرین واجعلنی صبوراً شکوراً واجعلنی اذکرك کثیراً واسبحك بکرةً واصیلا)** ونگاه دارد تا در ریختن آب اسراف نکند و در مجموع ارکان وضؤ جهد کند تا بدل حاضر باشد که جان هر عملی حضور دلست و از شخص بی‌جان هیچ مددی و معونتی صورت نبندد لهذا قال صلی الله علیه وسلم **(انما الاعمال بالنیات)** و باید که مؤمن همیشه بر وضؤ باشد چه دشمن شیطان دائما در کمین است بحضور تمام و سلاح دفع او وضؤست قال علیه السلام **(الوضوء سلاح المؤمن)** و اگر هر نمازی را وضوئی سازد **(نور علی نور)** بود قال علیه السلام **(الوضوء علی الوضوء نور علی نور)** و

دران نیست تجدید وضؤ کند و بهر وضوئی که تازه کند باید که علی الاقل دو رکعت نماز بگزارد و وضؤ را نمازی بآن نگزارده نشکند که در خبراست قال الله تعالی (**اذا اَحْدَثَ عَبْدِی ولم یتوضّأ فقد جفانی و اذا توضّأ ولم یصل فقد جفانی واذا صلّی ولم یدعنی فقد جفانی واذا دعانی ولم اجبه فقد جفوته ولستُ بربّ جافٍ ولستُ بربّ جافٍ ولستُ بربّ جافٍ**) یعنی خدای تعالی می فرماید که چون بندهٔ من حدث کند و در پی آن حدث وضؤ نسازد بدرستی برمن که آفریدگارم جفا کرده باشد یعنی ازان جهت که بندهٔ من از یاد من غافل نتواند بود و چون مرا بی طهارت یاد کند بی حرمتی بر من جفا کرده باشد و چون بندهٔ من وضؤ بسازد و بآن وضؤ نماز نگزارد بدرستی بر من جفا کرده باشد یعنی بآنکه آلت وعدت راست کرده از توجه بمن اعراض کند بر من جفا کرده باشد و چون نماز گزارد و دعا نکند و از من حاجتی نخواهد بر من جفا کرده باشد یعنی بآنکه مرا بأهل قضاء حاجت نداشته باشد بر من جفا کرده باشد و چون مرا بخواند و حاجتی بخواهد و من اجابت نکنم بروی جفا کرده باشم و من پروردگار جفا کننده نیستم و من پروردگار جفا کننده نیستم و من پروردگار جفا کننده نیستم.

مسح بر موزه

فصل: واما بوضوء کامل موزه پوشیده باشد تا بالای کعبها مسح کردن و کشیدن دست تر بچهار انگشت بر بالای پنجهٔ پای همچو خطها از سرانگشتان تا پیش کعبها بر سر آن موزه روا باشد و بجای شستن بآبها بود تا کعبها و بمذهب مالک و احمد و شافعی اگر بالای پنچه و زیر قدم را بهر دو دست مسح کند اولی تر باشد و بمذهب ایشان باید که موزهٔ باشد که در وی تردد توان کرد نه چنان ضعیف و تُنُک باشد که باندك رفتاری پاره شود و بمذهب احمد و ابو یوسف و محمد مسح بر جورابی که قوی و ستبر باشد چنانکه آب را و تری را بخود جذب نکند روا باشد و بمذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک مسح بر جورب روا نباشد ومدت مسح مر مقیم را یک شبانروز است و ابتداء مدت ازان وقت باشد که طهارت کامل را که موزه بآن طهارت کامل پوشیده باشد بشکند و مر مسافر را مدت مسح از زمان حدث تا سه شبانروز است و دریدگیٔ موزه بمقدار سه انگشت پای بمذهب ابو حنیفه و هر اندک باشد بمذهب شافعی مانع

جواز مسح باشد و بمذهب مالک مدت مسح معین نیست چندانکه خواهد مسح میکند و دریدگی اگر سخت بسیار نباشد هم مانع نیست و چون بوضؤ موزه بیرون کند تا مدت مسحش منقضی شود پایها را شستن کفایت باشد واگر بوضؤ کامل درحال اقامت موزه پوشد و بعد ازان مسافر شود اگر وضؤرا شکسته باشد درحضر بعد از مسح کرده مسح مقیمانه کند بمذهب شافعی و بمذهب ابوحنیفه مسافرانه مسح کند و اگر درحال سفر بوضؤ کامل پوشیده باشد پس مقیم شود مسح مقیمانه کند باجماع.

تیمم

فصل: و اما خلف آب در طهارت حکمی تیمم است بزمین پاک که اگر وقتی بیماری حادث شود که از استعمال آب خوف هلاک نفس یا تلف عضو یا زیادت بیماری باشد یاخود قدرت استعمال آب نباشد بنایافت آب مطلقا یا بعدم قدرت بر وصول بآب یا در بیابانی زیادت از خوردن خود و رفیق و مرکب یافت نشود یا اگر یافت شود جز ببهاء گران زیادت از معهود یافت نشود[۱] در چنین وقتها و باین عذرها بجای وضؤ تیمم کردن جایز باشد بهر چیزی بمذهب ابوحنیفه ومالک که از جنس زمین باشد همچون خاك و ریک وگج وسنگ و امثال آن و بمذهب شافعی و احمد تیمم جز بمطلق خاک پاک خالص جایز نباشد و بخاک آمیخته باگج و آهک و ریک تیمم روا نباشد و لکن بغباری که بر جامه یا بر پشت حیوانی نشسته باشد تیمم روا بود **و تیمم را هفت رکن است: یکی** آنکه چیزی که بآن تیمم کنند آنرا نقل کند از جایی بجای دگر تا اگر روی ودستهاش بگرد وخاک پاک آلوده باشد دست بر آنجا مالیدن تیمم درست نباشد **ودوم** آنکه قصد آلت تیمم پاک باشد نه نجس **وسیم** آنکه قصد کند بزمین پاک تا اگر باد مرخاک را بر روی و دستهای او فشاند و وی دست بمالد درست نباشد **وچهارم** آنکه نیت کند **وپنجم** خاک بجملهٔ روی رسانیدن بمذهب آن سه امام اما بمذهب امام ابوحنیفه اگر بکمتر از ربعی از روی خاک نرسد جایز باشد الّا آنکه باجماع خاک را در تیمم بین مو یها رسانیدن واجب نیست و اگر چه ریش تُنُک باشد **وششم** آنکه بهر دو دست بآرنجها بمذهب ابوحنیفه و شافعی و تا بندهای دست بمذهب مالک و احمد خاک تا اثرش برساند **وهفتم** ترتیب چنانکه اول خاک بر روی

۱) و یا میان آب و میان او مقدار یك میل باشد و میل سه یك فرسنگ است که چهار هزار ذراع است

مالد آنگاه بر دستها و بمذهب غیر مالک تیمم جز به دو ضرب به روا نیست و بمذهب مالک بیك ضرب به جایزست **و امّا** کیفیت تیمم آنست که چون خواهد که تیمم کند **اول** (بسم الله الرحمن الرحیم) بگوید آنگاه نیت کند در دل و بزبان بگوید **(نویت التیمم لاستباحة الصلوة)** و مقارن نیت هر دو دست بر خاک زند سر هر دو انگشت ابهام از هر دو دست بهم پیوسته و باقی انگشتان دیگر نیز بهم متصل پس دستها از خاک بر دارد و بر روی مالد تا بریش فرو آورد چنانکه اثر خاک بهمه روی برسد پس بار دیگر هر دو دست را انگشتان از هم گشوده الّا هر دو ابهام که بهم پیوسته باشد بر خاک زند و بر دارد و اول روی انگشتان دست چپ را بر پشت سر انگشتان راست نهد و بر پشت دست بکشد تا بالای آرنج دست راست چنانکه درین کشیدن کف دست چپ هیچ استعمال کرده نشود و پس باز کف دست چپ را از بالای آرنج بر روی دست راست فرود آرد و فرجهٔ میان ابهام و مسبحه را از دست چپ بر پشت ابهام دست راست فرود آرد و تمام کند آنگاه باز بهمین طریق بخاکی که بر دست راست اوست دست چپ را مسح کند چنانکه اثر خاک بمجموع هر دو دست تا آرنجها برسد و آنگاه کف هر دو دست را بهم مالد و فرجهٔ میان انگشتان هر دو دست را بانگشتان تحلیل کند و بمذهب ابو حنیفه بیک تیمم هر چند که خواهد از فرائض و نوافل تواند گزارد در اوقات مختلف چنانکه حکم وضوٗست اما بمذهب شافعی هر فریضهٔ را عَلٰیحِدَّةٍ تیممی باید کرد اما نوافل هر چند که خواهد بیک تیمم باتفاق تواند گزارد و بمذهب مالک و احمد مادام که وقت باقی باشد چنانکه خواهد فرائض و نوافل بیک تیمم تواند گزارد و هر چه وضوٗ را باطل کند تیمم را نیز باطل کند و زیادت بر آن بیافتن آب و قدرت بر آن و زوال عذر تیمم بباطل گردد و تیمم در حدث و جنابت وحیض و نفاس یکسانست در چهار جزء روی و دستها را تیمم کردن واجب نیست.

پوشیدن عورت

فصل: و امّا شرط سیم از قسم اول که شروط صحت و جواز نمازند **پوشیدن عورت** است که در غیر نماز نیز فرض است در تنهائی و در غیر تنهائی و ترکش موجب فساد نماز است و از ناف تازانوی مرد عورتست و بمذهب ابو حنیفه زانو عورتست الاّ

ناف عورت نیست و بیک قول شافعی هردو عورتست و بقول دیگر ناف عورتست و زانو عورت نیست و جملهٔ اندام زن آزاد عورتست جز روی و هر دو کف دستش تا بندهاء دستها و اما از گنیزک همان مقدار عورت است که از مرد عورتست بزیادت پشت و شکم گنیزک [۱] اگر در نماز عورت برهنه شود بمذهب ابو حنیفه از سوئتین زیادت از قدر درمی و از غیر سوئتین بمقدار ربع عضوی نماز فاسد شود و همچنین اگر نجاستی بتن مصلی یا جامه یا جای نمازش از نجاست غلیظه یا خفیفه و بمذهب شافعی و مالک و احمد هر مقدار که باشد از اندک و بسیار بمجرد برهنه شدن یا برسیدن نجاست نمازش فاسد گردد مگر که بی آنکه فعل کثیر از وی صادر شود فی الحال عورت را بپوشاند یا نجاست را زائل گرداند و پوشانیدن باید که چنان باشد که گونهٔ اندام از سپیدی و سیاهی از زیر آن پیدا نباشد و عریان را وقت ضرورت نماز قائما فاضلتر از نماز برکوع و سجود بمذهب ابو حنیفه رحمة الله علیه و مستحب آنست که نماز باجامهٔ که تمام تن و کتفهاش را بپوشاند و نماز با عمامه فاضلتر از نماز بی عمامه.

فصل: و اما شرط چهارم از قسم اول استقبال قبله است بر هر کس که در مکه ساکن باشد بر وی لازم باشد که روی بعین کعبه آرد و هر که از وی دور باشد روی بجهت کعبه و هر که را قبله بر وی پوشیده شود و کسی نیابد که سؤال کند اجتهاد کند بر هر جهتی که گمانش غالب شود نماز گزارد و اگر بعد از نماز معلومش شود که قبله بطرفی دیگر بوده است دیگر بار آن نماز را باز گردانیدن واجب نباشد و اگر در میانهٔ نمازش معلوم شود روی بآن جهت تصحیح گرداند و اگر خوفی باشد روا بود بغیر قبله نماز گزاردن و نماز نافله را بر مرکوب گزاردن روا باشد باشارت چنانکه در سجود پشت را بیشتر از رکوع پشت خم کند وبهر جهتی که مقصد باشد روی دران جهت نماز می گزارد از اول تا آخر و بیک قول شافعی و آن مذهب احمدست در وقت تحریمه استقبال شرط است مر راکب را و در باقی شرط نیست و در کعبه فرض و نفل تنها و بجماعت نماز رواست بحلقه و غیر حلقه مگر کسی را که پشتش بسوی روی امام افتاده باشد الّا بمذهب مالک که در کعبه نماز روا نیست زیرا که از وجهی مستدبر کعبه است.

فصل: و اما شرط پنجم از قسم اول ترک کلام و ترک اکلست از اندک و

(۱) در تنها از ناف تا زانوی پوشیدن مردانرا و زنانرا فرض است پشت و شکم را پوشیدن زنانرا واجب و در تنها و در میان محارم دست و پایها را و سر و موی را پوشیدن مستحب

بسیار بعمد و نسیان و اما بمذهب شافعی کلام اندک بنسیان موجب فساد نماز نیست و بمذهب دیگران مفسد است.

فصل: و امّا شرط ششم از قسم اول **نیت** نماز است و بنزدیک بعض علما رکن نمازست و بنزدیك بعضی سبب انعقاد نمازست و امام غزالی رحمه الله فرموده است که اگر نیت رکن بودی بنیت دیگر محتاج بودی پس نیت بشرط ماننده تر است ازانکه برکن و اما ازانجهت که شرط آنست که بنا بودن او مشروط نباشد و ببودنش وجود مشروط لازم نباشد ولکن بودن سبب مقتضئ وجود مسبّب می باشد ازین جهت نیت بسبب انعقاد نماز ماننده تراست و بنزدیک امام شافعی نیت را باتکبیر پیوستن چنانکه هیچ غفلتی از نیت در حال گفتن **الله اکبر** نباشد بلکه اول، نیت را با اول تکبیر و آخرش را با آخر تکبیر پیوسته کند و بیک قول شافعی آنست که حضور دل را در وقت گزاردن نماز ظهر مثلا بآنک بدل حاضر شود که این فرض نماز ظهر را از بهر خدا ادا می کنم اگر خواهد با اول تکبیر و اگر خواهد با آخر تکبیر پیوسته کند چنانکه در اول یا آخر تکبیر حضور دلش باین مجموع نیت که گفته شد حاصل باشد بی غفلتی و این حضور دل در نیت فرض است واما گفتن بزبان که (**نَوَیْتُ اَنْ اُصَلِّیَ الظهر فرض الوقت لله تعالی**) سنت است و اما بمذهب ابوحنیفه و مالك و احمد این نیت می باید که در اول نماز موجود باشد اگر پیوستن تکبیر باشد اولیتر و الاّ پیش از شروع بأمری غیر نماز اگر غفلتی میان تکبیر و نیت حادث شود مانع انعقاد نماز نباشد و نماز درست بود.

فصل: و اما قسم دوم از اقسام شروط نماز که شروط فضل و کمالست دو نوع است **یکی** منفصل از نماز و آن اذان است و اقامت **ودوم** متصل و آن نماز جماعة است و هر دو سنت مؤکده اند و ترک هر یک موجب نقصان و وعید است **امّا اول که اذان** است صورتش آنست که چون وقت نماز در آید بآوازی هر چه بلند تر بر جای بلند رود و روی بقبله آرد و باطهارت بگوید (**اللّه اَکْبَرْ اللّه اکبر اللّه اکبر اللّه اکبر اشهد ان لآاله الآاللّه اشهد ان لآاله الآاللّه اشهد ان محمداً رسول اللّه اشهد ان محمداً رسول اللّه حیّ علی الصّلوة حیّ علی الصّلوة حیّ علی الفلاح حیّ علی الفلاح اللّه اکبر اللّه اکبر لااله الآاللّه**) و در نماز صبح چون دو بار بگوید که (**حیّ علی الفلاح**) در پی آن دو بار

بگوید (**الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم**) آنگاه تمام کند و در وقت گفتن (**حیّ علی الصلوة**) روی بجانب راست کند و در وقت گفتن (**حیّ علی الفلاح**) روی بجانب دست چپ گرداند درین مجموع هیچ خلاف نیست میان ائمه اما بمذهب شافعی و مالک ترجیع سنت است و ترجیع آنست که چون چهار بار (اللّه اکبر) بگوید چنانکه راء اکبر اول را با الله تکبیر دوم پیوندد و میان دوم و سیم فاصلهٔ و سکتهٔ باشد آنگاه نرم نرم و پست پست دو بار دو بار (**اشهد ان لااله الاالله**) (**اشهد ان محمداً رسول الله**) بگوید آنگاه بار دیگر تشهد را بآواز بلند باز گرداند و اذان تمام کند و بمذهب ابو حنیفه و احمد ترجیع سنت نیست و لکن بمذهب مالک در تکبیر (الله اکبر) را جدا جدا گفتن دو بار دو بار در اول و آخر نه چهار بار در اول سنت است نه چنانکه اول را با دوم متصل کند [۱] **و اما اقامت** بمذهب ابوحنیفه رحمه اللّه همچو اذان ست الاّ آنکه بعد از دو بار (حیّ علی الفلاح حیّ علی الفلاح) دو بار بگوید (قدقامت الصلوة قدقامت الصلوة) آنگاه بتکبیر و تهلیل تمام کند و اذان را بترتیل و گسستهاء حروف آخر هر کلمه گفتن سنت است و اقامت را روان روان گفتن سنت است و اما بمذهب شافعی در اقامت هر کلمهٔ را یکبار یکبار گفتن سنت است جز (قدقامت الصلوة) را که دو بار می باید گفتن و تکبیر را که در اول اقامت است دو بار بایدْ گفت نه چهار بار و در آخر هم دو بار چنانکه (الله اکبر الله اکبر اشهد ان لااله الاالله اشهد ان محمداً رسول الله حی علی الصلوة حی علی الفلاح قدقامت الصلوة قدقامت الصلوة الله اکبر الله اکبر لااله الاّالله) و بمذهب مالک تکبیر را در اول و آخر اقامت دو بار دو بار جدا جدا و (قدقامت الصلوة) را یکبار می باید گفتن و در اقامت نیز باید که مستقبل قبله باشد و با طهارت و اذان بی طهارت وضؤ روا باشد و لکن جنب را مکروه است و اقامت بی وضؤ مکروه بود و بمذهب شافعی هر دو بجنابت و بی وضؤ مکروهست و لکن کراهیت جنب در هر دو قوی تر و در اقامت مکروه تر و باید که میان باء اکبر و راء او نکشد و الف زیادت نکند وکشش میان لام و هاء الله روا بود و در کلمات اذان بمدّ و تطویل و حنجره حروف زیادت کردن بدعت و مکروهست و بنزدیک بعضی علما محقق آنچنان محسوب نباشد و بنزدیک ابو حنیفه اذان بأُجرت کردن جائز نیست و همچنین اقامت و قرآن آموختن و بمذهب شافعی رواست و لکن بشرطی که کسی

---

(۱) اذانرا و اقامت را و تکبیرات و قرآآت را بواسطهٔ مکبّر صوت و رادیو و تله و یزیون خواندن صحیح نیست بدعت است و گناه کبیره است.

یافت نشود که بی اُجرت اذان گوید و اذان جز در پنج نماز فرض مشروع نیست و شرط مؤذن آنست که مسلمان باشد و عاقل و دیندار و امین و بنزدیک بعضی علما مؤذنان فاضلتر اند از امامان زیرا مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است که **(المؤذنون امناء و الائمة ضمناء)** وامین فاضلتر از ضامن باشد و بنزدیک بعضی امامان فاضلتر اند از مؤذنان زیرا مصطفی صلی الله علیه وسلم امامت کرد و اذان نگفت و این قول صحیح تر است و اذان هیچ نمازی پیش از وقت جائز نیست [۱] مگر اذان صبح قال علیه السلام **(لا یغرنکم اذان بلال فانه یؤذن بالليل)** الحديث. و در نمازهاء فایته در اول اذان و اقامت کند و بعد ازان اگر خواهد بر اقامت اقتصار کند.

فصل: و اما نوع دوم از شروط فضل و کمال نماز جماعت است که سنت مؤکده است و بمذهب احمد فرض است و اگر اهل شهری ترک جماعت کنند امام را رسد که با ایشان مقاتله کند تا آنگاه که اظهار جماعت کنند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(لا صلوة لجار المسجد الاّ فی المسجد)** ای مع الجماعة یعنی فضیلت و کمال نماز حاصل نیست کسی را که همسایهٔ مسجد باشد جز در مسجد باجماعت و در ترک وی وعید عظیم آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذر)** قیل و ما العذر یا رسول الله قال **(خوف أو مرض لم تقبل منه الصلوة الّتی صلّی)** و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(اثقل صلوة علی المنافقین صلوة العشاء وصلوة الفجر و لویعلمون ما فیهما لَأَتَوْهُمَا ولو حبوا و لقد هممت ان آمر بالصلوة فتقام ثم آمر رجلا فیصلّی بالناس ثم انطلق معی برجال معهم حزم من حطب الی قوم لایشهدون الصلوة فاحرّق علیهم بیوتهم بالنار)** یعنی گران ترین نمازی بر منافقان نماز خفتن و نماز بامداد است بجماعت و اگر بدانندی که درین هر دو نماز بجماعة چه شرف و فضیلت است بهر دو حاضر شدندی و اگر چه جز بر سر زانوها و دستها شان توانستندی رفتن و قصد کردم که بفرمایم تا قامت نماز بگویند و مردی را بفرمایم تا نماز جماعت بامردم بگزارد و امامت شان کند پس بروم و بامن مردمان باشند و بایشان بندهاء هیزم باشد تا آنجا که قومی اند که بنماز جماعت حاضر نمی شوند تا بآتش خانهاشانرا بر سر ایشان بسوزانم درین حدیث مرتارک نماز جماعت را وعید عظیم

---

(۱) و گناه کبیره است.

است و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (**صلوة الجماعة تفضل صلوة الفَذّ* بخمس وعشرین درجة**) یعنی نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز تنها فاضلتر است جز بعذرها و رخصتها ده گانه ترک جماعت نشاید کردن اول عذر باران و گل بسیار که در رفتن زحمت دهد ودوم و زیدن باد سخت در شب تاریک وسیم بیماری وچهارم بیمار داری وپنجم گرسنگی باحضور طعام وششم خوف از سلطان یاظالمی متعدی وهفتم خوف وامدار درویش و حذر از زندان کردن وهشتم گم شده را طلبیدن ونهم خوف قصاص اگر امید عفو باشد چون جوشش طلب ساکن شود ودهم وضؤ تنگ شدن و بمذهب شافعی در آمدن در نماز جماعت نیست بعد از شروع تنهایي و بیرون آمدن از جماعت نیت رواست و بمذهب ابوحنیفه روا نیست و جماعت هر چند انبوه تر است ثواب جماعت بیشتر باشد مگر کسی را که مسجدی بخانهٔ او نزدیکتر باشد و جماعت او کمتر و مسجدی دور تر و جماعت او بیشتر مسجد نزدیک را گذاشتن و بجهت انبوهیٔ جماعت بمسجد دورتر رفتن روا نباشد و صف را راست باید داشتن وهیچ کشادگی در میان دو کس باید که نباشد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (**رُصّوا صفوفکم وقاربوا بینهما و حاذوا بالأعناق فوالذی نفسي بیده انی لأری الشیطان یتخلّلکم ویدخل من بین خلل الصف کأنها الخذف**) و قال علیه السلام (**لَتَسَوُّن صفوفکم أو لیخالفن الله بین وجوهکم**) و بروایتی (**بین قلوبکم**) پیوسته کنید صفهاتان را در نماز یعنی بیکدیگر در صف پیوسته شوید و میان صفها را نزدیک دارید و گردنهارا بر یکدیگر دارید چه بدان خدای که جان من در قبضهٔ قدرت اوست که من می بینم شیطان را که خود را در میان شما میگنجاند و از کشادگی که میان دو کس می یابد در صف از انجا در می آید چنانکه گویا کوسفندی کوچک است که خودرا در میان گوسفندان در میگنجاید و دیگر می فرماید که هر آینه صفها راست دارید و اگر نه خداي تعالی در میان شما یا دلهای شما اختلاف می اندازد و صف اول را فضیلت زیادت از صف دوم است وهلم جراً آنرا تمام باید کرد تا اگر نقصانی باشد ازکمی در صف آخر باشد و امامت کسی باید که کند که بشریعت واحکام او دانا تر باشد و اگر برابر باشند کسی که قرآن بهتر و درست تر خواند بشرطی که بفرایض وسنن و شرایط و آداب نماز و بنقصان وخلل طهارت و

---

*فَذّ = منفرد، واحد، تنها

نماز و تدارک نقصان دانا باشد اگر همه دران برابر باشند کسی که متقی تر باشد و اگر برابر باشند کسی که درمسلمانی یا پرهیزکاری پیشتر در آمده باشد و اگر برابر باشندکسی که بسال بزرگتر یا بنسب شریفتر بود و مکروهست امامت کسی که ماموما‌ن بامامت او راضی نباشند و بمذهب ابوحنیفه و مالک امامت بنده و نابینا وفاسق و ولد الزنا مکروهست و اگر بگزارند روا باشد و بیک قول شافعی و احمد امامت نا بینا اولیٰتر از بینا باشد چه خشوع و حضوع وی ظاهراً بیشتر باشد و امامت صاحب خانه اولیتر ازین جمله مگر که او امتناع کند و امامت اولی الامر اولی تر ازین جمله و امامت غیر بالغ بمذهب ابوحنیفه و مالک در فرائض روا نیست و لکن در نوافل رواست و بمذهب شافعی در فرائض هم رواست و بباید دانست که بمذهب شافعی خواندن فاتحه هم بر امام و هم بر مأموم در همه رکعتها رکن است و ترک او موجب فساد نماز و بمذهب مالک و احمد بر امام و منفرد نه بر مأموم فریضه است و بمذهب ابوحنیفه در دو رکعت اول واجب است بر امام و بر منفرد و ترکش بسهو موجب سجدهٔ سهو و بقصد موجب نقصان نه موجب فساد و خواندنش مأموم را در پس امام مکروهست بنزد ابوحنیفه الاّ بروایتی از محمد بن حسن رحمه الله که در نمازهای سرّی رواست خواندن فاتحه در پس امام پس امام باید که فاتحه درست خواند زیرا که بمذهب شافعی هر حرفی از فاتحه رکن نماز است که بترک و تبدیل حرفی یا تشدیدی یا ترک ترتیب کلمات و حروف آیات او یا ترک موالات میان الفاظ او بسکوت و مکث بسیار میان کلمات یا میان کلمهٔ یا کلمهٔ تسبیحی گفتن یا آیتی دیگر خواندن مگر تکرار کلمهٔ هم از فاتحه یا بمذهب شافعی تنها بترک بسم الله الرحمن الرحیم در اول فاتحه نماز فاسد میشود و نماز پس کسی روا نباشد نیز که گُنگ باشد یا اربّ باشد که حرفی را در حرفی ادغام کند یا حرف را را بحرف یا بدل کند یا کسی که الثغ باشد که حرفی را بحرفی دیگر بدل کند یا سین را بثا یا را را بلام یا ض را بظا یا هارا مکان حا و خا یا کاف را مکان قاف یا فاء یا تمتام باشد که در وقت تکلم بفا یا حرف با دو حرف فا یا با از زبانش ظاهر شود وامثال این هر که حرفی را بحرفی دیگر بدل کند نماز پس وی روا نباشد باتفاق جملهٔ ائمه اما در تنها گزار اگر حرفی را بحرفی دیگر بدل کند که مخرج ایشان

بیکدیگر نزدیک باشد با قدرت نماز فاسد نشود اما اگر حرفی را تبدیل کند بحرفی که مخرج ایشان نزدیک نباشد با قدرت نماز فاسد شود اگر تغییر معنی و لفظ حاصل شده باشد و بمذهب شافعی این تبدیلها اگر در فاتحه کند با قدرت نمازش فاسد شود و اگر در غیر فاتحه کند نمازش فاسد نشود و اما در فاتحه تبدیل ضاد بذال و را فاسد شود باتفاق و در غیر فاتحه ایضاً بمذهب ابوحنیفه و بظا هم فاسد شود نزدیک بعضی علما و اگر بجای صاد (نصرالله)و(الله الصمد)و(الصالحین)و(اللهم صل) نسر الله و السمد والسالحین واللهم سلّ بسین گوید فاسد شود و همچنین اگر بجای التحیات الطحیات گوید فاسد شود و اگر یا را از کلمهٔ خیر ترک کند نماز فاسد شود و اگر حرفی را یا بعضی از کلمهٔ ترک کند و ازانجا بجای دگر نقل کند نماز فاسد شود بمذهب ابو حنیفه زیرا که آن بعضی بی معنی می ماند اما اگر باز همان کلمه را درست بگوید فاسد نشود چنانکه گوید (الحم) و دال را ترک کندو (والعا) بگوید و(دیات)را ترک کند و بجای دیگر رود درستر آنست که فاسد شود نمازش همچنین در ترک سین و یا در (نستعین) و (فمن ابتغی) نماز فاسد شود و اما در تبدیل اعراب اگر معنی متغیر شود نماز فاسد باشد و اگر نی نی و همچنین در تبدیل حرف خطاب بحرف غیبت بتغیر معنی نماز فاسد شود و همچنین در تبدیل کلمهٔ بکلمهٔ بتغیر معنی نماز فاسد شود و بعدم تغیر فاسد نشود اما بشرطی که آن کلمه را معنی باشد اما در تبدیل حرف و کلمه یا زیادت حرف یا تقدیم و یا تأخیر حروف اگر لفظ بی معنی ماند نماز فاسد شود و اگر چه بار دگر آنرا درست بگوید چنانکه بجای یسعی یعسی خواند یا بجای کعصف کعفص یا بجای جنتان جینستان خواند بزیادت یا و اگر در میان کلمه وقف کند وقفی پیدا بی عذر انقطاع نفس چنانکه گوید (ان اقذ) و وقف کند بی عذری و انگاه گوید (فیه فی التابوت) یا بر (وَمَا اَدْرٰی) وقف کند آنگاه گوید (کَمَاهِیه) نماز فاسد شود بمذهب اصحاب ابو حنیفه و اگر آن کلمه را باز درست بگوید نماز از فساد بصحت بیاید و اگر در نماز تنحنح کند یا بسرفد بی عذری نماز فاسد شود بمذهب ابوحنیفه و اگر امام در قرائت فرو ماند مقتدی را روا باشد که یک بار اورا تلقین کند و اما اگر بسیار شود نماز فاسد شود بمذهب ابوحنیفه اما اگر هر دو منفرد باشند نماز هر دو فاسد شود اگر قبول کند و

اولی آنست مر امام را که چون فرو ماند یا برکوع رود یا بآیتی دیگر نقل کند و تندرست را در پس معذوران و خواننده را در پس امّی و پوشیده را در پس برهنه نماز روا نباشد و لکن متوضئ را در پس متیمم و پای شسته را در پس مسح کننده بر موزه و ایستاده را در پس نشسته نماز روا باشد و لکن ایستاده و نشسته را در پس کسی که نماز باشارت کند بی رکوع و سجود نماز روا نباشد و بمذهب ابو حنیفه و مالک و احمد فریضه گزار را در پی نافله گزار اقتدا درست نباشد و همچنین کسی فریضهٔ دگر گزارد در پس فریضه گزار دگر روا نباشد و لکن نافله گزار را اقتدا بفریضه‌گزار درست باشد و بمذهب شافعی اقتداء این جمله بیکدیگر درست باشد و بمذهب مالک تنها اگر مقتدی در نماز پیشتر از امام ایستد مادام که پشتش مقابل روی امام نباشد روا بود و بمذهب احمد نیز تنها نماز یک کس تنها در پس صف یا بر یسار امام روا نباشد واگر بعد از فراغ نماز معلوم شود که امام را طهارت نبوده است بر مقتدی باز گردانیدن آن نماز لازم باشد و بمذهب شافعی لازم نباشد و امامت مجسمی و قدری که بخلق قرآن قائلند درستر آنست که درست نباشد و الله اعلم بالصواب.

نمازهاء فریضه

باب دوم درفرائض نماز بدانکه در شبانروزی بر هر مسلمانی عاقل و بالغ هفده رکعت نماز فریضه است چون مقیم باشد و چون مسافر بود یازده رکعت باجماع جملهٔ اهل علم **امّا نماز صبح** بر مقیم و مسافر دو رکعت یکسان فریضه است **وامّا نماز پیشین و نماز دیگر** بر مقیم چهار رکعت و بر مسافر دو رکعت فریضه است **وامّا فریضهٔ نماز شام** سه رکعت بر مقیم و بر مسافر یکسانست **وامّا نماز خفتن** بر مقیم چهار رکعت و بر مسافر دو رکعت فریضه است اینست اعداد نمازهای فریضهٔ پنجگانه که بهیچ عذری و حالی از مسلمان عاقل و بالغ این فرائض ساقط نمی شود مگر بعذر حیض و نفاس ساقط میشود و قضاء این نمازها بر انسان واجب نیست و بیک قول امام شافعی رحمه الله ترک کنندهٔ یکی ازین پنج نماز را تا گذشتن وقت ضرورت بقصد و عمد بی عذری کشتن لازم است و بیک قول دیگر بترک چهار نماز کشتن لازم است بعد ازان که بگویندش که از ترک نماز توبه کن اگر اصرار کند و گوید نماز فریضه

است لکن من نمی گزارم حینئذٍ بکشندش بعضی گفته اند بشمشیر گردنش بزنند و بعضی گفته اند که بر سر شمشیر در پهلو یش می خلند تا آنگه که توبه کند یا کشته شود و چون کشته شود بشو یندش و کفن کنند و نماز گزارند و در گورستان مسلمانان دفن کنند الاّ آنکه بجهت زیادت عقوبت را گورش را ناپیدا کنند و اما بمذهب ابو حنیفه رحمه الله تارک نماز را نشاید کشتن و لکن امام باید که تعذیرش کند یعنی کمتر از حد و در حبس بزنند و بر توبه الزام کند و بیک قول احمد تارک کافر میشود بترک و اصرار لاجرم بایں قول نشو یندش ونماز نکنند و دفن نکنند و قول دیگرش موافق قول شافعی است رحمهم الله و اگر کسی نماز پنجگانه می گزارد و لکن نمی داند که فریضه است یا غیر فریضه درستر آنست که هیچ نمازش روا و محسوب نباشد و قضاء هر نماز که کرده بود بر وی واجب باشد و اما اگر می‌داند که بعضی از نمازها فریضه است و بعضی سنت و لکن فریضه را از سنت نمی شناسد بعضی گفته اند که اگر در همه فرض نیت کند روا باشد و لیکن باجماع در نماز جماعت امامت چنین کس روا نیست و همچنین درستر آنست که جهل فرائض و ارکان هر نمازی و هر رکعتی از نماز موجب فساد نماز است پس هیچ مسلمانی را نشاید که در آموختن فرائض و ارکان نمازها تقصیر و تهاون و کاهلی کند.

نماز جمعه

فصل: و اما فریضهٔ دگر نماز جمعه است که روز آدینه بر هر مردی مسلمان عاقل و بالغ آزاد مقیم تن درست فریضه است که در وقت نماز پیشین سعی کند و بجمعه حاضر آید و فرضیت و انعقاد نماز جمعه را بعد ازین قیود مذکور شروط دیگر هست **یکی وقت ظهر که** بمذهب ابوحنیفه و شافعی رحمهما الله جمعه جز در وقت ظهر منعقد نشود و بمذهب مالک در وقت عصر و بمذهب احمد پیش از وقت ظهر بیك ساعت جمعه رواست **وشرط دوم جماعت است** و اقل آن بمذهب ابوحنیفه رحمه الله سه کس است جز امام و بمذهب شافعی و مالک و یک قول از احمد رحمهم الله چهل کس و بیک قول احمد پنجاه کس شرط انعقاد جمعه است که بکمتر ازین بمذهب ایشان جمعه منعقد نشود و این چهل یا پنجاه باید که مردان مسلمان عاقل بالغ

مقیم آزاد باشند تا جمعه منعقد شود بمذهب ایشان الا آنکه بمذهب ابو حنیفه امامت و خطابت بنده و مسافر و بیمار درست است و مالک موافق اوست در مسافر و در بنده و بیمار موافق شافعی و احمد در عدم جواز **و اما شرط سیم مصر جامع** است بمذهب ابو حنیفه وصف مصر جامع درستر آنست که درو اولوالامر یا والی که نائب او باشد در حکم و مفتی و قاضی که تنفیذ احکام شرع کند موجود باشند و بعضی از کبار متأخران از اصحاب ابو حنیفه فتوی داده اند بجواز جمعه در دیهی بزرگ که بزرگترین مسجدی از مساجد آن دیه جمعیت ایشان را بجهت جمعه احتمال نکند و آنچه بعضی از سر گذاف نقل می کنند از اشراط نهر جاری و سوق قایم و طبیب حاذق و مر مصر جامع را افتراست بر مذهب ابو حنیفه و این نقل اصلا صحیح و معتبر نیست **وشرط چهارم** مر جمعه را بودن اولی الامر یا نائب او یا اذن ایشانست بمذهب ابو حنیفه و بیک قول احمد نیز اذن اولی الامر شرط است **وشرط پنجم** اقامت جمعه است در میان بناها بمذهب شافعی و بنزدیک دیگران اینشرط معتبر نیست تا بیرون عمارت از شهر بادیه بمیلی که بمقدار چهار هزار خطوه است بنزد امام شافعی اداء جمعه جائز است **وشرط ششم خطبه است** پیش از نماز و اقل آن بمذهب ابو حنیفه و یک روایت از مالک ذکر خدای تعالی است و بمذهب دیگران آن مقدار که اورا خطبه خوانند از تحمید وصلوات و موعظت فریضه است الّا آنکه بمذهب شافعی فریضه دو خطبه است ایستاده فاصل میان ایشان اندک نشستن و بیک روایت از احمد نیز ایستادن در خطبه فرض است و لکن نشستن بینهما سنت است قولاً واحداً و بیک قول از شافعی دعا بر مؤمنان و قرائت قرآن فریضه است و در تحمید وصلوات لفظ الحمد لله و الصلوة معتبر است که بغیر لفظ حمد و صلوة جایز نباشد و ترتیب نیز که اول حمد پس صلوة پس قرائت و دعا هم فریضه است و موالات نیز بیک قول در خطبه هم فرض است و بمذهب دیگران دو خطبه خواندن ایستاده با قرائت و دعا و نشستن میان ایشان سنت است نه فریضه و در جمعه دو اذان مسنون است: یکی پیش از بر آمدن خطیب ودوم چون خطیب بمنبر بر آید و باذان اول وجوب سعی بجمعه و ترک بیع و شرا متعیّن میشود و چون خطیب بمنبر بر آید پیش از نشستن روی بجماعت کند و بمذهب غیر ابو حنیفه بر جمع سلام

گوید و جماعت جواب سلامش باز دهند آنگاه بنشیند تا اذان دوم بگویند پس برخیزد و خطبه گوید و بعد از فراغ هر دو خطبه قامت گویند و خطیب فرود آید و دو رکعت فرض جمعه قائم مقام نماز ظهر بگزارد و نیت در نماز جمعه چنین کند که (اؤدّی فرض الجمعة لله تعالی) و بمذهب شافعی و احمد سنت آنست که خطیب خود امامت کند و بمذهب ابوحنیفه و مالک امامت غیر خطیب خارج سنت نیست و چون بجمعه رود مستحب آنست که بهترین جامها پوشد و بوی خوش کند و باهستگی سر در پیش افکنده در مسجد رود و در مسجد پای برگردن مردم ننهد و اگر امام را در تشهد یابد بمذهب ابوحنیفه دو رکعت جمعه تمام کند و بمذهب غیر ابوحنیفه چهار رکعت نماز ظهر تمام کند اما اگر امام را در رکوع رکعت دوم یابد باجماع دو رکعت نماز جمعه تمام کنند و چون خطیب بر منبر رود هیچ سخن نشاید گفت و اگر خطبه را می شنود قرائت و تسبیح و تهلیل هم نشاید و بمذهب ابوحنیفه هیچ نماز نیز نشاید گزاردن مگر دران وقت که خطیب بذکر و دعاء ظلمه مشغول شود و بمذهب دیگران چون بجمعه در آید و خطیب بر منبر باشد دو رکعت تحیة المسجد ناگزارده بنشیند و اما آنچه درین زمان میکنند که چون خطیب بر منبر بر می آید مؤذنان بحنجره صلوات می دهند و در وقت خطبه مجاوبهٔ خطیب می کنند و صلوات و آمین بصوت و حنجره و غیر آن می کنند جمله منکر و حرام و بدعت است و در روم علی الخصوص بین الخطبتین معرف بدعا مشغول شود منکر تر و بدتر از همه است و مستحب است از بامداد بجمعه رفتن بعد از غسل جمعه و هر چند زود تر رود ثواب بیشتر باشد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(اذا کان یوم الجمعة وقف الملائکة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول ومثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة ثم کالذی یهدی بقرةً ثم کبشاً ثم دجاجةً ثم بیضة فاذا خرج الامام طووا صحفهم ویستمعون الذکر)** یعنی چون روز جمعه باشد ملائکه بر در مسجد ایستاده باشند و می نویسند هر کرا که پیشتر بمسجد جمعه آید کسی که اول بامداد پگاه بجمعه آید مانند کسی باشد که در راه حج اشتری براند تاآنجا بمکه قربان کند و آنکه بعد از وی آید همچون کسی که گاوی براند تاآنجا قربان کند و آنکه بعد از وی آید همچون کسی که گوسفندی راند تا آنجا قربان کند و آنکه بعد از وی آید همچون

کسی که مرغی برد تا آنجا صدقه کند و آنکه بعد ازوی رود همچون کسی که بیضهٔ مرغی بحج باخود برد تا آنجا صدقه کند پس چون امام بدر آید تا خطبه خواند آن فریشتگان مرآن صحیفهاء اعمال را در پیچند و بشنیدن خطبه مشغول شوند پس جهد باید کرد تا زودتر بجمعه رود و باید که پای برگردن مردم ننهد که دران وعید آمده است.

ارکان نماز

فصل: واما فرائض هر نماز بمذهب ابوحنیفه شش بیش نیست **اول تکبیر افتتاح** وآن (الله اکبر) گفتن است و اگر گوید الله اجل یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا ترجمهٔ تکبیر بزبانی دیگر غیر عربی بگوید بمذهب ابوحنیفه روا باشد و بمذهب باقی ائمه تکبیر افتتاح جز بکلمهٔ (الله اکبر) یا (الله الاکبر) روا نباشد[1] **وفریضهٔ دوم قیام است** اگر قادر باشد و اگر قادر نباشد نشستن و بر رکوع و سجود گزاردن قائم مقام ایستادن باشد و اگر نتواند خفتن و باشارت روی بقبله نماز کردن قائم مقام ایستادن است **وفریضهٔ سیم قرائت است** وآن بمذهب ابوحنیفه یك آیت از قرآن است بحکم (...فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ ...*الآية. المزّمّل : ٢٠) و اما قرائت فاتحه واجب است بمذهب او که ترکش بعمد موجب نقصان و بسهو موجب سجدهٔ سهو است و بمذهب شافعی و مالک و احمد قرائت فاتحه فرض عین که ترکش بی عذری بسهو و عمد موجب فساد نماز است و بنزدیک بعضی علما دانستن معنی فاتحه و تشهد و حضور بآن واجب است اگرچه بنزدیک جمهور علما واجب نیست پس ازجهت خروج از محل خلاف دانستن آن مهم آمد اکنون معنی آنست که (بسم الله الرحمن الرحیم) بنام خدای سزای پرستش که سخت بخشاینده است بوجود و حیات بخشیدن در ابتدا و بخشاینده است نیز بباقی و زنده داشتن بقدرت و حکمت بواسطهٔ روزی رسانیدن و از آفات نگاه داشتن ابتدای تلاوت و آفرین گفتن او میکنم و می گویم (الحمد لله ربّ العالمین) هر حمد و آفرینی که از ازل تا ابد معلوم و موجود بود و هست وخواهد بود جمله مر خدای یگانه مسمّا و موصوف بهمه اسما و صفات کمال راست که جامع همه کمالات است و آفریننده و پرورنده و تربیت کنندهٔ همه عالمها و عالمیان است بوجود بخشی و پروردگاری و نیکو

(١) دریک روایت ابوحنیفه ازین اجتهاد خود رجوع کرده است.

کننده‌گی حال ایشان بهر چه بآن محتاج خواهند بود **(الرحمن الرحیم)** که رحمن است سخت بخشاینده بار دگر در آخرت بعد از فنا شدن و بعدم رفتن و بخشاینده است نیز بشفقت و تربیت بر مؤمنان به بهشت درآوردن و خلاص بخشیدن از دوزخ **(مالك یوم الدین)** چه پادشاه و حاکم و متصرفست در عین روز جزا که اگر خواهد بقدرت در کم از لمحۀ حاضرش گرداند واگر خواهد بحکمت در توقفش دارد نامدتی **(ایاك نعبد)** اکنون ترا می پرستیم خداوندا و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست **(وایاك نستعین)** و از تو یاری میخواهیم و بس در عبادت و قبول آن **(اهدنا الصراط المستقیم)** ما را راه نمای خداوندا بر راه راست در اعتقاد و اقوال و افعال و اخلاق که آن راه میانه باشد میان افراط و تفریط و غلوّ و تقصیر **(صراط الذین انعمت علیهم)** راه آنکسانی که بنعمت دوستی و رضا و نبوت و رسالت و ولایت و صلاحیت و شهادت بر ایشان رحمت و انعام کردۀ و بسلوک آن راه ایشانرا بخود نزدیک گردانیدۀ **(غیر المغضوب علیهم ولاالضّالّین)** نه راه کسانی که در ابتدا در معرض غضب تو آمده اند و بآن سبب بر کفر اقدام نموده و نه بر راه آنکسانی که بعد از وجود در راههای منحرف و سبل مختلف سلوک کرده اند واز راه عدل و احسان و حقیقت اسلام و ایمان گم راه شده (**آمین**) چنین باد. **وفریضۀ چهارم** رکوع است. **وپنجم** دو سجده است. **وششم** قعده در آخر نماز بمقدار تشهد و باقی افعال نماز بنزد ابو حنیفه غیر این شش فریضه بعضی واجبست و بعضی سنت و بعضی مستحب **وبدان که فریضه آنست که** کردنش موجب ثوابست و نا کردنش بسهو و عمد بیعذری موجب فساد عمل باسبب عقاب در آخرت و انکارش موجب کفر **و اما واجب آنست که** فعلش موجب ثوابست و ترکش بعمد موجب نقصان و بسهو موجب سجدۀ سهو و انکارش موجب کفر نباشد و لکن موجب فسق باشد **وسنت آنست که** فعلش موجب ثواب باشد و بترکش عتابی از جهت حق تعالی نباشد و لکن موجب شرمساری بود از مصطفی صلی الله علیه وسلم **ومستحب** را اتیان موجب ثواب باشد و لکن بترک هیچ چیزی متعلق نبود **واما بمذهب مالک واحمد وقولی از شافعی فرائض نمازهفده است اگر نیت شرط باشد نه فرض و بقولی که فرض باشد هژده** و بقولی ازو بیست ویک **اول** نیت و **دوم** تکبیر افتتاح یا الله اکبر یا الله الاکبر که بجز

ازین روا نباشد **وسیم** قیام مع القدرة **وچهارم** قرائت فاتحه بهر حرفی و ترتیبی و مدّی وتشدیدی که دروست **و پنجم** رکوع **وششم** قرار گرفتن دران **وهفتم** از رکوع بقیام آمدن و راست ایستادن دران **وهشتم** قرار گرفتن دران قیام **ونهم** سجود بپیشانی و هر دو دست و هر دو زانو و انگشتان پای را متمکن بر زمین بجای نماز نهادن چنانکه اثر سختی زمین بپیشانی برسد **و دهم** قرار گرفتن در سجود **ویازدهم** از سجدهٔ اول بقعده رفتن **و دوازدهم** قرار گرفتن دران **وسیزدهم** سجدهٔ دوم **وچهاردهم** قرار گرفتن دران **و پانزدهم** قعده در آخر نماز **وشانزدهم** خواندن تشهد دران **وهفدهم** صلوات بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم دادن **وهژدهم** سلام اول و بعضی اصحاب شافعی **نیت** بیرون آمدن را از نماز **وترتیب** را چنانکه گفته شد **وموالات** را میان این ارکان چنانکه مثلا در سجود توقف بسیار نکند تا فاصله نماند میان او و رکنی دیگر از فرائض شمرده اند و باین سه فرض دیگر بیست و یک می شود والله اعلم.

فصل: و دیگر فریضهٔ ازفرائض نماز جنازه است وآن فرض علی الکفایة است اعنی بگزاردن یک کس یا دو یا سه یا چهارکس این فریضه از مسلمانان دیگر ساقط شود و نماز جنازه چهار تکبیر است باجماع ائمهٔ اربعه رضوان الله علیهم اجمعین بمذهب ابو حنیفه در تکبیر اول دست بر آرد چنانکه در تکبیر افتتاح هر نمازی و در تکبیرات دیگر دست بر نیارد نیت چنین کند که (**اصلی اربع تکبیرات صلوة الجنازة واهباً ثوابه للمیّت**) و بعد از تکبیر اول این دعا بخواند که(**اللهم لك الحمد انت الدائم الذی یبقی وماسواك یفنی کل شئ هالك الآ وجهك لك الحکم والیك المآب**) و بعد از تکبیر دوم بگوید(**اللهم صل علی محمد عبدك ورسولك ونبیك وصفیك ونجّیك وخیرتك من خلقك افضل ما صلیت علی احدٍ من العالمین**) و بعد از تکبیر سیم بگوید (**اللهم اغفر لحیّنا و میّتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منّا فاحیه علی الإیمان ومن توفیته منّا فتوفه علی الإسلام**) و اگر مرده کودک باشد بگوید (**اللهم اجعله لنا فرطاً اللهم اجعله لنا ذخراً اللهم اجعله لنا شافعاً مشفّعاً**) و بعد از تکبیر چهارم سلام دهد بر یمین و بر یسار بی آنکه چیزی بخواند **واما** بمذهب دیگران در همه تکبیرها دست بر

آوردن سنت است وارکان او نه است بنزد ایشان **یکی** نیت **وچهار** تکبیر **وششم** سلام **وهفتم** بعد از تکبیر اول فاتحه خواندن **وهشتم** صلوات بعد از تکبیر دوم **ونهم** دعا بر میت و جمله مؤمنان کردن و بعد از تکبیر چهارم بمذهب شافعی این دعا کفتن که **(اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنّا بعده)** مستحب است و کیفیت صلوات و دعا چنانکه گفته شد واگر این دعا زیادت کند که **(اللهم اغسله بالماء والثلج والبرد اللهم نقّه من الخطايا كما تنقى الثوب الابيض من الدنس)** نیکو باشد و اولی بامامت سلطانست و بعد ازان قاضی و بعد ازان امام مسجد حی و بعد ازان پدر یا هرکه او اجازت کند و بعد ازان پسر یا هر که او اجازت کند و بعد ازان پدر پدر یا هرکه او اجازت کند و بعد ازان برادر یا هرکه او اجازت کنند و بعد ازان هرکه باو نزدیکتر باشد و باتفاق چون آدمی بمردن نزدیک شود روی اورا بسوی قبله کردن مستحب است الّا آنکه اولیتر بمذهب ابوحنیفه و مالک و احمد و یک قول از شافعی آنست که بر پهلوی راستش خوابانند روی بقبله و بیک قول شافعی بر قفاش خوابانند چنانکه روی و زیر قدمهاش بسوی قبله باشد و تلقین کلمهٔ شهادت کردن میت را دران وقت سنت است و خواندن **(یٰس)** مستحب و چون تسلیم کند چشمهاش فرو خوابانیدن و زنخش با شد بستن و تعجیل تجهیز و دفن میت مستحب است و غسل میت فرض علی الکفایة است و بمذهب ابوحنیفه برهنه شویندش بر تحتی و لکن عورتش بپوشانند و وضوئش سازند جز مضمضه واستنشاق و بآب جوشانیده بسدر و أشنانش غسل کنند و نخست سر و ریشش را بخطمی شویند و لکن شانه نزنند و از ناخن و شاربش نبرند و حتنه نکنند و اول بر جانب دست چپش خوابانند و جانب راستش را بشویند چنانکه معلوم شود که آب بهمه زیر و زبرش رسید از فرق تا قدم آنگاه بر پهلوی راستش خوابانند و آب بر جانب چپش ریزند چنانکه آب بهمه زیر و زبرش برسد آنگاه بنشانندش و دست بر شکمش مالند اگر چیزی بدر آید آنرا بشویند و غسل را اعادت نکنند پس بخرقهٔ اورا خشک کنند و حنوط در سر و ریشش مالند وکافور بر پیشانی و بینیش کنند و اما بمذهب شافعی اول استنجاش کنند باحتیاط و دست بقوت بر شکمش مالند تا فضلات بکلی زایل شود آنگاه خرقهٔ بردست پیچد و یك عورتش را بآن استنجا کند و آنگاه آن خرقه را بدل کند و عورت دیگرش را بشوید و

اگر بر اندامش نجاستی رسیده باشد زائل کند و باید که مرده را برهنه نکند و در پیراهنش شوید واگر محتاج شود از دو طرف تیریز را بشکافد و دست از انجا درون برد و آنگاه وضؤش سازد نا مضمضه و استنشاق و دندانهاش را بخرقهٔ تر بمالد بجای مسواک وآب در بنهاش کنند وموی ریشش بشانهٔ فراخ برفق شانه زند آنگاه بران منوال که گفته شد غسلش دهد واندامش را بخرقهٔ خشک کند آنگاه در کفنش پیچد و کفن میت اقل واجب یک جامه است که همه تنش را بپوشاند اما سنت مرد را سه جامه است سپید پنبه یا کتان غیر حریر یکی پیراهن ویکی ازار ویکی ردا و زن را پنج جامه است بزیادت مقنعه و جامهٔ که نسائها سر بآن بندند و اما بمذهب خراسانیان از اصحاب شافعی سه لفافه است که باید که هریکی را بر بالای یکدیگر گسترانند و حنوط در میان هر یک بپاشند و میت را در انجا پیچند بعد ازان که جمله منافذش را از چشم وبینی ودهان و گوش وغیر آن پنبهٔ بکافور آمیخته آکنده باشند ومیان دو دنبه گاهش را پنبه محکم آکنده وبمذهب ابوحنیفه منافذرا پنبه آکندن مستحب نیست بلکه پنبه بکار بردن باید و نزدیک او اول ازارش پوشانند آنگاه قمیص از کتفها تا قدمها و آنگاه ردا که لفافه اش نیز خوانند بر بالای آن از فرق تا قدم پس بر جنازه اش نهند وبمذهب ابوحنیفه متّبعان جنازه از پس جنازه روند از جهت زیادت عبرت را و بمذهب دیگران در پیش روند بجهت تحقیق شفاعت را وسنت آنست که جنازه را بتعجیل برند و میت را در لحد نهند روی بسوی قبله و در زیر سرش خشتی نهند و بمذهب شافعی بعد از دفن تلقینش کنند باین صفت که (یا عبد الله ابن امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا شهادة ان لااله الاّالله وانّ محمداً رسول الله وانك رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً وبمحمدٍ صلی الله علیه وسلم نبیاً وبالكعبة قبلة وبالمسلمین اخواناً (يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْاٰخِرَةِ وَيُضِلُّ اللّٰهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاۤءُ * ابرٰهیم :٢٧) و بمذهب ابوحنیفه و احمد این تلقین سنت نیست.

شهید

فصل : شهید بمذهب ابوحنیفه هر مؤمن که در معرکه کشته شود بر دست کافران و هر مؤمن که جهت خلاص مال یا خلاص نفس جنگ کند کشته شود بر دست

مسلمان یا کافر و هر مسلمانرا مسلمان یا کافر بظلم بکشند جمله برابرند در آنکه ایشانرا نشویند و بهمان جامها دفن کنند مگر پوستین و جامهٔ پنبه آکنده و موزه و سلاح که از ایشان بیرون کنند و دیگر با باقی جامها شان دفن کنند و لکن بر همه نماز جنازه کردن واجب است و اما بمذهب شافعی و مالك هر که در معرکه کشته شود بر دست کافران اورا نشویند و نماز جنازه نیز نکنند و بهمان جامهاش دفن کنند و غیر اورا شویند و نماز جنازه کنند اما بمذهب ابوحنیفه و احمد اگر بعد از زخم خوردن بخورد و آشامد یا بخیمه و خانه زنده نقل کرده شود یا بیشتر روز زنده ماند یا وصیت کند بأمر دنیوی شویندش و نماز کنند و بمذهب ابوحنیفه ایمان و عقل و بلوغ شرط شهادت است.

فضائل هفتاد هزار کلمهٔ توحید

فصل: و بهترین چیزی وصدقه و برّی که خویشان و دوستان میت از برای او کنند آنست که **هفتاد هزار بار کلمهٔ لااله الّاالله** بنیت خلاص او از آتش دوزخ بگویند خواه یک کس گوید وخواه جماعتی که شیخ محی الدین ابن العربی قدس الله سره فرموده است که اگر کسی از برای خود یا دیگری این ذکر باین نیت بگوید هرآینه آنکس که از برای او این ذکر گفته شده باشد از دوزخ امان یابد و درین باب خبر نبوی وارد است که شیخ محی الدین می گوید که ابوالعباس قسطلانی مرا خبر کرد درین معنی و گفت که شیخ ابوالربیع کفیف مالقی رحمه الله این ذکر هفتاد هزار بار گفته بود و لکن نه بنام کسی معین و آنرا نیز بکسی نبخشیده بود تا روزی برمائدهٔ طعامی حاضر بود با جماعتی و بایشان گودکی صاحب کشف بران مائده حاضر بود دران میان که آن گودك دست بطعام برد تا بخورد ناگاه بگریست و از خوردن امتناع کرد گفتندش چرا می گریی گفت اینک دوزخ را مشاهده میکنم و مادرخودرا دروی در عذاب می بینم ازان میگریم شیخ ابوالربیع گفت در باطن خود گفتم خداوندا تو میدانی که من این هفتاد هزار بار کلمهٔ لااله الّاالله گفته ام آنرا بجهت آزادئ مادر این گودك از آتش دوزخ معیّن گردانیدم گفت چون من این نیت در باطن خود تمام کردم آن گودك بخندید و بشاشت نمود و گفت مادرخود را مي بینم که از آتش دوزخ خلاص یافت الحمد لله پس طعام خوردن مشغول شد باجماعت شیخ ابوالربیع می گوید که مرا صحت خبر

نبوی درین باب بکشف آن کودک معلوم شد و صحت کشف آن کودک بخبر نبوی درین باب بر من روشن گشت و اگر چنانکه این هفتاد هزار بار کلمهٔ لااله الاالله جهت میت کسانی گویند که ایشان را مشایخ ذکر تلقین کرده باشد اثرش تمامتر باشد و اگر کسی برای خلاص خود را از آتش دوزخ این ذکر بگوید اثرش تمامتر بود.

واجبهاء نماز

باب سیم در واجبهاء نماز و آن بمذهب ابوحنیفه مخصوص است **واجب اول** قرائت فاتحه است در دو رکعت اول از هر فریضهٔ **وواجب دوم** یک آیت یا سه آیت از قران غیر فاتحه با فاتحه دران دو رکعت اول خواندن است که اگر این دو واجب را بعمد ترک کند نمازش ناقص باشد و اگر بسهو ترک کند سجدهٔ سهو بر وی لازم بود و در دو رکعت آخرین هم روا باشد و این جمله بمذهب ابوحنیفه است و اصحاب او رضی الله عنهم و اما بمذهب دیگران رضوان الله علیهم قرائت فاتحه در همه رکعتهاء نماز فریضه است وترکش بعمد و سهو در هر رکعتی موجب فساد نماز و سورهٔ بر فاتحه ضم کردن بمذهب ایشان در هر رکعت سنت است. **وواجب سیم** خواندن فاتحه و سوره است در همه رکعتهاء نماز تطوع از سنت و مستحب و مانند آن **وواجب چهارم** آنست که اگر کسی در نماز تطوع شروع کند تمام کردن آن بر وی واجب باشد و اگر بعد از شروع ازان نماز بیرون آید قضاء آن بر وی واجب باشد.

سجدهٔ سهو

وواجب پنجم سجدهٔ سهو است که چون کسی در نماز فعلی که از جنس نماز باشد زیادة کنند سجدهٔ سهو واجب آید و بترک هر واجبی بسهو سجدهٔ سهو واجب است و بترک تشهد وسلام اول بسهو سجده لازم است و بترک قنوت در وتر و تکبیرات عید سجدهٔ سهو واجب است و در نماز پست خواندنی بلند خواندن و در بلند خواندنی پست خواندن یا در قعود بجای تشهد قرآن خواندن بسهو سجدهٔ سهو لازمست واما در قیام تشهد خواندن موجب سجدهٔ سهو نیست و این جمله بمذهب ابوحنیفه است

و اما بمذهب شافعی سجدهٔ سهو سنت است نه واجب و در ترک قنوت وتر و تکبیرات عید و بلند خواندن در پست خواندنی و پست خواندن در بلند خواندنی و قرائت در قعده و ترک سوره سجدهٔ سهو نباید کردن و لکن در زیادت فعلی از جنس نماز بسهو سجده لازم است و در ترک تشهد اول و نشستن در وی و ترک قنوت در نماز صبح و در وتر در نیمهٔ آخرین ماه رمضان و ترک صلوات بر رسول صلی الله علیه و سلم در تشهد اول و ترک صلوات برآل محمد در تشهد آخرین یا اندک سخن گفتن بسهو یا سلام دادن بسهو یا قرائت در رکوع وسجود درین جمله بمذهب شافعی سجدهٔ سهو باید کردن و اگر مقیم قعدهٔ اول نا نشسته بسهو برخیزد و دران میان یادش آید اگر بقعود نزدیکتر باشد بنشیند و بعد از فراغ سجدهٔ سهو کند و اگر بقیام نزدیکتر باشد برخیزد و در آخر سجدهٔ سهو کند و اگر از قیام یا نزدیکی بقیام بقعود باز گردد بعمد نمازش باطل شود و اگر در شک افتد که سه رکعت گزارده است یا چهار و این واقعه اوّلین بار است که اورا افتاده است بمذهب ابوحنیفه نماز از سرگیرد و اگر بارها افتاده است رکعتی دیگر بعد از قعده سازد و سجدهٔ سهو کند و بمذهب شافعی در هر دو صورت رکعتی دیگر آوردن و سجدهٔ سهو کردن کفایت باشد و سجدهٔ سهو بمذهب ابو حنیفه بعد از دو سلام کند و بعد ازان تشهد تمام بخواند و دیگر دو سلام بریمین و یسار بدهد و بمذهب شافعی پیش از سلام دو سجده کند و تشهد ناخوانده دو سلام بدهد و بمذهب مالک اگر سهو از زیادت باشد پیش از سلام و اگر از نقصان بعد از سلام و در ترک هر سنتی بسهو سجدهٔ سهو لازم است و در مستحبات لازم نیست بمذهب او و بمذهب احمد اگر امام سلام دهد وهنوز چیزی از اعمال نماز مانده باشد یا امام را شک افتد که چند رکعت گزارد درین دو صورت سجده بعد از سلام کند و بعد ازان تشهد و سلام دگر بدهد و در غیر این دو صورت در همه سهوها پیش از سلام سجده کند و بی تشهد سلام دهد الّا آنکه در ترک همه تکبیرات جز تکبیر احرام و ترک تسبیحات و تسمیع و تحمید و میان دو سجده (ربّ اغفرلی) دو بار گفتن و ترک تشهد اول یا صلوات در دوم در ترک این جمله بعمد نماز باطل میشود و بسهو سجدهٔ سهو لازمست بمذهب او و اگر در نماز دو سهو یا سه سهو کند همین دو سجدهٔ سهو کفایت باشد و اگر در سهو

سهو کند بهمین دو سجدهٔ سهو پسنده کند و الله اعلم.

واجب ششم سجدهٔ تلاوت است و آن بمذهب ابو حنیفه و شافعی و احمد چهارده است الاّ آنکه بمذهب شافعی و احمد در سورهٔ **حج** دو سجده است و در **صٓ** سجده نیست و بمذهب ایشان سجدهٔ تلاوت سنت است نه واجب و بمذهب ابو حنیفه در **صٓ** سجده هست و در **حج** یک سجدهٔ اولین بیش نیست **اول** سجده در آخر (اعراف) است **و دوم** در (رعد) **و سیم** در (نحل) **و چهارم** در (اسراء) **و پنجم** در (مریم) **و ششم** در (حج) **و هفتم** در (فرقان) **و هشتم** در (نمل) **و نهم** در (الٓمٓ تنزیل) **و دهم** در (صٓ) **و یازدهم** در (حمٓ السجده) **و دوازدهم** در آخر (والنجم) **و سیزدهم** در (انشقاق) **و چهاردهم** در آخر (علق) و بمذهب مالک یازده سجده است و در (حج) یک سجده است و در (مفصل) هیچ نیست و در (ص) هست و آن بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز درحال و اگر فوت شود قضا لازم است بمذهب ابو حنیفه و اگر در نماز بآیت سجده رسد و برکوع رود سجدهٔ تلاوت ساقط گردد و در فرض رکوع مندرج شود و اگر در نماز آیت سجده از کسی شنود که باو در نماز شریک نیست بعد از فراغ از نماز سجده کند و اگر در یک مکان یک آیت سجده مکرر کند یک سجده کفایت باشد و اگر مکان مختلف شود بتکرار آیت سجدهٔ مکرر واجب باشد.

و واجب هفتم وتر است و آن بمذهب ابو حنیفه سه رکعت واجب است بیک سلام و دو قعده همچو نماز شام و بمذهب شافعی وتر سنت است از یک رکعت تا سیزده رکعت و اقلش سه رکعت است در افضلیت و فاضلتر آنست که هر دو رکعتی تشهدی و سلامی باشد و نیت هر دو رکعتی سنت کند و در آخر یک رکعت کند به نیت وتر و بآن یک رکعت مجموع وتر باشد و اگر همه را تا سه رکعت را بیک سلام کند روا باشد و بنزد خراسانیان از اصحاب شافعی این پیوسته گزاردن و در مجموع نیت وتر کردن فاضلتر است و لکن بیک تشهد و یک قعده و بمذهب احمد وتر یک رکعت بیش نیست و بمذهب مالک سه رکعت بدو سلام و بقنوت بعد از رکوع **و امّا** وقت او بعد از نماز خفتن است تا وقت صبح و بعد ازان قضا باید کرد و بمذهب ابو

حنيفه هر چند وقت او بعد از نماز خفتن است لكن او تبع او نيست همچون سنت خفتن تا اگر فرض نماز خفتن را اعادت واجب شود و بتبعيت او سنت را اعادت كند وتر را اعادت نبايد كرد بمذهب او و اما خواندن (سورة الاعلى) و (قل يا ايها الكافرون) و (اخلاص) در اول و دوم و سيم او مسنون است.

و اما واجب هشتم قنوت است در همه وتر در همه سال در ركعت سيم كه بعد از قرائت فاتحه و سورهٔ پيش از ركوع هر دو دست بر آرد تا نرمهٔ گوش تكبير گويان چنانكه در تحريمه و آنگاه دستها فرو آويخته بيك روايت وگرفته بيك روايت دگر قنوت خواند بمذهب ابو حنيفه و بمذهب شافعی قنوت سنت مؤكده است در نماز صبح در ركعت دوم بعد از ركوع و در وتر در نيمهٔ آخرين ماه رمضان و بمذهب مالک در وتر در همه ماه رمضان قنوت مسنون است و قنوت بمذهب ابو حنيفه اين دعاست كه (**اللهم انا نستعينك و نستغفرك و نستهديك و نؤمن بك و نتوب اليك و نتوكل عليك و نثنى عليك الخير كله نشكركَ و لانكفرك و نخلع و نترك من يفجرك* اللهم اياك نعبد ولك نصلى و نسجد و اليك نسعى و نحفد نرجو رحمتك و نخشى عذابك ان عذابك بالكفار ملحق* اللهم اهدنا فيمن هديت و عافنا فيمن عافيت وتولنا فيمن توليت وبارك لنا فيما اعطيت وقنا ربنا شر ما قضيت فانك تقضى و لايقضى عليك و انه لايذل من واليت ولا يعز من عاديت تباركت ربنا و تعاليت فلكَ الحمد على ما قضيت نستغفرك اللهم ونتوب إليك و صلّ اللهم على سيدنا محمد وآله وسلم**) و نادانستن قنوت بنزديک بعضى ائمه عذر نيست و بنا آموختن مؤاخذ و معاقب باشد و اگر نداند و يا نتواند آموختن سه بار بگويد (**اللهم اغفرلى**) يا بگويد. (...**رَبَّنَآ اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ* البقرة: ٢٠١**) و بكمتر ازين واجب ساقط نشود.

نماز عيدين

و اما واجب نهم نماز عيدين است بمذهب ابو حنيفه و يک روايت از احمد و بنزد بعضى از اصحاب ابو حنيفه و اصحاب شافعی نماز عيدين فرض على الكفاية است و بنزد بعضى اصحاب ابو حنيفه فرض عين است همچو جمعه و لكن صحيح

وجوب است بمذهب ابو حنیفه و وقت او بعد از طلوع آفتاب است تا وقت استواء و اگر عید فطر بعد از زوال محقق شود بمذهب ابو حنیفه روز دیگر نماز عید بگزارند و نماز عید اضحی در جملهٔ ایام تشریق رواست و اما بمذهب شافعی و مالک نماز عید سنت مؤکده است و واجب یا سنت در نماز عید دو رکعت است با تکبیرات زوائد بی اذان واقامت و تکبیرات زواید بمذهب ابو حنیفه شش تکبیر واجب است سه تکبیر در رکعت اول در عقب تکبیر احرام و دعاء استفتاح پیش از تعوذ و فاتحه و سوره و سه تکبیر بعد از فاتحه و سوره در رکعت دوم پیش از تکبیر رکوع و سه تکبیر دیگر اصلی اند تکبیر افتتاح و دو تکبیر در رکوع و این نُهْ تکبیر در نماز عید بمذهب ابو حنیفه واجب است و این قول عبد الله ابن مسعود و حذیفة و عقبة بن عامر و ابو موسی اشعری و ابو هریره و ابو سعید و براء بن عازب و ابو مسعود انصاری است رضی الله عنهم اجمعین.

و اما بمذهب شافعی در نماز عید پانزده تکبیر است سه اصلی و دوازده زواید و در هر دو رکعت تکبیرات مسنون است پیش از قرائت نه واجب و این بروایت عائشه است رضی الله عنها و مذهب اوست و اما بمذهب مالک و احمد تکبیرات زواید پانزده است شش در رکعت اول بعد از تکبیر افتتاح و ثناء افتتاح پیش از تعوذ و قرائت فاتحه و سوره و پنج در رکعت دوم بعد از تکبیر نهوض و تعوذ و قرائت فاتحه و سوره و این مذهب ابن عباس و فقهاء مدینه است و باتفاق ابو حنیفه و شافعی و احمد در تکبیرات عید دست بر آوردن مسنون است و میان هر تکبیری بمذهب ابو حنیفه خاموش باشد و بمذهب دیگران (**سبحان الله والحمد لله ولااله الآالله والله اکبر الله اکبر کبیراً و الحمد لله کثیراً وسبحان الله بکرة واصیلا**) خواندن وصلوات دادن مستحب است وبمذهب شافعی واحمد قرائت سورهٔ (ق) در اول (والقمر) در دوم مسنون است و بمذهب ابوحنیفه ومالك تعیین سوره مسنون نیست و بعد از فراغ از نماز دو خطبه خواندن سنت است نه واجب و در خطبهٔ اول عید فطر باید که مردم را صدقهٔ فطر دادن بیاموزد.

صدقهٔ فطر

و وقت وجوب **صدقهٔ فطر** بمذهب ابو حنیفه و مالک طلوع فجر روز عید است و بمذهب شافعی و احمد غروب آفتاب روز آخرین ماه رمضان و باتفاق پیش از نماز

عیـد فـطر میباید داد و اگر فوت شود آن وقت بعد ازان روا باشد و لکن مسنون ومستحب نـباشـد و آن واجب برهر مسلمانی است بمذهب ابوحنیفه که غنی باشد نه آنکه زکات بـروی واجب باشد بل آنکه چون مال اورا حساب کنند آنچه زیادت از مسکن و ملبس و خدمتکار و یـک مرکـوب و قـوت دو ماهه بقولی و یک ساله بقولی دیگر اگر مقدار دویـست درهـم یـا بیست دینار [۱] باشد بروی صدقهٔ فطر واجب شود و اگر زیادت از آنـچه ذکـر کرده شـد بمقدار نصاب نباشد صدقهٔ فطر بر وی واجب نباشد و چون واجب شود از خود بدهد واز جهت فرزندان نارسیدهٔ خود کـه در مؤنت وی باشد [اگر چه مالك نصاب نباشند] و از بندگان خود و از مکاتب و ام ولد خود اگر چه کافر باشند نیم صاع گندم یا صاعی جو یا خرما یا مویز و اگر قیمت دهد روا باشد بمذهب ابوحنیفه و بمذهب او صاع هشت رطل عراقی است و این رطل صد و سی درهم شرعی است [۲] و بنزد غیر او پنج رطل و ثلث رطل و آن صاع بوزن دراهم ششصد و نود و سه درم سنگ و ثلث درم سنگی است [۳] و اگر صدقهٔ فطر را بکسی دهد روا باشد بلکه بنزد بعضی فاضلتر باشد **و امّا** بمذهب شافعی و مالک و احمد هر که را زیادت از قوت یک روزهٔ اورا و عیال او صاعی قوت باشد که آن صاع زیادت از کسوهٔ او و عیالش و مسکن او و خادم او باشد صدقهٔ فطر بر وی لازم است ازین هر چیزی که گفته شد یک صاع تمام و اداء قیمت [٤] بنزد ایشان روا نباشد و اگر زیادت ازینها صاعی فاضل از آنچه گفته شد مالک باشد فطرهٔ هر که نفقهٔ او بر وی لازم است برو واجب باشد و پیش از نماز باید که فطره بدهد و از آنچه قوت اوست باید که فطره ازان چیز دهد بمذهب ابوحنیفه فطرهٔ زن بر شوهرش لازم نیست و بمذهب دیگران فطرهٔ زن بر شوهر لازمست و فطرة خلقة است پس معنئ صدقهٔ فطر آنست که صیانت نفس میکند چنانکه زکوة صیانت مال میکند و در عید فطر پیش از نماز افطار کردن فاضلتر است و در عید اضحی بعد از

---

(۱) دینار = مثقال حنفی است که ٤,٨ غرام است. ۲۰ مثقال حنفی ۹٦ غرام است. لیرای عثمانی یک و نیم مثقال است. یک درهم شرعی ۳,۳٦ غرام است. ۲۰۰ درهم ٦۷۲ غرام است.

(۲) در مذهب شافعی یک صاع ٦۹۳ وثلث درهم و یا ۱٦۸۰ غرام باشد زیراکه یک درهم ۲,٤۲ غرام است.

(۳) در مذهب حنفی یک رطل عراقی ۱۳۰ درهم و یا ۹۰ مثقال است که یک مثقال ٤,٨ غرام باشد و یک رطل ٤۳۲ غرام باشد که نیم صاع ۱۷۲۸ غرام شود. (٤) قیمت زر و نقره را گویند نه مال دگررا

نماز عید و چنانکه پیش از عید فطر فطره لازم است بجهت حفظ و صیانت خلقت خود و فرزندان خود از حوادث دو جهانی.

قربان

همچنین در عید اضحی بعد از نماز عید بجهت فدای نفس گوسفندی از یک نفس و اشتری یا گاوی از هفت نفس قربان می‌باید کرد و این قربان کردن بر هر که صدقهٔ فطر واجب باشد بمذهب ابوحنیفه بروی واجب است و بمذهب دیگران سنت مؤکده است مر غنی را و در اضحیه روا نباشد کمتر از گوسفندی که او شش ماههٔ تمام یا بزی یکساله که پای در دوم نهاده باشد یا گاوی دو ساله پای در سیم نهاده یا اشتری پنج سالهٔ در ششم درآمده و روا نباشد لنگی که نتواند بقُربانگاه رفتن و نه کور و نه یک چشم و نه لاغری که در استخوانش مغز نمانده باشد و نه گوش و نه دم بریده بمقدار ثلثی و روا باشد گوسفند بی شاخ و خصی کرده و شاخ شکسته و بهتر گوسفند سپید باشد و گوسفند از یک کس تنها بهتر از شرکت در اشتر و گاو اولیتر آنست که اضحیه را بدست خود کشد یا در کشتن حاضر باشد و پیش از تسمیه عند الذبح نیت قربت کنند بخدای تعالی و از گوشت قربانی اولیتر آنست که ثلثی خام صدقه دهند و ثلثی پخته و ثلثی نگاه دارند برای خوردن خود و عیال خود و اولی آنست که روز عید بعد از نماز عید قربان کنند و پیش از نماز محسوب نباشد و اگر روز عید فوت شود در ایام تشریق روا بود و بعد ازان روا نباشد پس خطیب باید که در عید اضحی در خطبهٔ اول مردم را اضحیه بیاموزد و شرایط آن بیان کند

و همچنین **تکبیرات عرفه و عید و ایام تشریق** در پس هر نمازی جماعت بآواز بلند تعلیم کند و اول تکبیرات بمذهب ابوحنیفه از نماز بامداد روز عرفه است تا نماز دیگر روز عید که مجموع هشت نماز باشد و بمذهب ابویوسف و محمد از اصحاب او و بمذهب احمد و یك قول از شافعی تا نماز عصر آخر ایام تشریق که سیزدهم ذی الحجه باشد و اما مشهور از اقوال شافعی و بمذهب مالك از ظهر عید اضحی ابتداء تکبیر کنند تا صبح روز سیم از ایام تشریق که سیزدهم ذی الحجه باشد و این تکبیرات و تکبیرات عید جمله واجب اند بمذهب ابوحنیفه و همچنین اضحیه و صدقهٔ فطر از واجبات اند و

بمذهب ابوحنیفه این تکبیرات عرفه و نحر و ایام تشریق بر کسی واجب است که مقیم است در شهر و نماز فرض بجماعت یا بی جماعت کند جماعت مندوب نه مکروه همچون جماعت زنان و نوافل و اما بر متنفل و مسافر واجب نیست و نشاید گفتن بآواز بلند و بمذهب دیگران باید گفتن در همه و امّا در عید اضحی بمذهب ابوحنیفه در طریق مصلّی تکبیر بلند گفتن مسنون است تا آنگاه که امام بنماز بدر آید و بمذهب دیگر ائمه از مغرب آخر رمضان تا شروع امام در نماز عید تکبیر مشروع است و امّا در اضحی بنزدیك بعضی از اول عشر ذی الحجه در راهها و بازارها تکبیر بلند گفتن مشروع است و صفت تکبیر درست آنست (**اللّه اکبر اللّه اکبر لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر اللّه اکبر و للّه الحمد**) و اگر بگوید (**اللّه اکبر کبیرا و الحمد للّه کثیرا و سبحان اللّه بکرة و اصیلا و صلی اللّه علی محمد و علی آل محمد و سلم**) بعد ازان نیکو باشد [در کتاب عمده که متصل این کتاب است به صفحهٔ شصت و پنجم را مراجعت فرمایند]

سنتها و مستحبهاء نماز

باب چهارم درسنتها ومستحبهاء نمازها:بدانکه بمذهب ابوحنیفه رضی الله عنه هرچه غیر این شش فریضه و این واجبهاست درنمازها جمله سنت یامستحب است وتفصیل آن درباب پنجم ذکر کرده شود انشاء الله تعالی **واّما** بمذهب شافعی رضی الله عنه سنتها در هرنمازی سی و پنج است **اول ودوم وسیم دست بر آوردن در تکبیر احرام و وقت رکوع و وقت باز گشتن از رکوع بقیام و بمذهب ابوحنیفه دست بر آوردن وقت رکوع و قیام از رکوع سنت نیست بلکه نزدیک بعضی از اصحاب او دست بر آوردن درین دو جای مبطل نماز است ازان جهت که عمل کثیر است پس ترک مسنونیٔ مختلف فیه مع الجواز اجماعاً اولیتر از اتیان او مع الفساد عند بعض العلماء لاحتمال الحق مع القائل بالفساد فی الواقع وسنت چهارم دست راست را بر دست چپ نهادن در قیام وسنت پنجم نظرکردن درحال قیام بموضع سجود وبی نظر کردن بسوی یمین و شمال و بیشتر از موضع سجود وششم خواندن دعاء استفتاح اعنی (وَجَّهْتُ وَجْهِیَ ...)** بمذهب شافعی و (**سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ ...**) بمذهب ابوحنیفه و احمد و بمذهب مالک دعاء استفتاح و **تعوذ و بسمله هرسه سنت نیست وهفتم (اعوذ بالله من**

الشيطان الرجيم) خواندن در ركعت اول **وهشتم** (آمين) گفتن در آخر فاتحه **ونهم** ترتيل در قرآئت **و دهم** قرائت سوره بعد از فاتحه و آن بمذهب ابو حنيفه واجب است **ويازدهم** بلند خواندن در صبح و مغرب و عشا و پست خواندن در ظهر و عصر **ودوازدهم** تكبير گفتن در هر حال انتقالى از هيأتى بهيأتى ديگر غير تكبيرة الاحرام **وسيزدهم** (سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد) گفتن مر امام و مأموم و منفرد را بمذهب شافعى و بمذهب ابو حنيفه تنها مر امام‌را و (ربنا لك الحمد) تنها مر مأموم را و هر دو منفرد را **وچهاردهم** در ركوع (سبحان ربى العظيم) گفتن از سه بار تا ده بار **وپانزدهم** در سجود (سبحان ربى الأعلى) سه بار يا زيادت تا ده بار گفتن در هر سجده **وشانزدهم** هر دو كف دست را كشاده بر زانو نهادن و پشت را با سر و گردن هموار داشتن در ركوع **وهفدهم** در وقت سجود نخست زانوها را آنگاه كفهاء دست را بر زمين نهادن **وهژدهم** بينى را پيش از پيشانى بر زمين نهادن **ونوزدهم** آرنجها را در ركوع و سجود از پهلوها جدا داشتن **و بيستم** شكم را از زانوها جدا داشتن **وبيست ويكم** دعاء (رب اغفر لى و ارحمنى واجبرنى و يسّر لى الهدى) در قعدهٔ كه ميان دو سجده است خواندن **وبيست ودوم** بعد از دو سجده پيش از رفتن بقيام اندكى نشستن بجهت استراحت را و بمذهب ابو حنيفه و مالك ايندعا وجلسهٔ استراحت سنت نيست و نشايد خواندن و كردن **وبيست وسيم** در جمله نشستها جز قعدهٔ آخرين كف و پهلوى پاى چپ را با بعضى از ساق در زير نشستگاه گستردن و بران نشستن و انگشتان هر دو پاى را بسوى قبله داشتن **وبيست و چهارم** در قعدهٔ آخرين ورك چپ اعنى سرون را بر زمين نهادن وبمذهب ابوحنيفه ورك را در قعدهٔ آخرين نيز بر زمين نهادن سنت نيست بلكه سنت افتراش است در همه قعدها و بمذهب مالك در هر دو قعده ورك را برزمين نهادن سنت است **وبيست وپنجم** انگشتان دست راست را جز مسبّحه بهم گرفتن چنانكه محاسب عقد پنجاه و سه گيرد و آنچنان دست را بر زانو نهادن **وبيست وششم** انگشتان چپ را كشاده بسوى قبله داشتن **وبيست وهفتم** در تشهد چون به(الاالله) رسد بانگشت مسبّحهٔ دست راست اشارت كند بسوى يمين و بمذهب ابو حنيفه انگشتان هر دو دست را كشاده راست بسوى قبله داشتن بى حركت واشارت مسبّحه سنت است و بمذهب مالك سنت آنست كه آرنج

راست را در بن ران سخت کند و طرف بیرونیٔ دست را از بالای ساعد تا کنار خنصر بر ران تا زانو نهد همچنان عقد پنجاه و سه گرفته و انگشت مسبحه را بسوی قبله بالا دارد متحرک **وبیست وهشتم** تشهد اول **وبیست ونهم** صلوات بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم دادن **وسنت سی ام** صلوات بر آل او در تشهد آخرین و بمذهب ابو حنیفه آن صلوات اوّل سنت نیست **وسی ویکم** دعا بعد از تشهد در قعدهٔ آخرین **وسی ودوم** قنوت خواندن (اللهم اهدنا... الخ) در نماز صبح بعد از رکوع و بمذهب دیگران آن قنوت در نماز صبح سنت نیست **وسی وسیم** سلام دوم دادن **وسی وچهارم** نیت سلام بر حاضران از فرشتگان و مؤمنان کردن در هر دو سلام **وسی وپنجم** در وقت هر قیامی بر بیخهاء دستها قوت کردن و بمذهب ابو حنیفه بر پیش کفهاء پای قوت کردن سنت است و اگر محتاج شود برکفهاء دست انگشتان مستقبل قبله قوت کند و باقی هر چه غیر این فریضها و واجبها و سنتها ست و در باب پنجم بترتیب گفته میشود جمله مستحب است.

نمازهاء سنت

فصل:قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **(من صابر على اثنتى عشرة ركعة من السنة)** و فى رواية **(فى اليوم والليلة بنى الله له بيتاً فى الجنة اربع ركعات قبل الظهر و ركعتين بعدها و ركعتين بعد المغرب وركعتين بعد العشاء وركعتين قبل الفجر)** یعنی هر که حریص باشد و مداومت کند برگزاردن دوازده رکعت از سنت در شبانروزی خدای تعالی از برای او خانهٔ دربهشت بنا کند چهار رکعت پیش از فرض نماز پیشین و دو رکعت بعد ازو و دو رکعت بعد از فرض نماز شام و دو رکعت بعد از فرض نماز خفتن و دو رکعت پیش از فرض نماز بامداد پس سنتهاء راتبه که ترک هیچ یک ازیشان نشاید کردن این دوازده رکعت است الّا آنکه بمذهب شافعی پیش از فرض نماز پیشین دو رکعت مسنون است بنا بر حدیثی که دران وارد است و پیش از فرض عصر نیز چهار رکعت آمده است وبعد از مغرب چهار رکعت دیگر آمده است غیر آن دو رکعت اما نه در تأکید وقوت این دوازده رکعت مذکور تا بحدی که بعضی علما گفته اند که اگر کسی بکلی بترک این دوازده رکعت اصرار کند امام را رسد که باو مقاتله کند و دو

رکعت سنت فجر در تأکید قوی تر است از جمله بلکه بعضی از اصحاب ابی حنیفه اورا از واجبات شمرده اند و بعد ازین دو چهار پیش از ظهر مؤکد تر از دیگرهاست و بعد ازان دو رکعت بعد از مغرب و بعد ازیشان دو رکعت بعد از ظهر و بعد ازان دو رکعت خفتن و بعد ازینها چهار عصر.

نماز تراویح

فصل: و اما نماز تراویح بیست رکعت بجماعت در وقت نماز خفتن پیش از وتر مسنون است و بمذهب ابوحنیفه بر سر هر دو رکعتي سلام دادن و میان هر دو سلامی استراحتی بمقدار دو رکعت مسنون است و نیت در تراویح بمذهب ابوحنیفه چنین باید کرد که **(اصلّی التراویح)** یا **(اصلّی سنة الوقت لله تعالی)** یا **(اصلّی قیام رمضان)** و بمذهب دیگران تطوع باید نیت کرد و اگر درین استراحت که میان هر دو سلامی می کند و این نماز را تراویح برای آن میخوانند این تسبیحات را سه بار سه بار بگوید نیکو باشد **(سبحان ذی الملك و الملكوت سبحان ذی العزة و القدرة و الكبرياء و الجبروت سبحان الملك الحی الذی لایموت سبوح قدوس رب الملائكة و الروح)** و مستحب آنست که در تراویح یک ختم قرآن تمام کرده شود و الّا در هر رکعتی ده آیت بیرون فاتحه خوانده آید و در آخر وتر بجماعت بگزارند.

نماز مسافر

فصل: در نماز مسافر و رخصتهاء او بدان وفقك الله که باجماع همه مسلمانان بر مسافر سه نماز که چهارگانه است دو رکعت بیش فریضه نیست و لیکن در سفر ومدت او اختلاف کرده اند بعضی مراحل را اعتبار کرده اند و بعضی امیال و فراسخ را و بعضی سفر مباح را و بعضی مطلق سفر را بمذهب ابوحنیفه مدت سفر سه شبانروزه راه است برفتار اشتر و پیاده رفتاری میانه بعضی اصحاب او تقدیر کرده اند بپانزده فرسنگ هر فرسنگی دوازده هزار خطوه و بعضی هژده فرسنگ [۱] و بمذهب او هر سفری که باشد مباح و غیر مباح درو چهارگانه را دو گزاردن و روزه کشادن در

(۱) مسافهٔ سفر ۱۸ فرسنگ (فرسخ) است یك فرسخ = ۳ میل = ۵۷٦۰ متر. میل = ۴۰۰۰ ذراع، ذراع = ۲٤ اصبع (انگشت)، یك اصبع = ۲ سم، یك میل = ۱۹۲۰ متر، مسافهٔ سفر در مذهب حنفی = ٥٤ میل = ۱۰۳٦۸۰ متر. علامهٔ شامی محمد امین ابن عابدین در ردّ المحتار میگوید که میل چهار هزار گز و گز بیست و چهار انگشت است. درینجا مراد از خطوه ذراع است در جاهای دگر یك ذراع یك خطوه و نیم خطوه است

حال مشقت و غیر مشقت و مسح موزه سه شبانروز کشیدن رواست و بمذهب دیگران چهل وهشت میل مدت سفر است هر میلی چهار هزار خطوه وجز سفر مباح جمع وقصر و افطار و مسح سه روز نیست بمذهب ایشان و تفسیر سفر مباح آنست که قصدش مبنی بر معصیت نباشد همچون راه زدن و مال مردم بغصب و ظلم ستدن و بنده از خواجه گریختن و آزردن مادر و پدر و مثل آن اما اگر قصدش سفر مباح بوده باشد و لکن در اثناء سفر معصیتی کند مانع جمع وقصر و افطار ومسح سه روز نباشد باتفاق و چون از خانهاء متصل بشهر مفارقت کند حکم سفر ثابت شود و بمذهب ابو حنیفه تا بمقصد نرسد یا در جای که محل اقامت باشد نیت اقامت پانزده شبانروزه نکند حکم مسافری ازوی منقطع نشود و بمذهب دیگران اگر نیت اقامت کند چهار شبانروز غیر روزهاء در آمدن و بیرون آمدن مقیم شود و اما بمذهب شافعی و مالک واحمد در سفر مباح که مقدار چهل و هشت میل باشد [١] جمع کردن میان ظهر وعصر و میان مغرب وعشا روا باشد هر دو فرضی را دریک وقت بیک اذان و دو اقامت بگزارد و اگر خواهد نماز ظهر را بعصر برد بشرطی که دربعضی از وقت ظهر نیت کند که ظهر را بعصر می برم و اگر خواهد عصر را باظهر در وقت ظهر بقصر و جمع بگزارد و همچنین در مغرب و عشا و باید که در هر نمازی نیت قصر و جمع کند چون جمع و قصر خواهد کرد و میان دو فریضه هیچ فاصلهٔ باید که نباشد مگر تیمم و اقامت و وضؤ اگر محتاج باشد و همچنین بنزد غیر ابو حنیفه جمع میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا بعذر باران سخت جایز است و چون جمع کند سنتها را اولیتر آنست که ترک نکند و اگر ترک کند روا باشد و اگر بگزارد در جمع میان ظهر و عصر سنتها را بر هر دو تقدیم کند و در مغرب و عشا تأخیر کند و وتر در آخر بگزارد و بمذهب ابو حنیفه و مزنی از اصحاب شافعی جمع جز روز عرفه و شب نحر در عرفات و مزدلفه اصلا جایز نیست و چون نمازها را قصر کند نه جمع سنتها را قصر نکند و لکن اگر خواهد بگزارد و اگر خواهد ترک کند و قضاء فوائت را تمام باید کرد نه قصر.

---

(١) در فقه علی المذاهب الاربعة و در حاشیهٔ مقدمة الحضرمیة فی الفقه الشافعیة آورده که (مسافهٔ سفر در مذهب شافعی و مالک و احمد ١٦ فرسخ = ٤٨ میل) = ٨٠٦٤٠ متر است درین سه مذهب یک ذراع = ٤٢ سانتی متر،میل = ٤٠٠٠ ذراع = ١٦٨٠ متر.

باب پنجم در کیفیت أداء صلواة وآداب او ظاهرا وباطناً واورادی که در عقب هر نمازی مسنون است ونوافلی که بآن اوراد مقرون است وذکر نماز ضحی واشراق ونماز تسبیح وقیام شب ودعوات واوقات آن. هر بندهٔ که طالب وسالک راه حق باشد باید که استعداد نماز بوضؤ کامل پیش از درآمدن وقت نماز کند ووضؤ ساختن‌را در وقت نیندازد که یکی از اوصاف مراعات (**حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ...* الآية البقرة:٢٣٨**) اینست وچون وضؤ ساخته باشد ومنتظر در آمدن وقت مستقبل قبله نشسته همچنان باشد که بنماز مشغول شده پس چون وقت در آید زود بسنت راتبه مشغول شود تا پراکندگی که بخاطرش راه یافته باشد بسبب اشتغال أمر معاش یا گفت وشنید خلق یا زن وفرزند در أداء سنت بجمعیت مبدّل شود آنگاه از سر صفا وجمعیت بأداء فریضه تواند پرداخت وسرّ آنکه پیش از همه نمازها الاّ مغرب سنتی راتبه است آنست که مغرب وقت فراغست از اشتغال وظاهراً مؤمن چون فراغت یابد در وقت غروب آفتاب حکم (**... وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ...* الآية. طٰهٰ: ١٣٠**) را انقیاد نموده باشد وبتسبیح وتحمید وتهلیل متوجه شده وبآن توجه صفا وجمعیت حاصل کرده لاجرم چون مغرب در آید از سر فراغت بفرض مغرب پردازد پس در آن وقت باداء سنت احتیاج نباشد بخلاف دیگر صلوات وچون سنت ظهر چهار رکعت گزارده باشد تجدید توبه کند پیش از شروع در فرض از هر گناهی وتقصیری که دران روز از وی در وجود آمده باشد ظاهراً وباطناً بعلم وبی علم او آنگاه بظاهر روی بقبله آرد وبباطن در دل آرد که روی از همه گردانیده درین حال بمعبود خود متوجه میشوم پس درین حال (**إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ* الانعام :٧٩**) مناسب حال خود بخواند بعد از آنکه در حال استقبال بقبله (**... رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ* وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ* المؤمنون :٩٧-٩٨**) و (**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ* الناس :١**) خوانده باشد آنگاه بفرض بجماعت شروع کنند ونیت را مقارن تکبیر افتتاح دارد چنانکه گفتن تکبیر در دلش باشد که فرض نماز پیشین می گزارم وپیوسته باین لفظ که (**أؤدّی فرض الظهر لله تعالی مأموماً**) یا (**اماماً**) الله اکبر گوید ومیان (با) و (راء) اکبر مد نکشد ودر وقت تکبیر باید که هر دو دست

را برابر هر دو نرمهٔ گوش بر آرد چنانکه کفّهاء دستهاش برابر دوشها و هر دو ابهامش نزدیک نرمهٔ گوشها و سر انگشتها بالاء گوشها باشد و انگشتان را بهم پیوسته داشتن درین وقت اولیتراست و دستها را با تکبیر بزیر آرد و دستها را نیفشاند دران وقت که منافئ وقار باشد و دران حال باید که حاضر باشد که بحضرت که متوجه است و با که مناجات می کنند که آن حضورش دافع وساوس شیطان و حدیث نفس گردد آنگاه بدست راست بند دست چپ را بگیرد چنانکه مسبّحه و وسطی بر ساعد دست چپ کشیده و بسته انگشت دیگر بند دست چپ را گرفته باشد و بزیر سینه بالاءناف نهاده و بمذهب ابو حنیفه بزیر ناف نهادن فاضلتر است و معنی در اول کاملتر است و اثر در دفع وسوسه مر صاحب صفا را تمام تر و بمذهب مالک هر دو دست را بر هر دو جانب پهلوها فرو آو یخته دارد آنگاه (... **وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ... * الآية. الانعام :٧٩**) باز بخواند و بعد ازان بگو ید (**سبحانك اللهم و بحمدك وتبارك اسمك و تعالى جدّك ولآاِلٰهَ غيرك**) وبمذهب ابوحنیفه بعد از تکبیر همین گوید (**سبحانك اللهم...**) تا آخر بیش نخواند آنگاه پس از اعوذ و بسمله فاتحه و سوره بخواند و بمذهب مالک بعد از تکبیر افتتاح (**الحمد لله ربّ العالمين**) خواند بی آیت توجه و دعا و تعوذ و بسمله و بمذهب ابو حنیفه و احمد بسمله پست گو ید در همه رکعات و بمذهب شافعی بلند گو ید و در دیگر رکعات نیز بمذهب شافعی اولیتر آنست که تعوذ پست کند و بطریق وجوب بسمله را مقرون بفاتحه بلند خواند در نماز هاء بلند خواندنی و در حال قیام باید که سر در پیش اندازد بهیأت هیبت و تعظیم و نظر بموضع سجود دارد و از آنجا بهیچ طرفی تجاوز نکند اصلا و هیچ شکنی در وقت استادن در زیر زانوها و خم رانها و پهلوها نگزارد بلکه تن را راست دارد وچنان ایستدکه گو ییا بهمگئ تن بسوی زمین نگرانستی که خشوع قیام اینست و هر هیأتی را خشوعی است مناسب وی هر دو پای را از یکدیگر بمقدار چهار انگشت دور دارد و بر هر دو پای قوت یکسان کند و در نماز یک پای بر ندارد و قوت بر یکی بیشتر نکند و در قیام بل در هیچ هیأتی و رکنی حرکت نکند و سر و هیچ عضو خود را نجنباند و دستها در آستینها نا کرده در نماز نرود و بازوها از پهلوها جدا دارد و در وقت قرائت فاتحه و سوره دلرا با زبان راست دارد و هر چه بر زبانش رود دلش را

بمعنئ آن حاضر دارد زیرا که اگر چنین نباشد داخل باشد در نهی (**... لا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُكَارٰى حَتّٰى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ...* الآية. النساء:٤٣**) زیرا که سکر عبارت از بی خبری است از هر چه گوید و کند و چون او از حرکتی و سکنتی و معنئ هر آیتی و ذکری و تسبیحی بی خبر باشد معنئ سکر و اسم سکران من حيث الحقيقة بر وی درست تواند بود لاجرم از حقیقت صلوة و قرب او ممنوع و محروم بود اگر معنی نداند دلرا چنان حاضر کند که گویا او می خواند وحق تعالی حاضر میشنود یا حق تعالی میخواند و او میشنود که اگر چنین نباشد معنئ این حدیث که (**المصلّی يناجي ربّه**) در حق وی ثابت نباشد وحينئذٍ آن صلوة او در حساب نباشد هر چند در ظاهر شرع از گردنش بیفتد پس چون قرائت تمام کند اندك فاصلهٔ میان قرائت و رکوع بکند آنگاه برکوع رود تکبیر گویان چنانکه اول تکبیر باول حرکت بسوی رکوع و آخرش بتمام هیأت رکوع مقارن افتد **وسر وحکمت تکبیر** در هر انتقالی آنست که چون حق تعالی مر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در شب معراج بمقام (**... قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰى* الآية. النجم :٩**)رسانید و بدو نمود آنچه نمود از آنچه آنجا بروی منکشف گردانید آن بود که نسبت این صورت توکه محمدی بآدم محقق است هر چند آدم را از روی معنی نسبت بتست که (**اوّل ما خلق الله نوری**) و هر چند ما اصل این هیئت آدمی را که نسبت این صورت تو بوی است از خاک آفریده ایم لکن اورا جامع مراتب وحقایق و هیأت هر چه از خاک آفریده ایم از جماد و نبات وحیوان و خصوص حقیقت و هیئت انسانی خودش گردانیدیم پس نماز را که جامع همه عبادتها است بر همه اعضاء تو از جهت کمال جمعیت تو فریضه کردیم تا بهمه صورتها که در تو هست از جماد که هیئت او افتادگیست همچو سجده و از نبات که صورت او همچون قعود است از جهت عدم تمکن از حرکت و از حیوان که هیئت او بر مثال رکوع است و این صورت خصوصئ تو که قیام است حق بندگی و عبادت ما تمام بگزاری و همچنان بندگی کنان ازین هیئت خصوصی که قیامست بترتیبی که اول آمدهٔ بما رجوع کنی پس در هر صورتی و هیئتی ازین صور و هیئات مختلف که تراست چون بعبادت حضرت الٰهیت ما متوجه میشوی و مناجات مرا باین نماز متصدی میکردی نظر بر اصل و منشأ این

هیئت خود می انداز با زبان حال قضیهٔ (ما للتراب و رب الارباب) بگوش جان تولابد فرو خواند و لا محاله که آن دم خود را در غایت نقص و قصور و پستی بینی و حضرت الٰهیت مارا در غایت عظمت و کمال علویابی و امر مطاع ما ترا بر توجه و مناجات ما الزام خواهد کرد لاجرم بضرورت در هر توجهی بحال و قول و فعل بر تولازم میشود گفتن (الله اکبر) یعنی الله تعالی بزرگتر ازانست که باین هیأت که در غایت نقصان و پستی است از عهدهٔ اداء حق بندگی و عبادت و حق عظمت و علو أمر او بیرون توان آمد پس اول درین هیئت خصوصی که قیام است باین وظیفه قیام می نمایی آنگاه حق انصاف اعتراف بقصور خود و عظمت معبود خویش گزارده چون برکوع که هیأت حیوانی است نقص خودت در نظر آید لاجرم در میدان هیأت نیز باید گفتن که (الله اکبر) بهمان معنی و چون از برای فصل که وصل ما بروی مترتب میشود از انجا باز بهمین صورت خودت که قیامست و هیئت کمال و تمام است باز میکردی و وظیفهٔ آن هیئت حمد ست و شکر بر نعمت تعبدی مر قبول امانت و اداء این عبادت جامع را که بوی مخصوص است لاجرم دیگر بار حمد بر تو متعین میشود و چون حضرت الٰهیت ما را اولا و آخراً شنوندهٔ حمد خود وغیر خود یابی لاجرم بگفتن (سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد) هم خود قیام نمای و هم امت را تحریص کن و چون رجوع از نقص بکمال موهم عجب می تواند بود لاجرم باصل خودت که خاکست برای دفع و ازالت این وهم را رجوع کن که وجوب سجدهٔ اول ازین جهت بر تو متعین خواهد شد و دران حال (الله اکبر) مناسب تر افتد و ازانجا چون به هیئت نباتی روی از سر عجز و پای تنگی خود نظر بر جریان قدرت و تفرّد امر ما افکن و بگو (الله اکبر) و از انجا بهیئت و صورت جمادی که سجده است متوجه عبادت معبود خود گشته از سر افتادگی و بیچارگی بگوی (الله اکبر) و چون ترا که قیام هیئت خصوصیٔ انسانی است اصلی است و ظاهر و این هیأت دیگر همه فرع و تبع و درو مندرج لاجرم گفتن (الله اکبر) در قیام اول فرض وأصل آمد ودر باقی نفل که تبع وفرع فرض است و چون ما این نماز پنجگانه را بتبعیت توکه محمدی صلی اللّه تعالی علیه وسلم بر امت تو فرض گردانیدیم این یک تکبیر فرض و چهار نفل را بر ایشان نیز لازم و مشروع کردیم تا بهمان هیأت که تو بحق

عبادت ما قیام نمودی و قرب حضرت ما یافتی ایشان نیز بحکم متابعت قیام نمایند و قرب ما بیابند و سر تسبیحات هر هیأتی ازینجا فهم توان کرد و هر رکعتی را سر و حکم همین است الله اعلم. **و در رکوع** باید که پشت را با گردن وسر راست و برابر دارد و در زیر زانوها هیچ شکستی نگذارد و هر دو کف دست را بر هر دو زانو نهد انگشتان کشاده و در رکوع بگوید **(سبحان ربّی العظیم)** از سه بار که کمترین عدد کمالست تا ده بار که تمامترین عدد کمالست و در حال رکوع باید که نظر بقدمهاء خود کند که آن بخشوع نزدیکتر است و دل وی در رکوع باید که بذلت و انکسار خود و عظمت پروردگار حاضر باشد تا تسبیح **(سبحان ربی العظیم)** از سر حضور مناسب حال گفته باشد پس سر از رکوع بر دارد **(سمع الله لمن حمده)** گویان و حاضر بمعنئ آن و چون تمام ایستاد بمذهب شافعی بگوید **(ربنا لك الحمد ملء السموات وملء الارض وملء ما شئت من شیئ بعدُ اهلَ الثناء والمجد حق ما قال العبد وكُلّنا لك عبدٌ لامانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منك الجد)** و بمذهب ابو حنیفه بر **(سمع الله لمن حمده)** بعد از رکوع اقتصار کند و زود بسجده رود و درین قیام باید که پشت را تمام راست کند آنگاه تکبیر گویان بسجده رود. **و در سجده** باید که سرش در میان دو دستش باشد و دستهاش برابر دوشهاش بی هیچ میلی و نخست زانوها بر زمین نهد در سجده آنگاه دستها آنگاه بینی و پیشانی را و در سجود بگوید از سه بار تا ده بار **(سبحان ربی الاعلی)** چشمها کشاده و بمذهب شافعی اگر بگوید که **(اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك اسلمت سجد وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره فتبارك الله احسن الخالقین)** نیکو باشد و بمذهب ابو حنیفه زیاده از **(سبحان ربی الاعلی)** هیچ چیز دیگر نگوید در سجده آرنجها را از پهلوها جدا دارد و انگشتها را همه متوجه قبله دارد و انگشتهاء دست را با ابهامها بهم گرفته بر زمین نهد و ساعدها را از زمین بر داشته دارد و در سجود باغایت خواری و افتادگی و نیستئ حال و مرتبت و هیأت خود و علوّ و رفعت امر معبود خود و قصور خود باین کمال نقصان و نیستی و خواری از اداء حق آن کمال علو و بزرگواری بدل حاضر شود با گفتن **(سبحان ربی الاعلی)** مناسب افتد آنگاه سر از سجده بر دارد تکبیر گویان و بر هر دو جانب قدم از پای چپ نشیند

انگشتهاء قدم راست را بسوی قبله بر زمین نهاده و پاشنه را بالا داشته و هر دو دست را بر هر دو ران نهاده بی تکلف کشادن و پیوستن انگشتان بهم و درین نشستن بمذهب شافعی بگوید (**رب اغفرلی وارحمنی واهدنی واجرنی وعافنی واعف عنی**) و بمذهب ابوحنیفه هیچ دعای نا گفته زود بسجدهٔ دوم رود و در قعده اقعا مکروهست و اقعا اینجا آنست که هر دو پاشینهٔ پای را بر هر دو طرف نشستگاه نهد آنگاه تکبیر گو یان بسجدهٔ دوم رود و بعد از سجدهٔ دوم چون خواهد که بقیام رود تکبیر گو یان بمذهب شافعی اندک جلسهٔ بجهت استراحت را کردن سنت است و بمذهب دیگران جلسهٔ استراحت سنت نیست و رکعت دوم را از ظهر بهمین هیئت و صفت بگزارد آنگاه بتشهد اول نشیند تکبیر گو یان بهمین هیأت که گفته شد و آنگاه (التحیات) بخواند بمذهب ابوحنیفه و احمد باین صفت که (**التحیات لله و الصلوات و الطیبات السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لااله الاّالله و اشهد انّ محمداً عبده ورسوله**) و این روایت عبد الله بن مسعود است از مصطفی صلی الله علیه وسلم و در تشهد اول بمذهب ابوحنیفه هیچ برین زیادت نکند از صلوات و غیر آن و اگر چیزی زیادت کند بسهو سجدهٔ سهو لازم شود و اما بمذهب شافعی که روایت ابن عباس است تشهد باین صفات است که (**التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله سلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته سلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لااله الاّالله و اشهد انّ محمداً رسول الله**) و بمذهب او در تشهد اول (**اللهم صل علی محمد**) می باید گفت و معنئ التحیات آنست که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در شب معراج در مناجات فرمود که ملک و حیات و بقاء بی ابتدا و انتها مر خدای تعالی راست و بس و نعوت وصفاتی که همه برکتها نشان ایشانست اوراست و بس و هر دعایی و توجهی یا عبادتی که از هر عابدی صادر میشود مستحق همه حضرت خدای اوست و بس تعالی و تقدس و اخلاق و اوصافی که اثر کمال رحمت و رأفت ایشان از غایت ملایمت و خوشیء وقت و جان و دل متوجهان حضرتش ببشارت قبول خوش و آسوده گرداند اخلاق و اوصاف خدای تعالی است و بس پس حق تعالی باز بمحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم می گوید

در مقابلهٔ این ثنا و جواب او که هر پاکی و بی عیبی از همه نقصانها که عرصهٔ وجود گنجائیء آن دارد از حضرت قدوسیٔ ما پرتونثار باد و هر بخشش و بخشایش کمال هستی و لطف و رحمت و افزونیٔ علم و معرفت نیزکه از حضرت الٰهیت ما که مبدأ و منشأ همه کمالات است ازلاً و أبداً معین گشت و خواهد شد نثار روزگار تو باد أی بر گزیده و بلند شده بتحقق برفعت و بزرگیٔ ما یا ای خبر کننده مر بندگان مارا ازما و اسماء و صفات لایق حضرت ما پس آنگاه مصطفی صلی الله علیه وسلم در معرض قبول این انعام از غایت حرص بر کمال هریک از متابعانش می فرماید که این نثار پاکی و بی عیبی را چنانکه من سزاوارم هر که او متابع منست و هم صلاحیت قبول این نثار دارد این ثنا بر ما و بر همه صالحان مرین نثار را نثار باد و چون اوّل علامتی مر حصول این صلاحیت را ظاهراً و باطناً کلمهٔ شهادت است پس بر هر مؤمنی مسلمان لازم شد که در هر نمازی که معراج اوست بحق این صلاحیت خود را عرضه کند و بعد از گفتن و حکایت کردن ازان حال بگوید (**اشهد ان لااله الآالله واشهد انّ محمداًرسول الله**) و آن عهد را تازه کند و باین گفتار خود را در معرض قبول و استحقاق این نثار آرد و باظهار صلوات بعد ازان مر متابعت خود را که این صلاحیت بر آن موقوفست اثبات کند **واما بمذهب مالک تشهد** باین صفت است که (**التیحات والزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام علیك ایها النبی ورحمة اللّٰه وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لااله الآالله واشهد انّ محمداً عبده ورسوله**) پس چون تشهد اول تمام کنند بر خیزد و دو رکعت دیگر بگزارد بهمین طریق و هیأت که گفته شد و در هر رکعتی ازین دو رکعت فاتحه تنها خواند بمذهب ابو حنیفه تطوعاً و بمذهب دیگران فرضاً و درین قعدهٔ آخرین بر ورک چپ نشیند و پای راست را چنانکه در قعدهٔ اول گفته شد انگشتان بسوی قبله و پاشنه بالا دارد بمذهب شافعی و بمذهب ابو حنیفه چنانکه در قعدهٔ اول گفته شد والتحیات علی اختلاف المذاهب هر گدام اختیار کرده باشد بخواند و چون بمذهب شافعی از دست راست سه انگشت را با ابهام بهم گرفته باشد و مسبّحه را بر ران راست نهاده بکلمهٔ الآالله رسد سر مسبّحه را همچنان بر ران نهاده بجانب یمین حرکت دهد بجهت تحقیق اثبات را نه بجهت تحقیق نفی را و در

عقب تشهد بگوید **(اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد و بارك علی محمد وعلی آل محمد کما صلیّت وبارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انك حمید مجید)** و در حال صلوات گفتن مصطفی را صلی الله علیه وسلم چنان انگارد که حاضر است پیش وی می شنود و می بیند که تحقیق وی اورا صلوات می دهد وثنا می گوید وبمذهب ابو حنیفه بعد ازان این دعا بخواند **(اللهم اغفر لی ولوالدیّ ولجمیع المؤمنین والمؤمنات و المسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات وتابع بیننا وبینهم فی الخیرات ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار)** واما بمذهب شافعی مستحب است دعاء خود و مادر و پدر خود و مؤمنین و مؤمنات کردن و بعد ازان گفتن که **(اللهم انّی اعوذ بك من عذاب القبر وعذاب الدین واعوذ بك من الجبن والکسل واعوذ بك من فتنة المحیا و الممات واعوذ بك من فتنة المسیح الدجال واعوذ بك من عذاب النار)** و گفتن **(اللهم اغفر لی ما قدّمت وما اخّرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لااله الاّ انت انك علی کلّ شئ قدیر)** در احادیث صحاح آمده است و اگر امام باشد بر اندک دعا اقتصار اولی تر آنگاه **سلام دهد** بر یمین بعد از انکه در دل نیت بیرون آمدن از نماز کرده باشد ونیت سلام بر ملائکه ومؤمنان حاضر و غایب کرده و این نیت بیرون آمدن از نماز و سلام اول بدین صفت که **(السلام علیکم)** بمذهب شافعی فریضه است و بمذهب ابو حنیفه سنت و گفتن **(ورحمة الله)** در سلام اول و ثانی سنت است باتفاق پس سلام دیگر بر جانب دست چپ بدهد و بمذهب مالک یک سلام بیش ندهد و دران نیز اشارت بسوی قبله کند نه بطرف یمین و شمال آنگاه همچنان مستقبل قبله سه بار بگوید **(استغفر الله)** آنگاه بگوید **(اللهم انت السلام و منك السلام والیك یرجع السلام فحیّنا ربنا بالسلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام اللهم اعنا علی ذکرك وشکرك وحسن عبادتك وتوفیق طاعاتك اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منك الجدّ)** آنگاه سی وسه بار **(سبحان الله)** وسی وسه بار **(الحمد لله)** وسی وسه بار **(الله اکبر)** بگوید وتمام صد را **(لااله الاّالله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو حیّ لایموت بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر)** یکبار بگوید آنگاه بگوید **(لااله الاّالله اهل النعمة والفضل والثناء الحسن**

لااله الاّالله و لا نعبد الاّ ایّاه مخلصین له الدین و لو کره الکافرون) آنگاه فاتحه بخواند پس آنگاه بگوید (اللهم انی اقدّم الیك بین یدی کلّ نفس ولحظة و لمحة و طرفة یطرف بها اهل السموات و الارض و کل شئ هوفی علمك کائن و قد کان اقدّم بین یدی ذلك کله أعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم.) (اَللّٰهُ لَآاِلٰهَ اِلاَّ هُوَالْحَیُّ الْقَیُّومُ لَا تَاْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَانَوْمٌ لَهُ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلاَّ بِاِذْنِهِ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلاَّ بِمَا شَآءَ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَلَا یَؤُدُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَالْعَلِیُّ الْعَظِیمُ* البقرة :۲۵۵) انگاه بخواند (شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَآاِلٰهَ اِلاَّ هُوَوَالْمَلٰئِکَةُ وَاُولُوالْعِلْمِ قَآئِماً بِالْقِسْطِ لَآاِلٰهَ اِلاَّ هُوَالْعَزِیزُ الْحَکِیمُ*اِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ...*الآیة. آل عمران : ۱۸ـ۱۹) آنگاه بخواند (قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشَآءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَآءُ وَتُعِزُّمَنْ تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ بِیَدِكَ الْخَیْرُ اِنَّكَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ* تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِوَتُولِجُ النَّهَارَفِی اللَّیْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَآءُ بِغَیْرِحِسَابٍ* آل عمران :۲۶ـ۲۷) آنگاه (لَقَدْ جَآءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ* فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللّٰهُ لَآاِلٰهَ اِلاَّ هُوَعَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ* التوبة :۱۲۸ـ۱۲۹) آنگاه دستها بر دارد و دعا بگوید(اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و تقبل منا کما تقبلّت من عبادك الصالحین واغفرلنا و لوالدینا و لمشایخنا و لجمیع المؤمنین و المؤمنات ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و احشرنا مع الصالحین و الابرار صلّ اللهمّ علی سیدنا محمد وآله و الصفوة من عبادك اجمعین) و چون تمام کند دستها بروی فرو آرد پس بسنت ظهر مشغول شود و اگر خواهد دو رکعت و خواهد چهار رکعت بگزارد و بعد ازان اگر فراغتی دارد **میان ظهر و عصر** را بنماز یا قرائت یا ذکر احیا کند که دران فضیلت بسیار است و وقت را که از گوهرهاء قیمتی نفیس ترست غنیمت شمرده و قدر شناخته و شکر گزارده باشد و اگر بشغلی دیگر مشغول شود یا قیلوله کند باید که پیشتر از وقت عصر برخیزد و فراغت حاصل کرده اداء نماز عصر را آماده شود و اگر مدتی بر غسل یا تجدید وضوء بجهت هر نمازی مواظبت نماید اثر آن بروشنائ باطن و رغبت در عبادت در خود ظاهر یابد و چون

وقت عصر در آید باید که اورا متوجه قبله یابد پس بسنت عصر چهار رکعت مشغول شود و اگر دریـن سنت عصر در رکعت اول بعد از فاتحه **(اذا زلزلت)** و در دوم **(والعادیات)** و در سیـم **(القارعة)** و در چهارم **(اَلْهٰیکُمْ)** خواند نیکو باشد آنگاه فرض عصر را بجماعت بگزارد و اگر **فرض عصر** را چندان تأخیر کند که از خلاف بیرون آید بهتر باشد آنگاه بعد از اداء فریضهٔ عصر بجماعت آنچه در ظهر گفته شد از اوراد در عقب فرض عصر نیز همـه را بخوانند و اگر درین وقت در اثناء اوراد بعد از تهلیلات و پیش از فاتحه و دعا تقدیم آیة الکرسی و نودَ و نه نام بخواند بهتر باشد و در خواندن (سورة الفتح) بعد از عصر خبری یا اثری از رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه و کبار تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین درست نشده است بلکه آن از استحسان مشایخ متأخر است ولیکن در خواندن **(عمّ یتساءلون)** بعد از عصر در اخبار غریب فضیلت آمده است خواندن هر دو و آخر حشر و (قل هو الله) و (معوذتین) و (فاتحه) و اول البقرة از فضل بسیار خالی نباشد و **بعد از عصر تا غروب آفتاب** وقت نماز نیست الاّ تحیة المسجد و شکر الوضؤ بیک قول از شافعی لکن آن وقت را باذکار و استغفار خصوصاً بصد بار **(لااله الاالله وحده لاشریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لایموت بیده الخیر وهو علی کل شیی قدیر)** مستغرق کردن فضل بسیارست و اگر حاجتی باشد بآن مشغول شود درین وقت الاّ وقت آفتاب زرد شدن باید که متفرغ شده و بتسبیح و تهلیل و استغفار مشغول شده متوجه قبله نشیند و چون غروب آفتاب نزدیک شود بمسبّعات عشره که تعلیم حضر است مر ابراهیم تمیمی را شروع کند هفت بار (فاتحه) و (معوذتین) و **(قل هو الله احد)** و هفت بار **(قُلْ یَآ اَیُّهَا الْکَافِرُونَ* الکافرون : ۱)** و هفت بار (آیة الکرسی) تا **(وهو العلی العظیم)** و هفت بار **(سبحان الله والحمد لله ولا اله الآالله و الله اکبر)** و هفت بار **(اللهم صل علی سیدنا محمد النبی الامیّ وعلی آله وسلم)** و هفت بار **(اللهم اغفرلی ولوالدیّ ولمن توالد ولجمیع المؤمنین والمؤمنات)** و هفت بار **(اللهم افْعَلْ بنا وبهم عاجلا وآجلا فی الدین والدنیا والآخرة ما انت له اهل ولاتفعل بنا یا مولینا ما نحن له اهل انك غفور حلیم جواد کریم رؤف رحیم)** آنگاه چون آفتاب تمام غروب کند زود بفرض مغرب بجماعت مشغول شود و چون از **فرض مغرب** فارغ گردد

سه بار (استغفر الله) و (اللهم انت السلام) تا آنجا که (**ولا ينفع ذا الجدّ منك الجدّ**) بگويد و زود دو ركعت سنت مغرب بگزارد آنگاه بتسبيحات و تهليلات وفاتحه و دعاء تقديم آية الكرسى و آنچه در عقب ظهر و عصر گفته شد پردازد زيرا در نقل آمده است كه فرشتگان روز منتظر مى باشند تا آن دو ركعت سنت مغرب را با فرض منضم ثبت كرده بآسمان پرند و بعد از سنت مغرب و اداء وظيفه كه در عقب هر نمازى ذكر كرده شد همچنان مستقبل قبله بگويد (**مرحبا بالملكين الكريمين الكاتبين اكسانى صحيفتى** يرحمكما الله انّى اشهد ان لااله الاالله وانّ محمداً رسول الله واشهد ان الجنة حقٌّ والنار حق والحوض حق والشفاعة حق والصراط حق والميزان حق وانّ الساعة آتية لاريبَ فيها وانّ الله يبعث من فى القبور اللهم انى اودعك هذه الشهادة ليوم حاجتى اليها اللهم احطط بها وزرى واغفر بها ذنبى وثقل بها ميزانى واوجب لى بها امانى وتجاوزعنى يا ارحم الراحمين) و جهد بايد كردن تا **ميان مغرب و عشا را** بنماز يا قرائت قرآن احيا كند چه مصطفى را صلى الله عليه وسلم پرسيده اند از معنىٔ آيت (**تَتَجَافٰى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ...***الآية. السجدة:١٦) فرموده است كه نماز ست ميان مغرب و عشا و دران فضل عظيم بسيار است و بعد ازين دعا كه گفته شد دو ركعت نماز بگزارد كه آنرا **صلوة الفردوس** گفته اند دريشان سورهٔ (البروج) و (الطارق) خواند و بعد ازان دو ركعت ديگر گزارد در اول ده آيت از اول البقرة و (**وَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ...***الآية. البقرة:١٦٣)باتمام دو آيت و پانزده بار (**قل هوالله احد**) و در دوم آية الكرسى تا خالدون و (**آمن الرسول**) تا آخر و پانزده بار (**قل هوالله احد**) و بعد ازان اگر خواهد بيست ركعت نماز كند كه آنرا (**صلوة الاوابين**) ميگويند و اگر خواهد بقرآئت قرآن مشتغل شود و خاطر را جمع كند كه درين وقت از هواجس و حديث نفس محافظت كند و چون (**نماز خفتن**) درآيد اگر خواهد پيش از فرض چهار ركعت سنت بگزارد و بعد از فرض بجماعت دو ركعت بگزارد و بعد ازان بمنزل رود و در منزل چهار ركعت نماز گزارد بسورهٔ (سجده) و (يٰسٓ) و (دخان) و سورهٔ (الملك) و اگر تخفيف خواهد بـ(آية الكرسى) و (آمن الرسول) و اول (حديد) و آخر (حشر) و گويند مصطفى صلى الله عليه وسلم برين چهار ركعت مواظبت فرموده است واگر بعد ازان يازده ركعت بگزارد و دران سيصد آيت از

قرآن بخواند نیکو باشد و از (**وَالسَّمَآءِ وَالطَّارِقِ* الطارق : ۱**) تا آخر سیصد آیت است و اگر هزار آیت خواند که از (سورة الملك) تا آخر این مقدار است خیر عظیم باشد و اگر اعتماد بر شب خاستن دارد وتر را تأخیر کند تا بعد از نماز شب گزارد الاّ احتیاط آنست که وتر پیش از خواب گزارد و بعد از دو رکعت نشسته که قایم مقام یک رکعت ایستاده تواند بود به (**اِذَا زُلْزِلَتِ***) و (**اَلْهٰيكُمُ***) بگزارد تا وترش از وجهی بآن مشفوع شود و بعد از تهجد باز وتر بگزارد و چون خوابش غلبه کند بخسبد و لکن بر آن نیت که میانهٔ شب که فاضلترین اوقات تهجد است تا آخر شب برخیزد و تهجد بگزارد و باید که بر پهلوی راست **روی بقبله خسبد** و بگوید (**باسمك اللهم وضعت جنبی وبك ارفعه اللهم انی وجهت وجهی الیك وفوّضت أمری الیك والجأت ظهری الیك رغبةً ورهبةَ الیك لامَلجأ ولامَنجا منك الاّ الیك آمنت بكتابك الذی انزلتَ ونبیّك الذی ارسلت اللهم قِنی عذابك یوم تبعث عبادك اللهم انی سلمت نفسی الیك فان امسكتها فاغفرلها وارحمها وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحین اللهم انی اعوذ بك من غضبك وسوء عقابك و شر عبادك وشر الشیطان وشركه**) آنگاه فاتحه وچهار آیت از اول البقرة و(**اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ ...*الآیة. البقرة:۱٦٤**) تا (**یعقلون**) و آیة الکرسی و(**آمن الرسول**) و(**شهد الله**) و (**قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ...*الآیة. آل عمران:۲٦**) و(**اِنَّ ربكم الله**) تا(**المحسنین**) و (**قل ادعوا الله**) تا آخر و اول (حدید) و آخر (حشر) و از (**انا اعطیناك**) تا آخر قرآن الاّ آنکه (**قل هو الله احد**) را ده بار بخواند و بر کفها دمد و بر روی و بر همه تن بمالد و اگر چنانکه سورهٔ سجده را در نماز بخوانده باشد اکنون نخواند و ذکر گویان با حضور دل یا صلوات گویان در خواب رود زیرا که خواب برادر مرگ است و (**کما تعیشون تموتون و کذلك تبعثون**) و چون حاضر خسبد خوابهاء درست و نیکو بیند و چون بیدار شود ذاکر و حاضر بیدار شود و بعبادت مشغول شدن توفیق یابد و جهد کند تا نماز تهجد که کمترش چهار رکعت است و میانه هشت و تمام دوازده غیر وتر از وی فوت نشود چون طالب و سالک راه حق باشد و در اول بیدار شدن از خواب باید که طالب صادق اندیشهٔ خود را اعتبار کند که حق و طلب مراضیٔ اوست یا غیر آن که بر خاستنش از گور در قیامت بر آن نسق خواهد بود اگر در فکر و اندیشه جز حق را نیابد شکرانهٔ آن توجه و طاعت قولا و فعلا قیام نماید و الاّ

بتدارک توبه و انابت و استغفار بتضرع و انکسار مشغول گردد پس چون سر از بالین بر دارد بگوید (**الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور**) و عشر آخر آل عمران بخواند و قصد وضؤ کند و اگر غسل تواند کردن بهتر باشد و چون متوجه قبله شود برای نماز را اول بگوید (**الله اکبر کبیراً و الحمد لله کثیراً و سبحان الله بکرة و اصیلا**) و ده بار (**سبحان الله و الحمد لله و لااله الاّالله و الله اکبر**) آنگاه این دعا که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم منقولست در صحیحین که چون تهجد بر خاستی این دعا بخواندی (**اللهم ربنا لك الحمد انت قيُّوم السموات و الارض و من فيهن و لك الحمد و انت نور السموات و الارض و من فيهن و لك الحمد و انت ملك السموات و الارض و من فيهن و لك الحمد و انت الحق و وعدك الحق و لقاؤك حق و قولك حق و الجنة حق و النار حق و النبيون حق و محمد حق و الساعة حق اللهم لك اسلمت و بك آمنت و عليك توكلت و اليك انبت و بك خاصمت و اليك حاكمت فاغفر لی ما قدمت و ما اخرّت و ما اسررت و ما اعلنت اللهم رب جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل فاطر السموات و الارض عالم الغيب و الشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اهدنی لما اختلف فيه من الحق باذنك انت تهدی من تشاء الی صراط مستقيم**) پس دو رکعت تحیة الطهارت بگزارد بنیت تطوع در اول بعد از فاتحه (... **وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوٓا اَنْفُسَهُمْ جَآؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّاباً رَحِيماً* النساء : ٦٤**) و در دوم بعد از فاتحه (**وَمَنْ يَعْمَلْ سُوٓءاً اَوْيَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رحِيماً* النساء : ١١٠**) بعد ازان دو رکعت سبك بـ(**آية الكرسی**) و (**آمن الرسول ...* الآية. البقرة : ٢٨٥-٢٨٦**) بعد ازان دو رکعت بقیام بسیار و بعد ازان دو رکعت درازتر ازان و بعد ازان دو رکعت خفیف تر ازین و بعد ازین دو خفیف تر تا تمام دوازده رکعت و آنگاه وتر بگزارد و بعد ازان اگر خواهد همچنان مستقبل قبله تا بر آمدن صبح بذکر یا قرائت قرآن یا فکر و محاسبهٔ نفس بهرچه دران روز از اعمال خیر و شر از وی صادر شده باشد و ندامت و توبه و شرمساری نمودن از تقصیرات آن روز بتضرع و زاری و ذلت و خواری شب را بصبح رساند و اگر خوابش غلبه کند بخسبد بر همان هیأت و طریق که اول خفته بود از دعا و قرائت و بر یمین خفتن بشرط آنکه پیش از صبح بیدار شود و برخیزد که در

خبرست که **(من نام حتی اصبح بال الشیطان فی اذنیه)** یعنی هر که بخسبد تا صبح بر آید و وی را خفته یا بد شیطان در گوشهاش بول کند تا بانک نماز یا آواز مرغ یا غیر آن از امارات صبح نشنود و چون پیش از صبح بر خیزد بهمان طریق که اول گفته شد غیر دعای تهجد بعد از دو رکعت تحیة الطهارت بذکر یا قرائت مستقبل القبله یا نماز قضا یا نافله مشغول باشد تا اول صبح صادق حینئذٍ دو رکعت **سنت فجر** به **(قل یا ایها الکافرون)** و **(قل هوالله احد)** بعد از فاتحه سبک بگزارد آنگاه ایندعا که از مصطفی صلی الله علیه وسلم مواظبت بر آن میان سنت و فریضهٔ فجر منقولست بعد از انکه چند بار این کلمهٔ استغفار را که **(استغفر الله لذنبی سبحان الله بحمد ربی)** گفته باشد بخواند **(اللهم انی اسألك رحمةً من عندك تهدی بها قلبی وتجمع بها شملی وتلم بها شعثی وترد بها الفتی وتصلح بها دینی وتقضی بها دینی وترفع بها شاهدی وتحفظ بها غایبی و تزکی بها عملی وتبیض بها وجهی وتلهمنی بها رشدی وتعصمنی بها من کل سوء اللهم اعطنی ایماناً صادقاً ویقیناً لیس بعده کفر ورحمةً انال بها شرف کرامتك فی الدنیا والاخرة اللهم انی اسألك الفوز عند القضاء ومنازل الشهداء وعیش السعداء والنصر علی الاعداء ومرافقة الانبیاء اللهم انی انزل بك حاجتی وان قصر رأیی وضعف عملی و افتقرت الی رحمتك فاسألك یا قاضی الامور ویا شافی الصدور کما تجیر بین البحوران تجیرنی من عذاب السعیر ومن دعوة الثبور ومن فتنة القبور اللهم وما قصر عنه رأیی وضعف فیه عملی ولم تبلغه نیّتی وامنیّتی من خیر وعدته احداً من عبادك اوخیرٍ انت معطیه احداً من خلقك فانی ارغب الیك فیه واسلکه یا رب العالمین اللهم اجعلنا هادین مهدیین غیر ضالین ولا مضلّین حرباً لاعدائك وسلماً لاولیائك نحب بحبك الناس ونعادی بعداوتك من خالفك من خلقك اللهم هذا الدعاء ومنك الاجابة وهذا الجهد وعلیك التکلان انا لله وانا الیه راجعون ولا حول ولا قوة الاّ بالله ذی الحبل الشدید والامر الرشید اسألك الأمن یوم الوعید والجنة یوم الخلود مع المقربین الشهود والرُّکَّع السجود والموفین بالعهود انك رحیم ودود وانت تفعل ما ترید سبحان من تعطف بالعزِّ وقال به سبحان من لبس المجد ویکرّم به سبحان الذی لاینبغی التسبیح الاّ له سبحان ذی الفضل والنعم سبحان ذی الجود والکرم سبحان الذی احصی کل شیء بعلمه اللهم اجعل لی نوراً فی قلبی ونوراً فی قبری ونوراً فی سمعی ونوراً فی**

بصری و نوراً فی شعری و نوراً فی بشری و نوراً فی لحمی و نوراً فی دمی و نوراً فی عصبی و نوراً فی مخی و نوراً فی عظامی و نوراً من بین یدیّ و نوراً من خلفی و نوراً عن یمینی و نوراً عن شمالی و نوراً من فوقی و نوراً من تحتی اللهم زدنی نوراً و اعطنی نوراً و اجعل لی نوراً واجعلنی نوراً) آنگاه قصد مسجد کند برای نماز جماعت را و در وقت بیرون آمدن از منزل گوید (**...رَبِّ اَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِیراً ...* الآیة.الاسراء:۸۰**) و در راه گوید (**اللهم انی اسألك بحق السائلین علیك وبحق ممشای هذا الیك لم اخرج اشراً ولابطراً ولاریاً ولا سُمعة خرجت اتقاء سخطك و ابتغاء مرضاتك اسألك ان تنقذنی من النار و ان تغفرلی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الاّ انت**) وچون در مسجد یا سجاده در آید بگوید (**بسم الله و الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله اللهم اغفرلی و افتح لی ابواب رحمتك**) آنگاه بفریضه بجماعت شروع کند و در **فرض صبح** از چهل آیت تا صد آیت در هر دو رکعت بخواند و در پیشین و پسین و خفتن از ده تا بیست و در شام از سه تا ده و چون سلام فریضهٔ نماز صبح دهد سه بار (استغفر الله) بگوید و(اللهم انت السلام) چنانکه گفته شد تا آنجا که (ولا ینفع ذا الجد منك الجدّ) انگاه ده بار بگوید (**لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهوحی لا یموت بیده الخیر وهوعلی کل شیء قدیر**) وسی وسه بار (سبحان الله) وسی وسه بار (الحمد لله) وسی وسه بار (الله اکبر) ویک بار (**لااله الاّ الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهوحیّ لا یموت بیده الخیر وهوعلی کلّ شیء قدیر**)آنگاه بگوید (**لا اله الاّ اللّه اهل النعمة والفضل والثناء الحسن لا اله الاّ اللّه ولا نعبد الاّ ایاه مخلصین له الدین ولوکره الکافرون لا اله الا اللّه وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده واعزّ جنده فلا شیء بعده. لااله الاّالله صاحب الوحدانیة الفردانیة القدیمیة الازلیة الابدیة لیس له ضدّ ولا ندّ ولا شبه ولا شریك ولا ولد ومحمد رسول الله بامره ووحیه لا اله الاّ الله جل جلاله لا اله الاّ الله جل ثناؤه لا اله الاّ الله تقدست اسماؤه لا اله الاّ الله تعالی کبریاؤه**) وسه بار (**لا اله الاّ الله الحلیم الکریم لااله الاّالله العلیّ العظیم سبحان ربّ السموات السبع ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین وتبارك الله احسن الخالقین**) ویکبار (**لااله الاّالله ایماناً بالله**

لاالـه الآالله امانـاً مـن الله لاالـه الآالله امانة عند الله لااله الآالله كل نعمة من الله لااله الآ الله لايصرف السؤ الآ الله لا اله الآ الله لاحول ولا قوّة الآ بالله لااله الآ الله حقاً حقاً لا اله الآالله تعبداً و رقاً لااله الاالله ايماناً و صدقاً لااله الآالله الملك الحق المبين محمد رسول الله الصادق الوعد الامين) آنگاه سه بار بگو يد (سبحان ربى العلى الاعلى الوهاب) انگاه بگو يد (الحمد لله الذى تواضع كل شئ لعظمته الحمد لله الذى خضع كل شئ لعبوديته الحمد لله الذى استسلم كلّ شئ لعزته الحمد لله رب العالمين الحمد لله قبل كل احدٍ الحمد لله بعد كل احد الحمد لله على كل حال الحمد لله الذى اظهر الجميل و ستر على القبيح و لم يهتك الستور الحمد لله الذى احيانا بعد ما اماتنا و اليه النشور (فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ* وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ* يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ* الروم: ١٧ - ١٩) آنگاه بگو يد (اصبحنا و اصبح الملك لله و العظمة و الكبرياء لله و الجبروت والسلطان لله و القدرة و الخلق و الامر و الليل و النهار وما سكن فيهما لله الواحد القهار اصبحنا على فطرة الاسلام و كلمة الاخلاص و على دين نبينا محمد صلى الله عليه وسلم) و سه بار بگو يد (رضينا بالله رباً وبالاسلام ديناً وبمحمد صلى الله عليه وسلم نبيّاً) آنگاه بگو يد (بسم الله خير الاسماء بسم الله ربّ الارض و السماء بسم الله الذى لايضر مع اسمه شئ فى الارض ولا فى السّماء وهو السميع العليم اللهم بك اصبحنا وبك امسينا وبك نحيى وبك نموت و اليك النشور اللهم انى اصبحت لا استطيع دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو اصبحت مرتهناً بعملى و اصبح الامر بيد غيرى فلا فقير افقر منى اللهم لا تشمت بى عدوى ولا تسؤلى صديقى ولا تجعل مصيبتى فى دينى ولا تجعل الدنيا اكبر همى ولا مبلغ علمى ولا تسلط علىّ من لا يرحمنى اللهمّ هذا خلقٌ جديد فافتح علىّ بطاعتك واختمه لى بمغفرتك ورضوانك و ارزقنى فيه جنة تقبلها منى وتزكيها وتضعفها لى ما عملت فيه من سيئةٍ فاغفرلى اللهمّ انّى اعوذ بك من بغتات الامور وفجأة الاقدار وطوارق الليل و النهار و اعوذ بك من حدّة الحرص وشدة الطمع و سؤ الغضب و الكبر و الحسد اعوذ بك من ان اشرك بك ظاهراً وباطناً و انْ اقول ما ليس بحق وان انصر ظالما واخذل مظلوما اعوذ برضاك مِنْ سخطِك وبمعافاتك من عقابك و

اعوذ بك منك لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيتَ على نفسك جل وجهك وعزّ جارك و عظمتْ نعماؤك ولااله غيرك اللهم انت ربّى لا اله الاّ انت خلقتنى وانْتَ هديتنى وانت تطعمنى وانت تسقينى وانت تميتنى وانت تحيينى لاربّ لى سواك ولااله الاّ انت وانا عبدك وابن عبدك وانا على عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شرما صنعت ابوء بنعمتك على وابوء بذنوبى فاغفرلى فانه لايغفر الذنوب الاّ انت اسألك حبك وحبّ من يحبّك وحبّ عملٍ يقربنى الى حبّك واسألك حبك فى الغيب والشهادة وكلمة العدل فى الرضاء والغضب والقصد فى الغنى والفقر واسألك لذة النظر الى وجهك وشدّة الشّوق الى لِقائك اللّهمّ يا رحمٰن الدنيا والآخرة ورحيمهما تُعطى منهما من تشآء وتمنع منهما من تشآء ارحمنا رحمة تُغنينا بها عن سؤال يا من اظهر الجميل وستر على القبيح يا من لم يؤاخذ الجريرة ولم يهتك الستر يا كريم الصفح يا عظيم المنّ يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا صاحب كل نجوى يا منتهى كل شكوى يا مبتدى النعم قبل استحقاقها يا رباه يا سيداه يا غاية رغبتاه اسألك يا الله يا الله يا الله اسألك الرضاء بالقضاء والصبر على البلاء والشكر على النعماء والاخلاص فى الاعمال كلها) (الٓمٓ * اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلاَّ هُوَ الْحَىُّ الْقَيُّومُ * آل عمران :١-٢) (وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَىِّ الْقَيُّومِ... * الآية. طٰهٰ :١١١) (...رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَىْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً... * الآية. المؤمن: ٧) (كٓهٰيٰعٓصٓ) (حٰمٓ عٓسٓقٓ) (طٰسٓ) (يٰسٓ) (الرحمٰن) (نٓ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ * القلم: ١) مرحبا بالصّباح المبارك وبالملكين الكريمين الكاتبين اكتبا يرحمكما الله (هُوَ اللّٰهُ الَّذِى لَآ اِلٰهَ اِلاَّ هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ * الحشر: ٢٢) اَلْمَلِكُ اَلْقُدُّوسُ

اَلسَّلاَمُ	اَلْمُؤْمِنُ	اَلْمُهَيْمِنُ	اَلْعَزِيزُ	اَلْجَبَّارُ	اَلْمُتَكَبِّرُ
اَلْخَالِقُ	اَلْبَارِئُ	اَلْمُصَوِّرُ	اَلْغَفَّارُ	اَلْقَهَّارُ	اَلْوَهَّابُ
اَلرَّزَّاقُ	اَلْفَتَّاحُ	اَلْعَلِيمُ	اَلْقَابِضُ	اَلْبَاسِطُ	اَلْخَافِضُ
اَلرَّافِعُ	اَلْمُعِزُّ	اَلْمُذِلُّ	اَلسَّمِيعُ	اَلْبَصِيرُ	اَلْحَكَمُ
اَلْعَدْلُ	اَللَّطِيفُ	اَلْخَبِيرُ	اَلْحَلِيمُ	اَلْعَظِيمُ	اَلْغَفُورُ
اَلشَّكُورُ	اَلْعَلِيُّ	اَلْكَبِيرُ	اَلْحَفِيظُ	اَلْمُقِيتُ	اَلْحَسِيبُ

اَلْجَلِيلُ اَلْكَرِيمُ اَلرَّقِيبُ اَلْمُجِيبُ اَلْوَاسِعُ اَلْحَكِيمُ
اَلْوَدُودُ اَلْمَجِيدُ اَلْبَاعِثُ اَلشَّهِيدُ اَلْحَقُّ اَلْوَكِيلُ
اَلْقَوِيُّ اَلْمَتِينُ اَلْوَلِيُّ اَلْحَمِيدُ اَلْمُحْصِى اَلْمُبْدِئُ
اَلْمُعِيدُ اَلْمُحْيِى اَلْمُمِيتُ اَلْحَىُّ اَلْقَيُّومُ اَلْوَاجِدُ
اَلْمَاجِدُ اَلْوَاحِدُ اَلاَحَدُ اَلصَّمَدُ اَلْقَادِرُ اَلْمُقْتَدِرُ
اَلْمُقَدِّمُ اَلْمُؤَخِّرُ اَلْأَوَّلُ اَلْاٰخِرُ اَلظَّاهِرُ اَلْبَاطِنُ
اَلْوَالِى اَلْمُتَعَالِى اَلْبَرُّ اَلتَّوَّابُ اَلْمُنْتَقِمُ اَلْعَفُوُّ
اَلرَّؤُفُ مَالِكُ الْمُلْكِ ذُوالْجَلاَلِ وَالْإِكْرَامِ اَلْمُقْسِطُ اَلْجَامِعُ
اَلْغَنِىُّ اَلْمُغْنِى اَلْمُعْطِى اَلْمَانِعُ اَلضَّارُّ اَلنَّافِعُ
اَلنُّورُ اَلْهَادِى اَلْبَدِيعُ اَلْبَاقِى اَلْوَارِثُ اَلرَّشِيدُ
اَلصَّبُورُ

الذى (...لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ وَهُوَالسَّمِيعُ الْبَصِيرُ* الشورى: ١١) (...نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيرُ* الانفال : ٤٠) (...وَيَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَآءُ* ابراٰهيم: ٢٧) ويحكم ما يريد اللّٰهمّ بحقّ اسمائك الحسنى وصفاتك العلى نسألك ان تصلّى على محمد وعلى آل محمد اللهم صلّ على محمد فى اوّل كلامنا وصلّ على محمد فى اوسط كلامنا وصلّ على محمد فى آخر كلامنا وصلّ على محمد ما اختلف الليل والنهار اللهم صلّ على محمد كلّما ذكره الذاكرون اللهم صلّ على محمد كلّما غفل عن ذكره الغافلون اللهم صلّ على محمد عدد ما علمت وزنة ما علمت وملء ما علمت اللهم صلّ على محمد البشير النذير السّراج المنير الذى جاء بالحق وصدق المرسلين اللهم صلّ على محمدٍ فى الاوّلين وصلّ على محمد فى الآخرين وصلّ على محمد الى يوم الدين اللهم صلّ على روح محمد فى الارواح اللهم صلّ على جسد محمد فى الاجساد اللهم اجعل شرائف صلواتك ونوامى بركاتك و افضل كرامتك ورأفتك ورحمتك وتحيتك ومحبتك على سيدنا محمد سيد المرسلين وقائد الغر المحجلين ورسول ربّ العالمين اللهمّ صلّ على محمد وعلى آل محمد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما صلّيت وباركت على ابراٰهيم وعلى آل ابراٰهيم انك حميدٌ مجيد اللهمّ كما صلّيت عليه فصلّ على جميع رسلك وانبيائك وكافة اوليائك وملائكة ارضك و

سمائك خصوصاً على ابينا آدم وامنا حواء وعلى جبرائيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل و حملة العرش والكروبيّن ورضوان الله على امير المؤمنين ابى بكر التقىّ وامير المؤمنين عمر النقىّ وامير المؤمنين عثمان الزكىّ وامير المؤمنين على الوفىّ الوصى ابن عم النّبى و على السّبطين السيدين السندين الامامين الهمامين الحسن والحسين وعلى عمّيه الحمزة و العباس وعلى ازواجه وعترته الطاهرين وعلى جميع الصّحابة من المهاجرين والانصار و تابعيهم باحسان الى يوم الدين). آنگاه هر دو دست بردارد تا بالای سینه کفها و انگشتان کشاده از سر حضوع و خشوعی هر چه تمامتر روی بآسمان کرده سه بار بگوید (آلهنا وسيّدنا ومولانا) آنگاه بگوید (اجعل صباحنا صباح الصالحين وابداننا ابدان العابدين العارفين وقلوبنا قلوب الخاشعين وألسنتنا ألسنة الذاكرين اللهمّ اغننا بالعلم و زيّنا بالحلم واكرمنا بالتقوى وحملنا بالعافية باولى العافية عفوك عفوك عفوك عن النار اللهم انا نسألك ايمانا دائما و نسألك يقيناً و نسألك قلبا خاشعاً و بدناً صابراً و لساناً ذاكراً ونسألك العافية عن كل بلية ونسألك تمام العافية ونسألك دوام العافية ونسألك الشكر على العافية ونسألك الغنى عن الناس اللهم انا نسألك حبّ الطاعات وبغض المنكرات ونسألك موجبات رحمتك وعزائم مغفرتك والسّلامة من كلّ اثم والغنيمة من كلّ بر اللهم لا تدع لنا ذنبا الاّ غفرته ولا هما الاّ فرّجته ولا حاجة من حوائج الدنيا والآخرة فيها رضى لك الا قضيتها اللهمّ تقبّل منّا ما كان صالحاً واصلح ما كان فاسداً و تجاوز عما كان سيّئا تقبل منّا كما تقبلت من عبادك الصّالحين واغفر اللهم لنا ولوالدينا ولأقربائنا و لمشايخنا ولجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات) (...رَبَّنَا اغْفِرْلَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِى اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ* آل عمران: ١٤٧) (...رَبَّنَا اغْفِرْلَنَا وَلِإخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِى قُلُوبِنَا غِلاًّ لِلَّذِينَ اٰمَنُوا رَبَّنَآ اِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ* الحشر: ١٠) (...رَبَّنَآ اٰتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَداً* الكهف: ١٠) (...رَبَّنَآ اٰتِنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِى الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ* البقرة: ٢٠١) واحشرنا مع الصالحين والابرار صلّ اللهمّ على سيدنا محمد وآله والصفوة من عبادك اجمعين) آنگاه هر دو دست را بروی فرو آورد آنگاه سه بار صلوات دهد و همچنان مستقبل قبله بگوید (السلام عليك يا رسول

الله السلام عليك يا نبى الله السلام عليك يا نجى الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا خيرة الله السلام عليك يا بشير السلام عليك يا نذير السلام عليك يا سراج المنير السلام عليك يا رحمة للعالمين السلام عليك يا قائد الغرّ المحجّلين السلام عليك يا شفيع المذنبين صلى الله عليك جزاك الله عنّا خيرا افضل ما جزى الله نبيّا من انبيائه عن امته خيراً اللهمّ آتِ محمدا الوسيلة و الفضيلة و الدرجة العالية الرفيعة و ابعثه المقام المحمود و اللواء المعقود و الحوض المورود الذى وعدته بالحق انك لا تخلف الميعاد) آنگاه بگويد (السلام عليكم يا اصحاب رسول الله السلام عليكم يا اولياء الله شرقا و غرباً برّا وبحراً اللهمّ اَحينا على ملتهم وتوفنا على سيرتهم واحشرنا فى زمرتهم واجعلنا منهم ومعهم برحمتك يا ارحم الراحمين) آنگاه فاتحه و اوّل البقرة تا (...هُمُ الْمُفْلِحُونَ* البقرة: ۵) بخواند (وَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ...* الآية. البقرة: ۱۶۳) تا (...يَعْقِلُونَ* البقرة: ۱۶۴) تمام دو آيت آنگاه (وَاِذَا سَاَلَكَ عِبَادِى عَنِّى فَاِنِّى قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِى وَلْيُؤْمِنُوا بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ* البقرة: ۱۸۶) آنگاه (...رَبَّنَآ اٰتِنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِى الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ* البقرة: ۲۰۱) آنگاه دعاء تقديم آية الكرسى (اللهمّ انا نقدم اليك) و آية الكرسى تا (...خَالِدُونَ* البقرة :۲۵۷) تمام سه آيت بخواند آنگاه (لِلّٰهِ مَا فِى السَّمٰوَاتِ ...* الآية. البقرة: ۲۸۴) تمام البقرة آنگاه اول آل عمران تا (... كَيْفَ يَشَآءُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* آل عمران :۶) آنگاه (شَهِدَ اللّٰهُ ...* الآية. آل عمران: ۱۸) تا (...الْاِسْلَامَ...* الآية. آل عمران :۱۹) و بعد ازان بگويد (انا اشهد بما شهد الله به واستودع الله هذه الشهادة ليوم حاجتى اليها اللهمّ احطط بها وزرى وثقل بها ميزانى واوجب لى بها امانى وتجاوز عنى) آنگاه بگويد (قُلِ اللّٰهُمَّ...* الآية. آل عمران: ۲۶) تا (...بِغَيْرِ حِسَابٍ* آل عمران :۲۷) آنگاه اوّل الانعام تا (...تَكْسِبُونَ* الانعام :۳) تمام سه آيت آنگاه بگويد (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ...*) تا (... تَعْمَلُونَ* الانعام:۵۹-۶۰) تمام دو آيت آنگاه (اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ ...* الآية. الاعراف :۵۴) در اعراف تا (... الْمُحْسِنِينَ* الاعراف: ۵۶) تمام سه آيت آنگاه (لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٌ...*) تا آخر تو به (فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِىَ اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ* التوبة :۱۲۸-۱۲۹) را هفت بار يا ده بار

بخواند آنگاه (قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ... *) تا آخر بنی اسرائیل دو آیت و بعد از تمام (...وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً* الاسراء: ١١٠-١١١) نیت انقیاد امر کرده بفاصلهٔ اندك بگوید (الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد) آنگاه اوّل الكهف (إِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا...* الآية. الكهف: ٣٠) تا آخر تمام سه آیت آنگاه (وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً... *) در أنبيا تا (...الْمُؤْمِنِينَ* الانبياء: ٨٧ - ٨٨) تمام دو آیت آنگاه بخواند (فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ...*) تا (...تَنْتَشِرُونَ* الروم :١٧ - ٢٠) تمام چهار آیت در سورهٔ الرّوم آنگاه تمام(يٰسٓ) و اوّل (وَالصَّآفَّاتِ...*)تا (...لاَزِبٍ*الصافات: ١-١١) و آخر و الصافات (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ* وَسَلاَمٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ* وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* الصافات: ١٨٠ - ١٨٢) آنگاه اول (إِنَّا فَتَحْنَا ...*) تا (...عَزِيزاً* الفتح: ١-٣) و آخرش از (لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ...* الآية. الفتح :٢٧) آنگاه اول حديد تا (...الصُّدُورِ* الحديد: ١-٦) و آخر حشر از (لَوْ اَنْزَلْنَا ...* الآية. الحشر: ٢١ - ٢٤) آنگاه (...وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ ...*) تا (...قَدْراً* الطلاق: ٢-٣) آنگاه (قُلْ أُوحِيَ ...*) تا (...شَطَطاً* الجن :١-٤) آنگاه (والضُّحٰى ...*) و (اَلَمْ نَشْرَحْ..*) و (إِنَّآ اَنْزَلْنَاهُ...*) و (إِذَا زُلْزِلَتِ...*) و (اَلْهٰيكُمْ ...*) و از (إِنَّآ اَعْطَيْنَا ...*) تا تمام ختم الاّ آنكه (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ*) را ده بار بخواند و بعد ازان صد بار بگويد (سبحان الله العظيم وبحمده) و هفتاد بار (يا حىّ يا قيوم يا لا آله الاّ انت) صد بار (اللهمّ صلّ على سيّدنا محمد النّبى الأمىّ وعلى آله وسلّم) و هفت بار بگويد (اجرنا من النار يا مجير) و بعد ازان از جای نماز بر نخيزد تا آفتاب بر آمدن ومستقبل قبله باشد بذكر يا قرائت قرآن مشتغل تا نزديك طلوع آفتاب آنگاه بمسبعات عشره چنانكه در ورد پيش از غروب آفتاب گفته شد اكنون پيشترك از طلوع مشغول شود پس چون آفتاب بمقدار نيزهٔ طلوع كند دو ركعت نماز گزارد آية الكرسى و (اٰمَنَ الرَّسُولُ...* الآية. البقرة: ٢٨٥-٢٨٦) و (اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ...* الآية. النور: ٣٥) بعد از فاتحه و نيت اين دو ركعت چنين كند كه (اصلى لله تعالى ركعتين شكر النّعمة فى اليوم والليلة) و بتوفيق اداء اين دو ركعت از سر حضور و جمعيت فايده رعايت اين وقت معلوم شود و بعد ازين دو ركعت باز اين دعا

بخواند که (**اللهمّ انی اصبحت لااستطیع دفع ما اکره ...**) تا آنجا که (**... ولا تسلط علیّ من لایرحمنی**) و بعد ازان بگوید (**اللهمّ انی اعوذ بك من الذنوب التی تزیل النعم وتوجب النقم**) و بعد ازان دو رکعت دیگر بنیت استعاذت از شر روز و شب بگزارد بمعوذتین و در عقب آن این کلمات استعاذت بگوید (**اعوذ باسمك و کلمتك التامة من شر السامة و الهامة و اعوذ باسمك و کلمتك التامة من شر عذابك و شر عقابك و اعوذ باسمك و کلمتك التامة من شر ما یجری به اللیل و النهار ان ربّی الله) (... لا اله الاّ هُوَعَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیم* التوبة: ۱۲۹**) آنگاه دو رکعت دیگر بنیت استخارت هر عملی که دران روز خواهد کردن غیر صلاة الاستخارة که بعد ازین خواهیم گفتن بگزارد و در عقبش بگوید (**اللهم خرلی واخترلی ولا تکلنی الی اختیاری واجعل الخیرة فی کل قول و عمل اریده فی هذا الیوم و اللیلة**) و بعد ازان دو رکعت دیگر بـ(واقعة) و (اعلی) بگزارد و بعد ازین دو رکعت این دعا بگوید (**اللهمّ صلّ علی محمّد وعلی آل محمّد واجعل حبّك احبّ الاشیاء الیّ وخشیتك اخوف الاشیاء عندی واقطع عنّی حاجات الدنیا بالشوق الی لقائك واذا اقررت اعین اهل الدنیا بدنیاهم فاقرر عینی بعبادتك واجعل طاعتك فی کل شئ منّی یا ارحم الراحمین**). آنگاه اگر طالب متفرّغ باشد بعبادت بنماز و تلاوت مشغول باشد تا وقت **نماز ضحی** که میانهٔ طلوع آفتاب و استوا وقت آنست و الاّ تا آن وقت بشغلی که باشدش از مهمات مشغول باشد.

نماز ضحی

و چون وقت ضحی در آید از چهار تا هشت تا دوازده رکعت نماز بگزارد در هر دو رکعتی سلامی و بر سر هر سلامی استغفار خود و مادر و پدر و مؤمنین و مؤمنات بکنند اگر ایندعا بخواند که (**اللهم یا حی یا قیوم یا دائم یا ذا الجلال والاکرام برحمتك استغیث لا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شأنی کله اللهم آت نفسی تقواها و زکها انت خیر من زکیها انت ولیها وولیها اهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الاّ انت واصرف عنی سیئها لایصرف عنی سیئها الاّ انت اکلأنی کلاءة الولید انّك فعال لما یرید**) نیکو باشد و بعد ازان بهر شغلی دینی و دنیاوی که دارد مشغول شود و چون از خانه

بیرون آید دو رکعتی بگزارد و همچنان چون در آید دو رکعتی باز گزارده بعد ازانکه سلامی بر اهل خانه کرده باشد ننشیند و در وقت بیرون آمدن از خانه و در آمدن در وی در پی آن دو رکعتی که در هر دو بگزارد دعایی که دران باب منقولست بخواند اما در خروج امّ سلمة روایت می کند که (کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خرج من بیته قال (**بسم الله توکلت علی الله اللهم انا نعوذ بك ان نذل اونَضِل اونَظلِم اونُظلَم او نَجهَل او يُجهَل علينا**) و اما دعاء دخول بیت ابو مالک اشجعی روایت میکند از مصطفی صلی الله علیه وسلم که (**اذا ولج الرجل بيته فليقل اللهم انی اسألك خير المَوْلِج و خير المخرج بسم الله وَلَجْنا وبسم الله خرجنا وعلى الله ربّنا توكلنا ثم ليسلم على اهله**).

نماز استخاره

فصل فی صلوة الاستخارة باید که هر کاری که خواهد کرد در اول آن نماز استخاره دو رکعت بگزارد و اولی تر آنست که نیت استخاره کند و درو (**قل يا ايها الكافرون***) و (**قل هو الله احد***) خواند و چون سلام دهد این دعا بخواند (**اللهم انی استخيرك بعلمك واستقدرك بقدرتك واسألك من فضلك العظيم فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علاّم الغيوب اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر...**) و آن کار را در دل آرد و اگر بزبان نیز بگوید بهتر باشد (**خيرٌ لی فی دينی ومعاشی وعاقبة امری عاجله وآجله فاقدره لی ويسّره لی ثم بارك لی فيه وان كنت تعلم انّ هذا الامر شر لی ...**) و آن کار را که دارد اینجا نام برد یا در دل آرد (**فی دينی ومعاشی وعاقبة أمری عاجله وآجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخير حيث كان ثم رضی به**) جابر روایت می کند که (کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلّمنا الاستخارة کما یعلمنا سورة من القرآن) و این نماز و دعا را روایت می کند و شرط استخاره آنست که اول خاطر را بآن کار که خواهد جمع کند و عزیمت را در فعل و ترک برابر دارد آنگاه نماز گزارد و دعا خواند و بعد از فراغ از نماز و دعا بنگرد اگر عزمش بر فعل زیاده شده باشد و قوی گشته آن فعل را امضا کند و اگر عزمش بر فعل ازانچه پیش از نماز بود کمتر شده باشد ترک آن کار کند و الله الهادی.

فصل فی صلوة التسبیح نماز تسبیح باید که چهار رکعت گزارد شب بدو سلام و روز بیک سلام و در وی قرائت سورۀ معین نیامده است و لکن بعض اکابر در هر رکعتی فاتحه و ده بار **(قل هوالله احد*)** خوانده اند بهفتاد و پنج بار تسبیح **(سبحان الله والحمد لله ولااله الاالله والله اکبر)** و لکن این نماز تسبیح بدو روایت آمده است یکی انکه ابو داود روایت می کند و می گوید که در نماز تسبیح روایتی ازین صحیح تر نیافتم و این چنانست که بعد از تکبیر افتتاح و دعاء توجه واستفتاح و قرائت فاتحه و سوره پانزده بار این تسبیح مذکور بگوید آنگاه برکوع رود و بعد از سه بار **(سبحان ربی العظیم)** ده بار این تسبیح بگوید و آنگاه بقیام رود و دران قیام ده بار این تسبیح بگوید آنگاه بسجود رود و بعد از سه بار **(سبحان ربی الاعلی)** ده بار تسبیح بگوید و سر بر دارد و دران قعده ده بار تسبیح بگوید و باز بسجده رود و بعد از سه بار **(سبحان ربی الاعلی)** ده بار تسبیح بگوید آنگاه پیش از انکه بقیام رود در جلسۀ استراحت ده بار تسبیح گوید انگاه برکعت دوم بر خیزد و در رکعت دوم همچنین کند در هر رکعتی هفتاد و پنج تسبیح باشد و در مجموع نماز سیصد تسبیح واما بروایت دوم که روایت عبد الله ابن المبارك است آنست که بعد از تکبیر افتتاح **(سبحانك اللهم)** تمام بخواند آنگاه پانزده بار پیش از قرائت فاتحه و سوره تسبیح گوید و بعد از فاتحه و سوره ده بار دیگر بگوید و در جلسۀ استراحت و قعدۀ تشهد هیچ تسبیح نگوید الاّ بروایتی دیگر بعد از تمام بگوید **(سبحان الله و الحمد لله و لا اله الاّ الله و الله اکبر و لاحول ولا قوة الاّ بالله العلی العظیم)** زیادت کنند در جملۀ مواضع تسبیح و چون از نماز فارغ شود بگوید **(اللهم صل علی محمد و شرف بنیانه وثقل میزانه وعظم برهانه اللهم انی اسألك توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین و مناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجدّ اهل الخشیة وتعبد اهل الورع و عرفان اهل العلم حتی اخافك واسألك اللهم مخافة تحجزنی عن معاصیك وحتّی اعمل بطاعتك عملا استحق به رضاك وحتی اناصحك فی التوبة خوفاً منك وحتی اخلص لك النصیحة حیّا لك وحتی اتوکل علیك فی الامور حسن ظنٍ بك سبحان خالق النور ربنا اتمم لنا نورنا واغفرلنا انّك علی کلّ شئ قدیر)** و این نماز اگر در شب یکبار و در روز یکبار

تواند گزارد فضیلت بسیار یابد و الاّ در هفتهٔ یکبار و الاّ در ماهی یکبار و الاّ در سالی یکبار و طالب صادق نگذارد که از هفتهٔ زیادت ازو فوت شود.

نماز رغائب

فصل فی صلوة الرغائب و اما صلوة الرغائب در بعضی احادیث غریب آمده است که شب جمعهٔ اول از ماه رجب میان مغرب و عشاء دوازده رکعت نماز بشش سلام می باید گزارد در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار (انا انزلناه) و دوازده بار **(قل هو الله احد)** و چون فارغ شود هفتاد بار بگوید **(اللهم صل علی محمد النبی الامی وعلی آله وسلم)** آنگاه سر بسجده نهد و هفتاد بار **(سبوح قدوس ربّنا وربّ الملائکة والروح)** بگوید آنگاه سر از سجده بر دارد و هفتاد بار بگوید **(رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت العلی الاعظم)** آنگاه باز سر بسجده نهد و هفتاد بار دیگر **(سبوح قدوس ربّنا و رب الملائکة والروح)** بگوید و همچنان سر بسجده نهاده هر حاجتی که دارد بخواهد که باجابت مقرون شود.

[تذییل-این همه اوراد و ریاضتها در راه انابت که راه ولایت است جاری و معمول بها است و طرق همه مشایخ علیه راه ولایت است در طریق نقشبندیه که راه نبوت است بجای این اوراد و مجاهدات مجرد صحبت شیخ کامل مکمّل بشرط امتثال فرایض و واجبات و سنن رواتب و با انتهاء از بدعتها و محرمات و مکروهات و با رعایت آداب و شرائط راه صحبت مرشد کامل ومکمّل راه بین و راه دان کافی است و برای مبتدیان بهتر و نافعتر است امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی نقشبندی سرهندی قدس سره در مکتوب دو صد و هشتاد وششم از جلد اول می فرماید که (... معظم شرائط راه مخالفت با نفس است و آن موقوف بر رعایت مقام ورع و تقوی است که عبارت از انتها از محارم است ... اجتناب از محرمات موقوف شد بر اجتناب از فضول مباحات ... ترقی و عروج وابسته بورع است ... این اجتناب سراسر مخالفت نفس است چه شریعت برای رفع هوای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی وارد شده است ... پس هر طریقی که مخالفت نفس دران بیشتر است اقرب طرق است... در عزیمت هر دو جزوِ اجتناب محرّم و فضول مرعی است بخلاف در رخصت که اجتناب از محرّم است

و بس ... در اکثر طرق سماع و رقص است که بعد از تمحّل بسیار کار برخصت می رسد عزیمت را دران چه مجال و همچنین ذکر جهری که بیش از رخصت دران متصور نیست ...) نیز در مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول میفرماید که (...نفل را باندازهٔ فرض هیچ اعتدادی نیست کاشکی حکم قطرهٔ داشت نسبت بدریای محیط بلکه نفل را بأندازهٔ سنت نیز همین نسبت است اگر چه در میان سنت و فرض نیز نسبت قطره و دریاست ... اکثر خلایق چون ازین معنی نصیب ندارند فرائض را خراب ساخته در ترویج نوافل میکوشند صوفیهٔ خام ذکر و فکر را از اهَمِّ مَهام دانسته در اتیان فرائض و سنن مساهلات مینمایند و اربعینات و ریاضات را اختیار نموده ترک جمعه و جماعت می کنند نمیدانند که اداء یک فرض بجماعت از هزاران اربعین ایشان بهتراست آری ذکر و فکر با مراعات آداب شرعیه بهتر و مهمتر است ...) در مکتوب بیست و نهم از جلد اول می فرماید که (... ادای فرضی از فرائض ... به از ادای نوافل هزار ساله است اگر چه به نیت خالص ادا شود هر نفلی که باشد امیر المؤمنین حضرت (عمر) فاروق رضی الله تعالی عنه ... فرمودند [در حق آنکس که همه شب بر نوافل مشغول بود بدین سبب جماعت نماز بامداد ازو فوت شد آنکس] اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را بجماعت می گزارد بهتر می بود. پس رعایت ادبی و اجتناب از مکروهی ... بمراتب از ذکر و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد.)]

فصل في قرائة القرآن باید که مر طالب سالک را در هر شبانروزی سبعی از قرآن ورد باشد که هرگز ازوی فوت نشود از حفظ یا از مصحف از سرحضور و تدبر که هر که مدتی بر قرائت قرآن مداومت نماید از سر حضور و تدبر و نفی خواطر و هواجس کند بحضور و الفاظ و معانیٔ قرآن با حضور دلش از معنی بعظمت و کمال متکلم و استشعار قلب و نفس ازان عظمت ترقی کند و حینئذٍ اعراضش از عالم حس و احساس بسبب آن استشعار دست دادن گیرد عاقبة الامر فتحی وکشایشی اورا روی نماید که هرگز ازو غایب نشود و ازو مفارقت نکند و هر چند این فتح دیر و دشوار دست دهد اما چون حاصل شود کاملتر وثابت تر از دیگر فتحها باشد زیرا که اثر جمعیت

قرانی دروی ساری است لاجرم از احتجاب محفوظ می باشد پس طالب جهد کند تا هر چه ممکن شود وسع بذل کند در قرائت قرآن از سر حضور و نفی خواطر دران اما بشرط آنکه حضورش با الفاظ واقوال مفسران ومعنئ حکایات وقصص ومذاهب فقهاء و اهل لغت و عربیت نباشد بلکه بمعانی صفات متکلم و اعتبار هر لفظی ازان جهت که کلام الله تعالی است حاضر باشد و بآنچه مقصود است از فرستادن قرآن مشغول شود و خود را در تلاوت بر مثال شجرهٔ موسی پندارد که ازو (انی انا الله) و دیگر خطابها شنید موسی علیه السلام و متکلم حق را انگارد تا از فهم کلام بر خور داری یابد و خود را آن دم از جملهٔ میلها و هواها خالی گرداند و بکلی متوجه سماع کلام معبودش شود و حلق و مخارج حروف را آلت فهم و سماع خود شمرد نه آلت کلام معبودش تعالی و تقدس و باید که وردش با احزابی باشد که صحابه و تابعین کرده اند که روز اول سه سورهٔ اول خوانند و روز دوم پنج سورهٔ دیگر و سوم هفت سورهٔ دیگر و چهارم نه سوره و پنجم یازده سوره و ششم سیزده سوره و هفتم از سورهٔ (قٓ) تا آخر قرآن و باید که حروف را مبیّن و روشن جدا جدا بترتیل خواند و حق هر مخرجی از مخارج حروف را در هر حرفی ادا کند و چون خواهد که آغاز قرائت قرآن کند روی بقبله آرد و بگوید (... اَعُوذُبِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ* وَاَعُوذُبِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُونِ* المؤمنون :۹۷-۹۸) آنگاه بعد از قرائت معوذتین این دعا بخواند (اللهم بالحق انزلته وبالحق نزل [۱] اللهم عظّم رغبتی فیه واجعله نوراً لبصری وشفاءً لصدری وبیّض به وجهی وارزقنی تلاوته وفهّم معانیه برحمتك یا ارحم الراحمین) و چون ورد تمام کند بگوید (صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم وإنّا بذلك من الشاهدین اللهم انفعنا بالقرآن واهدنا بالقرآن وانصرنا بالقرآن) و آنچه از رسول صلی الله علیه وسلم منقولست آنست که چون از قرائت فارغ شدی گفتی (اللهم ارحمنی بالقرآن واجعله لی اماماً ونورًا وهدًى ورحمة اللهم ذکّرنی منه ما نَسیتُ وعلّمنی منه ما جهلت وارزقنی تلاوته آناء اللیل واطراف النهار واجعله حجةً لی یا رب العالمین) واگر چه حافظ باشد بیرون نماز در مصحف خواندن بهتر باشد زیرا که جمع بود میان دو عبادت یکی تلاوت و دوم در مصحف نظر کردن و الله الموّفق

---

(۱) (وبالْحَقِّ اَنزَلْنَاهُ وبالحق نزل* الآيه. الاسراء :۱۰۵)

زکوة

رکن سیم درزکوة وآن مبنی برچهاربابست:

باب اوّل: در سر و حکمت وجوب زکوة و جمله ارکان اسلام و مناسبت زکوة که عبادت مالی است باکلمهٔ شهادت و سر اشتراک ایشان در رکنیت.

باب دوم: در شروط و فرائض زکوة و مصارف آن.

باب سیم: در سنن و آداب آن.

باب چهارم: در بیان آنچه زکوة در وی فریضه است و ذکر کمیت آن.

باب اول درسر وحکمت وجوب زکوة وجملهٔ ارکان اسلام ومناسبت زکوة که عبادت مالی است با کلمهٔ شهادت وسرّاشتراک ایشان در رکنیت

بدان وفقک الله که آفرینش بندگان برای معرفت وتوحید وعبادت معبود است تعالی و تقدس و نص (**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ* الذاریات :۵۶**) بطریق صریح و اشارت برین هر سه معنی دلالت دارد زیرا که تا معرفت به هستئ معبود و اتصاف او بااوصاف کمال و یگانگی وشایستگی مرعبادت را اجمالا وتفصیلا و افتقار وحاجت بدو محقق نشود هرگزتا نفس بعبادت تن درندهد و بحکم آنکه اصل طینت آدمی اولا ازخاک بود کما قال تعالی (**هُوَالَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ...* الآیة. المؤمن: ۶۷**) و ازین جهت جهل و ثقالت که منشأ کسل و بطالت اوست و میل بالطبع بسوی پستی ازخصایص هستئ اوآمد وثانیاً ازحمأ مسنون بغلبهٔ جزء آبی برو کما قال تعالی (**...مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ* الحجر:۲۶**) وثالثاً ازطین لازب بظهور اثر هوای در و کما قال

تعالی عز من قائل (... **اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لاَزِبٍ* الصَّافات : ۱۱**) و ازین دو وجه طغیان و زلت و نسیان از لوازم اوست و رابعا از صلصال کالفخار باتصال اثر آتش بدو کما قال تعالی (**خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ * الرحمن : ۱٤**) و ازین سبب بوصف کبر و تبش متصف است لاجرم چون جان که از عالم بالا و جنس ملأ اعلی است کما قال الله تعالی (**...وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ...*الآية.الحجر:۲۹**) و قال علیه السلام فی جملة حدیث (**فینفخ فیه الروح**) یعنی فی الملك که اشتغال علی الدوام و توجه بمعبود و تذکر عهود و انقیاد و افتقار و تواضع و وقار (**...لاَيَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لاَيَسْتَحْسِرُونَ* يُسَبِّحُونَ الَّيْلَ وَالنَّهَارَلاَيَفْتُرُونَ* الانبیاء : ۱۹-۲۰**) و(**... لاَ يَعْصُونَ اللّٰهَ مَآ اَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ* التحریم : ٦**) خاصیت او بود بحکم انتساب بایشان باین بنیت تعلق گرفت از عالم خود دور افتاد و بحکم أثر آنمرتبه هم رنگ او شد و از خاصیتهاء اصلیٔ خود محجوب گشت و باین تعلق جان بتن بوساطت روح حیوانی و غلبهٔ خصایص او بروی نفس اماره متعین و بر کار شد و آثار جان و دل درو مغلوب و پنهان گشت و عقل معاش که نایب عقل مجرد است بمشارکت وهم مدد کنندهٔ نفس اماره شد در تحصیل مطالبش و باین سبب این نفس اماره بغلبهٔ خصایص بنیت برو بجملهٔ آن اوصاف و خواص اصلی بنیت از جهل و ثقالت و کسل و بطالت و طغیان و زلت و نسیان و کبر و تبش و امثال آن متصف آمد و بسبب زیادت صفتها و خاصیتهاء نباتی و حیوانی که سبب گشتن در اطوار و حالات مختلف (**وَقَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوَاراً* نوح : ۱٤**) بر بنیت طاره شده بود آن میل هستی که نفس اماره را از بنیت اکتساب کرده بود بصور دیگر از اوصاف رذیله چون حرص و تهمت و غضب و شهوت و طلب لذت اکل و شرب و جماع زیادت از ضرورت و حاجت ظاهر شد و دیگر بار آن میل نفسی که خاصیت هستیٔ بنیت است از نفس بواسطهٔ تصرف عقل معاش که محکوم وهمست بصورت حبّ مال و جاه و زن و فرزند و خان و مان و انصار و اعوان و ضیاع و عقار و امثال آن ظاهر گشت و صفت بخل و حسد و حقد و بغض در نفس ازان پیدا آمد و چون حصول غرض نفس و محبوب او از لذت و شهوت و جمع مال و توابع آن جز بواسطهٔ اسباب ظاهر و باطن در نظر او ممکن نیست لاجرم توجهش باین اسباب که ارباب

متفرق اند لازم آمد پس حینئذ شرک پیدا و پنهان ازینجا متولد گشت پس چون ناگاه حکم اختصاصی (**... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ...* الآية. الاعراف :۱۵۶**) و اثر عنایت بی علت (**... اَللّٰهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ...* الآية. الشورى :۱۳**) بواسطهٔ دعوت انبیا و رسل بسبب حبل نورانی توحید و هدایت و آگاهی که آن حبل نورانی را از نفی واثبات که اثر امر و نهی اند ترکیب کرده اند خواست که جانی را از زندان طبیعت بر آرد آن جان چون بآن حبل نورانی تمسک کرد باطن ایمان که نور دل و جانست بدان تمسک محقق گشت آنگاه جان طرفی ازان حبل نورانی را بنفس و عقل رسانید و ایشانرا گفت (**يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ* يوسف :۳۹**) و چون نفس و عقل هم بنور آن حبل حکم اورا انقیاد نمودند و گردن بنهادند اسلام و دین که انقیاد است و خضوع مر أمر و نهی را متعین شد اثر آن انقیاد نفس و عقل بحکم آن حبل و تعلق بدو اول بز بان رسید که ترجمانست تا زبان بگفتن (**اشهد ان لااله الاّالله و اشهد انَّ محمداً رسول الله**) از عهدهٔ اداء حقوق آن حبل بیرون آمد و شرک پیدا و پنهان ومتابعت شیطان را از خود نفی کرد و توحید معبود را و لزوم وساطت محمد مصطفی را صلی الله علیه وسلم در طریق تمسک بآن حبل اثبات کرد آنگاه آن اثر بمجموع اجزای آن بنیت رسید اقامت نماز از سر حضور که صورت تمسک است بجملهٔ اعضا بآن حبل بحکم (**اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ**) اثر آن جهل و ثقالت و کسل و بطالت خاکی و طغیان آبی و زلت و نسیان طینی و کبر و تبش صلصالی را از وی نفی کرد و نیک جهد شدن و روی از همه گردانیدن و بجملهٔ هیأتها که دروست از جماد و نبات و حیوان و انسان از سر حضور و آگاهی و انقیاد و خضوع و خشوع و تواضع و وقار که آداب نماز اند بحضرت معبود یگانه توجه نمودن مر توحید و معرفت و عبادت معبودش را اثبات کرد و باز بأداء زکات بنیت صادق این تمسک او بحبل توحید و هدایت و آگاهی مران میلش را بسوی پستیٔ محبت مال و نجاست شرک آنکه مر بقا و حیات و رزق خود را باین مال و ثبات او متعلق می دانست و اعتماد کلی برآن میداشت و بخل اورا باز اینجهت نفی می کند و از آتش پاک می گرداند که از جهت این پاکی مرین عبادت را زکوة نامست و مر وثوق و اعتماد اورا بر رزاق حقیقیٔ یگانه و

اسلامش را ثبت می گرداند و باز بأداء صوم این تمسک بحبل نورانی ایمان و آگاهی مر آن میلش را بسوی پستیٔ طلب خوردن و آشامیدن و شهوت راندن و حرص و تهمت را از وی نفی می کند و خاصیت ملأ اعلی و تشبه و تخلق را بخلاّق تعالی در و اثبات می کنند و دیگر بار بأداء حج این تمسکش بحبل ایمان و اسلام و آگاهی مرآن میل اورا بسوی پستیٔ تعلق و تعشق بخان و مان و املاک و اسباب و ضیاع و عقار و جاه میان معارف و اعوان و انصار و شرک و تعلق حصول و مطالب ضروری و غیر ضروری اورا بوجود اینها و صفت حقد و حسد و بخل و بغض را ازوی نفی می کند و صدق توجهش را بمعبود بصورت جد و اجتهاد و رکوب اهوال و اخطار بجهت طلب رضاء آفریدگار و لقاء کعبه که شرف اختصاص و اضافت بیتی دارد اثبات می کند پس جمله این ارکان پنجگانهٔ مسلمانی در حکم تمسک باین حبل و نفی او مر رذایل را و اثبات او مر فضایل را برابر آمدند و در توسط حصول مقصود که توحید و معرفت و عبادت معبوداست بواسطهٔ آن نفی و اثبات متساوی پس از تقریر این باب که لباب معارف است سرّ و حکمت ارکان پنجگانهٔ اسلام و مناسبت ترتب از چهار بر کلمهٔ **(لااله الاّالله محمد رسول الله)** بنزد طالب متصف بجدّ و مستعد محقق شود انشاء الله وحده وفقنا الله تعالی علی تحقیقها و سلوک طریقها و فهم اسرارها و معانیها جلیها و دقیقها و الحمد لله رب العالمین.

باب دوم در شروط و فرائض زکوة ومصارف او: شرائط وجوب زکوة بمذهب ابوحنیفه رضی الله عنه شش است **اول** اسلام **ودوم** حریّت **وسیم** عقل **و چهارم** بلوغ **وپنجم** خالی بودن ذمت از وام بمقدار نقصان نصاب خواه که وام حق تعالی باشد [١] وخواه وام خلایق تا برکافر و بنده ودیوانه وکودک نابالغ و وامدار بمذهب او زکوة واجب نیست **وشرط ششم** گذشتن یک سال تمامست بر أصل نصاب لیکن نقصان میانهٔ سال مانع وجوب زکوة نیست چون اول و آخر سال نصاب تمام بوده باشد و اما بیک قول از شافعی و مذهب مالک شرط عقل و بلوغ و خالی بودن از وام معتبر نیست تا بر دیوانه و معتوه و غیر بالغ و وام دار أصل زکوة فریضه است و

(١) دین له مطالب من جهة العباد سواء کان لله کزکاة و المطالب هنا السلطان ارباب الاموال کالوکلاء عن الامام (ابن عابدین)

احمد در اعتبار شرط خالی بودن از وام با ابو حنیفه و قول قدیم شافعی است و در عدم اعتبار شرط عقل و بلوغ با شافعی و مالک رحمهم الله و اما اداء زکوة مال دیوانه و گودک نا بالغ بر أولیاء یا أوصیاء ایشان واجب است بمذهب ایشان و در مال جنین که در شکم باشد تردد است در وجوب نزد شافعی و مالک نصاب کامل سبب فرضیت زکوة است نه شرط او.

فصل در فرائض زکوة: یکی فریضهٔ نیت است بدل که فریضهٔ زکوة أدا می کنم در وقت جدا کردن مال بجهت زکوة دادن یا در وقت تسلیم به قبول کننده یا وقت تسلیم بوکیل أداء زکوة یا وقت تسلیم بعامل زکوة. **وفریضهٔ دوم** أداء زکوة است از جنس نصاب مگر در کم از بیست و پنج اشتر و این بمذهب شافعی و مالک است اما بمذهب احمد در غیر زر و نقره موافق مذهب ایشانست و در زر و نقره با ابو حنیفه که بمذهب أو در همه اموال بقیمت زکوة دادن رواست و زکوة از جنس دادن فریضه نیست.

و فریضهٔ سیم رسانیدن زکوة بمصرف یا بامام یا بساعی که عامل است یا رسانیدن بنفس خود یا بوکیل خود بیکی ازین اصناف هشتگانه که در قرآن مذکور اند بمذهب ابو حنیفه و مالک و احمد و اما بمذهب شافعی رسانیدن بمجموع این اصناف هشتگانه یا آنچه ازین هشت صفت در بلاد مزکّی موجود باشند و حق هر صنفی را جدا کردن و بر سه کس ازان صنف قسمت کردن لازم است اگر بنفس خود بمصرف رساند **اول** آن اصناف فقرا اند که مالک هیچ چیز غیر کسوه و نفقهٔ نیم روزه نباشند و قوت کسب کردن ندارند **ودوم** مساکین اند که مالک چیزی کمتر از نصاب باشند غیر اثاث و لابد خانه و برکسب قادر باشند لکن دخل ایشان کمتر از خرج باشد و بنزدیک بعضی علما فقرا آنها اند که مالک هیچ چیز نیستند و قوت کسب کردن ندارند و سؤال نکنند و مساکین آنها اند که بر درها گردند و سؤال کنند **وسیم** عاملان اند که از جهت امام یا سلطان منصوب باشند تا زکوتها و عشرها و خراجها جمع کنند **وچهارم** مؤلفهٔ قلوب از برای آن تا دلهای ایشان بر قبول و قوت اسلام و احکام او جمع شود و نیز

بجهت آنکه ایشان سروران قوم خود باشند تا ایشان بواسطهٔ آن جمعیت خاطر خود قوم خویش را بر قبول اسلام و احکام او ترغیب کنند و این قول بمذهب ابو حنیفه بکلّی بعد از عهد مصطفی صلی الله علیه وسلم ساقط اند و بنزدیک دیگران در بعضی بلاد موجود اند و **پنجم** بندگان مکاتب اند که با مالکان شان قرار نهاده باشند و آزادی خود را بأدای مالی معین متعلق گردانیده که چون دران مدت آن مال را ادا کنند آزاد شوند و **ششم** وام داران وکسانی که بسبب دینی یا اتلاف مالی یا جنایتی ضمان و غرامت در ذمت ایشان لازم شده باشد و **هفتم** غازیان و حاجیان و **هشتم** غریبان که در غربت محتاج شده باشند هر چند در طرف خود توانگر باشند. و چون بامام یا بساعی رسانیده باشد بعد ازان مرعات این قسمت بروی نباشد و این حکم در اموال باطنه چون زر و سیم و ظاهره چون سوایم و غیر آن یکسانست و روا نباشد بهاشمی زکوة دادن و بمذهب شافعی و مالک ویک روایت از احمد بکسی نیز روا نباشد که از بنی مطّلب باشد و مطلب و هاشم که جدّ مصطفی است صلی الله علیه وسلم هر دو برادرانند فرزندان عبد مناف و شافعی رحمه الله از نسل مطلب است و بمذهب ابو حنیفه و یک روایت از احمد بکسی که از نسل مطلب باشد زکوة دادن رواست و به آزادکردگان بنی هاشم و فرزندان این موالی بیک روایت از احمد هم روا نباشد و بمذهب دیگر علما روا باشد و به پدر و جد چندانکه بالا می رود و بفرزند و فرزند فرزند چندانکه زیر می آید هم روا نباشد و بزن نیز روا نباشد و زن اگر بشوهر زکوة دهد که درویش باشد بمذهب ابو حنیفه و یک روایت از احمد هم روا نباشد و بمذهب شافعی و یک روایت از احمد روا باشد و بکافر و ذمی نیز زکوة دادن روا نباشد و به بنده و مکاتب خود هم روا نباشد مگر که عامل باشند و بمذهب شافعی بکسی که او برکسب بمقدار نفقه قادر باشد هم روا نباشد و بمذهب ابو حنیفه روا باشد و بتوانگر زکوة دادن روا نیست و توانگری که مانع گرفتن زکوة باشد بمذهب ابو حنیفه ملك نصابی تمام است که سبب وجوب زکوة باشد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد توانگری که مانع جواز اخذ زکوة باشد غیر توانگری است که موجب زکوة باشد الا آنکه بمذهب شافعی و مالک هر که مقدار کفایت از نفقه و کسوه دارد غیر مال زکوتی اعتبار بحال

وی یا قوت کسب دارد که کفایت او باشد زکوة دادن بوی روانیست و الاّ رواست. و بمذهب احمد سه روایت است یکی با شافعی و مالک الاّ انکه بمذهب احمد اگر کسی مالک نصاب زکوتی نباشد و قوت کسب دارد لکن نفقه اورا کفایت نیست اورا روا باشد گرفتن زکوة روایت دومش آنست که ملک پنجاه درهم یا قیمت او از زر مانع جواز اخذ زکوة است و سیم چهل درهم یا قیمت او از زر که اوقیهٔ زر است مانع جواز گرفتن زکوة است و بمذهب ابو حنیفه اگر بکسی زکوة داد برگمان آنکه او درویش است و او توانگر یا هاشمی پیدا شد یا در تاریکی داد و پدر یا فرزندش پیدا شد روا باشد و زکوة ازگردنش ساقط شود و اگر کافر پیدا شد یا بندهٔ او یا مکاتب او روا نباشد وشافعی و احمد بیک روایت از هر دو در توانگر ظاهر شدن موافقند با ابوحنیفه در جواز و افتادن از گردن و در باقی قولاً واحداً از گردن نیفتد بنزد ایشان و زکوة واجب را مکروهست نقل کردن بشهر دیگر و آنجا بمستحقان دادن و بیک قول شافعی خود واجبست دادن بدرویشان همان شهر که واجب شده است مگر بعضی از اصناف این هشتگانه درین شهر موجود نباشد واجب باشد که بجایی که داند که انجا آن صنف موجود اند نقل کند و بایشان رساند **فصل** و زکوة بمذهب شافعی در غیر دیون علی الفور واجب است تا اگر بعد از گذشتن تمام سال بر نصاب کامل تمکن اداء زکوة یابد که قادر شود بر رسانیدن بساعی یا امام یا مستحق و در ادا تأخیر کند عاصی باشد و اگر نصاب هلاک شود زکوة از گردنش ساقط نگردد و بمذهب ابو حنیفه علی التراخی واجبست تا بتأخیر ادا بعد از تمکن بمذهب وی عاصی نباشد و بهلاک کردن نصاب زکوة از گردنش ساقط نگردد و در زمان تسلیم زکوة بدرو یش گفتن بوی که این فریضهٔ زکوة است لازم نیست آن بنیت دل تو تعلق دارد فیما بینك و بین اللّه تعالی.

باب سیم در سنن وآداب آن وآن دو فصل است **اول** در آداب زکوة دهنده **ودوم** در آداب ستاننده.

فصل اول باید که مرد مؤمن چون دانست که زکوة پاک کنندهٔ اوست از اوصاف رذیله مثل بخل و حب دنیا که او منشأ همه گناههاست و از نجاست شرک پیدا

و پنهان که در رؤیت اسباب است و تعلق بر آمدن حاجات بدان لاجرم باید که اول در اداء زکوة رغبتی و حرصی و شرهی تمام بکار برد و در رسانیدن آن بمصرف تعجیل نماید و فرصت را غنیمت شمرد و معنئ این حدیث را که (اِغْتَنِمْ خَمْساً قبل خمسٍ حَیٰوتَك قبل موتك وفراغك قبل شُغْلِكَ وصحتك قبل سقمِك وغناك قبل فقرك وشبابك قبل هرمك)نصب العین دارد **ودوم** باید که خودرا از ریا و سمعه که در گور بصورت کژدمان مصوّر میشوند و بنده را در گور معذب دارند صیانت کند و مستحضر شود که چون یکی از موجبات و معانئ زکوة بر من پاک کردن منست از نجاست شرک پیدا و پنهان پس من در عین حالت تطهیر خود را بنجاست شرکی ازان قوی تر که تأثیر نظر خلق است چگونه آلوده کنم پس از جهت دفع شر این غایله هر چند پنهان تر دهد بهتر باشد مگر بنیت آنکه دیگری بوی اقتدا کند یا اجابت سؤال سائلی کند که داند که از سر اضطرار سؤال می کند **وسیم** آنکه خود را در حق انکه زکوة بوی می دهی محسن و منعم و مفضل نشمری بلکه اورا در حق خود محسن و منعم دانی تا ایمانت درست باشد زیرا که بوی یکی فانی می دهی و ده باقی می ستانی اگر تو و امثال تو نباشد حق تعالی بخودئ خود متکفل روزئ ویست و او قادرست که بی هیچ واسطه روزئ او بوی رساند پس بحقیقت فضل و احسان و انعام او راست بقبول نه ترا بعطا پس چون این قضیه را مستحضر شدی از منت نهادن که تکبر است بر درویش بآن عطا و استخدام وی بآن سبب و آزادئ اورا بفقر سرزنش کردن و در وقت سؤال روی بروی ترش کردنست خودرا صیانت کرده باشی و از حکم این نهی و وعید بدر آمده که (يَآ اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْاَذٰى ... *الآية. البقرة: ٢٦٤) ونشان استحضار باین معانی که گفته شد آنست که چون درویش را بینی از سر تواضع و تازه روی و سخن خوش با او پیش آیی و اورا عزیز داری و در زمان تسلیم حق زکوة بوی دست خود را زیر دست درویش داری چنانکه دست او بالا باشد و دست تو زیر دست وی تا حق تواضع بجای آورده باشی **وچهارم** آنکه آن چیز که بدرویش دهی آنرا خوار و اندک شمری در مقابلهٔ آنچه تو از حضرت حق در مقابلهٔ آن توقع می داری از رحمت و مغفرت و رضای حق تعالی تا از سر عجب برهی **وپنجم** انکه آنچه از مال تو بهتر است

و محبوب تر بنزدیک تو آنرا بدرویش دهی و دران معرض قرآن و حدیث را بیاد آری اما قرآن قوله تعالی (**لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ...* الآية. آل عمران :۹۲**) و اما حدیث قوله صلی الله علیه وسلم (**الصدقة تقع فی ید الرحمٰن قبل ان تقع فی ید الفقیر**) چه علامت قبول و تلقیٔ تو مر أمر حق را برضاء و شادمانی این مغنی است که گفته شد **و ششم** آنکه بر آن بسنده نکنی که حق زکوة باصناف هشتگانه می رسانم بلکه کسانی طلب کنی که انفاس و اوقات ایشان عزیز باشد و بورع و تقوی و تجارت آخرت و تفرع بعبادت موصوف باشند تا مال تو اعانت کند در طلب مرضاة حق و قرب بوی و از درجهٔ ادنی باعلی ترقی کند **وهفتم** آنکه اگر ترا خویشان محتاج باشند که نفقهٔ ایشان بر تو واجب نباشد بایشان دهی تا جمع شود میان دو عبادت زکوة فرض و صلهٔ رحم و همچنین همسایهٔ درویش را که نظر او بمال و نعمت تو افتاده باشد اورا بر دیگران مقدم داری **وهشتم** آنکه هر که خود را پنهان تر دارد و فقر خود را از خلق و نظر ایشان صیانت کنند و اقل این درجه آنست که کس از وی هیچ شکایت فقر و بی نوایی نشنیده باشد از حال ایشان استکشاف کن و بایشان تقرب طلب و آن حق ایشان را بایشان رسان **ونهم** آنکه صاحب عیالی یا در خانه ماندهٔ بسبب بیماری طلب کنی و حصهٔ وی بوی رسانی که بوی رسانیدن اولی تر است **ودهم** انکه در مشافهه درویش را سؤال نکنی و نگوئی که زکوة قبول میکنی یا این زکوة مالست قبول کن که باشد که شرمنده شود و حجالت پذیرد بلکه حال اورا از غیر وی پیش از ادا تفحص کن و آنگاه بوی رسان.

فصل دوم در آداب گیرندهٔ زکوة **ادب اول** باید که بداند و مستحضر شود که خدای تعالی خلق را برای عبادت و معرفت آفریده است چنانکه گفته شد پس هر که بآن متوجه تر و از غیر آن معرض تر او در درجهٔ مقصودی از آفرینش بالا تر است و هر که ازان بغیر آن مشغولتر او در پایهٔ آنکه آلت باشد در حصول مقصود نازلتر است و بحکم آنکه حق تعالی میفرماید که (**و مَا جَعَلْنَا هُمْ جَسَداً لَایَأْكُلُونَ الطَّعَامَ ...* الآية. الانبياء :۸**) مال را آلت و وسیلت قیام صورت که تحقیق مقصود برآن موقوف ست گردانیده

است پس اعتبار بضبط و جمع و حفظ و رعایت و طلب آلت و وسیلت از کمال توجه بمقصود و طلب و جمع همت بدو مشغول و محجوب کرده است و فقرا را از برای طلب و جمع همم بمقصود بر گزیده و بدان کرامت مخصوص گردانیده و کفایت مؤنت ضروریٔ ایشانرا که خورش و پوشش است و قیام صورت که آلت حصول مقصود عبادت و معرفت و توحید است بآنست باغنیا که بتحصیل و ادراک آلت و وسیلت مستغرقند حوالت کرده و اغنیا را بر رسانیدن آن بفقرا امر جزم فرمود و کمال ایشان را بدان باز بسته گردانیده پس لاجرم بر هر فقیری لازم باشد که او بوظیفهٔ خود که کمال توجه است بتحقیق مقصود و همتهاء متفرق را بطلب معبود یگانه جمع کردن تمام نماید و هیچ دقیقهٔ و وظیفهٔ از دقایق طلب و تحقیق معرفت و توحید و عبادت که بحال آنرا متصدی شده است مهمل نگذارد تا از عهدهٔ حق مرتبه و مقام خود بیرون آمده باشد و اگر نه چنین باشد آنچه بر اغنیا واجب است حق او نباشد پس در وقت قبول صدقه بحق این مطالب از نفس خود قیام نماید و مقدار کفایت مؤنت زیادت نطلبد و قبول نکند و **ادب دوم** آنست که هر چند روزی دهنده معبود خود را می باید دانست و لکن بحکم آنکه زکوة دهنده واسطهٔ خیر بوده است و از دست وی نعمت رسیده اورا شکر گوید و دعا کند باین صفت که (**طهّر الله تعالی قلبك فی قلوب الابرار و زکی عملك فی عمل الاخیار و صلّی علی روحك فی قلوب الشهداء**) و **ادب سیم** آنکه اگر آنچه بوی دهند در غالب ظن او آن از وجه حلال نباشد ازان پرهیز کند و نگیرد که بحکم (**... وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَيَحْتَسِبُ...* الآية. الطلاق: ۲-۳**) چون ترک حرام کند عن قریب روزیٔ او از وجه حلال بوی رسد از انجا که گمان نبرد و **ادب چهارم** آنکه از وجه حلال زیادت از قدر کفایت وضرورت نپذیرد و تا خود را از مستحقان هشتگانه تمام نیابد قبول نکند و **ادب پنجم** آنکه خود را از تواضع زیادت مر غنیٔ زکوة دهنده را بجهت غنا و اعطاء او صیانت کند تا داخل نشود درین وعید که (**من تواضع غنیاً لغناه احبط الله عمله**).

باب چهارم در بیان آنچه زکوة دران واجب است و ذکر کمیت آن و چون مالهاء زکوتی سه قسم است نقود و انعام و آنچه از زمین بیرون آید لاجرم این باب مشتمل بر سه فصل آمد.

فصل اول در نقود و آن بر دو قسم است **یکی** آنکه هیچ تصرفی دروی بتجارت نکنند بلکه نهاده باشد و **دوم** آنکه بتجارت مشغول باشد **اما** قسم اول زر است و نقره و در غیر ایشان از جواهر بحری و معدنی زکوة واجب نیست مگر بتجارت مشغول باشد و حینئذٍ دریشان بقیمت زر و نقره زکوة واجب باشد اما نصاب زر بیست دینار است خالص و در کمتر ازان ابتداء هیچ واجب نیست و در بیست دینار نیم دینار واجب است که ربع عشر نصاب باشد و چون زیادت شود بمذهب ابوحنیفه آن زیادت تا چهار دینار نشود بحساب ربع عشر در وی چیزی واجب نباشد و بمذهب شافعی و مالک و احمد هر اندک که زیادت شود در وی بحساب ربع عشر زکوة واجب گردد و در نقره کم از دویست درم[۱] هیچ واجب نیست و در دویست درم نقرهٔ خالص پنج درم واجبست و در زیادت تا چهل درم عفو است بمذهب ابوحنیفه و بمذهب غیر او هر اندک که باشد بحساب ربع عشر دران زکوة واجب باشد و همه انواع زر و نقره یکسانست در وجوب از مضروب و غیر مضروب و در حلیء مردان زکوة واجب است و در حلیء زنان بمذهب ابوحنیفه و یک روایت از احمد هم زکوة واجب است و بمذهب شافعی و مالک و روایت دیگر از احمد رحمهم الله هر چه لبس و استعمال از حرام است از زر و نقره زکوة در وی واجبست و هر چه استعمالش مباح است دران زکوة واجب نیست و نصاب زر را با نقره و نقره را با زر جمع و ضم کنند و بیکدیگرشان تمام کنند بمذهب ابوحنیفه و مالک و یک روایت از احمد و بمذهب شافعی و روایتی از احمد جمع نکنند و با زر ضم بمذهب ابوحنیفه بقیمت کنند نه باجزا چنانکه صد درم را با هشت دینار که قیمتش صد درم باشد یا ده دینار را بهشتاد درم که

(۱) ۱۰ درهم (درم) شرعی = ۷ مثقال ۱ مثقال حنفی = ۲۰ قیراط = ۴,۸ غرام ۲۰ مثقال = ۹۶ غرام ۱ درهم حنفی = ۳,۳۶ غرام ۲۰۰ درهم = ۶۷۲ غرام ۱ مثقال شافعی = ۲۴ قیراط = ۲,۴۵ غرام ۱ درهم شافعی = ۲,۴۲ غرام در مذهب حنفی ۱ قیراط شرعی = ۵ جو = ۰,۲۴ غرام در مذهب شافعی ۱ قیراط شرعی = ۳ جو = ۰,۱۴۴ غرام

بقیمت ده دینار باشد جمع کرده زکوة باید داد و بمذهب مالک و ابویوسف و محمد باجزا جمع کنند چنانکه نصف با ثلث یا ثلثان را از زر با نصف یا ثلثان یا ثلث از نقره جمع کرده نصاب تمام کنند و بعد از تمام سال زکوة دهند و بمذهب ابوحنیفه همه اصناف نیک و بد از زر مثل زر هیری و خلیقی و سلطانی و اتا بکی و رکنی و امثال آن در جواز اداء بعضی از بعضی برابر اند و همچنین قراضه از درست بی آنکه قیمت را اعتبار کنند و چیز نقصان بد کنند از نیک و بمذهب دیگران روا نباشد عوض بد از نیک و نوعی از نوعی دیگر الاّ آنکه بمذهب احمد اگر چیزی نقصان بدهد روا باشد و اگر نه نه و بمذهب شافعی جز اداء نیکو روا نباشد از نیکو **و اما قسم دوم از نقره عروض است** و آن صادق است بر هر چه غیر اثمان از جامها وحیوانات و جواهر و ضیاع و عقار و بندگان و غیر آن و هیچ چیز ازین اموال بی نیت تجارت و قصد افزونیٔ مال موجب زکوة نیستند اگر چه قیمت ایشان بصد هزار دینار برسد و چون نیت تجارت کنند و قیمت ایشان بمقدار نصاب زر یا نقره برسد بگذشتن سال از زمان فعل و نیت بروی زکوة واجب شود و این عروض که مال تجارت شوند بدو شرط شوند **یکی** آنکه آن عروض بفعل ملک این مالک شود همچون بیع و خلع و قبول هبه بقبض بعوض یا بی عوض و قبول وصیت و غنیمت و جمله اکتساب مباحات و **دوم** شرط نیت تجارت دران وقت فعل یا بمجرد نیت مال موروث زکوتی نشود بنزد اکثر علما ونصاب زر و نقره را بمال تجارت تمام کند و برسر سال زکوة بدهد و ربح بیع اصل مالست چون بر نصاب اصل سال تمام شود همه را زکوة بدهد اگر یکی را نصابی است در میانهٔ سال ازان جنس دران نصاب زیادت شد بهبه یا میراث یا تملیک یا غیر آن بمذهب ابوحنیفه همه راجع کند و بتمام سال بر نصاب اول همه را زکوة بدهد. ابن عابدین رحمة الله علیه میگوید (فلوس اثمانند غیر از نقدین ان کانت اثمانا رائجة او سلعاً للتجارة تجب الزکوة فی قیمتها و الاّ فلا) زکات فلوس باید که از نقدین ادا میشود

فصل دوم در زکوة انعام و آن بنزدیک شافعی و مالک و احمد منحصر است در اشتر و گاو و گوسفند بشرط آنکه بچرا گذاشته باشد تا می چرند و در ونسل میکنند لکن بمذهب مالک در اشتر و گاو که کار کنند یا بعلف بندند هم زکوة واجب ست

و بمذهب ابو حنیفه تنها همچنانکه دراشتر وگاو و گوسفند سایمهٔ غیر معلوفه و عوامل و نواضح از گاو و اشتر زکوة واجبست در اسبان نر و ماده بروایتی در ماده نیز تنها بروایتی هم زکوة واجبست و لکن مالک مال مخیر باشد میان آنکه از هر اسبی دیناری بدهد و میان انکه اسبان را قیمت کند و ربع عشر قیمت آنها زکوة بدهد و در آنچه در میان آهو و گوسفند متولد شده باشد از ابو حنیفه و مالک روایتی هست که اگر مادر شان گوسفند باشد زکوة واجب باشد و گویند گوسفند مکه را بیشتر اصل ازین نوع است و اما زکوة گوسفند سایمه در کم از چهل گوسفند چیزی واجب نیست و در چهل یک گوسفند واجب است تا صد و بیست و یک دو گوسفند واجب ست تا دو یست و در دو یست و یک سه گوسفند واجبست تا چهار صد و بعد ازان در هر صدی گوسفندی واجب میشود جذعه گوسفند ماده یکساله تمام یا از بز یکساله و پای در دوم نهاده و اما زکوة اشتر سایمه در کم از پنج اشتر چیزی واجب نیست و در پنج اشتر سایمه یک گوسفند است و در ده دو و در پانزده سه گوسفند و در بیست چهار گوسفند و در بیست و پنج اشتر یک اشتر مادهٔ یکساله پای در دوم نهاده تاسی و پنج و در سی و شش تا چهل و پنج یک اشتر مادهٔ دو ساله پای در سیم نهاده و در چهل و شش تا شصت یک اشتر ماده سه سالهٔ پای در چهارم نهاده و در شصت و یک تا هفتاد و پنج اشتری مادهٔ چهار سالهٔ پای در پنجم نهاده و در هفتاد و شش تا نود دو اشتر مادهٔ دو سالهٔ پای در سیم نهاده و در نود و یک دو اشتر مادهٔ سه سالهٔ تمام پای در چهارم نهاده تا صد و بیست و بمذهب ابو حنیفه بعد از صد و بیست باز حساب فریضه از سر گیرد در پنج گوسفندی و در ده دو همچو اول تا صد و چهل و پنج آنگاه دو اشتر مادهٔ پای در چهار سال نهاده و یکی اشتر مادهٔ یک سالهٔ تمام پای در دوم نهاده تا صد و پنجاه و آنگاه سه اشتر پای در چهار سال نهاده واجب شود و بعد ازین بهمین طریق حساب از سر می گیرد و باین حساب ضمّ کرده در هر پنج زیادت برین گوسفندی یا سه اشتر پای در چهار سال نهاده و هر ده گوسفندی بآنجا که گفته شد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد چون از صد و بیست یکی زیادت شود در هر سی سه اشتر دو سالهٔ پای در سیم نهاده واجب آید تا صد و سی و بعد ازان حساب راست می ایستد در هر پنجاهی یک اشتر مادهٔ سه سالهٔ

پای در چهارم نهاده واجب میشود ودر هر چهل اشتری مادهٔ دو سالهٔ پای در سیم نهاده و امـا زکوهٔ گاوان در کم از سی گاو چیزی واجب نیست و در سی گاو گاوی نر یا ماده کـه پای در دوم نهاده باشد واجب شود و در چهل پای در سیم سال نهاده تا شصت گاو و در شصت گاو دو گاو دو سالهٔ پای در سیم نهاده واجب است بعد ازین حساب مستقر میشود در هر سی گاوی یکساله پای در دوم نهاده واجب می آید و در هر چهل گاوی سه سالهٔ پای در چهارم نهاده واجب می آید و در بره و اشتر بچه و گوسالهٔ تنها هیچ واجب نیست اما بتبعیت مادران ایشان را نیز در نصاب کنند و لکن ازیشان بزکوهٔ عامل قبول نکند و عامل باید که از گرفتن بهین و کمین بر میانه اقتصار کند و اگر نصاب همه نیکو باشد بد قبول نکند بلکه از نیکو نیکو قبول کند و از بد بد قبول کند و از میانه میانه و اگر بر خداوند مال اشتر یکساله واجب شد و ندارد بمذهب غیر ابو حنیفه اگر خواهد اشتر دو ساله بدهد و از عامل دو گوسفند یا بیست درم بآن بستاند و اگر پای در سیم نهاده واجب شده است اگر خواهد اشتر یکساله بدهد و دو گوسفند یا بیست درم با آن و همچنین چون از سنّ اعلی بادنی یا از ادنی باعلی نقل کند الاّ از یکسالهٔ تمام بزیر نیاید و از چهار ساله بالا نرود و اما بمذهب ابو حنیفه قیمت آنچه بروی واجب است بدهد تا اگر کم ازان سنّ دهد تفاوت قیمت را میان ایشان بعامل دهد و بدو گوسفند یا بیست درم مقیّد نباشد و بمذهب شافعی و احمد در سایمه انعام آمیختن بعضی با بعضی از مال متغیر است و مؤثر در نقصان وجوب زکوهٔ و زیادت آن در مقدار نصاب و غیر نصاب چنانکه مثلا اگر چهل گوسفند ازان دو کس بهم آمیزند بیست ازان یکی و بیست ازان دیگری یک گوسفند زکوهٔ واجب شود و اگر چهل ملک یکی باشد با چهل که ملک دیگری است بیامیزد یک گوسفند واجب باشد نه دو گوسفند اما بشرط آنکه در چراگاه و محل و ابخور و جای خفتن گوسفندان و جای دوشیدن و آلات دوشیدن یکسال تمام مشترک باشند بشرط آنکه هر دو اهل زکوهٔ باشند یکی مسلمان و دیگری ذمی نباشند یا یکی آزاد و دیگری بنده یا مکاتب و ابو حنیفه و مالک در مقدار نصاب موافقند و در کم از نصاب مخالف و خلط و آمیختن مجاورت که باین شرطهاء مذکور مشروطست با شرکة و خلطت شیوع که هر گوسفندی از سایمه میان

ایشان مشترک باشد در حکم برابرند و بمذهب ابو حنیفه همه انواع اشتران بختی و عربی و در گاوان و گاومیش و غیر او و در گوسفند نر و ضأن در جواز اداء زکوة بعضی از بعضی و جمع نصاب برابرند و تعجیل زکوة پیش از گذشتن سال بمذهب غیر مالک رواست الاّ بمذهب ابو حنیفه دو سالهٔ پیشین یا از نصابهاء که هنوز در ملک او تمام نیست یا از سر اشتران و بچگان که در شکم ایشانند رواست و الله اعلم.

فصل سیم در بیان آنچه از زمین بیرون آید: بمذهب ابوحنیفه رضی الله عنه هر چه در زمین کارند بقصد دخل دادن و بآن از زمین بر آید یا از دخل در جنان بر می آید و بآب باران یا رود خانه یا مثل آن پرورش می یابد از اندک و بسیار در وی عشر واجب باشد بی اعتبار شرط نصاب یا خُشْک کردن ببقا یا آنچه از قوتها باشد جز در هیزم وگیاه ونَیْ و مانند آن و نی شکر در وجوب داخل است و هر چه بدولاب آب می خورد نصف عشر واجب است و مؤنت زرع را حساب نکند چه خرج مُلْکِ او بروست و همچنین در عسل عشر واجبست بمذهب ابو حنیفه و مذهب احمد بخلاف شافعی و مالک الاّ بمذهب ابو حنیفه در عسل عشر واجب است بی تقدیر نصاب و بمذهب ابو یوسف و محمد و احمد باعتبار نصاب ونصاب عسل بمذهب ایشان بمقدار شصت صاع است که وزن آن هشت من شرعی است هر منی دو یست و شصت درم و بمذهب احمد نصاب او ده فرق هر فرقی شانزده رطل عراقی که هشت من شرعی باشد پس نصاب عسل بمذهب احمد هشتاد من شرعی باشد و بمذهب دیگران در کمتر از پنج وسق که هر وسقی شصت صاع است از نباتی که قوت را شاید و باقی ماند چون گندم و جو و امثال ایشان چون خشک و پاک کرده شود یا خشک کرده شود و از میوها چون خرما و مو یز چیزی واجب نیست و چون از هر جنسی از آنچه گفته شد نصاب او سیصد صاع است حاصل آید باین اوصاف بانکه سال تمام بران بگذرد اگر از آب باران یا رود خانه یا چشمه میخورد در وی عشر واجبست واگر بدولاب میخورد نیمهٔ عشر و درین جمله حبوبات چون گندم و جو و برنج وزیره و ارزن و باقلا و عدس و ماش و نخود و لو بیا در وجوب عشر دریشان خلاف نیست و لکن خلاف در اعتبار نصاب سی

صد صاع و عدم اعتبار آنست و لکن بیک روایت از احمد در ابازیر چون کمون و زیره و کشنیز و کراویا و بزرِکتان و تخم خیارین و تخمهاء ترها چون تخم رشاد و تخم ترب و قرطمان وکُنجِد وهمه میوهاء خشک کرده چون خرما و مویز و مشمش خشک و بادام و پسته و فندق و در پنبه و زعفران و زیتون نیز چون بنصاب مذکور برسد عشر یا نصف عشر واجب کرده است و لکن در تحصیل نصاب بمذهب وی گندم را باجو وزیره را با ارزن و قطنیان را همچوعدس و لوبیا و باقلا و ماش و نخود را با یکدیگر و ابازیره همه را بایکدیگر و بزور همه را بایکدیگر ضم کنند تا نصاب تمام شود و زکوة دهند و بمذهب شافعی و مالک جز در خرما و مویز از میوها و جز از حبوبی که در وقت احتیاز قوت را شاید چیزی واجب نیست و در میوهای تر چون سیب و آلو و امرود وشفتالو و مشمش و انجیر و جوز و سبزیهاء چون خیار و شنکیار و خربزه و بادنجان وگزر و شلغم و امثال آن بنزد غیر ابوحنیفه ازینها هیچ واجب نیست و اما ابوحنیفه نظر بعموم قوله صلی الله علیه و سلم **(فیما سقت السماء العشر)** درین جمله که یاد کرده شد در اول وآخر بی اعتبار نصاب عشر یا نصف عشر ایجاب می کند و در زمین دیوانه و گودک نا بالغ و وام دار و بندهٔ مأذون و مکاتب عشر واجب است و لکن زکوة دیگر واجب نیست بمذهب او و بمذهب دیگران همه واجبست و عشر زمینی که باجارت داده باشد بر مالک باشد و بمذهب دیگران بر اجارت گیرنده و در زمین مستعار باتفاق بر مستعیر باشد و از زمینها آنچه مسلمانان کشاده باشند بصلح و بر مالکان شان مقرر داشته بر آنکه هر سال ازان زمینها خراجی معین یا غیر معین بمسلمانان رسانند آن زمینها خراجی باشند لکن باسلام آن خراج ازیشان ساقط شود و زمینهاء ملک ایشان بود و عشری باشد و اگر اهل شهری ابتداء مسلمان شوند همه زمینهاء شان عشری باشد اما هرچه مسلمانان بقهر و استیلا کشاده باشند اگر امام زمینها را برغنیمان قسمت کرده باشد و بقسمت ملک ایشان شده آن زمینها عشری باشد و اگر قسمت ناکرده بر اهل آن زمینها بخراجی معین مقرر داشته باشد و بشرط اداء آن مال زمینها بدست ایشان گذاشته آن جمله زمینها خراجی باشد و باسلام و انتقال بمسلمانان از خراجی بدر نیاید بلکه آن زمینها حق بیت المال باشد و بنزد بعضی وقف باشد برهمه مسلمانان و امام را

جز بمصلحت ضروری که خلل آن ظاهر باشد در ملک و بیت المال بیع آن و هبه روا نباشد و آن بیع و هبه درست نبود و زمین خراجی که در دست مسلمانان باشد بمذهب غیر ابو حنیفه آنچه از خراج باقی ماند اگر شصت صاع باشد عشر ازان باقی بروی واجب باشد و بمذهب ابو حنیفه وجوب خراج با وجوب عشر جمع نیاید.

فصل طالب صادق باید که بر صدقهٔ فرض اقتصار نکند و هیچ روزی بروی بی صدقهٔ تطوع نگذرد که یکی از علامات قبول واجب توفیق تطوع باشد و نقصان همه واجبات به تطوعات مجبر میشود و نیز واجبات و فرائض مطهر و زیادت کننده اند و تطوعات حافظ و دافع بلاهاء ظاهر و باطن قال علیه الصلوة و السلام (**الصدقة ترد البلاء**) و صدقهٔ تطوع را هر چند پوشیده تر دهند بهتر باشد و جهد کند که تا هیچ سائل را محروم یا خسته خاطر از خود باز نگرداند قال صلی الله علیه وسلم (**لو صدق السائل ما افلح من رَدَّه**) یعنی اگر سائل در اظهار احتیاج مضطر و صادق باشد او مترحم حق تعالی باشد در آنچه فرمود (**مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً...* الآیة. البقرة :۲۴۵**) و حواله کردهٔ حق مرزرق سائل را بمسؤل پس رد کنندهٔ او رد کنندهٔ حق باشد و هرگز رد کنندهٔ حق تعالی روی نجات از تبعهٔ آن رد و منع نخواهد یافت والله الهادی.

رکن چهارم صوم است

رکن چهارم و آن مشتمل بر سببی و شرایط و فرائض و سنن و تطوعات و آداب و اسرار است.

صوم

باب اول در سبب صوم و آن رؤیت هلال است اعنی علم بظهور او در افق و آن بدو چیز ثابت و محقق میشود **یکی** بتمام ماه شعبان بسی روز و **دوم** بگواهیٔ یک

گواه عدل و بمذهب ابو حنیفه اگر بنده یا زن باشد آن عدل روا باشد **و اما هلال شوال** بمذهب غیر ابو حنیفه بدو عدل ثابت میشود اگر چه در آسمان هیچ ابر و غبار نباشد و بنزد ابو حنیفه در وقت کشادگیٔ آسمان جز بگواهیٔ جمع بسیار که بگفت ایشان علم حاصل آید هلال شوال ثابت نشود و بروایتی از احمد اگر بیست و نه روز از شعبان بگذرد و شب سی ام ابر و غبار باشد صوم آنروز واجب شود و از رمضان محسوب افتد و این مذهب جمعی از صحابهٔ کبار است امّا مذهب باقی ائمه بخلاف اینست و لکن بمذهب ابو حنیفه اگر نیّت کند که اگر رمضان باشد فریضهٔ روزه دارم و الاّ تطوّع و رمضان ظاهر شود از رمضان محسوب افتد بخلاف مذهب شافعی و مالک در روزهٔ شک غیر اینست بلکه آنست که قاضی گواهیٔ یکی را که برؤ یت هلال گواهی داده باشد ردّ کرده باشد بفسق یا غیر آن و آن گواهی منتشر شده باشد یا عوام ارجاف انداخته باشند برؤ یت هلال و بنزد حاکم ثابت نشده و روزهٔ روز شک اگر موافق نذر یا قضا آید مباح است و الاّ مکروه و بمذهب ابو حنیفه تطوع نیز مباح است و بران مردود الشهادة برؤ یت هلال صوم آن روز فرض باشد و اگر بجماع بشکنند بمذهب شافعی هم قضا و هم کفارت بر وی لازم باشد و بمذهب ابو حنیفه قضا بی کفارت و چون رمضان ثابت شود بگواهیٔ عدول و حکم حاکم در شهری بیک روایت از ابو حنیفه و قولی از شافعی و قولی از احمد بر جملهٔ مسلمانان در جمیع بلاد صوم لازم شود و بقولی دیگر از هر یک بر اهل بلادی صوم لازم شود که میان این شهر و آن شهرها مسافت مدت سفر مرخّص مر قصر و افطار را باشد و الاّ فلا و بقولی دیگر از شافعی و احمد شرط سرایت حکم حاکم در ثبوت رمضان اتفاق مطالع است و باختلاف مطالع چنانکه میان عراق و شام و حجاز حکم حاکم سرایت نکند و طلب هلال رمضان و شوال در بیست و نهم شعبان و رمضان واجبست بنزد بعضی والله اعلم.

باب دوم در شروط وجوب و صحت صوم و آن پنج شرط است **یکی** شرط وجوب و صحت و در شرطیت قوی و کامل **و دوم** شرط وجوب و صحت است لکن در شرطیت ناقص **و سیم** شرط وجوب است نه شرط صحت **و چهارم** شرط صحت است نه

شرط وجوب **و پنجم** شرط هر دو است باعتباری و شرط صحت باعتباری **اما شرط اول اسلام است** و آن هم شرط وجوب است و هم شرط صحت **و شرط دوم عقلست** و آن دو جهت دارد یکی آنکه شرطیت او قوی است و ظهور حکم آن در مجنون است تا اگر همه رمضان مجنون بوده باشد باجماع قضاء آن ماه بر وی لازم نیست و اگر در بعضی از روز جنون واقع بوده باشد صحت صوم نباشد و لکن بمذهب ابو حنیفه و مالک اگر در اثنای ماه رمضان هشیار شود قضاء آنچه گذشته است برو از ماه بر وی لازم باشد لقصور درجة شرطية العقل عن درجة شرطية الاسلام و بمذهب شافعی و احمد قضاء گذشته از ماه بر وی لازم نباشد بمساواة درجة قوته مع درجة شرطية الاسلام و اما جهت دوم او در شرطیت ضعیف افتاده است و اثر آن در بهوش است تا قضاء رمضانی که بر بهوش در بیهوشی گذشته باشد بر وی لازم است و اگر در اول روز بهوش باشد و در باقی بیهوش صومش درست باشد و اما نوم بصورت و معنی در هیچ قسمی از اقسام او داخل نیست **و شرط سیم بلوغ است** و آن در شرطیت ضعیف افتاد زیرا که او شرط نفس وجوب است نه شرط صحت و لهذا صوم نا بالغ صحیح است باتفاق چه از ثوابی خالی نیست از قبل حق تعالی که در قیامت بوی عاید شود یا بمادر و پدرش **و شرط چهارم پاکی است از حیض و نفاس** و آن شرط صحت است نه شرط وجوب زیرا که نفس وجوب در حق وی ثابت است بحصول سبب و لهذا قضا بر وی لازم است و لیکن وجوب ادا فی الحال بعذر و مانع از وی ساقط است **و شرط پنجم قابلیت زمانست مرصوم را** و آن دو قسم است یکی آنکه نظراً الی ذات الزمان قابل صوم نباشد و آن شب است و درین قسم قابلیت هم شرط وجوب است و هم شرط صحت تا نذر بصوم شب باجماع درست نیست **و قسم دوم** آنست که نظراً الی وصف الزمان و معناه قابل صوم نباشد و آن ایام منهیٔ عنه است چون عیدین و ایام تشریق و درین قسم بمذهب ابو حنیفه قابلیت شرط صحت است نه شرط وجوب تا نذر بصوم این ایام درست است و وجوب ثابت لکن صحت ادا منتفی و بمذهب شافعی قابلیت هم شرط وجوب است و هم شرط صحت تا نذر بصوم این ایام درست نیست و وجوب منتفی و الله اعلم و احکم.

باب سیم درفرائض صوم و آن دو فریضه است که دو رکن صوم اند **فریضهٔ اول نیت است** و در اوصاف او أئمّه را اختلافها واقع است **اما** بمذهب ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه در رمضان نیت صوم است مطلقا بی قید استحضار فرضیت رمضان و هر وصفی که در مقیم بنیت پیوندد از فرض و نفل و غیر آن از رمضان افتد و بی قید آن نیز که در رمضان نیت در جزوی از شب افتد تا اگر در روزی که صوم او منوی است پیش از زوال نیت کند در فرض و نفل روا باشد و لکن در قضا و نذر و کفارت باجماع جز به نیت شب روا نباشد و هر روزی را باید که نیتی علی حده باشد **واما** بمذهب شافعی ومالک و درست تر روایتی از احمد تعیین فرض رمضان در نیت جزء فرض است و بمذهب این هر سه امام لازم است که نیت در جزوی از شب افتد الّا آنکه بمذهب مالک و روایتی از احمد در جزوی از شب اوّل ماه رمضان نیت صوم فریضهٔ مجموع ماه رمضان کردن پسنده است و بمذهب مالک نیز روزهٔ تطوع را نیت جز از شب روانیست و بمذهب دیگران پیش از زوال در تطوع نیت رواست الّا بمذهب احمد در تطوع در هر جزوی که افتد از روز رواست بشرطی که پیش از نیت چیزی نخورده باشد **فریضهٔ دوم** ترک مجامعت کردن وخوردن وآشامیدن است وهرچه در معنئ اینهاست از وقت بر آمدن صبح صادق تا وقت غروب آفتاب امّا خروج منی بقصد و فعل و عمد در بیداری در معنئ مجامعت است لا جرم همه انواع او مفطر است غیر نظر و فکر و اما در آمدن چیزی از ظاهر در باطن از منفذی مفتوح از سر قصد و عمد با آنکه ذاکر روزه باشد در معنئ اکل و شرب است لا جرم مفسد صوم است تا بحقنه کردن و چیزی در بینی و گوش چکانیدن و دارو در جراحتی که بجوف و دماغ رسیده باشد و از استخوان کَلّه گذشته رسانیدن این همه در معنئ اکل و شرب است و مبطل صوم الاّ بمذهب شافعی که در گوش چیزی چگانیدن ازین جمله مبطل نیست و آهن بگلو فرو بردن و بقصد به پُری دهان قی کردن و بز بان مر آب دهان را بیرون آوردن تا سرد شود و باز بگلو فرو بردن و بمذهب شافعی و احمد بلغم غلیظ را از حلق تا بیرون دهان آوردن و باز بگلو فرو بردن روزه باطل کند و بمذهب احمد بحجامت کردن و سرمه کردن بشرط

انکه اثرش بحلق رسد روزه باطل شود و بنزد دیگران نشود و در راه گذرِ بول چیزی چکانیدن تا بمثانه رسد روزه باطل نکند الّا بیک وجه از شافعی باطل کند و غبار و مگس ناگاه بحلق فرو رفتن روزه باطل نکند و اگر استعمال مفطرات کند بگمان آنکه شب باقی است و هنوز صبح بر نیامده است یا بگمان آنکه آفتاب رفته است در هر دو روزه باطل است و غیر قضا واجب نه الّا آنکه بمذهب احمد درین هر دو صورت افطار بجماع موجب قضا و کفارتست و بمجامعت و خوردن و آشامیدن بفراموشی روزه باطل نشود و اگر صبح بر آید و آدمی جنب باشد روزه را زیان ندارد و غیبت کردن و بوسه دادن بی انزال هم روزه را زیان ندارد و در وقت مضمضه بخطا ناگاه آب بحلق فرو رفتن بمذهب ابو حنیفه و مالک مبطل است و بمذهب شافعی و روایتی از احمد مبطل نیست اگر مبالغت نکرده باشد واگر قئ غلبه کند و هیچ ازو باز بگلو فرو نرود زیان ندارد.

و اما موجبات و لوازم افساد روزه چهار چیز است **اول** موجب ولازم شکستن روزه در ماه رمضان بی هیچ عذری کفارتست و آن بمذهب شافعی و احمد و مالک جز بمجامعت در پیش و پس حلال یا حرام ثابت نمی شود و باجماع بافساد روزهٔ رمضان مخصوص است و بمذهب ابو حنیفه مجامعت و خوردن و آشامیدن غذا و دارو عمداً با یاد روزه موجب کفارتست لکن بمذهب ابو حنیفه و مالک و یک روایت از احمد جماع بهیمه موجب کفارت نیست و بمذهب شافعی موجب است و بمذهب مالک جماع عمد و خطا یکسانست و بمذهب غیر او نسیان موجب نیست و عمد موجب است و بر مرد و زن یکسان واجب است بمذهب ابو حنیفه و مالک و یک روایت از احمد و اما شافعی را درین اقوال است **یکی** آنکه بر زن اصلا کفارت نیست **ودوم** آنکه هست **وسیم** آنکه واجب است بر زن لکن مرد تحمل آن کفارت کند و از زن ادا کند و اگر جماع کرد و آنگاه بیمار یا دیوانه یا مسافر شد یا زن حایض یا نفسا گشت بمذهب ابو حنیفه درین جمله کفارت ساقط گردد و بمذهب مالک و احمد ساقط

نگردد و شافعی بیک قول موافق ابو حنیفه است در حیض و نفاس و جنون دون المرض و السفر و بیک قول در همه موافق اوست و بیک قول در همه مخالف او **و اما** کفارت روزه آزاد کردن بنده است و اگر نتواند دو ماه پیوسته روزه داشتن و اگر نتواند شصت درویش را طعام دادن بمذهب ابو حنیفه و شافعی چنین بترتیب واجب است و اما بمذهب مالک و احمد به تخییر واجب است که اگر خواهد بنده آزاد کند و اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد طعام دهد بمذهب شافعی در کفارت روزه و کفارت ظهار آزاد کردن بندهٔ مسلمان واجب است بی عیب چنانکه در کفارت قتل و بمذهب ابو حنیفه در کفارت ظهار و روزه مسلمانیٔ بنده شرط نیست اگر کافر سالم از عیب آزاد کند روا باشد و در عجز از عتق و صیام و اطعام کفارت ساقط است بقولی از شافعی و روایتی از احمد و بنزد ابو حنیفه ساقط نیست و دو کفارت پیش از اداء یکی متداخل میشوند و یکی بیش واجب نیست بمذهب ابو حنیفه و قولی از احمد بخلاف مذهب شافعی و مالک و در اطعام بمذهب ابو حنیفه هریک مسکینی را نیم صاع گندم است یا صاعی از جو وخرما همچو صدقهٔ فطر و بمذهب شافعی مدّی که ربع صاع باشد از هریکی برابر و بمذهب احمد مدّی که ربع صاع باشد از گندم و نیم صاع از جو و خرما و اگر هر مسکینی را بامداد وشبانگاه سیر کند تمام از نان گندم تنها و نان جو ین با نان خورش روا باشد بمذهب غیر احمد و بیک روایت از احمد اگر مقدار طعام هر مسکینی را جدا کنند و بوی تملیک کند روا باشد و اگر نه روا نباشد و بمذهب ابو حنیفه و مالک و احمد بر هر که کفارت واجب است قضا نیز واجب است الاّ بیک قول از شافعی که قضا با کفارت جمع نمی شود **و موجب ولازم دوم مر افساد روزه را قضاء آن روز است** و آن بواجبات مخصوص است بمذهب شافعی و احمد و بمذهب مالک و ابو حنیفه مخصوص نیست تا اگر کسی در روزهٔ تطوع یا نماز تطوع شروع کند اتمام آن بر وی واجب است و اگر بشکند قضا لازم و بمذهب احمد و شافعی شروع ملزمی نیست در همه عبادات و بافطار قضا لازم نه و عمد و یاد روزه در افطار شرط بطلان روزه و وجوب قضاست و نسیان موجب فساد و وجوب قضا نیست بمذهب غیر مالک و افطار بعذر و بی عذر در وجوب قضا یکسانست تا بر مسافر و حائض و نفسا و مرتد قضا

بافطار واجب است و بر کافر و دیوانه و گودک نا بالغ واجب نیست لفوات شرط الوجوب الاّ بمذهب مالک که قضاء روزی که در وی مسلمان شده است بر کافر اصلی لازم است و قضاء رمضان متتابع و متفرق درست است باتفاق **و اما موجب و لازم سیم مر افساد صوم را** امساک بقیت روزی است که درو صوم را ابطال کرده است بعصیان یا بتقصیر بمذهب شافعی و مالک و بزوال عذر بمذهب ابو حنیفه و یک روایت از احمد بانزد ابو حنیفه و احمد بیک روایت اگر در بعضی از روز رمضان حایض پاک شود یا مسافر از سفر بیاید یا گودک بالغ شود باحتلام یا کافر مسلمان گردد درین صورتها امساک باقی روز لازم است و بمذهب شافعی لازم نیست **و اما موجب و لازم چهارم مر افطار را فدیه است** و آن بمذهب ابو حنیفه به پیری که قدرت صوم ندارد مخصوص است که اورا رواست که افطار کند و بجهت هر روزی مسکینی را طعام دهد چنانکه هر مسکینی را در کفارت روزه است و احمد و شافعی درین جواز باو موافق اند و اما بمذهب مالک بروی هیچ چیز واجب نیست و بمذهب شافعی و احمد اگر زن آبستن و شیر دهندهٔ طفل بر فرزند ایشان می ترسند ایشانرا رواست افطار کردن و قضاء آن روز بریشان واجب است و فدیه بریشان چندانکه یک مسکین را در کفارت یمین واجب است و بمذهب ابو حنیفه قضا واجب است بی فدیه و روایتی از مالک با ابو حنیفه موافق است و بروایتی با ایشان در مرضع نه در حامل **و اما چیزها که مباح کنندهٔ افطارند یکی سفر درازست** و بمذهب ابو حنیفه و مالک و شافعی مسافر را هر چند افطار مباح است و لکن صیامش فاضلتر است از افطار لقوله تعالی (**... وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ ... * الآية. البقرة : ۱۸٤**) بجهت مراعات حق رمضان را و اما بمذهب احمد افطار فاضلترست از صیام لقوله علیه السلام (**لیس من البرّ الصیام فی السفر**) و بروایتی از عمر و ابو هریره آنست که اگر مسافر در سفر روزه دارد اعادت روزه بروی لازم باشد و این مذهب شیعه است و بعضی از ظاهران و مذهب جمهور ائمه و علماء اسلام آنست که روزه اش صحیح است بلکه چنانکه گفته شد فاضلتر است بنزد بیشتر **دوم بیماریست که** بصیام خوف زیادت بیماری یا دراز کشیدن او باشد و الله اعلم.

باب چهارم درسنتهای صیام: سنت اول تعجیل افطار است چون غروب آفتاب محقق شود بآب یا بخرما پیش از شروع در نماز شام **دوم سحور خوردن** بجهت مزید قوت بر عبادت و ذکر و تلاوت نه ازبرای زیادت قوت بر اشتغال بفضول و مالا یعنی **وسیم** تأخیر سحور هرگه که وثوق و اعتماد باشد بر معرفت صبح **وچهارم** کثرت تلاوت قرآن زیادت بر اوراد معهود در غیر رمضان **وپنجم** صدقه دادن بیشتر از آنکه در غیر رمضان معتاد بوده باشد **وششم** اعتکاف خصوصا درعشر آخر بجهت طلب لیلة القدر و آن بمذهب شافعی درنگ کردنست در مسجد بانیت واگرچه یک ساعت باشد با ترک مجامعت بی اشراط صیام مگر که با صوم نیت کند و احمد بیک روایت با او درعدم اشتراط صوم موافق است و اما بمذهب ابوحنیفه و مالک اگر نیت اعتکاف کند صوم نیز بروی لازم شود و اقل آن روزی باشد و شروع لازم گردد بمذهب ابوحنیفه و مالک و چون نیت کند جز بحاجت ضروري بیرون آمدن روا نباشد و چون حاجت گزارده شود بیدرنگ رجوع بجای اعتکاف واجب شود و باید که معتکف مسجد جماعت باشد و روز جمعه بجمعه رفتن واجب باشد اگر از اهل وجوب جمعه بود و بجماع شب یا روز باطل گردد و بخروج از مسجد بهمه تن بی عذری باطل شود و عیادت و حضور جنازه عذر نیست و مجامعت و دواعئ مجامعت بر معتکف حرام است و معتکف را اولی تر آنست که در مسجد جز بعبادت و تلاوت و ذکر یا سخن نیکو مشغول نباشد و لکن اگر بیع و شرا کند یا سخن مالایعنی گوید یا عقد نکاح کند در مسجد اعتکافش باطل نشود **وهفتم** زبان نگاه داشتن است روزه دار را از فحش و مالا یعنی خصوصا از غیبت چه بنزدیک بعضی علماء غیبت کردن مبطل صیام است نظر بظاهر قوله علیه السلام **(الغیبة تُفْطِرُ الصوم) وهشتم** نگاه داشتن نفس با جمله قوا و اعضاش از همه شهوتهاء نا مرضی عقلا و شرعاً که یکی از اسرار صوم آنست **ونهم** پیش از صبح غسل جنابت کردن **ودهم** بمذهب شافعی ترک مسواک کردن بعد از زوال.

باب پنجم درسرّ صوم و ذکر آداب او و خاتمت این باب فصلست در

تطوعات صیام قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (**الصبر نصف الایمان والصوم نصف الصبر**) یعنی چون اصل و باطن ایمان تحقیق نعمت هدایت است بتصدیق دل و جان مر خدای تعالی را بیگانگی و سزاواری پرستش و بتحقیق وساطت انبیا و رسل و ملائکه که وسایط اند میان حق تعالی و میان انبیا بتبلیغ وحی و بروز شمار که حاصل و غایت دعوت انبیا رجوع است بآنجا قال الله تعالی (**وَاللّٰهُ يَدْعُوٓا اِلىٰ دَارِ السَّلَامِ... * الآية. يونس ۲۵:**) و آن محض موهبت و عطیت چه هیچ کس را دران مدخل نیست لاجرم این قسم مستدعیٔ شکر است و ظاهرش انقیاد اوامر و نواهی است که انبیا را برای رسانیدن آن بخلق مبعوث گردانیده اند تا بآن واسطه بمعاد که روز شمارست باز گردند و این انقیاد بظاهر نفس و اعضا و جوارح مخصوص است و درین انقیاد نفس را کلفتی و مشقتی عظیم است چه این همه خلاف طبع و میل هوا و شهوت اوست پس لاجرم مداومت و ملازمت برین انقیاد جز بصبر که حمل نفس است بر مشقت و نا مرادیٔ او با عدم جزع و اظهار شکایت ممکن نیست پس ازین جهت صبر نصف ایمان آمد و چون این اوامر و نواهی که مقتضی و موجب صبر اند باز بر دو قسم اند **یکی** فعلی همچون نماز و زکوة و حج **ودوم** ترکی چنانکه صوم که حقیقت او ترک اکل و شرب و جماع است لاجرم ازین جهت (**الصوم نصف الصّبر**) آمد بعد ازین مقدمه بباید دانست که **صوم را سه درجه است اول صوم عموم است** که ظالمان نفس خود اند بارتکاب شهوات و آن منع شهوت بطن و فرج است که خمیر مایه بل غایت همه شهوتها ست **دوم صوم خصوص است** که ابرار مقتصدان اعنی میانه روانند میان طبع و شرع و حق و خلق و آن منع نفس و سایر اعضاست چون سمع و بصر و دست و پای و زبان از حرام و آثام اولاً و آن خصوص فیما لایعنی و فضول ثانیاً **وسیم صوم خصوص الخصوص است** که سابقان ومقربان اند و آن منع دل و خاطر و ضمیراست از همتهاء دون و نظر و فکر در غیر حق تعالی و طلب مراضی و لقاء او و هر یک ازین درجات را افطاری مناسب اوست **واما** افطار از صوم اول بخوردن و آشامیدن و مجامعت کردن باین تفاصیل که گفته شد حاصل می آید **واما** افطار صوم ثانی بگفتن و شنیدن غیبت و رفتن بنمیمت و گفتن دروغ و نظر بشهوت و استعمال دست بچیزی که آزار و اذیت حق

و خلق بدان متعلق باشد **و اما** افطار صوم خصوص الخصوص بنظر و تطلع بمعلوم که رزق مقسوم است تا در منع و اعطا غیر مدبّر و مقدّر و فاعل یگانه را تأثیری بخاطر آمدن موجب افطار است و کفارت آن صدق التجا است بدل و بجان و سرّ بحق تعالی و خود را پوشیدن برداء خشیت و ذلت وحیا وباز **هر صومی را آدابست: اول** ادب درجهٔ اول آنست که در وقت افطار خود را از مال حرام و مال بشبهه نگاهدارد **ودوم** آنست که معده را در وقت افطار آگنده نکند قال علیه السلام **(ما ملیء وعاء شراً من بطن)** هیچ ظرفی پرکرده نشد بدتر از شکم که سبب بر جوشیدن همه شهوتها آن پریء معده است بلکه از آنچه در غیر وقت صوم معهود خوردن او بوده باشد بیشتر از نیمهٔ ازان کم کند و چنان سازد که در شبانروزی که بروزش صائم بوده باشد در خود دائما اثر گرسنگی و ألم مشاهده کند و الا **(الصوم نصف الصبر)** در حق او صادق نباشد **و امّا** آداب صوم خصوص اشتغال زبان است باصناف اذکار و استغراق نظر باعتبار و سمع باستماع علوم وآثار وصرف و منع دست از ایذا و آزار و دادن صدقهٔ بسیار و مشغول کردن پای بمساجد و زیارت اخیار **و امّا** ادب صوم خصوص الخصوص **(... قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ الانعام: ٩١)**.

فصل: در تطوعات پس طالب را برای قوت ایمان و تنگ کردن مجاریٔ نفس و شیطان را از روزهٔ تطوع خالی نباید بود اگر در هر هفتهٔ خواهد دو شنبه و پنجشنبه و آذینه متعین است و اگر در ماهی خواهد اول ماه و آخرش و میانه اش که صیام ایام البیض است در سپید کردن دل از زنگها و ظلمتهاء طبع اثری دارد و آن سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماهی نیکوست و اگر در سال خواهد قول رسول الله صلی الله علیه وسلم که **(افضل الصیام صوم اخی داود کان یصوم یوماً ویفطر یوماً)** یعنی بهترین روزه ها روزهٔ برادر من داود است یک روز روزه میداشت و یک روز افطار می کرد مبین آنست و صیام عشر ذی الحجه و عشر محرم و ماه رجب و شش روز از شوال بعد از عید فطر روزه داشتن نیکوست و اگر متفرق دارد بهتر باشد و زنده داشتن دو شب عید و شب قدر و برات مستحب است و لیلة القدر درستر آنست که در عشر آخر

رمضان در شبهاء طاق می باید جست که بیست ویکم وبیست وسیم و بیست وپنجم و بیست وهفتم وبیست و نهم است و ازین جمله شب بیست و هفتم درست تر است والله اعلم. [امام ربانی در مکتوب بیست ونهم از جلد اول وعبد الحق دهلوی در (شرح فتوح الغیب) میگویند که ادای فرضی از فرائض در وقت وی به از ادای نوافل هزار ساله است]

حج

رکن پنجم درحج وآن مبنی برچهارباب است:

باب اول: **در فرضیت حج و بیان شرایط و فرائض و اقسام آن و ذکر عمره و ارکان او.**

باب دوم: **در واجبات که ترک آن بدم منجر میشود و ذکر مواقیت و محظورات حج و عمره و آنچه در مقابلۀ او واجب شود.**

باب سیم: **در ذکر تفاصیل حج بارکان و سنن و آداب و ترتیب آن و ادعیه که دران وارداست.**

باب چهارم: **در اسرار هر فعلی از افعال حج و اعتبار گرفتن از هر فعلی و هیأتی.**

باب اول: در فرضیت حج وبیان سبب وشرائط وفرائض اووذکر عمره وارکان او بدانکه حج رکنی معظم است از ارکان مسلمانی قال الله تعالی (**... وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ...* الآية. آل عمران :۹۷**) و در عمر یکبار بیش فرض نیست مگر به نذر و در ترک او وعید آمده است قال صلی الله علیه وسلم (**من ملك راحلةً و زاداً تبلّغه الی بیت الله الحرام ولم یحج فلا علیه ان یموت یهودیاً اونصرانیاً**) و وقت او در سالی یکبار بیش نیست چنانکه بعد ازین گفته شود و اما عمره بمذهب شافعی و احمد همچون حج فریضه است لکن همه سال وقت اوست و بمذهب ابوحنیفه و مالک سنت مؤکده است و حج را یک سبب است و آن کعبه است لکن اورا شرائط و فرائض و واجبات و محظورات و سنن و آداب و اسرار است.

اما شرایط حج بر سه قسم است: یکی شرایط وجوب **دوم** شرائط وقوع از فرض **وسیم** شرائط **صحت** شرائط وجوب پنج است **اوّل** اسلام **دوم** حریت **وسیم** عقل **و چهارم** بلوغ **وپنجم** استطاعت **واستطاعت دونوع است: یکی** استطاعت مباشرت **و دوم** استطاعت نیابت **امّا** استطاعت مباشرت بسه چیز متعلق است **یکی** بنفس و آن صحت بدن است و بمذهب ابو حنیفه آن شرط در نابینا معتبراست با وجود مال وقایدان بسیار بر وی حج فریضه نیست بخلاف غیر او **ودوم** بملک و مال متعلق است وآن قدرت بر زاد و راحله است که بر نفقهٔ خود و هرکه شرعاً بروی نفقهٔ او واجب است نفقهٔ میانه مناسب حال او تا رفتن و آمدن زیادت از قضاء وامها و مسکن و لباس و خدمتکار وآنچه لابد او باشد و برملک یا کرایهٔ راحلت سرنشین اگر تواند بی کژاوه بر اشتر نشستن و الا قدرت بر ملك یا کرایهٔ کژاوه وحمل را دو نفقهٔ او تماما وآنچه لابد او باشد در سفر قادر باشد **وسیم** بغیر نفس و مال تعلق دارد وآن ایمنیء راهست از تلف نفس و مال وآنکه قوت نا یافت نباشد و غلا نباشد نیز و در راه دریاء خطرناک نباشد و در راه باجها و ضریبهاء بسیار نباشد و بمذهب مالک قدرت بر راحله شرط استطاعت نیست اگر قوت پیاده رفتن دارد و بمذهب غیر مالک موافق اوست اگر مسافت میان او وکعبه کمتر از مدت قصر نماز باشد **اما نوع دوم از استطاعت** آنست که کسی را مرضی مزمن باشد که به شدن ازان ممکن نبود و مال دارد بروی واجب باشد که کسی را باجرت گیرد تا از برای او حج کند الآ بمذهب محمد بن حسن واجب نباشد و این اجیر بمذهب شافعی و احمد باید که حج گزارده باشد یکبار تا نیابت و اجرت او درست افتد خلافاً لغیرهما و درین اجرت نفقه و کرایت اشتر سر نشین غیر راحله و خرج رفتن و آمدن بر منوب لازم شود لاغیر یا آنکه کسی بمیرد حج نا کرده بمذهب شافعی و احمد بی وصیت ازترکهٔ او بستانند وبکسی دهند تا از برای او حج کند و بمذهب ابو حنیفه و مالک در ذمت او بماند اگر وصیت اونبوده باشد و بی رضاء وارثان از ترکهٔ او چیزی نستانند برای حج او **و اما قسم دوم** از اقسام شرائط شرائط وقوع است از فریضه وآن پنج شرط است اسلام و احرام بمذهب ابو حنیفه لاغیر و حریت و عقل و بلوغ و أدا در وقت و توانگری و استطاعت شروط وقوع نیست تا حج گزاردن از

دیوانه و نا بالغ در حالت جنون و نا بالغی مسقط فرضی که بعد از عقل و بلوغ لازم شده باشد نیست و از فقیر مسقط است **و امّا قسم سیم شرائط صحت است** و آن چهار شرط است اسلام و احرام بمذهب ابوحنیفه و ادا در وقت و تمییز تا حج غیر ممیز بدرستی محکوم علیه نیست و ابتداء وقت حج شوال است و ذو القعده تا آخر عشر ذوالحجه یا بمذهب شافعی و احمد احرام پیش ازین اشهر حج درست نیست و اما بمذهب ابو حنیفه احرام پیش ازین اشهر درست باشد بنا بر آنکه احرام بمذهب ابو حنیفه شرطی ماننده است برکن همچون نیت نماز ازین جهت اورا در ارکان یاد کردیم.

و اما فرائض و ارکان حج بمذهب ابوحنیفه دو رکن بیش نیست: یکی وقوف بعرفه **ودوم** طواف زیارت **و اما احرام** چنانکه گفته شد شرطی برکن ماننده است و باقی واجباتست و سنن و محظورات و مستحبات **امّا وقوف بعرفه** وقت او از زوال روز نهم ذی الحجه است تا بر آمدن صبح روز عید و رکن او حضور است در موقف عرفه در جزوی ازین وقت مذکور بعلم او یا بی علم در خواب یا بیداری و در بیهوشی هم بمذهب ابو حنیفه بخلاف قول شافعی و یا جنابت و حیض و حدث و امثال آن و اما جزوی از شب را باجزوی از روز ضم کردن واجبست و بترک آن قربان گوسفندی لازم میشود و بمذهب مالک ضم کردن بعضی از شب نحر با بعضی از روز عرفه فریضه و ترکش موجب بطلان حج و بقربان منجر نشود. **و اما طواف زیارت** وقت او از طلوع فجر نحر است تا آخر روز دوم ایام تشریق وجوباً **وواجبات او شش چیز است: اول** جمله شرائط نماز از طهارت حدث و خبث و ستر عورت جز سخن گفتن در اثناء او بمذهب شافعی و مالک **دوم** ترتیب چنانکه در طواف خانه بر جانب دست چپ طایف باشد و ابتداء طواف از حجر الاسود کند تا اگر خانه بر دست راستش باشد باطل بود واگر ابتدا از غیر حجر الاسود کند آن یک گردش در حساب نباشد **سیم** انکه بجملهٔ تن از خانه بیرون باشد و شادروان و حطیم از خانه است و اگر از بالاء شادروان دست بر دیوار خانه می مالد و می رود روا باشد زیراکه بیشتر تنش بیرون شادروان می افتد **وچهارم** آنکه طواف اندرون مسجد الحرام باشد **وپنجم**

رعایت عدد هفتگانه که اگر بر شش اقتصار کند بمذهب شافعی و مالک اصلا جائز نباشد و بمذهب ابو حنیفه اگر سه گردش از طواف زیارت را ترک کند جایز باشد و قربان گوسفندی واجب آید و همچنین چهار گردش یا تمام طواف زیارت را بی وضؤ کنند قربان گوسفندی لازم شود و اگر باجنابت تمام اینطواف یا بیشترش را بگزارد قربان بدنهٔ لازم آید و درستر آنست که بمذهب ابو حنیفه نیزکه اعادت طواف باید کردن درین دو صورت در حدث استحباباً و در جنابت ایجاباً و اگر در روز نحر یا ایام تشریق اعادت طواف زیارت کند وجوب ساقط گردد و اعادت نا کرده از حج بخانهٔ خود باز گردد درست تر آنست از مذهب ابو حنیفه که باز آمدن و اعادت کردن لازم باشد در جنب و در محدث فرستادن هدیه قربان بهتر از رجوع باشد و در جنابت اگر بدنهٔ هدی فرستد وجوب اعادت ساقط گردد و بعد از ایام تشریق اعادت کردن نیز هم وجوب بدنه و گوسفند ساقط گردد و اما در ترک کردن طواف وداع و اداء او بجنابت گوسفندی واجب آید و بمذهب شافعی و مالک و احمد خود محسوب نباشد درین صورتها اصلاً و باجماع اگر طواف زیارت نا کرده از مکه رجوع کند بخانهٔ خودش تا آنرا نگزارد هرگز از احرام بدر نیاید و باعتبار حرمت زنان و بمذهب احمد حرمت استعمال طیب نیز اما واجب **ششم** دو رکعت بعد از طواف گزاردن واجب است و سنت آنست که در مقام ابراهیم گزارد این دو رکعت را **و اما سنتهاش** بعد ازین گفته شود انشاء الله تعالی وحده **و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد رضی الله عنهم فرائض و ارکان حج** چهار است و بقولی از شافعی پنج **اول** احرام **ودوم** وقوف بعرفه **و سیم** طواف زیارت **و چهارم** سعی میان صفا و مروه **وپنجم** بقولی از شافعی موی ستردن و اقل آن بمذهب او ستردن سه تا مو یست و بمذهب ابو حنیفه ربع سر اعتبار بمسح یا قصر کردن از موی سر از سرموی.

و اما وجوه اداء حج سه نوع است یکی افراد و آن چنانست که در وقت احرام نیت حج تنها کند و بگوید **(اللهم انی ارید الحج فیسّره لی وتقبله منی)** و بمذهب مالک تنها در حج و عمره بر نیت دل اقتصار کند فاضلتر ست ازانکه بزبان نیز بگوید و

آنگاه تلبیه کند و گوید (**لبیك اللهم لبیك لبیك لا شریك لك لبّیك انَّ الحمد والنعمة لك والملك لاشریك لك**) واگر زیادت کند و گوید (**لبیك وسعدیك والخیر کلّه بیدیك والرغبة الیك لبیك بحجة حقاً تعبداً ورِقاً**) نیکوباشد و صلوات دادن بعد ازان مستحب است آنگاه بعد از فراغ از اتمام افعال حج از حرم مکه بحل بدر آید بیکی از سه جای بیرون مکه **یکی** جعرانه **دوم** تنعیم **وسیم** حدیبیه و از انجا احرام عمره بندد و بگوید (**اللهم انی ارید العمرة فیسرها لی وتقبلها منی**) و لبیک کنان بسوی مکه آید و تا کعبه را بیند تلبیه را قطع نکند و بمذهب ابوحنیفه تا تقبیل حجر الاسود نکند قطع تلبیه نکند و باید که معتمر از باب ابراهیم در مسجد حرام در آید و طواف و سعی کند و آنگاه سر بتراشد واگر موی ندارد استره برسر راند و از احرام عمره نیز حینئذٍ تمام بیرون آید و عمره را بمذهب ابوحنیفه سه رکن است و یک شرط **امّا** ارکانش طواف است و سعی و حلق یا تقصیر و شرطش احرام است و اما بمذهب شافعی احرام و طواف و سعی قولاً واحداً ارکان عمره اند و در حلق یا تقصیر دو قول است و بمذهب مالک حلق یا تقصیر اصلا رکن عمره نیست **واما وجه دوم اداء حج قران است** که در احرام نیت حج و عمره باهم کند و گوید (**اللهم انی ارید العمرة والحج معاً فیسرهما لی وتقبلهما منی**) و تلبیه کند چنانکه در افراد گفته شد الاّ آنکه بر قارن پیش از وقوف بعرفات در آمدن در مکه لازم میشود و چون در آید اول طواف عمره کند و در سه گردش اول رمل کند یعنی کتفها را بجنباند وَ یِدَوَدْ بی مبالغت و در چهار گردش آهسته رود و در اول طواف اضطباع کند یعنی میانهٔ رداء احرام را در زیر بغل راست در آرد و هر دو کنارش را بر دوش چپ اندازد خواهد هر دو را از پس و خواهد یک طرف را پیش و یک طرف را پس و دوش راست برهنه باید که باشد پس میان صفا و مروه سعی کند بآن صفت که در باب سیم گفته می شود و چون سعی تمام کند آنگاه بهمان احرام باز بطواف قدوم شروع کند و سعی دیگر در پی آن بکند و رمل و اضطباع جز دو طواف اول هر گدام که باشد نباید کرد و بهمان احرام بافعال حج مشغول شود و پیش از حلق گوسفندی بجهت قران قربان کند بعد از جمرهٔ عقبه **واین جمله مذهب ابوحنیفه است واما بمذهب شافعی ومالک واحمد** قارن چون طواف قدوم و یک سعی تمام کند پس بافعال حج

مشغول شود قارن باشد و عمره در حج مندرج گردد و اگر احرام عمره تنها گیرد در اشهر حج و پیش از شروع در طواف حج را در عمره دارد هم قارن باشد **و اما وجه سیم تمتع است** که در اشهر حج از میقات حج احرام عمره گیرد و بگوید **(اللهم انی ارید العمرة فیسّرها لی وتقبلها منی)** و تلبیه گویان بمکّه در آید و طواف و سعی عمره تمام کند وسر بسترد و تمام از همه چیز حلال شود آنگاه باز از حرم مکه احرام حج گیرد و بگوید **(اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی)** آنگاه بعرفات رود و بعد از وقوف بعرفات و مزدلفه در روز نحر یا ایام تشریق گوسفندی قربان کند بجهت تمتع را و بمذهب شافعی پیشتر از نحر و ایام تشریق نیز این قربان روا باشد و اگر بر قربان قادر نباشد سه روز در ایام حج روزه دارد و هفت رزز بعد از رجوع بخانه اش بمذهب ابوحنیفه و بعد از عرفات و منی بمذهب احمد و بمذهب احمد آن روزه در ایام تشریق نیز روا باشد و بمذهب ابوحنیفه روا نباشد **ودر تمتع پنج شرط است: یکی** تقدیم عمره بر حج **و دوم** وقوع عمره در اشهر حج **وسیم** حج کردن همین سال **وچهارم** میان وطن متمتع و میانهٔ مکه مسافت قصر نماز باشد و این شرط چهارم بمذهب غیر ابوحنیفه شرط وجوب هدی است نه شرط صحت تمتع و بمذهب ابوحنیفه شرط صحت تمتع است **وپنجم** احرام حج از مکه گرفتن و بمذهب شافعی بمجرد نیت احرام ثابت میشود و بمذهب ابو حنیفه تا تلبیه نکند محرم نگردد و بمذهب ابوحنیفه قران فاضلتر است و بمذهب شافعی و مالک افراد فاضلتر است و بمذهب احمد تمتع فاضلتر است.

باب دوم در ذکر واجبات که ترک آن بدم منجر میشود وبیان محظورات احرام حج و عمره وآنچه درمقابلهٔ آن واجب شود و ذکر مواقیت.

بدان وفقك الله که **واجباتی که در حج نقصان آن بقربان منجر میشود بمذهب ابوحنیفه شش چیز است لا غیر: واجب اول** از میقات احرام گرفتن و میقاتهاء پنج طرف معین است که باقی را بمحاذات ایشان اعتبار باید گرفتن بهر کدام ازین میقاتها نزدیکتر باشد اما اهل مدینه را میقات ذوالحلیفه است و شامیان و مصریان را جحفه و عراقیانرا ذات عرق و یمنیانرا

یلملم و نجدیانرا قرن و هر کرا خانه اندرون این میقاتها باشد میقات او از خانه اش باشد و هر کسی که عزم در آمدن مکه دارد خواه بعزم حج و عمره وخواه بعزم تجارت و غیر آن بمذهب ابو حنیفه احرام گرفتن بروی ازین میقاتها واجبست و بی احرام بمکه نشاید در آمدن و بمذهب دیگران این حکم مخصوص است بکسی که نیت حج و عمره دارد و اگر کسی ازینها علی اختلاف المذاهب ازین میقاتها احرام ناگرفته بگزرد بروی قربان گوسفندی لازم شود مگر که پیش از شروع در طواف باز بمیقات باز گردد و از انجا احرام گرفته بمکه آید آنگاه قربان ازوی ساقط شود. **واجب دوم** بمذهب ابو حنیفه سعی است میان صفا و مروه که ترکش بقربان گوسفندی منجر میشود و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد سعی از ارکان و فرائض است و لکن درعقب طواف قدوم که سنت است بمذهب غیر مالک و بمذهب مالک واجب اگر کسی در ایام حج سعی کند فریضهٔ سعی گزارده شود و بعد از طواف زیارت که فریضه است دیگربار سعی بروی لازم نباشد و ترک سعی بقربان منجر نشود بمذهب ایشان **واجب سیم** وقوف بمزدلفه است بعد از نماز صبح روز نحر بنزدیک مشعر حرام و ترک آن موجب قربان است بمذهب ابو حنیفه و بمذهب شافعی سنت است و ترکش موجب قربان نیست اما شب عید بمزدلفه خفتن بر غیر راعیان و اهل سقایهٔ عباس و همچنین خفتن شبهاء اقامت در منی بقولی از شافعی و احمد واجب است و بترکش قربان لازم و بیک قول از شافعی درترک خفتن در هر یکی قربانی علی حده واجب است و بقولی در هر دو یک قربان بسنده است و بمذهب ابو حنیفه ترک شب خفتن درین هردو جای موجب قربان و چیزی نیست و لکن ترک سنت است **واجب چهارم** موی ستردن است بنزد ابو حنیفه و اقل آن ربع سر است بمذهب او و ترک آن بقربانی منجر میشود و در تأخیرش از نحر و ایام تشریق و تأخیر طواف زیارت ازین روزها و تأخیر سنگ انداختن ازین روزها و تقدیم حلق بر رمی عقبه و نحر قارن پیش از رمی و حلق پیش از ذبح درین جمله بمذهب ابو حنیفه تنها قربانی واجب میشود و بمذهب احمد و قولی از شافعی ترکش بقربان منجر نمی‌گردد و بمذهب مالک نه فرض است و نه واجب. **واجب پنجم** سنگ انداختن است در منی هفتاد سنگ هفت سنگ جمرة العقبه روز

نحر و در ایام تشریق هر روزی بیست و یک سنگ در سه جای الّا آنکه اگر در نفر اول بمکه در آیند بیست و یک سنگ انداختن روز آخرین ساقط گردد و در ترک همه بمذهب ابو حنیفه و یک قول از شافعی یک قربان بسنده است و بیک قول دیگر از وی چهار گوسفند قربان کردن واجب آید و ترک آن بفرو رفتن آفتاب روز سیم از ایام تشریق محقق می گردد چه پیش ازان تدارک ممکن است که بترتیب قضا کند و بترک رمی روزی قربانی لازم شود بمذهب ابو حنیفه و بمذهب شافعی یا بترک هر وظیفۀ جمره بقولی دگر از شافعی یا بترک سه حصاة بقولی دیگر از و بترک هر حصاتی از جمرۀ صدقه لازم میشود **واجب ششم** طواف وداع است بر غیر مکی و ترک آن بقربان گوسفندی منجر میشود بمذهب ابو حنیفه و قولی از شافعی و اگر پیش از انکه مقدار مسافت قصر نماز رفته باشد باز گردد و طواف کند روا باشد و قربان ساقط گردد.

فصل: فی المحظورات و اما محظورات حج و عمره هفت نوع است و آن دو جهت دارد **یکی** جهت اثم از ارتکاب منهی و هتک حرمت احرام تعبداً **دوم** جهت لزوم کفارت که پوشندۀ گناه و زاجره است پس هیچ کس را عمداً روا نباشد که مرتکب آن شود بآن نیت که گوید برین فعل اقدام کنم تا راحتی بفقرا و مساکین برسد بلکه اثم ارتکاب بتوبه مرتفع شود نه بقربان و لکن نقصان احرام و حج و عمره بقربان مرتفع گردد و در نسیان نقصان منجر شود و اثم خود حاصل نبوده است **اما محظور اول** پوشیدن جامهاء دوخته است همچون قمیص و قبا و جبّه و سراویل و تاقیه همچون جامهاء که درویشان بسر سوزن می بافند تمام یا منعقد همچو قباء نمد یکباره و هر جامۀ که درین معنی باشد و پوشیدن موزه مگر از زیر کعبها آن را بریده باشد چنانکه مسح بر آنجا روا نباشد و هم چنان روی را پوشیدن بمذهب ابو حنیفه لا غیر و سر را پوشیدن بعمامه یا غیر او باجماع و جامۀ که بگل معصفر رنگ کرده باشند بمذهب ابو حنیفه و زن را روی پوشیدن غیر جامها باجماع محظور است لکن پوشیدن یکی ازینها روزی یا شبی تمام موجب قربان گوسفندی است بمذهب ابو حنیفه و مجرد پوشیدن بمذهب غیر

او و در سایۀ محمل یا خیمه سر را داشتن بمذهب ابوحنیفه و شافعی رواست و اگر سرش از جامه آزاد باشد و بمذهب مالک مکروه است و بمذهب احمد محظور است یا بمذهب او سر را بمحمل سایه کردن موجب قربان گوسفندی است و بمذهب ابوحنیفه اگر این که گفته شد از محظورات لباس در کمتر از روزی یا شبی پوشد نیم صاع گندم صدقه دادن بسنده باشد **محظور دوم** استعمال بوی خوش است عضوی تمام را بمذهب ابوحنیفه و هر اندک که باشد بمذهب غیر او موجب قربان کوسفندی است و طیب مشک است و زعفران و عنبر و زبادوبان و گل و بنفشه و ورس و هرچه بوی او مقصود باشد غیر میوها و غیر توابل مثل قرنفل و امثال آن و اگر در مجلسی بوی خوش سوزند چیزی واجب نشود و اگر خود را بران مجمر دارد قربان لازم شود و خضاب کردن بحنا و سر را بخطمی شستن بمذهب ابوحنیفه موجب قربان گوسفندی است و استعمال طیب ازانجهت محظور است که بآن استعمال کند که او طیب است بجهت تداوی بمذهب ابوحنیفه **محظور سیم** استعمال روغن زیت و کنجد و بان و بنفشه و امثال آنست بهر طریق که استعمال کنند و اما بمذهب شافعی باستعمال روغن زیت و کنجد در شانه کردن موی بجهت ازالت شعث قربان لازم شود و در غیر آن لازم نشود و اما روغنی که با بوی خوش آمیخته باشد بهر طریق که استعمال کنند قربان لازم شود **محظور چهارم** موی را از خود بریدن یا کندن است هر موی که باشد مگر موی که در چشم رسته باشد و بمذهب ابوحنیفه در موی سر و ریش اگر ربعی را کم کند قربان گوسفندی لازم شود و در باقی اعضا همچو سینه و ساق و عانه و زیرهاء بغل بکم کردن موی از عضوی تمام قربانی لازم می آید و در کمتر ازان صدقۀ نیم صاع طعام و در موضع حجامت بنزد ابو حنیفه قربان واجب است و بمذهب ابویوسف و محمد صدقه و در موی لب گرفتن چنانکه عادت است حکومت عدل واجب است یعنی عدلی قیاس کند که موی لب چه مقدار باشد از ربع ریش بآن مقدار صدقه دادن واجب آید و اما بمذهب مالک تا همه سر و همه ریش را موی کم نکنند قربان واجب نباشد و در کمتر صدقه واجب باشد و بمذهب شافعی در کم کردن سه تار موی قربان لازم است و در یکی بقولی مدّی طعام و بقولی یک درم و بقولی ثلث قربان گوسفندی و بقولی قربان تمام و

بمذهب احمد در چهار موی قربانی و در کمتر هر موی مدّی و اگر بسبب غلبهٔ گزنده یا جراحت یا مرضی سر تراشند روا باشد وفداء شش مسکین را سه صاع طعام دادن یا سه روز روزه داشتن یا قربان کردن گوسفندی است و اما بریدن ناخن بمذهب ابوحنیفه دستی را تمام یا پایی را تمام یا همه را دریک مجلس بریدن یک گوسفند قربان کردن لازم است و اگر در چهار مجلس چهار دست و پای را ناخن برگیرد چهار قربان لازم شود و در کمتر از دستی یا پایی نیم صاع صدقه دادن بیش لازم نیست و عدد را بنزد وی اعتبار نیست و بمذهب شافعی و احمد حکم همانست که در موی و بر محرم که موی غیر محرم را بسترد بمذهب ابوحنیفه قربان لازم شود خلافاً لغیره و اگر جنایات از یک جنس باشند باتحاد مجلس وجوب فداء متعدد نباشد واگر مجالس مختلف باشد باتحاد و اختلاف اجناس وجوب فداء متعدد شود و بمذهب شافعی و احمد نسیان در پوشیدنیها و استعمال بوی خوش و قُبله و استمنا بغیر جماع در فرج عذرست و در دیگر انواع جنایات عذر نیست و فدیه برناسی در همه واجبست و در وجوب فدیه در لبس و طیب و موی ستردن و ناخن چیدن تخییراست میان قربان گوسفندی و میان اطعام شش مسکین هر یکی را نیم صاع گندم و میان آنکه سه روز روزه دارد و باجماع این صوم بمکان و زمان معین مخصوص نیست و قربان بأهل حرم دادن مخصوص است و اما اطعام بمذهب ابوحنیفه بحرم و اهل او مخصوص نیست و بمذهب دیگران مخصوص است **محظور پنجم** مجامعت است محرم را و آن دو نوع است یکی در فرج و دوم در غیر فرج اما آنکه اگر جماع پیش از عرفات باشد باجماع حج را باطل کند و کفارت واجب آید و حج فاسد شده را تمام باید کردن و قضا در سال آینده واجب باشد و آن کفارت بمذهب ابوحنیفه قربان گوسفندی است و حکم زن نیز همین است الاّ در کفارت خلاف است بقولی از شافعی بر زن واجب نباشد و بقولی مرد تحمل کفارت کنند چنانکه در کفارت صوم که گفته شد و اما اگر جماع بعد از وقوف بعرفه باشد پیش از حلق بمذهب ابوحنیفه حج فاسد نشود و لکن بُدنهٔ واجب شود و اما اگر مجامعت بعد از رمی و حلق باشد پیش از طواف زیارت قربان گوسفندی واجب آید و حج صحیح بود باجماع و اما بمذهب شافعی و احمد جماع پیش از وقوف و بعد از

وقوف پیش از حلق یا تقصیر در حکم برابر است و سه چیز آنجا لازم است **یکی** فساد حج **و دوم** وجوب قضا **وسیم** وجوب کفارت و آن بدنهٔ است اول اشتر پنج ساله اگر نیابد گاو دو ساله و اگر نیابد هفت گوسفند یا بز اگر نیابد بقیمت اشتر طعام بدرویشان حرم دادن هریکی را مدّی و اگر یافت نشود بهر مدّی طعام یک روز روزه داشتن اما اگر بعد از حلق پیش از طواف زیارت وقاع واقع شود یک گوسفندی قربان کردن کفایت باشد وحج درست بود بدرسترین قولی ازو و عمد و نسیان درین باب یکسانست بمذهب ابو حنیفه و مالک و یک قول از شافعی **محظور ششم** مقدمات جماع است چون قُبله و ملامسه و جماع فیما دون الفرج و امثال آن غیر انزال بنظر و فکر و واجب دران قربان گوسفندی است لکن بمذهب مالک و بروایتی از مذهب احمد جماع فیما دون الفرج مع الانزال مفسد حج است با وجوب بُدنه و بروایتی وجوب بدنه باصحت حج و در انزال بنظر یکبار قربان گوسفندی واجبست و در انزال بتکرار نظر بدنهٔ خلافاً لغیره و بمذهب ابو حنیفه خود عقد نکاح کردن و بکسی زن دادن مر محرم را رواست و نکاح منعقد و هیچ چیز واجب نه.و اما بمذهب شافعی و احمد و مالک هر دو روا نیست ونکاح منعقد نه و چیزی نیز واجب نی **و اما در عمره** اگر مجامعت پیش از سعی افتد عمره فاسد گردد و بمذهب شافعی و احمد بدنهٔ چنانکه در حج واجب آید و بمذهب ابو حنیفه گوسفندی واجب شود و اگر بعد از سعی افتد برآن قول از شافعی که حلق رکن نیست عمره فاسد نشود و بران قول که رکن است فاسد شود و کفارت بدنهٔ لازم گردد **و اما محظور هفتم** کشتن صید برّی است نه بحری در احرام و در حرم آن هر حیوانی باشد بمذهب ابو حنیفه که در اصل خلقت ممتنع و متوحش باشد و مأکول و غیر مأکول جز آنچه مستثنی است بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم و آن پنج چیز است **یکی** سگ گزنده **ودوم** گرگ **وسیم** خاد که مردار خورش گویند **چهارم** کلاغ **وپنجم** مار و کژدم که کشتن اینها رواست و در مقابلهٔ قتل ایشان هیچ چیزی واجب نیست و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد هر حیوانی برّی متوحش مأکول اللحم و بنزد ایشان قتل سباع و هر حیوانی بری که غیر مأکول اللحم باشد رواست و موجب جزا نیست بخلاف مذهب ابو حنیفه و همچنانکه مباشرت

قتل صید محظور و موجب جزاست اشارت و دلالت نیز محظور و موجب جزاست بمذهب ابوحنیفه و بنزدیک غیر او اشارت و دلالت مکروهست و لکن موجب جزا نیست **و اما جزاء صید** بمذهب ابوحنیفه آنست که آن صید را دو عدل که قیمت آن دانند باعتبار آن مکان یا جای که نزدیکتر باشد بآن مکان قیمت کنند و بعد ازان اگر خواهد بآن قیمت حیوانی خرد و در حرم قربان کند و اگر خواهد بآن قیمت طعام خرد و بمساکین هرجاکه خواهد صدقه دهد هر مسکینی را نیم صاع گندم یا صاعی خرما یا صاعی جو و اگر خواهد بعوض هر نیم صاع گندم یک روز روزه دارد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد و محمد ابن الحسن رحمهم الله بنگرند که آن صید از حیوانات اهلی همچو اشتر و گاو و گوسفند و بزغاله و مانند آن بچه مانند تراست آن مثل را قیمت کنند اگر خواهد آن مثل را بخرد و قربان کند و بمساکین حرم صدقه کند و اگر خواهد بقیمت آن مثل طعام بخرد و هر مسکینی از مساکین حرم را مدّی ازان طعام صدقه دهد و بمذهب مالک بمساکین آنجا که جزا برو واجب شده است و اگر خواهد بدل هر مدّی روزی روزه دارد و آن صید بمذهب ابوحنیفه و مالک و یک قول از شافعی مردار باشد هیچ کسی را ازان نشاید خوردن و بقولی دیگر از و بر آن کشنده حرام بود و بر غیر او حلال و اگر صیدی را جراحتی کند نقصان آن جراحت صدقه بروی لازم آید و عمد و نسیان درین برابر است و در کشتن کبوتر دمدار بمذهب شافعی و بعضی از اصحاب ابوحنیفه قربان گوسفندی واجبست و قمری و فاخته بنزدیک بعضی در معنیٔ او اند و در حیوانات خرد همچون گنجشک و امثال آن اعتبار قیمت راست بقیمت آن صدقه دهد و همچنانکه صید و قتل حیوانات وحشی حرام است تعرض ببیضه و بچهٔ ایشان و تنفیر ایشان حرام است و بقیمت آن صدقه دادن واجب اگر آن بیضه شکسته شود یا بچه هلاک گردد و هر چه ازین جنایات در مفرد یک جزا واجب شود بر قارن دو واجب شود و در شرکت محرمان در قتل صید بر هر یکی جزاء کامل لازم شود بمذهب ابوحنیفه و بمذهب دیگران بر همه و بر قارن یک جزا بیش واجب نباشد و اگر سبعی بروی حمله کند و او آنرا بکشد هیچ چیز واجب نیاید و گوشت صیدی که حلال کشته باشد بر محرم حلال بود اگر باذن و امر و اشارت

و دلالت او نبوده باشد و هر حکمی که بر محرم باحرام در غیر حرم ثابت است بر محرم و غیر محرم در حرم ثابت است از غرامت بزیادت عدم جواز تعرض بدرختان و کیاهها و خارهاء حرم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة (انّ هذا البلد حرّمه الله یوم خلق السموات و الارض فهو حرام بحرمة الله إلی یوم القیامة و انّه لم یحل القتال فیه لاحدٍ قبلی و لم یحل لی الاّ ساعة من نهارٍ فهو حرام بحرمة الله تعالی الی یوم القیامة لایحصد شوکه ولاینفر صیده ولایلتقط لقطته الاّ من عرفها ولا یختلی خلاه) فقال العباس یا رسول الله الا الاذخر فانّه لقینهم و بیوتهم فقال (الا الاذخر) پس هر که صیدی را از حرم بترساند یا تعرضی رساند بزه کار باشد و غرامت آن بقیمت بروی لازم باشد بآن طریق که در احرام گفته شد و درخت حرم را بریدن و کیاه اورا و خار اورا حرام است و قیمت آن بروی لازم باشد که بفقراء حرم صدقه دهد مگر اذخر را که نوعی از کیاه مکه است و از جهت سقفها بآن محتاج اند و این حکم در درختی و کیاهی است که خود رسته باشد اما چیزی که کشته باشند و عمل کسی را دران مدخلی باشد آنکس را رسد قطع آن و این نیز در چیزی باشد که حرث و زرع آن عادت رفته باشد اما چیزی که کشتن آن عادت نباشد در حرمت داخل باشد و اگر در ملک یکی درختی یا کیاهی بنفس خود رسته باشد ببریدن آن ضمان واجب آید از جهت حرمت حرم را و بمذهب شافعی در بریدن درختان بزرگ گوسفندی لازم باشد و در باقی قیمت و بمذهب ابو حنیفه در همه قیمت لازم باشد صدقه دادن و در درخت خشک بریدن ضمان نباشد و بمذهب شافعی حرم مدینه همچون حرم مکه است درین احکام الاّ در ضمان دو وجهست و بمذهب ابوحنیفه در حرم مدینه این احکام جاری نیست.

باب سیم در ذکر تفاصیل حج بارکان وسنن وآداب وادعیهٔ آن باید که چون عزیمت سفر حج درست کند اول هر مظلمه که در ذمت وی بوده باشد ادا کند و نفقه و صداق زن بتمامی برساند و مال حلال برای نفقه بر گزیند و جامهٔ احرام از بهترین وجهی مهیّا کند در چادر اسپید و رفیقی نیکو کار دین دار طلب کند و جمله دوستان را وداع کند و از هریک طلب دعا و همت کند و سنت در وداع مر مسافر را و

مقیم را گفتن این دعاست که **(استودع الله دینك و امانتك و خواتیم عملك)** و مقیم را سنت آنست که بعد ازین بگوید که **(فی حفظ الله و کنفه زوّدك الله التقوی و غفر ذنبك و وجهك للخیر اینما توجهت)** و چون خواهد که از خانه بدر آید دو رکعت نماز کند بـ**(قُلْ يَآ اَيُّهَا الْكَافِرُونَ* الکافرون :۱)** و سورهٔ اخلاص و بعد از سلام دست بر دارد و از سر حضور بگوید **(اللهم انت الصاحب فی السفر و المونس فی الحضر و الخلیفة فی الاهل و الولد احفظنا و ایاهم من کل آفة و عاهة اللهم انّی اعوذ بك من وعثاء السفر و کأبة المنقلب و سوٴ المنظر فی الاهل و المال و الولد و الاصحاب اللهم اجعلنا و ایاهم فی جوارك)** و چون بدر خانه رسد بگوید **(بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولاقوة الاّ بالله اللهم انّی لم اخرج بطراً ولا ریاءً ولا سمعة بل خرجت اتقاء سخطك و ابتغاء مرضاتك و قضاء فرضك و اتباع سنة نبیّك و شوقاً الی لقائك)** و چون بدر آید و روانه شود بگوید **(اللهم بك انتشرت و علیك توکلت وبك اعتصمت و الیك توجهت اللهم زوّدنی التقوی و اغفرلی ذنبی و وجّهنی للخیر اینما توجّهت)** و این دعا را در هر منزلی بگوید پس چون سوار شود بگوید: بسم الله و بالله لااله الاّالله و الله اکبر **(...سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ* وَاِنَّـآ اِلٰى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ* الزخرف :۱۳-۱۴)** آنگاه هفت بار بگوید **(سبحان الله و الحمد لله ولا اله الاّ الله و الله اکبر)** پس بگوید **(الحمد لله الذی هدٰینا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدٰینا الله اللهم انت الحامل علی الظهر و انت المستعان علی الامر)** و چون منزل را بیند بگوید **(اللهم ربّ السموات و ما اظللن و ربّ الارضین و ما اقللن و رب الشیاطین و ما ذرین و رب البحار و ما جرین اسألك خیر هذا المنزل و خیر اهله و اعوذ بك من شرّ هذا المنزل و شرّ ما فیه اصرف عنی شرّ شرارهم)** و در هر منزلی پیش از کارها دو رکعتی سبک بگزارد و هر گاه که دشمنی یا حیوانی زیانکار پیش آید زود فاتحه و آیة الکرسی **(وشهد الله)** و اخلاص و معوذتین و اول **(يٰسٓ)** تا **(...فَاَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَيُبْصِرُونَ* يٰسٓ :۹)** بخواند و بر خود و بر گرد خود و یاران خود بدمد و آنگاه این دعا بخواند **(بسم الله ما شاء الله لا حول ولا قوة الاّ بالله حسبی الله توکلت علی الله ماشاء الله لایأتی بالخیرات الاّ الله ماشاء الله لایصرف السوٴالاّ الله حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله منتهی ولا دون الله ملتجا)** (كَتَبَ اللّٰهُ

لَاَغْلِبَنَّ اَنَا وَرُسُلِي اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ* المجادلة : ۲۱) (تحصنت بالله العظيم و استعنت بالحيّ الذی لا یموت اللهم احرسنا بعینك التی لاینام و اکنفنا بکنفك الذی لایرام) و هر گاه که به بلندی بر آید سنت آنست که تکبیر گوید و در پستی تسبیح گوید و همچنین در هر شهری و منزلی تا آنگاه که بمیقات احرام رسد اول غسل کند که سنت است بنیت غسل احرام و حایض ونُفَسا را نیز این غسل مسنون است پس بعد از تمام پاک کردن خود از مویهاء لب و بغل و عانه و بوی خوش کردن و ناخنان چیدن و تمام پاکی و استعمال بویهاء خوش و بیرون کردن جمله جامهاء دوخته دو چا در اسپید را که مهیا کرده بود یکی را بر میان بندد و دوم را بر دوشها اندازد و چون سوار شود و مرکوب در روش آید از سرحضور و خضوع و شکستی و بیچارگی حالت پیچیدنش در کفن و اعراض از همه عادتها و مجرد شدن از جملهٔ احباب و اتراب یاد آورد و نیت احرام کند بحج تنها یا بحج و عمره یا بعمرهٔ تنها و در وقت نیت احرام بخاطر آرد که از جملهٔ خلقها و عادتهاء بد که میان من و حق و خلق بود از همه بدر آمدم و همه بر خود حرام کردم و از سر پاکی متوجه حضرت الوهیت شدم و بزبان دران حال بگوید **(اللهم انّی ارید الحج فیسّره لی وتقبله منی)** اگر حج تنها کزارد پس مقارن آن بآواز بلند تلبیه بر دارد چنانکه گفته شد **(لبیك اللهم لبیك لاشریك لك لبیك اِنَّ الحمد والنعمة لك و الملك لاشریك لك لبیك وسعدیك و الخیر کلّه بیدیك و الرغبة الیك لبیك بحجة حقاً تعبداً و رقّاً و صلی الله علی سیدنا محمدٍ وآله و اصحابه اجمعین)** و اگر بعد ازین بگوید در اول گرفتن احرام که **(اللهم انّی نویت اداء فریضتك فی الحج فاجعلنی من الذین رضیت وارتضیت وتقبلت اللهم فیسّر لی اداء ما نویت من الحج اللهم قد احرم لك شعری و لحمی ودمی و عصبی ومخی وعظامی وحرّمت علی نفسی النساء و الطیب ولبس المخیط ابتغاء وجهك والدار الآخرة)** نیکو باشد و هر گاه که هیأت مختلف میشود از انبوهی و تنگ جایی و فراخی و بلندی و پستی و دیدن جماعتی یا قافلهٔ که ندیده باشد تلبیه را تجدید می کند بآواز بلند و در پس نماز ها هم تلبیه گفتن سنت است پس چون بحرم مکه رسد پیش از در آمدن بمکه بمذهب شافعی غسل کردن سنت است و بنزد دیگران مستحب و چون معلومش شود که بحرم پای نهاد این دعا بگوید **(اللهم هذا حرمك وامنك**

فحرم لحمي ودمي وبشرى على النار وامّنى من عذابك من يوم تبعث عبادك واجعلنى من اوليائك واهل طاعتك) و سنت آنست که در مکه وقت در آمدن از راه ابطح که راه بالاء مکه است در آیند و از جایی که اورا کدا خوانند بفتح کاف و در وقت بیرون آمدن از جانب زیر از موضعی که اورا کدا خوانند بضم کاف و چون **در مکه در آید** بآنجایی رسد که نظرش بر دیوار کعبه افتد اگر مشتاق باشد خود آنجا از گریه و ذوق تهییج پردازد اگر دران میان بگوید (**اللهم انت السلام و منك السلام ودارك دار السلام تباركت يا ذا الجلال والاكرام اللهم هذا بيتك عظّمته وكرّمته وشرّفته اللهم فزده تعظيماً وتكريماً وتشريفاً وزده مهابة وزد من حجه برّاً وكرامة اللهم افتح لى ابواب رحمتك وادخلنى جنتك واعذنى من الشيطان الرجيم**) پس چون در مسجد الحرام در آید باید که از باب بنی شیبه در آید و بگوید (**بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه وسلم**) و چون نزدیک کعبهٔ معظمه رسد بگوید (**الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اللهم صل على محمد عبدك ورسولك وعلى ابراهيم خليلك وعلى جميع انبيائك ورسلك**) پس دستها بر دارد و بگوید (**اللهم انى اسألك فى مقامى هذا اوّل مناسكى ان تقبل توبتي وتجاوز عن خطيئتي وتضع عنى وزرى الحمد لله الذى بلغنى بيته الحرام الذى جعله مثابة للناس وامناً واجعله مباركا وهدىً للعالمين اللهم انى عبدك والبلد بلدك والحرم حرمك والبيت بيتك حيث اطلب رحمتك اسألك مسألة المضطر الخائف من عقوبتك الراجي رحمتك الطالب مرضاتك**) پس آنگاه اول قصد حجر الاسود کند و دست راست را بر آنجا بتبرک بساید آنگاه بوسه اش دهد اگر بی اذاء کسی میسر شود والاّ در مقابلهٔ بایستد و بانگشت مسبحهٔ دست راست بوی اشارت کند و بگوید (**اللهم امانتى اديتها وميثاقى تعاهدته اشهد لى بالموافات**) آنگاه نیت **طواف قدوم** کند و بشروع در طواف اضطباع کرده اعنی میانهٔ رداء احرام را در زیر بغل دست راست در آورده و کنارهاش را بر دوش چپ انداخته و سر دوش راست را برهنه گذاشته تلبیه را قطع کند و پیش از انکه از حجر الاسود در گذرد بگوید (**بسم الله و الله اكبر اللهم ايماناً بك وتصديقاً لكتابك ووفاءً بعهدك واتباعاً لسنة نبيك محمد صلى الله عليه وسلم**) پس اول که از حجر الاسود بگذرد در خانه را بر دست چپ و مقام

ابراهیم را بر دست راست داشته روان شود و بدر کعبهٔ معظمه رسد بگوید **(اللهم هذا البیت بیتك وهذا الحرم حرمك وهذا الامن امنك وهذا مقام العائذ بك من النار)** و اشارت کند بمقام ابراهیم **(اللهم بیتك عظیم ووجهك کریم وانت ارحم الراحمین اعذنی من النار ومن الشیطان الرجیم وحرّم لحمی ودمی علی النار وآمنّی من الاهوال یوم القیامة واکفنی اهوال الدنیا والآخرة)** پس تسبیح و تحمید گویان چون برکن عراقی رسد پیش از گذشتن از حطیم بگوید **(اللهم انی اعوذ بك من الشرك والشك والنفاق والشقاق وسؤ الاخلاق وسؤ المنظر فی الاهل والمال والولد)** و چون بمیانهٔ حطیم رسد از بیرون دیوار حطیم در مقابلهٔ ناودان کعبه بگوید **(اللهم اظلنا تحت ظل عرشك یوم لا ظل الاّ ظلّ عرشك اللهم اسقنی بکأس محمد صلی الله علیه وسلم شِرْبَةً لاظمأ بعدها ابدا)** و چون از حطیم تمام بگذرد برکن شامی رسد بگوید **(اللهم اجعله حجاً مبروراً وسعیاً مشکوراً وتجارة لن تبور یا عزیز یا غفور وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاکرم)** و چون برکن یمانی رسد اگر خواهد آنرا بوسه دهد که پیغامبر علیه الصلوة والتحیة بوسه داده است و اگر خواهد حجر الاسود را ببوسه دادن مخصوص دارد و دست برین رکن بساید بحرمت و بعد ازان بردست بوسه دهد و بگوید **(اللهم انی اعوذ بك من الکفر و اعوذ بك من الفقر وعذاب القبر ومن فتنة المحیا و الممات واعوذ بك من الخزی فی الدنیا والآخرة)** و در میانهٔ رکن یمانی ورکن حجر الاسود بگوید **(ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب الفقر وعذاب القبر وعذاب النار)** و چون باز بحجر الاسود رسد یک دور از طواف تمام کرده بگوید **(اللهم اغفر لی برحمتك اعوذ برب هذا الحجر من الدّین والفقر وعذاب القبر)** وآنگاه باز حجر الاسود را بوسه دهد و در دور دیگر شروع کند بهمان دعاها که در دور و شوط اول گفته بود تا هفت دور وشوط از حجر الاسود تا باز بحجر الاسود تمام کند در سه دور اول کتفها را می جنباند و می دود نه بمبالغت و این دویدن را رمل گویند و چهار دور دیگر را بآهستگی و هیبت و وقار تمام کند آنگاه بملتزم آید که میان حجر الاسود و در کعبه است و موضع اجابت دعاست و دست در استار کعبه زند همچون کسی که پناه برد بکسی و بهر دو دست دیواز کعبه را در کنار گیرد و شکم را بر دیوار دوساند و روی بران دیوار نهاده می مالد

و می گوید (اللهم یا رب البیت العتیق اعتق رقبتی من النار واعذنی من الشیطان الرجیم واعذنی من کل سوء واقنعنی بما رزقتنی وبارك لی فیما آتیتنی اللهم انَّ هذا البیت بیتك والعبد عبدك وهذا مقام العائذ بك من النار اللهم اجعلنی من اکرم وفدك علیك) و دران مقام از سر حضور تمام حمد و ثناء حق تعالی و صلوات بر محمد صلی الله علیه وسلم بسیار بگوید و بتضرع و زاری وگریه و مسکنت و بیچارگی خود را عرضه دارد و هر حاجتی که باشدش بعد ازان بخواهد پس ازانجا بمقام ابراهیم رود پس آن دو رکعت بنیتی رکعتی الطواف بفاتحه و (قل یا ایها الکافرون*) و سورة الاخلاص بگزارد و بعد ازان بگوید (اللهم یسّرلی الیسری وجنّبنی العسری واغفرلی فی الآخرة والاولی اللهم اعصمنی بالطافك حتی لا اعصیك واعنّی علی طاعتك بتوفیقك وجنّبنی عن معاصیك واجعلنی ممن یحبّك ویحبّ ملائکتك ورسلك وعبادك الصالحین اللهم حبّبنی الیك والی ملائکتك ورسلك وعبادك الصالحین اللهم وکما هدیتنی للاسلام فثبتنی فیه بالطافك و دلائلك واستعملنی بطاعتك وطاعة رسولك ومتابعته واجرنی من مضلات الفتن) پس باز بحجر الاسود رود و بوسه اش دهد و اگر تواند روی بروی مالد آنگاه بر سعی اقدام کند و از باب صفا که برابر ضلعی است که میان رکن یمانی و حجر الاسود است به نیت سعی بیرون آید و بر بالای درجها که بر صفاست بر آید و روی بکعبه آرد چنان کند که کعبه در نظرش آید که پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنین کرده است و بگوید (الله اکبر الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا الحمد لله بمحامده کلّها علی جمیع نعمه کلّها لااله الاّ الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو حیّ لایموت بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر لااله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده واعز جُنْدَهُ وهزم الاحزاب وحده لااله الا الله ولا نعبد الاّ ایّاه (... مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ* المؤمن: ١٤) الحمد لله رب العالمین. (فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ* وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ* يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ* وَمِنْ اٰيَاتِهٖٓ اَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ اِذَآ اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ* الروم: ١٧-٢٠) اللهم انی اسألك ایماناً دائماً ویقیناً صادقاً وعلماً نافعاً وقلباً خاشعاً ولساناً ذاکراً واسألك العفو والعافیة والمعافاة الدائمة فی الدین والدنیا

والآخرة وان تصلّی علی سیّدنا محمد صلی الله علیه وسلم) و دیگر هردعایی و حاجتی که داند و دارد بگوید و بخواهد آنگاه از درجهاء کوه صفا بزیر آید و در وادی روان شود بسوی مروه و در راه این دعا را می گوید **(رب اغفر وارحم وتجاوز عمّا تعلم فانك انت الاعزّ الاکرم اللهم ربّنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار)** و آهسته آهسته می رود تا بآن میل سبز رسد که بر زاویهٔ مسجد الحرام است پیش ازان بشش گز بدود تا بآن دو میل سبز رسد که بر یمین و یسار وادی و راهست آنگاه باز آهسته آهسته روان شود تا رسیدن بمروه آنگاه بر مروه بالا رود چنانکه بر صفا و روی بسوی صفا گرده همان اذکار و دعوات که بر کوه صفا گفته بود اینجا بگوید و حینئذٍ یک سعی تمام شود و از آنجا باز گشته همان دعا که در آمدن خوانده بود می خواند و آهسته می رود تا بآن دو میل رسد بدود باز تا بآن یک میل سبز و از انجا آهسته می رود تا کوه صفا و باز بر درجهاء کوه صفا بر آید چنانکه اول و آن اذکار و دعوات که در اول گفته بود بعینه بگوید و حینئذ دو سعی تمام شود و همچنین بهمین هیأت رفتار و دعاها و اذکار هفت بار میان صفا و مروه سعی را تمام کند و این سعی از فریضه یا واجب محسوب افتد چه شرط نیست که فرض سعی بعد از وقوف بعرفات باشد اما طواف فریضه را شرط لازم است که بعد از وقوف بعرفات باشد و باجماع طهارت در سعی و وقوف مستحب است نه فریضه یا شرط اما در طواف بمذهب شافعی و مالک و احمد طهارت شرط صحت طوافست چنانکه در نماز و بمذهب ابو حنیفه واجبست نه فرض و شرط و در سعی شرط است که بعد از طوافی واقع باشد پس اگر مفرد باشد این طواف و سعی از طواف قدوم و سعی فرض محسوب باشد و اما اگر قارن بود بمذهب شافعی و احمد نیز بر همین یک طواف قدوم و سعی اقتصار کند و عمره اش در حج مندرج باشد و اما بمذهب ابو حنیفه و مالک اینطواف و سعی اول که کرد از طواف عمره اش محسوب بود آنگاه یکبار دیگر طواف و سعی کند بهمان هیأت و ادعیه و اذکار مذکور و لکن درین طواف دوم رمل و اضطباع نکند و این طواف قدوم باشد که واجب است بمذهب مالک و سنت بمذهب دیگران پس علی کل حال بعد ازین **درمکه ساکن باشد** بهمان احرام و روزگار و فرصت را غنیمت شمرده جز بحاجت ضروری باید که از

مسجد الحرام بیرون نرود و اوقات را بطواف که از همه فاضلتر است یا بنماز که هر رکعتی در مسجد حرام مثل هزار رکعت است بنص حدیث صحیح و بروایتی غریب مثل ده هزار رکعت و بروایت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما از پیغامبر صلی الله علیه وسلم نماز در مسجد حرام یک رکعت مثل صد هزار است در اماکن دیگر و یک رکعت در مسجد مدینه ده هزار رکعت و در مسجد اقصی هزار رکعت یا بنظر در کعبه مصروف می دارد که در حدیث است که نظر کردن در کعبه عبادتست تا آنگاه که **روز هفتم ذی الحجه** در آید حینئذٍ امام بعد از نماز ظهر یک خطبه گوید نه دو خطبه و مردم را بر استعداد بیرون آمدن بمنی و عرفات و وقوف بعرفات و اداء فرائض و لوازم آن تحریص کنند **و روز هشتم** ذی الحجه تلبیه گویان بهمان احرام اول بسوی منی بیرون آید و اگر پیاده تواند رفتن فاضلتر باشد و چون بمنی رسد بگوید **(اللهم هذا منیً فامنن علیّ بما مننت به علی اولیائك واهل طاعتك)** پس آن شب در منی باشد و اگر خواهد که بعرفات رود روا باشد نسکی بآن متعلق نیست و اگر آنجا خسبد اولیتر آن باشد که اکثر شب را در مسجد خیف بنماز و ذکر و تلاوت مصروف کند و چون بامداد عرفه نماز صبح با جماعت بگزارد و هیچ نمازی را باید که از فضیلت جماعت خالی نگذاشته باشد پیش ازین و بعد ازین نگزارد بعد از طلوع آفتاب بر کوه ثبیر روی بعرفات نهد و چون بآنجا رسد بگوید **(اللهم اجعلها خیر غدوة غدوتها قط وَاَقْرِبْهَا من رضوانك وابعدها من سخطك اللهم الیك غدوت وایاك رجوت وعلیك اعتمدت ووجهك اردت فاجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو خیرٌ منی وافضل)** **و در عرفات** اگر تواند بنمره نزدیک مسجد فرود آید که آنرا بطن عرنه گویند و وقوف در انجا محسوب نیست و چون نزدیک شود از جهت وقوف غسل کند که آن غسل مسنون است باجماع و چون زوال محقق گردد خطیب بیرون آید و بر اشتر سوار شده یا بر منبر مسجد ابراهیم بر آید بمذهب ابوحنیفه بنشیند تا مؤذن از اذان فارغ شود چنانکه در جمعه و آنگاه بخطبه شروع کند و بعد از فراغ از خطبهٔ دوم اقامت کنند و امام بنماز شروع کند و بمذهب مالک بعد از فراغ امام از هر دو خطبه مؤذن اذان و اقامت بیکبار بگوید و خطیب بنماز شروع کند و بمذهب شافعی و احمد مؤذن بعد از خطبهٔ اول در میان خطبهٔ دوم باذان شروع کند و اذان را

بـاقـامـت پـيـوندد و بفراغ مؤذن از اقامت بايد كه خطيب از خطبهٔ دوم فارغ شده باشد و خطـيـب بـايـد كـه در خطبه مردم را وقوف بعرفه و افاضت از عرفات و وقوف بمزدلفه و رمى جمار و حلق و ذبح و طواف زيارت تعليم كند پس نماز ظهر و عصر را بيک اذان و دو اقـامـت جـمـع كـنـد و ميان هر دو نماز بنافله مشغول نشود و بمذهب ابو حنيفه جمع مـيـان ظهر و عصر تنها گزار را جايز نيست و بجماعت بامام رواست لاغير خلافاً لغيره و امـا در مزدلفه رواست تنها گزار را جمع كردن انگاه زود بموقف رود و خود را از وقوف در بطن عرنة نگاه دارد و جهد كند تا نزديک امام ايستد روى بقبله آورده و اگر تواند در شرقئ كوه عرفات سنگهاء بزرگست بر دامن كوه عرفات آنجا ايستادن بهتر است و امام بـايد كه در وقوف متابعت مصطفى صلى الله عليه وسلم كند و بر اشتر سوار وقوف آرد و ادعـيـهٔ مأثوره را بلند خواند تا خلق متابعت او كنند و مصطفى صلى الله عليه وسلم چون وقـوف كـردى هـر دو دست بـر آوردى هـمـچون كسى كه از سر مسكنت و اضطرار نان خـواهـد و سؤال كـنـد و اگر پياده وقوف كند روا باشد و هر جهدى كه ممكن باشد در دعـا و تكبير و استغفار و تهليل و ادعيهٔ ياد كرده مى شود هيچ تهاون و اهمال نكند و در مـيان دعاها تلبيه نيز مى گويد و صلوات بر مصطفى صلى الله عليه وسلم نيز مى فرستد و دريـن روز عـرفـه بـايـد كـه روزه نـدارد تا در دعا و اشتغال جدّ تواند نمود و از دعاهاء مـروى از مـصـطفى صلى الله عليه وسلم و از صحابه و سلف صالح در روز عرفه اينست صـد بـار بـگـو يـد **(لااله الاّ الله وحده لاشريك له له الملك و له الحمد يحيى ويميت وهو حيٌّ لايموت بيده الخير وهو على كل شئٍ قدير)** و بعد ازان بگو يد **(اللهم اجعل فى قلبى نوراً وفى سمعى نوراً وفى بصرى نوراً وفى لسانى نوراً اللهم اشرح لى صدرى ويسّرلى امرى اللهم ربَّ الحمد لك الحمد كما نقول وخير ما نقول لك صلا تى ونسكى واليك مآبى ولك محياى ومماتى واليك ثوابى اللهم انى اعوذ بك من وساوس الصدر وشتات الامر وعذاب الـقـبـر اللـهـم انى اعوذ بك من شر ما يلج فى الليل والنهار ومن شر ما تهب به الرياح وشرّ بوائق الـدهـر اللـهـم انـى اعـوذ بك من تحول عافيتك وفجأة نقمتك وجميع سخطك اللهم اهدنى بالهدى واغفرلى فى الآخرة والاولى يا خير مقصود واسنى منزول به واكرم مسئول ما لديه اعطنى العشيّـة افضل ما اعطيت احداً من خلقك وحُجّاج بيتك يا ارحم الراحمين**

اللهم يا رفيع الدرجات ويا منزل البركات ويا فاطر الارضين والسموات ضجّت اليك الاصوات بصنوف اللغات اللهم انك تسمع كلامي وترى مكاني وتعلم سرّي وعلانيّتي و لايخفى عليك شئ من امري انا البائس الفقير المستغيث المستجير الوجل المشفق المعترف بذنبه اسألك مسألة المسكين وابتهل اليك ابتهال المذنب الذليل وادعوك دعاء الخائف العاجز دعاء من خضعت لك رقبته وفاضت لك عبرته وذلّ لك جسده ورغم لك انفه اللهم لا تجعلني بدعائك ربّ شقياً وكن بي رؤفاً رحيماً يا خير المسئولين واكرم المعطين الٰهي من مدح اليك نفسه فانّي ذامّها ولائمها الٰهي اخرست المعاصي لساني فمالي وسيلة من عمل ولاشفيع سوى املي اليك الٰهي انّي اعلم ان ذنوبي لم تبق لي عندك جاها ولا للاعتذار وجها ولكنك اكرم الاكرمين اللّهم ان لم اكن اهلا ان ابلغ رحمتك فرحمتك اهل ان تبلغني ورحمتك وسعت كل شئ وانا شئ اللّهم ان ذنوبي وان كانت عظيماً ولكنّها صغار في جنب عفوك فاغفرها يا كريم الٰهي انت انت وانا انا العواد الى الذنوب وانت العواد الى المغفرة الٰهي ان كنت لا ترحم الا اهل طاعتك فالي من يفزع المذنبون الٰهي تجنبت عن طاعتك عمدا وتوجهت الى معصيتك قصدا فسبحانك ما اعظم حجتك عليّ و اكرم عفوك عني فبوجوب حجتك عليّ وبانقطاع حجتي وفقري وغناك عني الا غفرت لي يا خير من دعاه داع وافضل من رجاه راج بحرمة الاسلام وبذمّة محمّد صلى الله عليه و سلم اتوسل اليك فاغفرلي جميع ذنوبي واصرفني من موقفي هذا مقضي الحوائج وهب لي ما سألت وحقق رجائي فيما تمنيت الٰهي دعوتك بالدعاء الذي علمتنيه وامرتني به فلا تحرمني الاجابة والرجاء الذي عرفتنيه ووعدتني به الٰهي ما انت الصانع العشية بعبد مقر لك بذنبه خاشع لك بذلته مستكين معترف بجرمه متضرع اليك من عمله تائب اليك من اقترافه مستغفر لك من ظلمه مبتهل اليك في العفو عنه طالب راغب اليك في نجاح حوائجه راج اليك في موقفه مع كثرة ذنوبه فيا ملجأ كل حيّ ووليّ كل مؤمن من احسن فبرحمتك يفوز ومن اخطأ فبخطيئته يهلك اللهمّ اليك خرجنا وبفنائك انخنا واياك املنا وما عندك طلبنا ولإحسانك تعرضنا ورحمتك رجونا ومن عذابك اشفقنا واليك باثقال الذنوب هربنا و لبيتك الحرام حججنا يا من يملك حوائج السائلين ويعلم ضمائر الصامتين يا من ليس معه ربّ يدعى ويا من ليس فوقه ولا دونه خالق يخشى ويا من ليس له وزير يؤتى ولا حاجب

یرشی ویا من لا یَزْدَادُ علی کثرة السؤال الا کرما وجودا وعلی کثرة الحوائج الا تفضلا و احسانا اللهم انك جعلت لکل ضیف قری ونحن اضیافك فاجعل قرانا منك الجنة اللهم ان لکلّ وفد جائزة ولکلّ زائر کرامة ولکلّ سائل عطیة ولکلّ راج ثوابا ولکلّ مسترحم عندك رحمة ولکلّ راغب الیك زلفی ولکلّ متوسّل الیك عفوا وقد وفدنا الی بیتك الحرام ووقفنا بهذه المشاعر الحرام وشهدنا هذه المشاهد الکرام رجاء لما عندك فلا تخیب رجاءنا الٰهنا انّك قلت فی کتابك المبین لمحمّد خاتم النبیین (قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوٓا اِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ...﴿ الآیة. الانفال :۳۸) فارضاك عنهم الاقرار بکلمة التوحید بعد الجحود و انّا نشهد لك بالتوحید مخبتین ولمحمّد صلی الله علیه وسلم بالرسالة مخلصین فاغفر لنا بهذه الشهادة سوالف الاجرام ولا تجعل حظنا فیه انقص من حظ من دخل فی الاسلام الٰهنا انّك احببت التقرب الیك بعتق ما ملکت ایماننا ونحن عبیدك وانت اولی بالتفضل فاعتقنا وانّك امرتنا ان نتصدق علی فقرائنا ونحن فقراؤك وانت احق بالتطول فتصدّق علینا ووصیتنا بالعفو عمن ظلمنا وقد ظلمنا انفسنا وانت احق بالکرم فاعف عنا ربنا اغفر لنا وارحمنا انت مولینا (... رَبَّنَآ اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴿ البقرة: ۲۰۱) و بعد ازین دعاها این دعاء خضر را علیه السلام مکرر کند (یا من لا یشغله شان عن شان ولا سمع عن سمع ولا تشتبه علیه الاصوات یا من لا تغلطه المسائل ولا تختلف علیه اللغات یا من لا یبرمه الحاح الملحین ولا تضجره مسائل السائلین اذقنا برد عفوك وحلاوة مناجاتك).

و بعد ازین دعاها استغفار صدبار و تسبیح (سبحان الله والحمد لله ولااله الاّالله والله اکبر) صد بار و صلوات صدبار و میان دعاها هر باری که دعا و مسأله که تازه کند در اول و آخر صلوات فرستادن دلیل اجابت و قبول دعاست و از جهت مادر و پدر خصوصاً و از جهت جملهٔ مسلمانان عموماً استغفار کند بسیار و در دعا الحاح و تضرع بسیار بکار برد و سؤال هر چه بزرکتر بنزد کریم پسندیده تر افتد و بنزد اکرم الاکرمین اولیتر و پسندیده تر و باجابت نزدیکتر باشد پس تا نزدیک غروب بدعا و تضرع و زاری مشغول باشد و چون غروب نزدیک شود استعداد افاضت کند از عرفات و باید که پیش از امام حرکت نکند از جای خویش بسوی منی و اگر بجهت دفع ازدحام

پارهٔ پیشتر رود بشرط آنکه ازان دو میل که نشان و حدّ عرفاتست بجانب راه منی در نگذرد تا آفتاب تمام غروب کند زیرا که انضمام جزؤی از شب با جزؤی از روز در وقوف عرفات بمذهب مالک رکن است و بمذهب دیگران واجب و بترکش وجوب قربان متعلق و بعد از غروب آفتاب درحرکت آید بامام و جملهٔ خلایق و تلبیه گو یان بآواز بلند بسوی مزدلفه روانه شود بآهستگی و ساکنی و بمذهب مالک رحمه الله تلبیه را چون بعرفات رسد قطع کند و بعد ازان تکبیر گو ید و بنزدیک دیگران تلبیه را با جمرهٔ اول قطع کند و نماز شام را نگزارد اینجا و نگزارد تا درمزدلفه با نماز خفتن جمع کند و بمذهب ابو حنیفه جمع میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا جز این روز روا نیست پس چون **بمزدلفه** رسد غسل تازه کند چه مزدلفه از حرم است و بجهت دخول در حرم غسل مسنون است بمذهب غیر ابو حنیفه پس این دعا بخواند (**اللّهم هذه مزدلفة جمعت فيها السنة مختلفة نسألك حوائج مؤتنفة فاجعلني ممّن دعاك فاستجبت له وتوكل عليك فكفيته**) پس بنماز مشغول شود و میان مغرب و عشا جمع کند خواهد بامام با جماعت و خواهد تنها و بجماعت فاضلتر بیک اذان و دو اقامت و درمیان هر دو فریضه جز اقامت فاصله نکند و بعد از فراغ از فرائض و نوافل هر دو فرض را و وتر را بترتیب بگزارد پس آن شب بمزدلفه باشد و شب بودن بمزدلفه نیمهٔ اولش بمذهب غیر ابو حنیفه از مناسک مجبورة بالدّم است و بمذهب ابو حنیفه درترکش چیزی واجب نیست الاّ درترک وقوف بمزدلفه بعد از نماز صبح قربان واجب است بمذهب ابو حنیفه خلافاً لغیره پس دران شب مستحب است که **هفتاد سنگ** آنجا جمع کند و آماده دارد بجهت رمی جمار را هرسنگی باندازهٔ باقلی و احیاء این شب ازمستحبات و قربات است پس نماز صبح را باتفاق در اول وقت بتاریکی بگزارند و روانه شوند تا بمشعر حرام رسند که آخر مزدلفه است آنجا تا وقت روشن شدن تمام وقوف کردن از واجبات است بمذهب ابو حنیفه و بمذهب غیر او سنت است و بترکش چیزی واجب نیست و آنجا در وقت وقوف بمزدلفه این دعا بخواند (**اللّهم بحق المشعر الحرام والبيت الحرام والشهر الحرام و الركن والمقام بلّغ روح محمدٍ صلى الله عليه وسلم منا التحية والسلام وادخلنا دار السلام يا ذا الجلال والاكرام**) و مزدلفة همه موقف است الاّ وادئ محسر که موقف نیست پس

چون تمام روشن شود پیش از طلوع آفتاب ازانجا بسوی منی روان شوند چون بوادئ محسر رسند اشتر را تیز تر رانند و پیاده نیز تیزترک رود تا از دهان آن وادی بگذرند و تلبیه را با تکبیر آمیخته گویند چون صبح روز نحر شود وقتی تلبیه کنند و وقتی تکبیر گویند تا **بمنی** رسند آنگاه از دو موضع جمره بگذرند و هیچ توقف نکنند و سنگ آنجا نبیندازند تا بجمرهٔ سیم رسند که آنرا جمرة العقبه گویند و آن در راه بریمین مستقبل القبله است اندکی بلند ترک از راه پس بعد از طلوع آفتاب بمقدار نیزهٔ هفت سنگ آنجا بیندازند و باول سنگ تلبیه را قطع کنند و روی بقبله بایستند و اگر روی بجمره کنند هم روا باشد و سنگ را اگر خواهد بر پشت ابهام دست راست نهد و بمسبحه مدد کند و بیندازد چندانکه مقدار پنج گز از اندازنده دور تر افتد و باندکی در موضع جمرات افتد نه دور تر و اگر خواهد سنگ را بسر انگشت مسبحه و سر انگشت ابهام بگیرد چنانکه محاسب عقد ثلثین می گیرد و بیندازد و با هر سنگی که می اندازد بعد از تکبیر این دعا می گوید (**اللهم ایماناً بك وتصدیقاً بکتابك ووفاء بعهدك ومتابعة لسنة نبیك محمد صلی الله علیه وسلم**) و چون هفت سنگ انداختن تمام کند بهیچ چیز از دعا و غیره آنجا توقف نکنند و بمذهب غیر ابو حنیفه رمی جز بسنگ روانیست و بمذهب ابو حنیفه بگل سخت و هر چه از جنس زمین باشد سخت شده روا باشد پس ازانجا باز گردد و زود بقربان مشغول شود اگر دارد و سنت در ذبح آنست که قربان بنفس خود کنند و روی خود و قربانی بسوی قبله کند و بگوید (**بسم الله والله اکبر اللّهم منك وبك ولك تقبّل منّی کما تقبلت من خلیلك ابراهیم علیه السلام**) و بکارد تیز زود بکشد و قربانی اشتر فاضلتر بعد ازان گاو و بعد ازان گوسفند فاضلتر از مشارکت در اشتر و گاو که هر اشتری و گاوی از هفت کس جایزست و گوسفند جز از یک کس جایز نیست و بهترین گوسفند است پس بز واسپید آنگاه غبراء آنگاه سوداء و اگر قارن یا متمتع بوده باشد اکنون قربان کردن فاضلترست و شرایط قربانی در اضحیه گفته شده است پس بسر ستردن مشغول شود و سنت در موی ستردن آنست که روی بقبله نشیند و از پیش سر تراشیدن آغاز کند و جانب راست را تا استخوانی که بالای منبت عذار است بتراشد آنگاه باقی را بتراشد و در وقت ستردن موی بگوید (**اللّهم اثبت لی بکل شعرة حسنة و امح عنی بها سیئةً و ارفع لی**

بها عندك درجة)و زن از سرموی مقدار سه موی را ببرد و مردان را نیز قصر رواست واگر بر سرمویش نباشد استره را بر سر براند و چون بعد از رمی جمرة العقبة حلق یا قصر کردن جز جماع و صید همه چیز بروی حلال میشود و بمذهب مالک و احمد طیب نیز همچون جماع پیش از طواف زیارت حلال نیست و بمذهب شافعی درین روز نحر بعد از ظهر امام یک خطبه گوید و مردم را طواف زیارت و رمی جمار تعلیم کند و بمذهب ابو حنیفه در روز نحر خطبه مسنون و مشروع نیست بلکه بنزد وی مسنون سه خطبه است یوم سابع و عرفه و اوّل ایام تشریق و بمذهب شافعی چهار خطبه مسنون است سابع و عرفه و نحر و دوم ایام تشریق الاّ آنکه روز عرفه باجماع دو خطبه گوید و در میان بنشیند همچو خطبهٔ جمعه و دیگرها یکی خطبه آنگاه قصد مکه کند بجهت طواف زیارت که فریضه است و چون طواف زیارت بآن هیأت و صفت و ادعیه که گفته شد در طواف قدوم الاّ رمل و اضطباع اگر طواف قدوم کرده باشد و بعد ازین طواف بکلی حلال شود و اگر این طواف اصلا نکنند همیشه محرم بماند و اول وقت طواف زیارت بمذهب شافعی بعد از نیمهٔ شب است از یوم النحر و بمذهب غیر او از طلوع فجر یوم النحر و آخر وقتش بطریق جواز هر وقت که خواهد و بطریق وجوب آخر ایام تشریق که اگر ازین تأخیر کند قربان لازم شود بمذهب ابو حنیفه و اگر بعد از طواف قدوم سعی کرده بوده باشد بعد ازین طواف سعی نکند و آنگاه باز بمنی رجوع کند و شب بمنی باشد و احیاء این شبها در مسجد خیف و مراعات نماز جماعت درو فضیلت بی شمار دارد و روز دیگر که اول ایام تشریق باشد وقت زوال غسل کند بجهت رمی جمار را و این غسل بمذهب شافعی و مالک و احمد مسنون است و بعد از زوال نماز ظهر در مسجد خیف بامام جماعت بگزارد و آنگاه زود بجمرهٔ اول آید که نزدیک مسجد خیف است و آنجا هفت سنگ بیندازد با هر سنگی تکبیر می گوید پس چون از سنگ انداختن بهمان صفت که در جمرة العقبة گفته شد فارغ شد حینئذٍ از جای سنگ انداختن و دور ترک رود و آن جای را بر یسار خود داشته روی بقبله و دستها بر داشته بتهلیل و تکبیر و استغفار و صلوات و دعا ازسر ضراعت و مسکنت و حضور دل و خشوع جوارح و جمع همم مشغول شود و هر دعایی که خواهد بکند و هر حاجتی که دارد بخواهد و بمقدار

آنکه کسی سورة البقرة خواند توقف کند بدعا و ذکر مشغول پس بجمرهٔ میانین رود و آنجا نیز هفت سنگ اندازد و همچنین مستقبل قبله جمره را بر دست راست گذاشته بتحمید و تمجید و تکبیر و تهلیل و استغفار و صلوات بسیار و دعا و تضرع زمانی دراز چندانکه در اول صرف کند آنگاه بجمرة العقبة آید و آنجا نیز هفت سنگ بیندازد و بعد ازان هیچ توقف نکند و زود بمنزل رجوع کند و آن شب نیز در منی باشد و روز دیگر که دوم ایام تشریق است بهمان صفت و طریق که در روز پیشین گفته شد بعد از زوال نماز ظهر گزارده برمی جمار مشغول شود و در سه جمره هر جمرهٔ هفت سنگ بیندازد آخرش جمرهٔ عقبه آنگاه او مخیر باشد میان آنکه در منی مقام کند و روز دیگر بیست و یک سنگ دیگر بیندازد درین سه جای که گفته شد بهمان صفت که در روز گذشته کرده بود و میان آنکه بمکه در آید و رمی روز سیم از ایام تشریق از وی ساقط شود و اگر درین روز تا بعد از غروب اینجا بماند بعد ازان لازم شود در منی باشیدن و روز دیگر سنگ انداخته بمکه در آمدن و چون عزم مکه کند درین روز سنت آنست که چون بمحصب رسد که اورا بطحاء نیز گویند آنجا منزل کند و نماز عصر و مغرب و عشا آنجا بگزارد و آنجا خوابگی سبک بکند و آنگاه بمکه در آید و چون بمکه در آمد آنگاه بعمره مشغول باید شد و عمره چنانکه گفته شد بمذهب ابو حنیفه سنت است و بمذهب غیر ابو حنیفه فریضه و کیفیت آن در صفت تمتع بیان کرده شد و هرچه در احرام حج سنت و مستحب است از غسل و بوی خوش و تنظیف پیش از احرام و از محظورات و آداب و غیرها در احرام عمره همان است الاّ آنکه چون بمیقات احرام رود باید که در مسجد عائشه دو رکعتی بگزارد و مادام که در مکه مقیم باشد عمره بسیار کند و ما دیدیم کسانی که هر شبانروز چهار عمره می آوردند و باید که همه مشاهد را زیارت کند و مجاوران را بنفس و مال هرچه تواند خدمت بجای آرد و هرچه دست دهد از صدقه بر اهل حرم تقصیر و تأخیر نکند که همچنان بروایت عبد الله بن عبّاس رضی الله عنهما یک رکعت نماز در مسجد الحرام بجای صد هزار رکعت است در جای دیگر صدقه نیز همچنین است و تا تواند هر روز از چاه زمزم آب بدست خود بر می کشد و بسیار می خورد و این دعا در وقت زمزم خوردن می خواند که (اللهمّ اجعله

شفاء كل داءٍ وسقم وارزقني الاخلاص واليقين والمعافات في الدنيا والآخرة) زيرا كه مصطفى صلى الله عليه وسلم فرموده است كه **(ماء زمزم لما شرب له)** يعني آب زمزم بهر نيتي كه خورده شود آن مقصود حاصل آيد خواه بنيت شفا از امراض ظاهر و خواه از امراض باطن يا حصول مقاصد و مطالب ديني و دنياوي و اگر خواهد كه در كعبهٔ معظمه در آيد بايد كه از سر خشوع و هيبت و شرمساري در آيد چه از بعضي بزرگان پرسيدند كه در خانهٔ خداي تعالى در آمدي گفت و الله من مرين پاي هاء خودرا كه مي دانم كه بچه سعيهاء باطل و فضول مشغول بوده اند سزاوار آن نمي دانم كه گرد خانه از بيرون طواف كنم بايشان چون روا دارم كه باين پايها در اندرون خانه توانم رفت و چون در آيد نيت كنند كه بعد ازين اين پايها را كه بشرف مساس زمين اين خانهٔ معظم مشرف شده است بسعي در باطل و تردد بدرگاه ظالمان كه دشمن داشته ونفرين گردگار خداي تعالى اند قال الله تعالى (**... اَلاَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * هود : ١٨**) آلوده نكنم و پاي برهنه در آيد و بنماز ميان دو ستون كعبه مشغول شود و بتضرع و ابتهال هر چه تمامتر خود را و مادر و پدرش را آمرزش خواهد. و در مدت مقام بمكه اگر همه شبها را زنده دارد بطواف كه آنجا بهترين اعمالست يا نماز يا نظر در كعبه فضيلتي عظيم يابد زيرا كه ابن عباس رضي الله عنهما از مصطفى صلى الله عليه وسلم روايت كنند كه (ينزل على هذا البيت كلّ يومٍ مائة و عشرون رحمة ستون للطائفين واربعون للمصلين وعشرون للناظرين) و چون عزيمت رجوع كند از جملهٔ اشغال فراغت تمام حاصل كرده در ساعت خروج از مكه آخر همه كارها بايد كه **طواف وداع** باشد كه بمذهب غير مالك واجب است و تركش موجب قربان مگر كه از مسافتي كمتر از جواز قصر رجوع كنند و طواف وداع نكنند حينئذ قربان ازوي ساقط گردد و الاّ گوسفندي بحرم فرستد تا قربان كنند و چون از طواف وداع كه طواف صدرش خوانند نيز فارغ گردد دو ركعت طواف از سر حضور بگزارد آنگاه بزمزم رود و آب بسيار خورد و بملتزم كه ميان باب و ميان حجرالاسود است بيايد و آنرا چنانكه گفته شد در كنار گيرد و بگريه و زاري هر چه تمامتر بگويد **(اللهم هذا البيت بيتك والعبد عبدك وابن عبدك وابن امتك حمّلتني على ما سخّرت لي من خلقك حتى سيرتني في بلادك وبلّغتني**

بنعمتك حتى اعنتني على قضاء مناسكك فان كنت رضيت عنّي فازدد عنی رضیً والا فمُنَّ الآن بالعفو والمغفرة قبل تباعدی عن بیتك وهذا آوان انصرافی ان اذنت لی غیر مستبدل بك ولا ببیتك ولا راغب عنك ولا عن بیتك اللهم اصحبنی العافیة فی بدنی والعصمة فی دینی و احسن منقلبی وارزقنی طاعتك ما ابقیتنی واجمع لی خیر الدنیا والآخرة انك علی کل شئ قدیر. اللهم لا تجعل هذا آخر عهدی ببیتك الحرام وان جعلته آخر عهدی فعوضنی عنه الجنة) پس بار دیگر حجر الاسود را بوسه دهد و روی در وی مالد وآنکه گریه و نالان وداع کند و روانه شود و باید که تا از مسجد حرام تمام بیرون نیاید چشم از کعبه بر ندارد و روی بکلی از وی نگرداند **وعلامت قبول حج** ده چیزاست **اول** زهد در دنیا و **دوم** اقبال بر آخرت بتحصیل اسباب معاد **وسیم** زحمت از خلق دور داشتن **وچهارم** تحمل زحمتهاء خلق بعدم مکافات بدیها قولاً و فعلاً کردن **وپنجم** در همه احوال با یاران و همراهان بخُلق خوش زیستن **وششم** لقمه از خلق آنچه میسر شود دریغ نا داشتن **وهفتم** ترک کردن هر معصیتی که پیش از حج ازوی در وجود می آمد **و هشتم** صحبت یاران بطالت و جهالت را بصحبت اهل صلاح وعدالت بدل کردن **و نهم** مجالس لهو وغفلت را بمجالس ذکر ویقظت معوّض گردانیدن **ودهم** بگزاردن حج عجبی در خود نا دیدن و بر هر کسی که حج نا کرده باشد تکبر نا نمودن وعلامت ترک عجب آن باشد که سخن حج در مجالس بسیار نگوید وبآن افتخار نجوید والله الموفق.

فصل: پس چون از فرائض وآداب حج و زیارت خانهٔ خدای تعالی تمام فراغت یافت زودش بعد ازان بزیارت روضهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم باید شتافت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(من وجد سعة ولم یعد إلی فقد جفانی ومن جاءنی زائراً لایهمه الا زیارتی کان حقاً علیّ ان اکون له شفیعاً)** پس چون بر قصد **زیارت مصطفی** صلی الله علیه وسلم بسوی مدینه روان شود باید که در راه صلوات بروی بسیار فرستد و چون بمدینه رسد ونظرش بر درختان و دیوارهای مدینه افتد بگوید **(اللهم هذا حرم رسولك فاجعله لی وقایةً من النار واماناً من العذاب وسوء الحساب)** پس بجهت

در آمدن در مدینه غسل کند و بوی خوش استعمال کند و بهترین و پاکیزه ترین جامها که دارد در پوشد و چون در مدینه خواهد در آمد متواضع و مسکین و محتاج وار در آید از سر تعظیم و هیبت حضور روضهٔ مطهرهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که فرموده است که **(من زارنی بعد وفاتی فکانّما زارنی فی حیوتی)** یعنی هر که مرا بعد از وفات ظاهر من زیارت کند همچنانست که گو ییا مرا در حال حیوة ظاهر زیارت کرده است پس ذات مبارکش را زنده باید دانست و حاضر باید شمرد و از سر تعظیم و خضوع بحرم محترم او در آمد و در وقت در آمدن در شهر مدینه علی ساکنها السلام و التحیه بگوید **(بسم الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه وسلم (... رَبِّ اَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً* الاسراء: ٨٠)** پس قصد مسجد کند و در پهلوی منبر رسول الله صلی الله علیه و سلم دو رکعت نماز گزارد چنانکه عمود منبر در مقابلهٔ دوش راستش باشد واستونی که بر پهلوی صندوقست که علامت جایکه سر مبارك اوست صلی الله علیه و سلم در پیش او باشد و دایرهٔ که در قبلهٔ مسجد است میان دو چشمش بود چه این موقف او صلی الله علیه و سلم بوده است پیش از آنکه مسجد را تغییر کردندی آنگاه بقبر معطر و روضهٔ مطهر او صلی الله علیه و سلم بیاید و در روضه در مقابلهٔ روی مبارکش بایستد بی آنکه دیوار روضه را بدست بساید که آن بحرمة نزدیک نباشد آنگاه بگوید **(السلام علیك یا رسول الله السلام علیك یا نبیّ الله السلام علیك یا امین وحی الله السلام علیك یا حبیب الله السلام علیك یا صفوة الله السلام علیك یا خیرة الله السلام علیك یا احمد السلام علیك یا محمد السلام علیك یا ابا القاسم السلام علیك یا ماحی السلام علیك یا بشیر السلام علیك یا نذیر السلام علیك یا طهر السلام علیك یا طاهر السلام علیك یا اکرم ولد آدم السلام علیك یا سید المرسلین السلام علیك یا خاتم النبیین السلام علیك یا رسول رب العالمین السلام علیك یا قائد الخیر السلام علیك یا فاتح البر السلام علیك یا نبی الرحمة السلام علیك یا شفیع الامة السلام علیك یا کاشف الغمة السلام علیك یا قائد الغر المحجلین السلام علیك یا سابق المتقدمین السلام علیك یا سابق المتأخرین السلام علیك وعلی اهل بیتك الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهّرهم تطهیرا السلام علیك وعلی اصحابك الطاهرین الطیبین وازواجك**

الطاهرات امهات المؤمنين جزاك الله عنّا افضل ما جزى نبيا عن قومه ورسولا عن امته و صلى عليك فى الاولين والآخرين افضل واكمل واجلّ واعلى واطيب واطهر ما صلى على احدٍ من خلقه كما استنقذنا بك من الضلالة وبصرنا بك من العماية وهدانا بك من الجهالة اشهد ان لااله الا الله وحده لا شريك له واشهد انّك عبده ورسوله وامينه وصفيه و خيرته من خلقه واشهد انك قد بلّغت الرسالة واديت الامانة ونصحت الامة وجاهدت عدوّك وهديت امتك وعبّدت ربّك حتى أتاك اليقين وصلى الله عليك وعلى اهل بيتك الطاهرين) واگر كسى وصيت كرده باشد بسلام رسانيدن بحضرت رسالت بگويد **(السلام عليك من فلانٍ)** پس بمقدار گزى باز پس رود و بر امير المؤمنين ابوبكر الصديق رضى الله عنه سلام گويد چه سر ابوبكر نزديك دوش مبارك رسولست صلى الله عليه وسلم پس بمقدار ذراعى از پس رود و بر امير المؤمنين عمر رضى الله عنه سلام گويد پس بگويد **(السلام عليكما يا صاحبى رسول الله ووزيريه ومعاونيه على القيام بالحق ما دام حياً والقائمين فى امته بعده بامور الدين والدنيا متبعين فى ذلك آثاره وعاملين بسنته فجزاكما الله تعالى خير ما جزى وزراء نبىّ عن دينه)** باز گردد و برابر سر مباركش مستقبل قبله بايستد و تحميد و تمجيد حق تعالى بگويد و صلوات بسيار بر رسول الله صلى الله عليه وسلم بدهد و بگويد **[اللهم انك قد قلت وقولك الحق (... وَلَوْ اَنَّـهُمْ اِذْ ظَلَمُوٓا اَنْفُسَهُمْ جَآؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّاباً رَحِيماً* النساء: ٦٤) اللهم انّا قد سمعنا قولك واطعنا امرك وقصدنا نبيك مستغيثين به اليك فى ذنوبنا وما اثقل ظهورنا من اوزارنا تائبين من زلاتنا معترفين بخطايانا وتقصيراتنا فتب اللهم علينا وشفّع نبيك هذا فينا و ارفعنا بمنزلته عندك و حقه عليك اللهم اغفر المهاجرين والانصار و اغفر لنا و لاخواننا الذين سبقونا بالايمان و لا تجعل اللهم هذا آخر عهدنا من زيارة نبيك و من حرمك و حرمه يا ارحم الراحمين]** پس آنگاه بروضه بيايد كه ميان قبر ومنبر است قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **(مابين قبرى ومنبرى روضة من رياض الجنة)** و آنجا دو ركعت نماز بگزارد و آنجا تكبير و تحميد و تهليل و صلوات و دعاء بسيار بگويد پس بنزديك منبر آيد و آنجا نيز دعاء بسيار گويد و بعد ازان در مدت مقام بمدينه هر چه ميسرش شود از زنده داشتن شبها در مسجد مدينه بنماز كه بحديث

صحیح یک رکعت هزار است و بحدیث غریب ده هزار و بتلاوت که در محل نزول وحی واقع می شود باید که هیچ تقصیر و تهاون نکند و صدقه دادن بر اهل حرم مدینه و مجاوران و محتاجان حرص عظیم نمودن علامت قبول زیارتست و بعد ازان در مدت مقام بمدینه باید که بزیارت **گورستان بقیع** بیرون آید بعد ازانکه سلام بر روضهٔ مطهره علی ساکنها التحیة و السلام داده باشد بر همه اهل گورستان عموماً سلام فرستد و بقبهٔ أمیر المؤمنین حسن و عباس و زین العابدین و محمد باقر پسرش و جعفر صادق پسر محمد باقر را که این جمله در یک قبه اند نزدیك دروازهٔ بقیع زیارت می کند و قبر ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم و قبر صفیه عمّة رسول و ازواج الطاهرات او و باقی صحابه و اخیار و در آخر بقیع قبهٔ عثمان را رضی الله عنه جمله را زیارت می کنند و هر روز شنبه بقبا می رود و در **مسجد قبا** که آیت (**... لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوٰى ...* الآية. التوبة :۱۰۸**) درحق اوست نماز میگزارد و از بئر اریس وضؤ می سازد و آب میخورد و هر روز پنجشنبه بزیارت **کوه احد** که بشرف مدح (**هذا جبلٌ و يُحبّنا ونُحِبُّه**) مشرف است می رود و آنجا زیارت شهداء احد میکند و ازانجا بتربت حمزة عم مصطفی صلی الله علیه وسلم می آید و زیارت میکند و در رجوع ازانجا مساجد فتح را که سورهٔ (**اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ* النصر:۱**) انجا نازل شده است زیارت کرده و دیگر مشاهد را باز بمسجد مصطفی صلی الله علیه وسلم می آید و در وقت خروج بعزم زیارتها و رجوع ازیشان بدو رکعت نماز درین مسجد و سلام بر روضهٔ مقدس ابتدا و ختم میکند و چون وقت رحلت شود **وداع روضه و تربت مقدس نبوی** علی ساکنها السلام بکند بهمان دعاها و سلامها و هیأت خشوع و تواضع و گریه و زاری که وقت قدوم کرده بود و انگاه از سر گریه و حرقت بر فرقت آن مشهد معظم وداع کنند و در وقت بیرون آمدن از مسجد پای چپ بیرون نهد و بگوید (**اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد ولا تجعل هذا آخر العهد بنبيّك وحطّ عني اوزاری بزيارته ويسّرلي الرجوع الى وطني سالماً برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله و اصحابه اجمعين**) و در روز بیرون آمدن از مدینه باید که همه مجاوران و فقراء مدینه را بمواساة و زیارت و صدقه مخصوص گرداند و آنگاه درزمان سفر همان دعا که در بیرون

آمدن از خانهٔ خود گفته بود بگوید و در هر بیرون آمدن از شهری و منزلی هم برآن محافظت نماید و در راه در وقت رجوع بهر بلندی و پستی که برسد بعد از گفتن تکبیر و **(لااله الاّ الله وحده لاشریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهوحیّ لا یموت بیده الخیر وهوعلی کل شئ قدیر)** بگوید که **(آیبون تائبون عابدون لربّنا حامدون کل شئٍ هالك الاّ وجهه علیه توکلت وهوربّ العرش العظیم)** که این سنّت مصطفی صلی الله علیه وسلم است و چون بشهر خود رسد مرکوب را پیشتر راند و بگوید **(اللهم اجعل لنا بها قراراً ورزقاً حسناً)** و باید که ناگاه بغتة درخانه بر سر فرزندان نیاید که پیغامبر صلی الله علیه وسلم ازان نهی فرموده است بلکه اول ایشانرا خبر کند و آنگاه بخانه رود و چون بشهر در آید اول قصد مسجد کند و دو رکعت نماز گزارد که سنت چنین است و چون بخانه در آید بگوید **(توباً توباً لربّنا اوباً لا یغادر علینا حُوْباً)** و چون متمکن شود مر نعمت توفیق و هدایت را بر اداء فرائض و سنن حج و زیارت مصطفی صلی الله علیه وسلم بشکر بسیار تلقی نماید و اصلا آنرا فراموش نکند تا بمزید توفیق سلوك طریق تحقیق مخصوص شود و الله اعلم.

باب چهارم در اسرار هرفعلی ازافعال حج واعتبار گرفتن از هر فعلی و هیأتی بدان وفقك‌الله که الله تعالی بر موجب نص (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلاَّ لِيَعْبُدُونِ* الذاریات: ۵۶) میان جان علوی وتن سفلی آدمی از برای اداء عبادت و معرفت ترکیب داد و از جهت تنبّه او بلابدّی تحقیق این مقصود انبیا و رسل‌را بدعوت و هدایت نصب کرد و جان را که حقیقت او از جهت و مکان مستغنی است بمعاونت خرد بوظیفهٔ معرفت مخصوص گردانید و او را در أداء وظیفهٔ خود از توجه بجهتی و مکانی معین بی نیازی داد وتن را که بمکان و جهت محتاج و مقید است بمشارکت و یاریٔ جان و خرد بتکلیف گزارد عبادت و رفع احکام عادت مکلف و ملزم کرد و بسبب تقیدش بمکان و جهت و الزام تمام حکم تکلیف اورا در گزارد عبادت بر روی بجهتی معین کردن و از جهتهاء دیگر روی گردانیدن دران حال الزام کرد لا جرم

مکانی را از میان مکانها برگزیدن و اورا با حضرت معبودیت خود که مرتبت الوهیت است نسبت و مناسبت بخشیدن و چنانکه آن مرتبت و حضرت بعزت اضافت بوی مخصوص است آن مکان را شرف اضافت بیتی کرامت فرمودن مقتضاء حکمت بالغه آمد و سرّ آن مناسبت آنست که همچنانکه اینجا در مثال مرتبهٔ خلافت و سلطنت را بعزت و هیبت و عظمت و بزرگواری موصوف می بینی و هر کرا درین مرتبه حاکم و این مرتبه را بدو قائم می یابی علی التعاقب اورا خلیفه و سلطان میخوانی و بجهت اثر و حکم این مرتبه احکام اورا طوعاً أو کرهاً انقیاد می نمایی و تعظیم و توقیر اورا برخود و همگنان لازم می شمری و مرین مرتبه را بنعت چهار ارکان و سه توابع و تتمهٔ آن منعوت می بینی که **اوّل** ارکانش آگاهی است بلابدّی ضبط و تدبیر کلی و جزوی احوال این مرتبه **و دوم** دانستن کیفیت و تفصیل آن تدبیر بر نسقی که مقتضی صلاح امور او باشد **و سیم** خواست احضار و اظهار آن امور بترتیبی که موافق حکمت و مصلحت بود **و چهارم** توانایی بر امضای آن امور **و امّا اوّل** توابع و تتمّات امر فرمودن بتنفیذ آن امور **و دوم** سخاوت نمودن از خزانه بهرچه در بایست شود **وسیم** عدل و راستی کردن در همه امور که بقا وثبات همه بدانست کما قال علیه الصلوة والسلام والتحیة (**بالعدل قامت السموات والارض**) پس هرکس که بحق مر قیام را درین مرتبه متصدی و متعرض میشود شرطش آنست که بجملهٔ این نعوت منعوت باشد ولازم بود که آگاه باشد نه غافل و عالم بود نه جاهل و خواهندهٔ مصلحت بود نه جویندهٔ مفسدت و قادر بود نه عاجز و امر کننده باشد بحق نه بباطل و جواد بود نه بخیل و عادل باشد نه ظالم تا حینئذٍ این مرتبه حق او باشد و اطلاق اسم خلیفه و سلطان بروی بطریق حقیقت بود نه بر سبیل مجاز و بحکم (... **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**... * **الآية. النساء :۵۹**) حکم او علی الاطلاق مطلق و أمر او نافذ باشد و بارگاه و درگاه او مأمن خایفان و ملجأ و مقصد امیدواران وقبلهٔ توجهات و حاجات خلایق گردد و هیبت وعظمت او در همه دلها ثابت افتد و اما اگر این اوصاف و نعوت مرتبه مخالف و مباین اخلاق و اوصاف او باشد این کس ظالم و متعدی ومتغلب باشد هم بر مرتبه و هم بر خلایق وهم بر خود و اسم خلیفه و سلطانی بروی مجاز باشد و انقیاد او جز تحکم و حسب قیامش درین مرتبه نباشد نه

آنکه علی الاطلاق حکم او نافذ بود تا در وقت تنازع احکام اورا بشرع خدا و رسول حوالت کردن و بآن میزان سنجیدن لازم باشد کما قال عز من قائل (... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّٰهِ وَالرَّسُولِ... * الآية. النساء: ۵۹) اگر موافق آید حکم مرتبه و شرع را انقیاد ضرورت افتد و اگر مخالف ظاهر شود آن احکام او همه مردود باشد پس چون اینجا در شاهد معلوم کردی که این مرتبه را در طاعت و انقیاد اثر ثابت است اکنون ازین فرع و سایه تا باصل و منشأ بحکم (...وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ... * الآية. الروم: ۲۷) و (إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ) و (...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... * الآية. البقرة: ۳۰) و (السلطان ظل الله فی الارض) ترقی کن و مطابقت این سایه و فرع مرعین و اصل خود را بنظر باطل مشاهدت نمای و ببین که همچنین مرتبهٔ الوهیت را که حضرت معبودیت است چهار صفت ارکانند وسه صفت توابع آن ارکان. اما ارکانش: یکی حیاتست که کمال آگاهی و حضور است تا بایستگیٔ آفرینش و تدبیر کلیٔ آن ودوم علم است که تفصیل آن آگاهی و حضورست بحصول حقایق معلومات درو و سیم أرادت که تخصیص و ترتیب معلوماتست بتقدیم و تأخیری که وجود بران نسق یافته اند وچهارم قدرت که توانیٔ آفریدن و بقا بخشیدن است واما توابع یکی قول است بانشأ امر کن که قبول فیکون بران مترتب است ودوم جود بوجود و بقا بخشی وسیم عدل بتحصیل هر چه در بایست هر معلومی را از قابلیتی و عدالتی که وجود و بقا اولاً و حفظ و صیانت آن معلوم از موجبات فساد و فنا ثانیاً بآن عدالت متعلق است و حاکم و قایم درین مرتبه الله تعالی است بقیومیت و دیمومیت خویش پس چون این ارکان و توابع مذکور در ثبوت حکم مبدأیت و اولیت لازم بودند لاجرم اینمرتبه در معنی اصل و مبدأ حقایق همه خلایق آمد و چون انقیاد وطاعت فرع مر اصل خود را ضروری و واجب است لاجرم انقیاد و عبادت وعبودیت همه خلق مرین مرتبه وصاحبش را تعالی و تقدس که ببقا و قیومی و دوام دران مرتبه یگانه و ممتازست علی‌العموم ثابت آمد کما قال عز من قائل (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ ... * الآية. لقمان :۲۵) وقوله تعالی حکایة عن قولهم (... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللّٰهِ... * الآية. الزمر: ۳) پس مرجع جملهٔ خلایق درجملهٔ توجهات وطلب حاجات این مرتبه آمد وچون

رتبت این مرتبه عالی تر ازانست که هر همتی و نظری بوی کما ینبغی تواند پیوست تا هر دمی وقدمی را شایستگیٔ وصول بوی تواند بود لاجرم حکمت بالغه و نعمت رحمت واسعهٔ سابقه آن تقاضا کرد که در هر مرتبهٔ از اعلی و اسفل عالم مر حقیقت این مرتبه را صورتی و مثالی و مظهری باشد تا مرجع ارواح و اسرار شان عین آن مرتبه باشد و مرجع صور و اشکال شان در توجهات آن صورت و مظهر و مثال گردد و شایستگان نیز از ورای پردهٔ این صورت و مثال مر معنی و حقیقت را مشاهده کنند و قاصران از توجه بوی محروم نمانند پس افق اعلی در عالم ارواح که غایت علویاتست مظهر آن حضرت و صورت آن مرتبه است و عرش مظهری دیگر و کرسی مظهری دیگر و بیت المعمور مظهر و صورتی دیگر و محاذیٔ او در زمین که نهایت سفلیات است مر کعبه را از سایر مکانهاء زمینی برگزیده و اورا بر شرف اضافت بخود مخصوص گردانیده و صورت و مظهر و مثال آن مرتبه اش ساخت مبنی بر چهار رکن که رکن حجر الاسود و رکن عراقی و رکن شامی و رکن یمانی و بر سه تبع که صورت حطیم است چه حطیم از راه حکم از کعبه است و از روی صورت تبع کعبه پس خلایق را بأمر (...وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ...* الآية. البقرة :١٤٤) در عبادات فعلی بدنی بر توجه بسوی وی الزام فرمود و اورا در بیشتر وجوه مانند آن مرتبه گردانید تا همچنانکه دران مرتبه ثبوت فعل و انفعال و وقوع و حصول نتیجهٔ خلق و مخلوق که همچون زرع و مزروع است ظاهر و حاصل نبود همچنین حصول صورتش نیزکه کعبه است (... بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ ...* الآية. ابراهيم :٣٧) اتفاق افتاد و همچنانکه علم و حقایق معلومات که در حریم این مرتبه افتاده اند بحکم (... لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ...* الآية. الروم :٣٠) ای لتقدیره از تغییر و تبدیل ایمن اند اینجا نیز هرچه در حریم کعبه که حرم اوست واقع باشد بحکم نهی (لایحصد شوکه ولایقطع شجره ولاینفر صیده ولا یختلی خلاه) از قطع و تغییر و قتل و تنفیر ایمن اند و همچنین مشرب ومورد ذوق طالبان و عارفان دران حضرت عینی از اعیانست که آن عین رهایی از بحر ولایت است و اذواق اهل علوم لدنی همه ازان عین است که هر صفتی که غالب باشد بر متوجه آن عین شرب او و علم او برنگ آن صفت ظاهر شود اینجا نیز مشرب و مورد حاجیان عین زمزم است که بهر نیتی که

خورند از مقصود سیرابی یابند که (ماء زمزم لما شُرِبَ له) و همچنانکه بیرون حرم علم و معلومات حضرت ارواح و ملائکه مهینه است که از انگاه که از حرم قِدَم علم قَدَم در عرصهٔ میدان حدوث و وجود بیرون نهاده اند و بداغ خلقیت مرسوم شده پرتوی از نور جلال جمال حق بایشان رسیده است و ایشانرا حیران کرده تا چنان در بحر معرفت و کمال جمال او مستغرق گشته اند که از آفرینش عالم و آدم خبر ندارند همچنین اینجا بیرون حرم میدان عرفات صورت و مثال آنست که خلایق نیز بصفت تجرد ایشان از همه علایق انقطاع یافته و قدر عظمت معبود خود شناخته همه بجمع در توجه بآن حضرت وعرض نیاز بروی از خود و اشغال خود معرض و فارغ و حیران و بی خبر شده اند و از غیر او اعراض کرده همچنانکه آن حضرت را هفتاد حجابست از نور و ظلمت که کشف آن حجابها بی تخلق و تحقق باوصاف آن حضرت میسر نمی شود و چون منکشف گردد موجب احتراق هر نظری و ناظری است همچنین اینجا نیز هفتاد شبانروز اشهر حج حجاب حقیقت تمام اداء حقوق فرایض آن خانه است و کشف آنها موقوف بر صیام رمضان که تخلق است باخلاق آن حضرت و چون آن حجب منکشف شوند سبحات عظمت و هیبت کعبه و شوق و ذوق او دل و جان زایران را می سوزاند پس سابقان چون قصد حج و توجه بآن خانه کنند بهر صورتی و هیأتی که بظاهر ازیشان پیدا شود بباطن و سر مستحضر معنئ آن باشد تا حج ایشان برکمال باشد و ظاهر و باطنشان مطابق یکدیگر افتد پس چون بظاهر قصد از خانه بیرون آمدن کنند بباطن از خانهٔ نفس و هوا بیرون آیند و وقت پای افزار پوشیدن پای افزار طلب در پوشند و در وقت براه در آمدن در طریق توبه قدم گزارند و در وقت طلب رفیق صدق را رفیق سازند و وقت رکوب بر راحله عزم صحیح را بارگیر خود سازند و در طلب زاد تقوی را زاد برگیرند و در وقت در آمدن در راه شاهراه شریعت و طریقت پیش گیرند و چون بر سر بادیه رسند بادیهٔ مجاهده را قطع کردن گیرند و در قطع عقبات وبوادی وادیهاء مخالفات نفس و نامرادی را بریدن آغازند تا چون بظاهر بمیقات رسند بباطن میقات زهد و فقر رسیده باشند آنگاه چون بظاهر لباس بیرون کنند بباطن از همه عادتها و تعلقها و حظّها جاهی و مالی وجست وجوها و آرزوها حالی و مالی دنیوی و اخروی برهنه شوند و چون بآب

پاک تنرا غسل دهند وغبار و نجاست وحدث را از خود زایل کنند باطن را بآب تجرید و تفرید غسل کنند و غبار اغیار وحدث حدثان و جنابت جنایت نظر بحول وقوت و کفایت خود را بآن غسل ازالت کنند آنگاه چون ظاهری را بوی خوش دهند باطن را به ندّ درد و عتیر یقین وعنبر اخلاص ولخلخهٔ تفویض و مشک تسلیم و زباد توکل و شمامهٔ رضا مطیّب گردانند و چون ظاهراً ازار و رداءپوشند باطناً ازار شوق بر میان جان بندند و رداء عشق بردوش سِر اندازند و بنیت احرام ظاهر چون محظورات را بر خود حرام کنند بنیت احرام باطن هر چه جز مطلوب و محبوب حقیقی است همه را بر خود حرام گردانند و چون بظاهر نداء (وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...* الآية. الحج:۲۷) را بقول (لبّيك اللهم لبيك) اجابت کنند بباطن نداء (يَآ أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* اِرْجِعِيٓ إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي* وَادْخُلِي جَنَّتِي* الفجر:۲۷-۳۰) را لبيك اجابت دهند و چون ظاهر را باجمع حاجیان بعرفات حاضره کنند باطن را بمقام عرفان در زمرهٔ کروبیان ایستانند و چون بظاهر بمزدلفه وقوف کنند بباطن بمقام زلفت و الفت واقف باشند و چون بظاهر از مزدلفه هفتاد سنگ برگیرند بجهت رمی جمار بباطن هفتاد سنگ نیت و توجه قوی و قصد خالص را که هر یک در وقت اتیان و اثبات شعبهٔ از شعب ایمان ازوی صادر شده باشد و بتوحد و خلوص آن نیت و عزم از شوایب اغراض دینی و دنیاوی هیچ آسمانی و مرتبهٔ اورا حایل و مانع وصول باین مرتبهٔ زلفت و الفت نیامده چنانکه حدیث صحیح درین معنی واردست که (لااله الاّالله خالصاً ليس لها دون الله حجاب حتى يخلص اليه) و آنجا ثابت و راسخ گشته تا چون صاحب این نیت و توجه باین مرتبه برسد اعیان آن نیات و توجهات را که بشدّت و ثبات بصورت سنگ پارهٔ دران مرتبه زلفت واقع باشند برگیرند و بهر یک حجابی از حجب هفتاد گانهٔ نور و ظلمت را که چهل و نه ازان حجب نورانی اند و بیست و یک ظلمانی خرق و کشف کنند آنگاه چون بظاهر بمنی رسند و آنجا هفت ازان سنگها را بیندازند بباطن بمنی رسیده باشند و هفت سنگ از معظم آن سنگهاء نیات و غرضات خالص را آنجا انداخته و بهر یک حجابی از معظم آن حجابها را خرق و کشف کرده آنگاه چون بظاهر گوسفندی قُربان کنند بباطن گوسفند مألوف نفس را آنجا بشکرانهٔ قربان کنند اعنی

از تطلع و تشوق بغیر ذات مطلوبش فانی کنند آنگاه چون بظاهر موی سر بسترند بباطن هر سر موی از حبّ جاه عند الله که تشوق است بحصول مقام شفاعت و مراد از آنچه گفته اند که (آخر ما یخرج من قلوب الصدیقین حب الجاه) این حب جاه مذکور است نه حب جاه عند الخلق که وصول باول مقام صدیقیت بر ترک آن جاه عند الخلق موقوفست در سر ایشان مانده باشد آنرا از سر خود دفع کنند و یگانه بآن مرتبه متوجه شوند آنگاه چون بظاهر بکعبه رسند و هفت بار گرد ارکان و توابع کعبه طواف کنند بباطن بحقیقت آن مرتبه وصول یافته باشند و حینئذٍ هفت بار بجهت تخلق و تحقق بهر صفتی ازان ارکان و توابع مذکور بر آیند و در وقت أداء رکعتی الطواف بظاهر بباطن بحقیقت مناجات و حضور بحضرت صاحب مرتبه که حضرت الله تعالی و تقدس است و قرب او توجه نمایند و متحقق شوند آنگاه در وقت سعی هفت بار میان صفا و مروه بظاهر بباطن کنند میان حضرت وجود که وحدت و صفاء حقیقی او راست بل خود عین وحدت و صفاست و منشأ جمله اسماء الٰهی است و میان حضرت علم که مبدأ جمله حقایق الٰهی وکونی‌است تا بهر صفتی ازان صفات هفتگانه که ارکان و توابع مرتبهٔ مذکور اند و در علم ثابت باسمائی که بآن صفات تعلق دارد و بحضرت وجود بازبسته تحقق یابند آنگاه باز چون بمنی رسند بظاهر و باقی سنگها بیندازند بباطن نیز بقیت حجب را بباقی سنگهاء نیات محکم خالص که در حضرت قربت ثابت اند خرق و کشف کنند آنگاه بسبحات وجه بی نهایت سوخته شوند و بپرتو شمع وصل منور و افروخته گردند و ذلک عین المطلوب اکنون چون حقیقت عظمت این خانه وقصد سابقان و حج ایشان دانستی و سرّ هر فعلی وهیأتی بر سر آوردی بعد ازان بدان که مقصود از حج این معانی است که گفته شد و هر سالی که حجی چنین گزارده شود حجهاء نا مقبول آن سال همه ببرکت او مقبول شود چنانکه آورده اند که علی بن الموفق گفت شبی در مسجد خیف خفته بودم در خواب چنان دیدم که دو فرشته جامهاء سبز پوشیده از آسمان فرود آمدند یکی بآن دیگر می پرسد که می دانی که امسال چند کس حج کردند گفت می دانم ششصد هزار کس حج کردند گفت می دانی که حج چند کس مقبول بود گفت می دانم حج شش کس مقبول بود و باقی مردود این گفتند و بر آسمان رفتند علی بن

الموفق می گوید که سخت غمگین شدم تا شبی که در مشعر الحرام رسیدیم من دران فکر و غم بودم که در خواب شدم همان دو فرشته را دیدم که باز بهمان صورت فرود آمدند و یکی بدیگری پرسید که می دانی که امسال چند کس بخانهٔ خدای تعالی حج کردند آن دیگر گفت می دانم ششصد هزار کس گفت می دانی چند مقبول شد گفت می دانم حج شش کس مقبول شد و باقی مردود بود الاّ امشب هر صد هزار کس را بیک کس ازین شش کس بخشیدند پس حج آن شش کس بدین صفت مذکور که مقصود ست موصوف بود و باقی بطریق عادت لکن قوت عبادت آن سابقان مر عادت ظالمان و مقتصدانرا همرنگ خود گردانید اکنون **صفت حج ابرار** که مقتصدانند بشنو باید که بدانی که چون ابراهیم علیه السلام بحکم امر (**وَاَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ ...* الآیة. الحج :۲۷**) بر ندا مبادرت نمود حق تعالی با کمال قدرت آن ندا را بجملهٔ ذرات که در صلب آدم جواب بلی داده بودند برسانید بعضی باجابت تلقی کردند بزبانی که هریک را دران مرتبه بود مناسب آن مرتبه و بعضی خاموش بودند و بعضی جواب لبیک متعدد دادند تا بحسب تعدد اجابت دران مرتبه اینجا اداء حج متعدد موجود می شود اکنون بنگر که اگر تو مراد و مطلوب نبودی بی کسب و فعل تو کی ترا باجابت هدایت کردندی اکنون چون دانستی که درجت مطلوبی داری و اجابت دعوت دوست می کنی اسباب لقاء دوست را آماده دار و سرّ لیس احد اغیر من الله را مستحضر شده بر ترک تعلقات بی حاصل که ارباب متفرقند اقدام نمای و از مظالم خلق و مظالم نفس خود که براندن هر شهوتی و غضبی ظلمیست که بر نفس می کنی گردن خود را بتوبه و استغفار و ردّ حقوق خلق آزاد گردان پس چون برسر بادیه رسی سرّ (**ان احدکم لن یری ربّه حتی یموت**) را در خاطر آور و از سر جان بر خاسته بطلب رضای جانان مشغول شو که علامت آن طلب رضای حق در خلاف رضاء نفس کوشیدن است پس چون عیّار وار سر را در خطر نهادی بدانکه بعد از مرگ با حضور بحضرت دار الجلال منازل و مواقف و عقبات برزخ و جسر و مواقف قیامت و صراط و غیر آن بسیار است بادیه را اول آن منازل شمر و مردانه قدم در راه نه و چون احرام بندی در وقت غسل چنانکه ظاهر را از نجاست وحدث ظاهر پاک میکنی باطن را از نجاست اخلاق ذمیمه و اوصاف

ناپسندیده پاک کن و در بستن احرام راحتهاء نفس و آزار خلق و هر چه جز طلب رضاء حق تعالی باشد بر خود حرام کن و در گفتن (**لبیك اللهم لبیك**) خوانده نصب العین دار و از التفات بغیر وی در حالت سؤال و جواب باوی که بی ادبی عظیم باشد خود را صیانت کن و چون پای در حرم نهی خود را در دهلیز سرا پردهٔ عزت و عظمت مالک الملک انگار و بحرمت و تعظیم هر چه تمامتر قدم در حرم نِه و چون نظرت بر جمال کعبه افتد مالک خانه را از پس پردهٔ عزت حاضر و ناظر افعال و اعمال خود دان و در طواف سرّ خود را بگرد تخلق بحیاتی که مرگ گرد او نگردد و علمی که جهل ازو بگریزد و ارادتی که نا مرادی بوی نرسد و قدرتی که عجز را باو کار نباشد و امری که رد و خلاف ازو دور باشد و جودی که ببخل مختل نشود و عدلی که بدو ظلم راه نیابد گردان کن و جان خود را در موافقت ملأ اعلی و مجاوران عالم الاّ گرد بیت المعمور در طواف می دار و مستحضر آن می باش و بسعی صفات تن را همرنگ صفات جان می گردان و آن **صفات هفتگانهٔ جان** اینها اند **یکی** طهارت است از الواث نفس و طبیعت **ودوم** عفت است از شهوت الاّ بر مقتضاء حکم شریعت **وسیم** شجاعت است باقدام محاربت نفس و شیطان **وچهارم** سخاوت است بهر چه میسر شود از اندک و فراوان **وپنجم** حلم است از جهل هر دانا و نادان **وششم** صبر است بر شداید **وهفتم** شکر است بر عواید و فواید که صفات طبیعت و نفس جمله بر خلاف اینها است و سعی در تبدیل اینها لازم است و بسنگ انداختن هفت صفت کبر و عجب و حقد و حسد و حرص و شحّ و غضب را از خود بینداز زیرا که این صفات مذکور در نفس همچون کوهی سخت و متحجر شده اند بمیتین ایمان متین آنرا خرد کردن و پاره پاره از خود انداختن ضروری است و در مقام اداء قربت را می جو این نیت بخاطر گذرانی ببرکت آن قربت مقصودت میسر شود و آن کوه عظیم از میان بر خیزد و بخلق فضولیها از سر انداختن را مستحضر باش بنیت انکه دیگر هرگز بر سر آن نروی و برنج خلق نفس بریدن از شهوات و لذاتش حاضر باش تا بفواید ابرار از حج خانهٔ آفریدگار تمام بر خوردار شوی (**رزقنا الله موافقة الابرار ومرافقة الاخیار ومتابعة السابقین وحسن اقتداء هدی المتقین وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه اجمعین آمین یا رب العالمین.**)

قاعدهٔ سیم

در بیان آنچه طالب راه حق را دانستن آن در بایست شود در سلوک راه حق و آن مشتمل بر دو بابست

باب اول: در معامله با حق و آداب باطن و ذکر کیفیت سلوک و مقامات.
باب دوم: در معامله با خلق و آداب ظاهره.

معامله با حق

باب اول: بدان ارشدك الله الی سواء السبیل که الله تعالی بذات و صفات و اسماء خود یگانه است کما قال تعالی **(قل هو الله احد)** و همچنانکه وحدت حقیقی لازم ذات و اسماء و صفات مقدس اوست دوام و بقا لازم وحدت وجود و وجه اوست کما قال عز و جل **(وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ... * الآية. الرحمن: ۲۷)** پس هر چه را نسبت بوجود یگانگیٔ او تمامتر است حیات و ثبات او بر دوام تر است چنانکه ارواح و ملائکهٔ مقرّب اند که وحدت و بساطت از خصایص ایشانست تا باین سبب فنا و فساد ازیشان دور تر است و هرٌ چه بکثرت و ترکیب منسوب تر است فساد و فنا بوی لاحق تر چنانکه اجسام مرکبه که کثرت و ترکیب و تضاد و تنافی خاصیت ایشانست پس چون بر موجب **(کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف)** ایجاد عالم و عالمیان لازم افتاد و وجود که یگانگیٔ حقیقی اوراست و نسبت و اضافتش باشیا عرضی و مجازی است مر توجه را بظاهر خود بسوی تحقیق این مقصود که کمال پیدایی و شناخت حضرت معبودی است متصدی و متعرض شد و میان وحدت که لازم او بود و میان کثرت عالم و عالمیان مناسبتی که اقتضاء ارتباط و اتحاد کردی ثابت نبود لاجرم وحدت مجموعی و

عدالت را که سایه و پرتو وحدت حقیقی است در هر مرتبهٔ اثبات فرمود آنگاه بسبب و واسطهٔ آن نسبت و رابطه بنیاد ایجاد نهاد و چون عالم ارواح را بوساطت بساطت نسبت بایـن حضـرت تـمامتر بود لاجرم ایجاد و اظهار اورا مقدم داشت و بعد ازانکه ذات قلم اعلی و ارواح مهیـنـه را بی واسطه و لوح المحفوظ را بواسطهٔ قلم اعلی وجود بخشید حقایق معلوماتی را که درعلم ازلی وجود و ظهور ایشان من الازل الی الابد علی التعاقب مقدر و مقرر بود بوساطت قلم اعلی درعین لوح المحفوظ بحکم **(اکتب علمی فی خلقی)** و بروایتی **(اکتب ما هو کائن الی یوم القیامة)** مثبت گردانید و هر یکی از آنها را آنجا صورتی روحانی بحسب آن مرتبه معین کرد پس این لوح المحفوظ که بهر اعتباری نامی دارد اورا چهار اعتبار معنوی اثبات کرد **یکی** اعتبار توجه بسوی حضرت موجدش تعالی و تقدس ومدد پذیرفتن ازو بی واسطه و اورا باین اعتبار روح نام نهاد و وحدت و اجمال برین جهتش غالب آمد **ودوم** اعتبار توجهش بموجد و قبول مدد ازوی بواسطهٔ قلم اعلی و ازین جهت نام او لوح المحفوظ است و باین اعتبار کثرت و تفصیل بر وی مستولی است **وسیم** اعتبار اظهار آن کثرت و تفصیل که در وی ثابت است بکتابت قلم اعلی بنزول وی درعالم مثال وحسّ وقتی دفعةً واحدةً وگاهی علی التعاقب من الازل الی الأبد و مظهر نزول و ظهورش علی التعاقب بکمال تفصیل حقیقت طبیعت آمد که متوجه است بکمال ظهور بصورتهاء بی نهایت ازعرش تا کرسی تا سموات تا عناصر تا مولدات و جملهٔ صور اجناس و انواع و اشخاص ایشان الی ما لانهایة در دنیا و برزخ و حشر و دوزخ و بهشت تا فردوس اعلی تا کثیب الرو یة از برای تحقیق مقصود کمال پیدایی ذاتاً و صفاتاً جواهراً و اجساماً و اعراضاً **واما جهت واعتبار چهارم** لوح المحفوظ تدبیر آن تفصیل است بجهت ظهور هر صورتی بصفت وحدت و عدالت و رجوع آن موجود بموجدش بواسطهٔ تخلق و تحقق بآن وحدت و عدالت حقیقی که کمال شناخت موجد تعالی و تقدس بحکم **(فخلقت الخلق لاعرف)** بآن تخلق و تحقق باز بسته است و اورا باین جهت و اعتبار نفس کل نام است پس جهت اخذش از موجد بی واسطه که بآن اعتبار روح نام دارد باطن آمد و این جهت تدبیرش که بآن سبب نفس است ظاهر لاجرم روح باطن نفس آمد و نفس ظاهر روح و

مثال روشن ایشان عین آفتاب است که آن بالنسبة باطن است و ظاهرش این شعاع یگانۀ اوست که هر جسمی از و نظری و اثری و تربیتی دارد همچون این نفوس جزوی که آثار نفس ناطقۀ مذکورند و تربیت را جهاد صورتها می کنند پس چون این طبیعت مذکور در نزول آمد و باجمال بصورت عرش و بتفصیل بصورت کرسی و باز باجمال بصورت عنصر و بتفصیل بصورت سماوات و ارکان ومولدات مصوّر و مفصل می شد تا بصورت انسانی رسید اکثر اجناس و انواع و اشخاص عالم را پیدا کرد و چون باین صورت انسانی و مزاج او مصوّر گشت از اصل خود تقاضاً مدبّری کرد و بقابلیت خود اثری ازین نفس مدبّر کلی قبول کرد مرکب و مظهر آن اثر نفسانی روح حیوانی گشت پس ظاهر این اثر نفسانی که بواسطۀ روح حیوانی وبمزاج تعلق گرفت نفس مدبّر آمد و باطنش روح مجرّد و این نفس مدبّر را بواسطۀ شدت تعلق بروح حیوانی و تخلق باخلاق و صفات او نفس اماره گویند زیرا که اوصاف ترابی و طینی و صلصالی که کسل است و بطالت و ظلمت و زلّت و نسیان و کبر و تبش منضم باوصاف نباتی که حرص و شبره و نَهْمَت است و منضم بآن اوصاف حیوانی که غضب و شهوت و ظلم و بدلی و حقد و بخل و حسد جمله درین روح حیوانیٔ او مجتمع اند و چون این نفس مدبّر همرنگ روح حیوانی شد منبع این اخلاق ذمیمه گشت و چون قوت وهمی که اثری از شیطان باوهم راهست باوی پیوست کبری و انانیتی با آن اخلاقش منضم شد که بمضادت و مخالفت حق پیدا گشت واما روح مجرد که نسبتش باملائکه تمامتر افتاده بود منبع اخلاق حمیده آمد از جد و اجتهاد و نوریت و تذکر و عبودیت و تواضع و عدل و امثال آن پس نفس کل بجهت معاونت این اثرش که نفس جزوی است مر تربیت این مزاج را متصدی گشته از موجدش مدد خواست حق تعالی بقلم اعلی که از جهت ضبط و قید و حفظ آنچه از موجدش بوی می رسد اورا عقل نام است و مراد ست از انچه در قلم آمده است که (اول ما خلق الله تعالی العقل) فرمان فرمود با بهر اثری که از نفس بهر مزاجی انسانی می پیوندد نظری از نور عقل بی ضبط و تمییز و تدبیر از خواص اوست بآن اثر همراه باشد تا در عمارت دین و دنیا و عبادت و معرفت یارمندیٔ او کند و ازین جهت عقل شرط تکلیف آمد و روح حیوانی ومزاج نیز از طبیعت که اصل

ایشانست مدد خواستند هوا را بمدد ایشان تعیین کرد پس از قوتهاء که درین مزاج بودند به مفکره و ذاکره اعوان و انصار عقل گشتند و وهم و خیال یارمندیٔ هوا شدند و بسبب آنکه در عالم حس حکم و غلبهٔ مر طبیعت را داده اند لاجرم در ولایت صورت ثواب و اعمال او برکار شدند و نفس اماره بحکم (فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ*)ی که اثر اطلاق طبیعت است همه ولایت را فرو گرفت و اعوان و انصار روح را که عقل و مفکره وذاکره اند تبع خود گردانید تا در استیفاء حظوظ واز لذات او انواع گریزی و چاره گری بکار می برند و حینئذ بیکبارگیٔ روح را مغلوب و معزول و گم نام و گم نشان گردانید و خود بتلبس باحکام جهل و کثرت و انحراف و ظلمت و اختلاف در گفتار و کردار و حرکات و سکنات از آگاهی و دانش و عدالت و وحدت محجوب و غافل و گمراه و ذاهل گشت و از لابدّی رجوع بمعبود خویش و شروع در کاری که اورا از برای آن آفریده است و حیات و بقا کرامت کرده بکلی بیهوش و بی خبر شد و چون بر علم ازلی این معانی پوشیده نبود از برای اهل عنایت و سابقت تدارک فرموده بود و انبیا و رسل را با شمعها و مشعلهاء آیات و معجزات و کتب و شرایع بر سر راه ایشان فرستاده تا ایشان را دران وادیٔ ظلمانیٔ جهل و غرابت براه راست اسلام و ایمان ارشاد و هدایت کنند و مران وحدت حقیقی را صورتی ومظهری که عدالت است پیدا کرده ومران عدالت را میزانی که شرایع است پدید فرموده و مر فرایض را که اثر وحدت حقیقی امر وحدانی (وَمَآ اَمْرُنَآ اِلاَّ وَاحِدَةٌ ...* الآية. القمر: ٥٠) بایشان هم راه است زبانهٔ آن میزان گردانیده و مر نوافل را که مکملات و متممات فرائض اند در عمود آن میزان و مر افعال و اعمال را که مقتضاء امراند و ترکها را که مقتضاء نهی اند درکفهاء آن میزان تعبیه کرده تا باداء فرائض حکم وحدت أمر وعدالت که اثر اوست در جملهٔ صفات و اعمال و اقوال و حرکات وسکنات ایشان پیدا شود و بآن واسطه بمعاد (اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا ...* الآية. يونس :٤) بحکم مناسبت رجوع توانند کرد و بحق شناخت آن ذات و اسما و صفات یگانه قیام توانند نمود لاجرم چون ناگاه بارقهٔ عنایت از روزنهٔ قابلیت یکی در جهد و ازین جهت بعضی را اندک مایه بسوزاند و بعضی را شفا گرداند حینئذ اثر آن روشنایی اول بروح مجرد رسد آگاهی بالله و معبود ولابدّی

شروع در مقصود ازوی سر برزند که باطن ایمان عبارت ازانست آنگاه اثر آن آگاهی را بعقل رساند و عقل بر نفس اماره که در وادیٔ ظلمانی غفلت گمراه و آواره شده است بنداء (... **تُوبُوٓا اِلَى اللّٰهِ جَمِيعاً** ...* الآیة. النور: ۳۱) ازان وادی باز گرداند و آیت (**وَ اَنِيبُوٓا اِلٰى رَبِّكُمْ وَاَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لاَ تُنْصَرُونَ*** الزمر: ۵۴) بگوشش فرو خواند نفس امارهٔ بیچاره چون از خواب غفلت بیدار شود بنور شمع دعوت و چراغ عقل در خود نگرد اسباب هلاک و خسار آماده یابد و ابواب خرمان و ادبار برخود کشاده بیند فریاد (... **يَا حَسْرَتٰى عَلٰى مَا فَرَّطْتُ فِى جَنْبِ اللّٰهِ** ...* الآیة. الزمر: ۵۶) بر آرد و از گمراهیٔ خود از راه راست شرع بیداری و آگاهی یابد لکن این حال مر نفس را همچون برقی خاطف باشد و لکن در آمدش در دائرهٔ اسلام باین قدر محقق شود و حجب مظلم و قیود محکم چون همگیٔ اورا فرو گرفته است وقتی بحکم بحظوظ و لذّات مشغول میشود و گاهی بحکم این آگاهی متلبس میشود و لکن آگاهیٔ جان را ثباتی بیشتر میباشد ومادام که این آگاهی گاهی ظاهر و گاهی پوشیده باشد اورا **(حال)** گویند و چون ثابت شود **(مقام)** گردد آنگه چون آگاهی و بیداری ثابت شد حینئذ اثر ثبات آن آگاهی آن باشد که در هر کاری که شروع کند داعیه از باطن او سر بر می زند که اورا از شروع در اداء عبادات و طاعات منع و زجر می کند خصوصاً از ارتکاب منهیات و اشتغال بمالایعنی و این را حالت زجر خوانند که بعد از آگاهی و بیداری ثابت شود پس حینئذ عزم رجوع کند از متابعت طبیعت بملازمت شریعت و از احکام عادات بقیام بعبادات و از خلق بحق و این را مقام **(توبه)** گویند و این جامع همه مقامهاست و این سه مقام انتباه و تیقظ و زجر مبادیٔ او یند و درین مقام چون جان وعقل عزم رجوع سازند و نفس را بر تحقق بحقایق اسلام الزام کنند و از استیفاء حظوظ و لذات حسی و وهمی جز بموافقت شرعش باز دارند حینئذ طبیعت با جملهٔ اعوان و انصار در مقابله آیند و بجنگ و مقاتله مشغول شوند و آن زمان شیطان بمدد ایشان جست در ایستد و نفس را بلطایف حیل فریفتن گیرد و لذات وشهوات و آمال و امانی را در نظر او جلوه کردن آغازد و ازین جهت مجاهده حال او شود در مقام توبه آنگاه بعد از آن از جهت طلب استقامت در راه و خوف از مظان وحشت و تردد وحیرت طلب مدد در

دفع اعدا باقوت لازم بیند پس طلب شیخی مرشد راه دیده و دلیل بر گزیده کردن برخود واجب شمرد تاخود را بوی تسلیم کند و از حول و قوت خود در سلوک راه و دفع بد خواه بدر آید وخود را بکلی بوی سپارد و این حال **(ارادت)** است از احوال مقام توبه پس هر چه ازوی ظاهر شود از گفتار و کردار آنرا برشمردن و بمیزان شرع سنجیدن یا بر شیخ عرضه کردن ضرورت باشد و این حال **(محاسبه)** باشد از احوال مقام توبه که نفس را از اداء حقوق امر و نهی و فرائض و لوازم و سنن مطالبت کند آنگاه تحقیق این محاسبت جز بمراقبت میسر نشود که همگیٔ انفاس را رعایت کند که بچه مصروف میشود و اوقات را نگاه می دارد تا اگر خللی واقع شود حساب آن تواند کرد و باین مراقبت و محاسبت راه شیطان را برخود بسته کند آنگاه هر چه ازو فوت شده باشد دمبدم بتدارک آن مشغول گردد و از تهاون و تقصیر در اداء حقوق أمر و نهی و صرف اوقات و انفاس در بطالت باصلاح آن بجدّ و جهد و سعی جمیل بازگردد و بحال اجتهاد متلبس شود هم در مقام توبه پس آنگاه برویت اضطرار و نومیدی از عملی شایستهٔ رضاء آفریدگار و استقصا در طلب علتهاء نفس و بواعث او بر ملازمت خدمت و اداء عبادت و طلب خلاص از یاد لذتهاء گناهان سابق بسوی عجز و انکسار و پناه بردن بلطف کردگار رجوع نماید و این حال **(انابت)** اولیاء باشد از مقام توبه آنگاه بکمال انقیاد بتصدیق وعد و وعید و تعظیم أمر و نهی و معامله را بر یقین و انصاف حق و خلق دادن بنا نهادن و از نفس حق آن طلبیدن و از مخالفات منقطع شدن و خواست و ارادت را بر حکم شرع و فرمان قرآن مقصور گردانیدن بحال اعتصام بحبل حق تعالی تحقق یابد و باندیشه کردن که احکام نهایت مبنی بر احکام بدایت است و اساس بدایت و ارادت هشت چیزاست: یکی امرحق تعالی را از سر اخلاص نگاه داشتن **و دوم** متابعت سنتها بواجبی نمودن **وسیم** نهی حق را از سر ترس از قطعیت تعظیم کردن **وچهارم** حرمت حق و خلق را بأداء حقوق رعایت نمودن **وپنجم** نصیحت از سر شفقت بر نفس خود اولاً و بر عموم خلق ثانیاً بذل کردن **وششم** بار خود از خلق برداشتن و برنفس خود نهادن چه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که **(نفسك مطيتك)** **و هفتم** از صحبت هر کسی که وقت توکه معامله و محاسبه و ذکر و فکر جمع باشد

ازوی و دیدار وی شوریده و پراکنده شود دوری طلبیدن **وهشتم** از هر سببی از اسباب ظاهر یا از اسباب باطن که دل ترا در فتنه و تشویش اندازد گریختن پس باین علم و اندیشه بحال فکر که از فروع و احوال مقام توبه است متحقق شود و بملازمت برین و یاد این در اثناء هر قولی و فعلی که از وی صادر شود حال **(ذکر)** که از احوال مقام توبه است تصحیح کرده باشد و در تحقیق این جمله که گفته شد و طلب نهضت و حست در ایستادن و بجدّ سعی نمودن و بفترتی و کلفتی که نفس بمجاهده و ترک مألوفات در خود مشاهده کند التفات نا نمودن و فاتر نا شدن و دران باب بحضرت معبود مقصود تعالی و تقدس التجا کردن و بوی در گریختن و پناه بردن و از وی مدد خواستن بحال فرار (**فَفِرُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ ...* الآية. الذاريات : ٥٠**) تحقق یابد و در تحقیق بهر حالی و مقامی ازین احوال و مقامات خوف قطیعت و رجاء وصول بمقصود باید که ملازمش باشد تا نفس بمجاهده و محاسبه و مراقبه و ترک حظوظ تن در دهد و باید که هر دو برابر باشند تا از نومیدی و ترک ادب محفوظ ماند قال علیه السلام (**لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا**) و درین همه احوال خصوصا مجاهده صبر لازم افتد و چون بحالی تحقق یافت ازجهت طلب مزید توفیق و قوت صبر بحق شکر قیام نمودن واجب آید لاجرم خوف و رجاء و صبر و شکر از فروع و احوال مقام توبه آمدند و ازین جمله بعضی در دائرهٔ مرتبهٔ اسلام میسر شود بجهت تضرع بدوام عمل و نرم گردانیدن نفس و جوارح که بفضول و مالایعنی ومدد یافتن بچیزهاء منحرف که اکل و شرب از اموال حرام و شبهت است نفس با همه اعضا و جوارح منحرف و درست شده اند بتحقق باین احوال نرمی دریشان پیدا شود آنگاه بتحقیق مقام **(ورع)** که احترازست از جمله حرامها و مشتبهها در خورش و پوشش و پاشش و از جمله منهیات شرع حکم انحراف از نفس و اعضا و جوارح زایل شود زیرا که چون طعام و شراب که جزء و عضو می شوند منحرف باشند اثر آن انحراف در نفس و همه جوارح و اعضا پیدا آید چه هر غذائی که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدت و عدالت است درو سرایت کرده است پس هر که آنرا تناول کند اثر عدالتی که از حکم شرع با آن غدا همراهست در نفس و همه اعضاء او پیدا آید و حینئذ در اداء

عبادات نرم و منقاد باشد که نصّ (...ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللّٰهِ ...* **الآية. الزمر:٢٣)** هم ازان نرمی خبر می دهد و هرچه شرع آنرا حرام کرده است یا وجه حلالئ او مشتبه و پوشیده بود حکم انحراف مخالفت شرع باآن غدا و اگر خود لقمه باشد همراه شود وحینئذ آن حکم انحراف از ان غدا بنفس و اعضا و جوارح سرایت کند که عصیان و طغیان و ارتکاب منهیات وظهور بصورت اخلاق بد و منحرف جمله اثر آن انحرافست و همچنین استعمال محرّمات و شبهات موجب انحراف مزاج نفس و اعضا می گردد و همچنین مجرد رؤیت منکرات مؤثر اند لهذا در خبر آمد که **(من رأى منكم منكراً فليغيّره بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف الايمان)** یعنی اگر ایمانش قوی بودی هیچ چیزی اورا از تغییرمنکر مانع نیامدی واگرچه سرش در سران رفتی پس ورع از فروع توبه آمد و هر حالی ازین احوال مادام که در صدد تحول و تبدل است و وقتی روی می نماید و وقتی پوشیده میشود اورا **(حال)** گویند و چون ثابت و مستقر و ملکه گردد **(مقام)** باشد و بنزد تمامئ مقام توبه این جملهٔ احوال که گفته شد مقامات شوند و یا از مقامی تمام در نگذرد و باحوال مقام بالا تر متلبس نشود حقیقت آن مقام ثابت و ملکهٔ او نگردد و هر مقامی ازین مقامات مذکور را ابتدای است و وسطی و انتهای ابتدای شان بابعضی از وسط در مرتبهٔ اسلام ثابت شود و اما انتهای شان جز در مرتبهٔ ایمان تمام ثابت و محقق نگردد که آن انتها از خفایاء بقایاء هر مقامی بوده باشد پس چون قدم در دائرهٔ مرتبهٔ ایمان و تحقق بحقایق آن نهد بهر مقامی ازین مقامات گذشته و آینده که تحقق می یابد نفس ضعیف میشود و روح قوت می گیرد و صفات نقص نفس زوال می پذیرد و صفات کمال روح ظاهر می گردد و درین حال نفس از درجهٔ امّاریت بلوّامیت آید و درین مرتبهٔ ایمان اول حالی شریف و فائدهٔ عظیم که سیّار را روی نماید آن باشد که عیبهاء افعال و اعمال و شرّیهاء پوشیدهٔ نفس بروی آشکارا گردد تا هر چند نفس اورا بر ترک دقیقهٔ از اعمال ملامت کند تا خود را مطمئن نماید و یقین داند که نفس دران حال شری پوشیده باقی دارد و ازینجا فرمود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که **(ما انا ونفسي الاّ كراعي غنم كلما ضممتها من جانب انتشرت من الجانب الآخر)** و چنانکه یکی از اکابر از حضرت عثمان در

خواست تا نفس را بوی نماید در واقعه طبقی پر از زیبق بوی نمودند و فرمودند که این زیبق را بدو نیمه کن و شمشیری بدست وی دادند تا آن زیبق را دران طبق بدو نیمه کند ما دام که شمشیر برانجا داشت زیبق بدو نیمه بود چون دست باز داشت زیبق بحال خود رفت پس گفتند که مادام که شمشیر رعایت شریعت را برنفس می داری نفس ساکن است و بغفلت نفس بر سر کار خود رود پس چون حال چنین است سیّار هیچ گونه بر نفس اعتماد نکند و همیشه اورا متهم و سر کوفته دارد و تتبع مکرها و شرّیهاء پوشیدهٔ او می نماید و بتدارک آن مشغول می باشد که مهم ترین چیزی مر سیّار را آنست و (عیوب نفس که تلبس اوست بصور انحرافات دو نوع است): یکی آنکه آثار آن ظاهر شود غالباً هم بر سیّار و هم بر غیر او و آن اخلاق ذمیمهٔ اوست از کبر و بخل و حقد و حسد و حرص و جبن و ظلم و امثال آن و دوم آنکه آثار آن سخت پوشیده باشد هم بر سیّار و هم بر غیر او همچون دقایق ریا و شرک خفی چنانکه در خبرست که **(الشرك اخفى فى صدور بنی آدم من دبيب النملة على الصخرة الصماء)**[1] مثلا چنانکه اگر سرّ سیّار را یا روح اورا در اثناء سیر حالی شریف و علمی غریب روی نماید نفس اثری ازان دزدیده دریابد و سیّار را بران دارد تا آنرا اظهار کند نیت انتفاع غیری ازان و مقصود نفس ازان نه انتفاع کسی باشد بلکه قصدش شهرت و طلب جاه و منزلت باشد و برین معنی جز عالمی متیقظ واقف نشود و امثال این معنی بسیار است و از اخلاق بعضی آن باشد که در تحقق بمرتبهٔ اسلام متبدّل یا زائل شود و بعضی درین مرتبهٔ ایمان متغیر و متبدل گردد و از اخلاق بعضی که اصلی باشند متحول شوند نه متبدل و صفت تحول آنست که مصطفی صلی الله علیه وسلم ببیان **(بعثت لاتمم مكارم الاخلاق)** مصارف اخلاق ذمیمه پیدا فرموده است و گفته که **(لا بخل الا بالدين ولا حسد الاّ فى اثنين رجل اعطاه الله القرآن فيقوم به آناء الليل والنهار ورجل اوتى مالاً فينفق به فى سبيل الله)** و امثال این که چون دین و اسلام برنفس غالب آمدند و ظاهر و باطن اورا فرا گرفت هر صفتی از صفات اصلیٔ جبلّیٔ او که ازو سر برزند بوی صرف رود چنانکه پیش از سلوک که طبیعت غالب بود همه بوی مصروف میشد از صفات حمیده و ذمیمه پس اکنون اگر بخل و امساک صفت جبلّی است در دین صرف شود که نگذارد که

---

(١) من دبيب النملة السوداء على الصخرة الصماء فى الليلة الظلماء.

هیچ خردهٔ از فضائل و آداب دینی ازوی فوت شود و اگر حسد غالب باشد بغبطه در امور دینی متحول گردد چه (**حسد**) را سه مرتبه است **یکی** آنکه نعمت محسود به را از محسود زائل خواهد و بحاسد عاید **ودوم** زوال آن نعمت از محسود بی طلب وصول آن بحاسد **و سیم** حصول مثل آن نعمت مر حاسد را بی زوال از محسود و این قسم سیم را (**غبطه**) گویند و این محمود است هرگاه که در امور دینی صرف رود و آن دو مرتبهٔ دیگر مذموم اند علی الاطلاق و همچنین (**کبر**) اگر حیلتی باشد در مقابلهٔ کفار و اعدای دین صرف شود در صف مقاتله یا بر متکبری که بتکبر بروی امید زوال تکبر کند ازوی همچنین (**جبن**) در ترک جدال و مراءو خصومت با برادر مسلمانان صرف باید کرد و همچنین (**کذب**) که جبلی افتد در محافظت عرض و مال مسلمان مصروف شود و در اصلاح ذات البین و (**غضب**) را در قدح و قمع اعدای دین و (**حقد**) و (**بغض**) را بمخالفان دین و متهاونان و قادحان دروی صرف باید کرد وهلم جراً و هر چه عارضی باشد خود بقوت گرفتن روح که بساطت و وحدت بروی غالب است انحراف میل باطراف از افراط و تفریط در هر صفتی و خلقی بحکم تسلط و غلبهٔ احکام روح و صفات او باعتدال و رعایت وسط در هر خلقی و صفتی متبدل گردد چنانکه مثلا (**تهور**) انحراف خلق شجاعت است و میل بطرف افراط و (**بد دلی**) انحراف و میل اوست بطرف تفریط و امثال آن که مصطفی صلی الله علیه وسلم شرف رعایت آن وسط را بخیریت وصف فرموده است که (**خیر الامور اوسطها**) و بباید دانست که عمده و زبده وجامع وفذلك همه مقامات دومقام است : اول (**توبه**) که بعضی از احوال وی بیان کرده آمد ودوم (**زهد**) که بعد ازین گفته میشود و **تحقیق این دومقام کلّی بچهارچیزبازبسته است** : **یکی** کم گفتن **ودوم** کم خفتن **وسیم** کم خوردن **وچهارم** کم آمیختن باخلق و ازیشان کناره گرفتن زیرا که گفتار بسیار جز تلاوت و اذکار دل و خاطر را جمع مشوش و پراکنده گرداند بحکم کثرت و اختلاف مقاصد و اغراض اولی تر که پراکنده و مشوش را مشوش ترکند و نیز نَفَسْ که از باطن بر انگیخته میشود وحدانی می باشد وبسخن در ترکیب و مخارج حروف متکثر می گردد و اثر آن باز بانفس دیگر همراه شده بزیر می رود و منبع نفس را متکثر می کند و

اثر آن بباطن می رسد و اورا مشوش می گرداند و اما بسیار خفتن حجاب و غفلت و جهل را قوت می دهد و ذکر و طاعت را بر دل گران می‌کند و عزلت از خلق مدد کم گفتن می دهد و کم خوردن کم خفتن را مدد می کند وعزلت از خلق در تحقیق مقامات ازانجهت ضرورت افتاده است که قطع نظر از اسباب و اغراض از اشغال و اشتغال و توجه بمطلوب و اخلاص در عمل مر مبتدی را جز بعزلت دست ندهد و عزلت بعدد چهل روز را خود در تنو یر باطن و کشف آن حجب چهل گانه که بتخمیر طینت آدم از برای صلاحیت او مر عمارت زمین را در آدم تعبیه کرده بودند و ازو بهر سالکی سرایت کرده است باین توجه و اخلاص چهل روزه اثر عظیم ظاهر است که چون در های خواس که موجب استیناس نفس است بعالم کثرت بسته شود و بتوحّد عزیمت و صدق نیت و خلوص قصد از شوایب علتها و اعراض از غیر ذات مطلوب که مقصود حقیقی است و کمال توجه بدان حضرت و ملازمت بر ذکر (لااله الاّالله) نفس را از علایق متکثره برهد و بظاهر و باطن بمقام صدق و قصد و اخلاص متحقق گردد و حینئذ نور ذکر در سرّ او مر روح را بعالم انوار و سرّرا بعالم اسرار رساند و از اثر وحدت ذکر و نوریت او وحدت و عدالت و نوریت و نرمی و انقیاد در نفس و اعضا و جوارح سرایت کند و بمقام اطمینان بدان سبب رسیدنش میسر گردد و چون مقام توبه درست شود بعد ازان قدم در مقام زهد نهادنش لازم آید زیرا که آخر مقام توبه رجوع است ازخلق بسوی حق و حقیقت **(زهد)** ترک دنیاست و نعیم و لذات او اولاً و ترک چشم داشت بنعیم آخرت ثانیاً و اعراض از غیر حق مقصود ثالثاً و خالی بودن ازین جمله و ازین ترکها واعراضها رابعاً که این قسم رابع حقیقت فقراست پس رجوع از خلق بسوی حق تمام نشود الاّ بشروع در مقام زهد و زهد دست ندهد الاّ بتمام عزیمت رجوع از خلق بسوی حق و حینئذ توکل روی نماید که اعتماد و وثوق تمام است بر وکالت و کفالت حق مر رزق را زیراکه رجوع از خلق بسوی حق و ترک دنیا و اسبابها ظاهراً و باطناً جز بوثوق و اعتماد بطریق کشف و یقین نه بطریق ظن و تخمین بر تکفل حق مر رزق بنده را بسبب و بی سبب و مشاهدهٔ فعل حق در همه اسباب تمام نشود و چون این معنی حاصل نشد تفو یض و تسلیم تمام نشود پس تمام تصحیح هر مقامی بدخول بمقام بالا ترتمام و

محقق گردد و تا باین مقام رسیدن بواسطهٔ اداء حقوق فرائض و تکمیل نقصانهاء ایشان بادای نوافل حکم وحدت وعدالت تمام در سالک سیّار پیدا شود حینئذ مناسبت او با عالم وحدت ثابت گردد آنگاه اثر عنایت **(من تقرب الیّ شبراً تقربت منه ذراعاً ومن تقرب الیّ ذراعاً تقرّبت منه باعاً ومن اتانی یمشی اتیته هرولةً)** محبت را باشتعال فرستد و آتش شوق در نهاد سیار افکند و هر بقیت اثر انحراف را که در نفس مانده بود از وی زایل گرداند و باطمینانش متحقق کند و آنگاه بمداومت بر اعمال که رکن هر مقامی است بتدریج روح را باجملهٔ صفات اصلیش از طهارت و نزاهت و عفت وعدالت وشجاعت و سخاوت و توجه بی علت بموجد و معبودش از نفس و غلبهٔ صفات او تخلص و تمیز بخشد و صفات اصلیٔ نفس را نیز از سمع و بصر وقول و عمل و اخذ و سعی و فهم و وهم و حیات و علم و ارادت وقدرت و غیر آن بواسطهٔ قیام بحقوق فرایض و تکمیل ایشان بنوافل حکم وحدت و عدالت بریشان غالب شود و ایشانرا بکلّی از احکام کثرت و انحراف پاک و خالی گرداند پس بسبب این نسبت عدالت محبت دریشان پیدا شود آنگاه بظهور اثر محبت در نفس و روح نفس را میلی بسوی روح مجرد ظاهر میشود شبیه میل زن بمرد و روح را نیز بحکم مناسبت وحدت و بساطت با جمعیت و عدالت میلی بسوی نفس حاصل می آید مثل میل مرد بزن حینئذ امتزاجی میان ایشان و صفات اصلیٔ ایشان حاصل می آید فرزند دل معتدل از مشیمهٔ نفس متولد می گردد جامع میان خلاصهٔ خواص وحدانی روح و میان خواص معتدل نفس چنانکه آن صاحب دولت ازان ولادت نشان داد و فرمود که **(لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرّتین)** پس آنگاه آن دل محل نظر و تجلیٔ اسما و صفات لا یزالی گردد چنانکه فرمود (لایزال العبد یتقرب الیّ بالنوافل حتّی احبّه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع بی و بصره الذی یبصر بی ولسانه الذی ینطق بی و **(هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا* الکهف :٤٤)** و حینئذ در دائرهٔ مقام احسان در آمده باشد وسیرش بطیر مبدل شده و بعد ازین که درفضاء جبروت واسما وصفات در پرواز آید و فرشته صید و ولایت شکار و سبحانگیر گردد و از دام و دانهٔ ارباب و اسباب بکلی ترفع یابد و در آشیانهٔ **(فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ* القمر:٥٥)** آرام گیرد و حینئذٍ عبادتش بعبودت بدل گردد و کلفت

و مشقت اعمال و عبادات از وی بر خیزد نه اصل اعمال همچنانکه کسی را در نفس زدن دائماً هیچ کلفت ومشقّت نباشد بل راحت هرچه تمامتر ازان بوی رسد همچنین جملهٔ اعمال و عبادات و طاعات او بران نسق باشد از سر لذت و راحت بیکلفت و مشقت و هر چند بحضرت قربت بیش یابد در طاعت و عبادت از سر ذوق و شوق بیشتر در افزاید بلکه روشنائیء چشم ظاهر و باطن دران یابد چنانکه فرمود علیه الصلوة و السلام **(وجعلت قرة عینی فی الصلوة)** آنگاه بواسطهٔ قیام بحق فرایض و نوافل و ظهور و غلبهٔ وحدت و عدالت ایشان بر ذات و صفات او در فضاء مقام احسان در پرواز آید و حینئذ بتخلق و تحقق بهر اسمی و صفتی الٰهی حق شناخت او بگزارد و اگر بحکم سابقت رسیدنش بمقام کمال حقیقی مقدر بوده باشد آنگاه حقوق مقصودی حینئذ تمام ادا کنند و از عهدهٔ آن بیرون آمده ازین نشأت دنیاوی نقل کردنش بنشأت برزخی لازم افتد و آنجا نیز بحقوق آن نشأت قیام نموده بنشأت حشری پیوندد تا بانجا که در بهشت حقیقی نداء (... **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ*** الآیه. المؤمن: ۱۶) بگوش حقیقت و حال خود بشنود و جواب دهد و در مقعد صدق رجوعش تمام گردد و بمقر اصلی آرامش محقق شود جعلنا الله و سائر الاخوان الطالبین ممن تحقق بهذا المقام و اعطی هذا المرام بحق محمد مصطفی علیه افضل التحیة و السلام و آله و اصحابه الکرام و اولیائه واحبّائه العظام.

معامله با خلق

باب دوم در معامله با خلق و ذکر آداب ظاهر و آن مشتمل بر ده فصلست: و امّا **فصل اول:** درآداب شیخ با مرید و استاد با شاگرد و پدر با فرزند قال رسول‌الله صلی الله علیه وسلم **(علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل)** عالمان امتان من در راه یافتن بحق و راه نمودن بدو همچون پیغامبران بنی اسرائیل اند و قال علیه الصلوة و السلام **(العلماء ورثة الانبیاء)** عالمان میراث داران پیغامبرانند یعنی سرمایه و ملکه و ملک پیغامبران علیهم الصلوة و السلام قرب الله تعالی بود و وصول بحضرت او با دانستن علم شریعت که دانستن هیئات و حرکات و سکناتی جسمانیٔ معتدلست از اداء فرائض

و فضایل و آداب خدمت و عبادت و اداء حقوق حق و خلق که این جمله بسرایت وحدت و عدالت حکم شریعت دریشان مستلزم ثبات آن قرب و وصول انبیاست و موجب اثبات اسباب قربت و وصول اشخاص امتان ایشانست بدارالقرب که بهشت صورتی است و انشاء نعیم و لذات باقی دران نشأت و همچنین قرب بحضرت الهیت با علم طریقت که دانش هیئات نفسانی است از خصال گزیده و افعال پسندیده و کیفیت تزکیه و تخلیهٔ جان از رزائل و تحلیهٔ او بفضائل و علم دقایق مشرب نفس و میلهاء پوشیدهٔ او بشهوات و معرفت عیوب و آفات او و چگونگیٔ خلاص ازان عیوب و آفات که این جمله سبب شایستگیٔ دل و جان می‌شوند مر وصول را بقرب و رضوان که باطن بهشت و روح و معنیٔ اوست هم سرمایهٔ ایشان بود علیهم السلام و همچنین قرب آنحضرت نیز با دانستن علم حقیقت که علم اسما و صفات مقدس حق تعالی است و کیفیت تخلق و تحقق بدان هم سرمایهٔ ایشان بود و توجهی دیگر دانش کیفیت قصد تن ازین مقام و مسکن که دار البعد و الفناست برجوعش بدار القرب و البقا علم شریعت است و دانش کیفیت آهنگ جان و هیئات سیر و توجهش در راه و خلاص از آفات و وقایع که در راه واقع خواهد شد علم طریقت است و دانش حقیقت منزل و مرجع حقیقیٔ (**... وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ ...* الآية. هود :۱۲۳**) علم حقیقت است و این جمله سرمایهٔ انبیا بود علیهم الصلوة و السلام در حال حیات صورتشان و میراث ماند ازیشان بعد از وفات ایشان و صریح نص صحیح از مصطفی صلی الله علیه وسلم ازین معنی خبر می دهد که (**و ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً ولا درهماً وانّما ورثوا العلم**) یعنی انبیا علیهم الصلوة و السلام هیچ دینار و درهم میراث نگذاشتند بلکه جز از علم ازیشان میراث نماند پس کسانی که بتن و جان حق متابعت ایشان گزاردند قولاً و فعلاً و علماً وحالاً و بکمال پیروی و طریق ولادت معنوی که (**لن یلج ملکوت السموات و الارض من لم یولد مرتین**) آن ولادت است نسبت صحیح بانبیا و رسل درست کردند آن سرمایه و ملک ازیشان میراث یافتند و دران تصرف مالکانه کردند و ایشان و متابعان ایشان بحکم اهتدی و هدیهٔ هدی ازان مجموع بر خوردار شدند و این وارثان حقیقی جز علماء راسخ از اولیا و مشایخ نیستند که بظاهر و باطن وقلب و قالب بر جمله مراتب و مقامات بقا وفنا گذشتند و حق جملهٔ آن

گزاردند و ببقا تحقق یافتند و هر چند علما ظاهر نیز ازین سرمایه اثری و نقلی و خبری و حکایتی بایشان رسیده است که بآن نقل و اثر ظاهر شرع را بر عموم خلق نگاه میدارند و ازان خود و شاگردان و متابعان شان از اهل ظاهر منتفع می شوند اما ایشان میراث دار از وجهی اند دون وجهی و اکابر مشایخ که علماء راسخ اند میراثدار کل اند و از همگئ آن سرمایهٔ أنبیا ورسل ایشان و متابعانشان کما ینبغی انتفاع می گیرند اکنون همچنانکه ظاهر و باطن و قلب و قالب مصطفی صلی الله علیه وسلم از عین الحیوة علوم وآداب هم بنسبت باحق و هم بنسبت باخلق سیراب بود چنانکه فرمود (**أدّبنی ربّی فاحسن تأدیبی**) یعنی پروردگار من نهال صورتم را باعمال و اقوال گزیده بیاراست و جمال سیرتم را بفعال و خصال پسندیده بیاراست تا بر موجب (**وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ* الحجر:۹۹**) و (**قُلْ اِنَّ صَلاَتِى وَنُسُكِي وَمَحْيَاىَ وَمَمَاتِى لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* الانعام :۱۶۲**) همه حقوق آداب خدمت و معاملت را باو ادا کردم و بر مقتضاء (**خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِا لْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ* الاعراف :۱۹۹**) حقوق آداب صحبت و معاملت را با بندگان او بگزاردم و بر وفق (**اُدْعُ اِلٰى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِى هِىَ اَحْسَنُ...* الآية. النحل :۱۲۵**) بجملهٔ شرایط و آداب دعوت و هدایت اصناف و مراتب مدعوان از سابقان مستعد و مقتصدان مجد و ظالمان و متعنتان از مؤمن و ملحد کما ینبغی رعایت نمودم تا بحکم (**فَاسْتَقِمْ كَمَآ اُمِرْتَ...* الآية. هود :۱۱۲**) هیچ خرده از جلیل و حقیر و نقیر و قطمیر آداب فرائض و فضائل و حقوق معاملات باو و بندگان او از من فوت نشد و مهمل نماند همچنین می باید که جملهٔ آداب معاملت را باحق و خلق مشایخ که میراث داران حقیقئ اویند مراعات نمایند و هیچ دقیقه قصداً ازیشان فوت نشود تا حق متابعت و وراثت گزارده باشند و از عهدهٔ آن امانت بیرون آمده و همچنین باید که استادان از فقها و علماء ظاهر حق آنچه میراث یافتند از ظاهر علوم و آداب ادا کنند تا از عهده بیرون آیند.

اما (**آداب مشایخ؛**) **اول ادب:** آنست که بر وفق متابعت حکم (**وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى* النجم :۳**) شیخ باید که در مقام ارشاد و هدایت بر اخذ عهد و قبول مرید یا

تقریر حکمت و موعظت باو بخواست و حظ نفس و خوش آمد طبع اقدام ننمایند تا اذنی خاص نیابند بعد از استخارت بقبول مسارعت نکند و دران زمان اخلاص و صدق و التجا بآنحضرت هادئ مطلق تعالی و تقدس وسیلت سازد تا مرید از وی بر خورداری یابد و بهُدی و هدی وی منتفع شود و اشارت باین معنی بود که شیخ ابو النجیب سهروردی قدس الله سره در وصیت بعضی از خلفاء خود گفت که (**لا تُكَلِّمْ احداً من الفقراء الاّ فی اصفی اوقاتك**) یعنی هیچ سخنی در مقام ارشاد با درو یشی مگوی الاّ در صافی ترین وقتی از شوایب طبع و هوای نفس تو و اگر چنین نباشد که گفته شد حکم هوا وطبع ازو بحال و ارادت مرید سرایت خواهد کرد و نتیجهٔ آن وقوع مرید باشد در فتنهٔ هتک حرمت شرع و طریق مخالفت اوامر و نواهئ شیخ و عدم قبول و انکار بر شیخ الی غیر ذلك و جز بتجدید عهد باذنی خاص از سر حضور و اخلاص آن غایله از مرید منقطع نگردد و **ادب دوم** آنست که بر مقتضئ (**لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملك مقرب ولا نبیّ مرسل**) باید که شیخ را دائما باحق خلوتی باشد که هیچ خلق دران نگنجد تا در خلوت از حق می ستاند و در خلوت بمستعدان از خلق می رساند و **ادب سیم** آنست که شیخ بصدق فراست و فرط معرفت در حال و استعداد مرید بنگرد و بر وفق قابلیت او باوی معامله کند چه بعضی از طالبان را استعداد جز بتعبد محض ظاهراً وفا نکند و بعضی قابل مرید مجاهده و فتح باب مقام ابرار یا متوسطان باشند و بعضی مستعد وصول بمقام عرفان و حصول مرام سابقان توانند بود پس بر موجب (**إنّا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قَدْرِ عقولهم**) هر صادقی را بر ملازمت امری الزام کند که مقتضاء حال و استعداد او باشد از قول و عمل و ترک فعل و تکسب و تجرد و تفرغ و بیرون آمدن از جملهٔ مال وگذاشتن بعضی الی نحو ذلک یا آنچه از مقصود است زود بحصول پیوندد و **ادب چهارم** آنست که شیخ باهمه خلق عموماً و باصحاب خود خصوصاً بتواضع و سکینت و حرمت و وقار و هیبت معامله کند تا این اوصاف ازوی زود بمریدان سرایت کند و از انبساط و کستاخی باحق و خلق که جملهٔ دعوتهاء بی طایل اثر و نتیجهٔ آن کستاخی است محفوظ مانند و**ادب پنجم** آنست که بر وفق (... **لَآ اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالاً ... * الآية. هود :۲۹**) شیخ را هیچ طمعی بمال و جاه مرید نباشد

و بهیچ وجه بدان التفات ننماید مگر از جهت مصلحت و تطییب قلب مرید و مزید قوت او در معامله تا از شایبهٔ اجرت در مقابلهٔ ارشاد محفوظ ماند **ادب ششم** آنست که اگر فتوری درکار مرید مشاهده کند اورا برفق و لطف نه بدرشتی و عنف باز درکار آورد و الّا خوف رمیدن نفس او باشد و گریختن از معامله و مجاهده **وادب هفتم** آنست که اگر رعونتی یا پنداری از مرید احساس کند آنرا بسخنی عام در میان اصحاب بیان کند و فساد و غایلهٔ آنرا بدلیل و برهان روشن گرداند تا هم انتفاع عام باشد وهم او متنبه و متحیر و شرمساری گردد تا گستاخ و مقیم بر اصرار نگردد **وادب هشتم** آنست که آنچه بر مرید ظاهر شود از خوارق و اسرار و کرامات آنرا از اغیار پوشیده دارد و در نظر مسترشد تحقیر کند و از وقوف و تطلع و سکون و اطمینانش بان تخویف و تحذیر لازم دارد و تحقیر آن در نظر او بدان میسر شود که اورا از مطالب ومواهبی عالیه و احوالی که درشرف وعلو بسیاری از آنچه او یافته است عالی تر باشد آگاه گرداند وتقریر کند که تا از آنچه ترا روی نموده است درنگذری و این را نسبت بامطلب خودنازل نشمری بآن معانیء امور نرسی که امر (... وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً * طٰـهٰ: ١٤) مشیرست بحقیقت این ارشاد **وادب نهم** آنست که اگر محظور یا ترک ادبی از مریدی صادر شود اورا بموعظت و نصیحت از سر لطف و رفق باز برسر خرقه و توبه آرد و تا اصرارش مقرر و مکرر نگردد نظر و صحبت و تربیت ازو باز نگیرد و امیدواری منقطع نکند و اورا بکلی نومید گردانیدن خود در تهلکهٔ قنوط انداختن باشد اورا و آنسرمایهٔ تمادئ نفس او شود در معاصی بسبب لجاج و الله اعلم **وادب دهم** آنست که شیخ باید که چنان مرید را بر اشتغال بآنچه اورا مستعد آن بیند از خدمت حق و خلق مواظب دارد که نفسی از غایت اشتغال بفضول و اندیشهٔ مالایعنی پردازش نیابد که فتح باب جملهٔ فسادها و نقصانهاء مرید فراغت و بطالت است پس باید که اورا هیچ گونه یکدم بیکار بودن رخصت ندهد تا از غوایل شرور نفس محفوظ ماند و ازین جا بود که آخرین وصیتی که شیخ حسین منصور حلاج روح الله نفسه مر صادقی را از اصحابش فرمود آن بود که (**علیك نفسك فان لم تشغلها شغلتك**) یعنی بر تو بادا که نفس خود را بحق مشغول داری که اگر تو اورا بحق مشغول نداری و اندک مایه فراغت یابد و رخصت

بطالت بیند او ترا چنان مستغرق بطالت گرداند که بدان بطالت ترا از حق بکلی مشغول و غافل کند و از حدمت و خضرت و رضاء حق تعالی دور اندازد و از راه متابعت هوات بهاو یه سپارد اعاذنا الله و سائر الصادقین عن غلبة الغفلت و تعاطی الکسل و البطالة آمین رب العالمین .

واما آداب علماء ظاهر واستادان با شاگردان وطالبان علم: اول آنست که بایشان به نصیحت زندگانی کنند یعنی ایشانرا آنچه مهم ایشان باشد در دین و دنیا از علومَ بایشان مشغول گردانند و از غیر آن منع کنند و علمی که بریشان فرض عین است نا آموخته بفروض کفایت یا مباح و فضیلتشان مشغول شدن رخصت ندهد و فرض عین دو چیز است یکی دانستن آنچه بناء مسلمانی بر آنست از فرائض و دوم دانستن اصلاح ظاهر و باطن بتقوی و پرهیز کاری از منهیات و محرمات قولا و فعلا و از علومی که در شرع آموختن آن حرام یا مکروهست همچون فلسفه و منطق و نجوم و سحر و جدل و امثال این و مطالعۀ کتب این علوم طالبان را منع و زجر کنند و همچون از علمی که سودمند نباشد از علوم مباح چنانکه تعمق وغلو در نحو و لغت و خلاف و هر علمی نیز که مقصود از آموختن آن طلب رضاء خدا و مصطفی نباشد ازیشان هم منع کنند که مصطفی صلی الله علیه وسلم ازین علومی که در دین سودمند نیست بحق تعالی پناه بر داشت و فرمود که **(اللهم انی اعوذ بك من علم لا ینفع وقلب لا یخشع ودعاء لا یسمع)** که اگر چنین نکنند در زمرۀ علماء دین مثبت نباشند چه خبر صحیح است که **(الدین النصیحة)** و امّا **ادب دوم** آنست که بنظر ثاقب در استعداد طالب بنگرند و هر چه مستعد آن باشند از علوم هیچ دقیقه از دقایق آن ازوی پوشیده ندارند و بآن بخیلی نکنند که بدترین بخلی بخل بعلم است چه بخیل مال و جاه را اندک مایه عذری هست که بَجُود مال و جاه وی کم می شود اما بخیل را بعلم هیچ عذر نیست چه علم به بذل زیادت میشود نه کم می گردد و گویند سخن عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة و التحیة که **(لا تعطوا الحکمة غیر اهلها فتظلموها ولا تمنعوها اهلها فتظلموهم)** میگوید که علمی را که بناء آن محکم باشد بدلیل قویٔ قرآنی یا برهانی یا بکشفی صحیح عیانی

بنا مستعدّان آن علم را نیاموزید تا بر علم ظلم نکرده باشید و آن علم را از مستعدان آن منع مکنید تا بر مستعدان ظلم نکرده باشید و حکمت را معنی اینست که گفته شد از مفسران محقّق یا از اولیاء مکاشف محقق آن علم منقول باشد نه علم فلسفه که آن کفرست نه حکمت و **ادب سیم** آنست که کسی که کُنْدْ فهم باشد باو بلطف و رفق و حسن تکرار و تکرار گفتار معامله کنند و بسوالی نا موجّه و ناراست بروی غضب نکنند و نا سزاش نگویند تا طبعش رمیده نشود و برفق درکار آید **و ادب چهارم** آنست که در بحث غرضشان اظهار حق باشد نه نصرت نفس و اظهار فضل او و علامت این ترک مراء و جدال باشد و انقیاد مر حق را و رجوع بسخن درست هر چند از زبان نازلترین کس ظاهر شود از شاگردان ایشان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(من ترك مراء و هومحق بنی الله تعالی له بیتاً فی اعلی الجنة ومن ترك المراء وهومبطل بنی الله له بیتاً فی اسفل الجنة)** هرکه ترک مراء و خصومت کند وقتی که او بر حق باشد خدای تعالی برای وی خانه در بالا ترین درجهاء بهشت بنا کند و هر که ترک خصومت کند در حالی که او بر باطل باشد و خصم او بر حق خدای تعالی برای او خانۀ در حوالیٔ بهشت بنا کند و **ادب پنجم** آنست که علمی که بشاگردان می آموزانند بآن علم خود عمل کننده باشند تا شاگردان و طالبان اول باعمال ایشان اقتدا کنند آنگاه باقوال ایشان و **ادب ششم** آنست که حلم و وقار و تواضع و عفو و ترک تکبر را با خاص و عام مراعات کنند تا طالبان چنانکه از قول و فعل شان بر خوردار شوند از خلق شان هم انتفاع یا بند و از هزل و بازی و مسخرگی و از ترش روی و ننگ خوی و غلظت طبع و درشتی دور باشند بلکه در همه ابواب **(خیرالاموراوسطها)** را مراعات لازم شمرند تا همه حقوق گزارده شود **و ادب هفتم** آنست که در هیچ حالی و مقامی و مجلسی از گفتن لا ادری ننگ و انف بخود راه ندهند تا از زمرۀ **(اجرؤکم علی النّاراجرؤکم علی الفتوی)** بیرون آیند و خودرا و خلق را در دوزخ در نیارند **و ادب هشتم** آنست که بسط علم بعلّت جامگی و جرایت نکنند و در مقابلۀ آموختن علم خدمت مالی یا بدنی از طالبان متوقع نباشند بلکه بسط علم خالصاً لوجه الله تعالی کنند تا در زمرۀ ربّانیان ثبت شوند **و ادب نهم** آنست که طالبان را از تردد بغیر مجلس خود و آموختن علم از غیر خود

شان منع نکنند **وادب دهم** آنست که در مجالس و درسهاء عام طالبان را از آخرت و سلوک راه نجات آگاه گرداند و بر لزوم توبه و زهد و ورع و تقوی تحریض نمایند و از حرص و حسد وحقد و حب دنیا و فتنه و غایله وشرّ این اوصافشان در دین و در دنیا و آخرت تنبیه کنند تا صحبتشان باطالبان مثمر سعادت جاودانی گردد اعاننا الله علی جمیع ذلك آمین رب العالمین.

واما آداب معاملهٔ **پدر با فرزند وحقوق آن: اول آنست که در ابتدا تخم در محل سؤ وبوجهی** که نا مرضی باشد و در حالتی **که پسندیده نبود در شریعت و مروت** واقع نبوده باشد **دوم** آنکه در حدیث آمده است **که در هفتم روز ولادت فرزند دو گوسفند بجهت پسر ویک گوسفند بجهت دختر به نیت عقیقه قربان کند و طعام پخته** بدرویشان دهد و استخوانهاء آن گوسفندان را **هیچ ناشکسته باید که از گوشت جدا** کرده در زیر خاک دفن کنند و سر گودک را بتراشند **و مو یش با نقره و زن کنند و آن** نقره را صدقه کنند پس آنگاه نام نیکو نهند **وسیم** آنکه پرورش نیکوش دهند از شیر و غدا و غیر آن **وچهارم** آنکه از مال حلالش پرورد **وپنجم** آنکه ختنه اش کند **وششم** آنکه از قرآن و علم آنچه لابد او باشد از فرائض و ارکان مسلمانی و ادب نیکوش بیاموزد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(ما نحل والدٌ ولداً من نحل افضل من ادب حسن) وهفتم** آنکه چون هفت ساله شود نمازش فرماید کردن ولکن بنا کردن نمازش در هفت سالگی نزند و اما چون ده ساله شود بترک نمازش بزند که در حدیث چنین آمده است **وهشتم** آنست که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که خدای تعالی **بران پدری رحمت کناد که پسرخو یش را بنا فرمانی نیارد یعنی ببد خو یی و رنجانیدن بی گناهی و فرمودن** کاری که توانای آن ندارد **و فرزند را بدان نیارد که مخالفت و نا فرمان بر داریٔ پدر کنند ونهم آنکه چون شانزده ساله شود زنی برای وی بخواهد و** دستش بگیرد و بگوید ادبت کردم وآموختم و زن دادم **اکنون بخدای تعالی پناه می برم از فتنهٔ تودر دنیا و از عذاب تودر آخرت** که در حدیث چنین آمده است **ودهم** آنکه **در میان فرزندان در بذل و مواسات عدل و مساوات نگاه دارد در جمیع اوصاف و احوال**

وبعضی را بر بعضی بی موجبی شرعی تفضیل و ترجیح ننهد اینست آداب و حقوق شیخان و استادان و پدران و الله الموفق الهادی.

فصل دوم در حقوق و آداب مریدان و شاگردان و فرزندان **اما آداب مرید با شیخ و حقوق وشرایط آن: اول** آنست که مرید باید که هیچ تطلع و التفات بتربیت و ارشاد شیخی دیگر نباشد و فتح باب خود را در وساطت و تربیت شیخ خود منحصر داند تا قول و فعل و حال شیخ دروی زود اثر و سرایت کند چه ارادت صورت محبت است و محبت مظهر حکم مجالست و مجالست شرط سرایت و اثر قول و فعل و حال و علامت صحت محبت آنست که قابل شرکت نباشد **وادب دوم** آنست که هیچ تصرفی و حکمی در نفس و مال و غیر آن نکند جز بأمر شیخ و اذن او بلکه او بحضرت شیخ همچون مرده باشد بدست غسّال بی هیچ حکمی و اختیاری تا ارتباط او باشیخ و یگانگی که شرط سرایت احوال و آثار شیخ است دروی محقق شود زیرا که ولایت دو سلطان برنتابد:

بیت:

بادو قبله در ره معشوق نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

ادب سیم آنست که در حضرت شیخ ساکن و خاموش باشد و هیچ در بند اظهار فضیلت و علم و تحسین کلام و سؤال از شیخ نباشد تا آنگاه که شیخ بآنچه صلاح او دران باشد با او سخن گوید زیرا که شیخ در وقت حضور صادقان باطن خود را ناظر حضرت حق تعالی می گرداند و از حضرت او برای ایشان باران هدایت و کفایت می طلبد و هر چه از حق بوی می رسد بترجمانی بمرید می رساند و هر زمین دلی که از تطلع بحظوظ نفس پاکتر می باشد دروی بهتر اثر می کند و نتیجه و ثمره بیشتر ظاهر می گرداند چنانکه شیخ ابو السعود رحمة الله تعالی علیه می گفت که درین سخن که با شما می گویم من یکی از شما ام در استماع آن چنانکه غواص در قعر بحر میان صدف و سنگ هیچ فرق نمی داند بلکه همه را در توبره کرده بیرون می آرد و در عرضه

کردن او مثل حاضران دیگر می باشد در تمییز میان صدف و سنگ پس در معرض تقریر شیخ باید که هیچ اعتراض بل سؤال نکند که باشد که شبههٔ وی ببعضی از تتمات همان سخن زائل شود و گفته اند که (من قال لاستاده لِمَ لایفلح ابداً). **ادب چهارم** آنکه هر رتبتی عالی و حالی و مقامی شریف که در ضمیر او گنجد شیخ را اوّل بآن متحقق داند و خودرا بوساطت شیخ طالب آن دارد و از نفسش طلب منزلتی بالای منزلت شیخ سر بر نزند تا از ارادت بر خورداری یابد چنانکه در حدیث عمر رضی الله عنه آمده است که روزی گفت یا رسول الله (انت احبّ الیّ من کل شیئ الاّ من نفسی) فقال النبی صلی الله علیه وسلم (**لا والذی نفسی بیده حتی اکون احب الیك من نفسك**) فقال عمر (الآن فانت احبّ الیّ من نفسی) فقال النبی صلی الله علیه وسلم (**الآن یا عمر**) و **ادب پنجم** آنست که در حضرت شیخ بهیأت هیبت و تعظیم ووقار باشد و بهیچ وجه نفس خود را بانبساط و گفتگوی و بلند کردن آواز و غیر آن بحضرت او رخصت ندهد بلکه علامت صحت ارادت آن باشد که سیر در روی شیخ نظر نتواند کرد که نتیجهٔ این آن باشد که چون فتحی روی نمایدش از شطح و انبساط و ترک ادب بحضرت عزت محفوظ ماند **ادب ششم** آنکه در هر امری وسؤالی که اورا روی نماید بر موجب نصّ (**وَلَوْاَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّٰی تَخْرُجَ اِلَیْهِمْ لَکَانَ خَیْراً لَهُمْ ... * الآیة. الحجرات :۵**) صبر کند تا شیخ از خلوت و خانهٔ خود بیرون آید و فرصت دست دهد آنکه آنرا بر شیخ عرضه کند و شیخ را البته از خانه و خلوت طلب نکند و آواز ندهد از برای مهم خود را **ادب هفتم** آنست که اگر چیزی از احوال شیخ بروی مشکل شود تا انکاری بر فعل و قول شیخ در دلش پیدا آید حکایت موسی و خضر را بیاد آرد تا آن انکار از خاطرش برخیزد **ادب هشتم** آنست که بحضور شیخ بر سجاده ننشیند و سجادهٔ خود نگستراند و همچنین بحضور وی در سماع حرکت و تواجد اصلا نکند مگر که بغایت مغلوب گردد **ادب نهم** آنست که پیوسته از کراهت شیخ در جزئیات و کلیات امور هراسان باشد و بر حسن خلق و عفو او تکیه نزند که بشریت در همگئ احوال از هیچ کس زایل نمیشود و کراهت اگر حکم بشریت باشد اثر کند و همچنین خاطرهاء شیخ را جهد کند تا بظاهر و باطن تتبع کند واشارت اورا دریابد و مطالبات اورا ظاهراً و باطناً مراعات کند

و همچنین بر هیچ کشفی و واقعه اعتماد و حکم نکند تا بشیخ رجوع نسازد چه علم شیخ واسع تر و محیط ترست بر کمال و نقصان هر چیزی و حکم او از دخول و تزیین نفس و شیطان محفوظ باشد هر چه را او مسلّم دارد نیک داند و هر چه تزییف کند مزیف شمرد **ادب دهم** آنست که از شیخ بظاهر طلب خرقه یا تلقین ذکر نکند چه شیخ بروی از وی مشفق ترست هرگاه که مصلحت بیند و وقت آید بی خواست او شیخ بدو خرقه دهد یا ذکر تلقین کند.

وببايد دانست که **انتساب مریدان بمشایخ به سه طریق است: یکی بخرقه و دوم بتلقین ذکر و سیم بصحبت و خدمت وتأدب بآن اما معنئ خرقه آنست که** چنانکه صفات اعراض ذواتند و اعراض لباسهای اجسام اند صورتها نیز کسوتهاء معانی اند تا همچنانکه ظهور ذوات و اجسام جز بصفات و اعراض صورت نمی بندد همچنین ظهور معانی جز در کسوت صورت تمام نمیشود پس چون برابطهٔ ارادت مناسبت و مجانست میان شیخ و مرید ثابت می افتد حینئذ مرید قابل آن میگردد که صفات و معانی از شیخ بوی سرایت کردن گیرد پس در حالتی که شیخ بمعنی و صفتی پسندیده متلبس باشد و در مرید قابلیت تلبس بآن صفت و معنی مشاهده کند جامهٔ که حالتئذ ملبوس شیخ بوده باشد و از آثار برکت و یمن آن حال و صفت و معنی بآن جامه پیوسته آنجامه را آن زمان در مرید پوشاند تا آن معنی و صفت و حالت بواسطهٔ آن صورت تمام ازو بمرید نقل و سرایت کند چه ظهور معنی بواسطهٔ صورت تمامتر می باشد چنانکه ابو هریرة رضی الله عنه روایت میکند که روزی از قلّت و ضعف حفظ و قوت و غلبهٔ نسیان بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم شکایت کردم فرمود که هیچ یک از شما جامهٔ خود را نگستراند تا من سخن خود را بآنجامه رسانم پس او آن جامه را بخود جمع کند الاّ که حافظ شود گفت من میزری صوف مخطط داشتم آن را بگستردم تا مصطفی صلی الله علیه و سلم سخن تمام کرد و من آن میزر را بسوی سینهٔ خود جمع کردم بعد ازان هیچ چیز را از سخن مصطفی صلی الله علیه و سلم فراموش نکردم و هر چه ازوی شنیدم یاد گرفتم بنگر که معنی حفظ و وعی تماماً

بواسطهٔ صورت بسط و جمع آن میزر بسوی سینهٔ ابوهریره بوی چگونه سرایت کرد همچنین سرایت حال و صفت از شیخ بمرید بواسطهٔ خرقه تمامتر میشود و آن خرقه بعینها در وساطت سرایت مر همه صفات دیگر را فیما بعده قابل و کافی می باشد و شیخ الشیوخ سیدنا و شیخنا **شهاب الحق و الدین شهاب الدین عمر السهروردی**[۱] رضی الله عنه نسبت خرقه تا بامام ابو القاسم جنید قدس الله سره بیش اثبات نکرده است و از جنید تا مصطفی صلی الله علیه و سلم بصحبت نسبت داده است نه بخرقه چه قوت معنی و قابلیت قبول بمجرد صحبت ایشانرا تمامتر بود بسبب قرب ایشان بعهد نبوت لاجرم مجرد صحبت نسبت بایشان مؤثر آمد در سرایت حال و صفت تماماً و نسبت خرقه چنانست که این فقیر که مؤلف این اوراق است خرقه پوشیده از شیخ نجیب الدین علی بن بُزْغُش الشیرازی قدس الله روحه و او از شیخ الشیوخ شهاب الدین السهروردی رَوَّح الله سره و او از عم خود شیخ ابو النجیب سهروردی و او از عم خود قاضی وجیه الدین و او از پدر خود ابو محمد عمّو یه و اخی فرخ زنجانی دست هریکی در پوشانیدن خرقه مشارک دست آن دیگر اما ابو محمد از احمد اسود دینوری خرقه پوشید و او از ممشاد دینوری و او از ابو القاسم جنید و اما اخی فرخ از ابو العباس نهاوندی و او از ابو عبد الله خفیف شیرازی و او از محمد رو یم بغدادی و او از جنید رضی الله عنهم و جنید صحبت خالش سرّی سقطی یافت و برو متأدب شد و او صحبت معروف کرخی و او صحبت داود طائی و علی بن موسی الرضا و اما داود طائی صحبت حبیب عجمی یافت و او صحبت حسن بصری و او صحبت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و او صحبت مصطفی صلی الله علیه وسلم و اما علی بن موسی صحبت پدرش موسی بن جعفر الکاظم یافت و او صحبت پدرش جعفر بن محمد الصادق و او صحبت پدرش محمد بن علی الباقر و او صحبت پدرش علی بن الحسین زین العابدین و او صحبت پدرش حسین بن علی رضی الله عنهما و او صحبت پدرش و صحبت جدش سید المرسلین صلوات الله علیه الاّ آنکه شیخ مجد الدین بغدادی نَوَّر الله سرّه در کتاب تحفة البررة آورده است که نسبت خرقها متصل است تا پیغامبر صلی الله علیه وسلم بحدیث درست متصل معنعن و فرموده است که مصطفی صلی الله علیه

(۱) ابوحفص عمر بن محمد شهاب الدین الشافعی السهروردی توفی سنة ٦٣٢ هـ. [١٢٣٤ م.] فی بغداد

وسلم مر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را خرقه پوشانیده است بحدیث درست و او خرقهٔ خود را نسبت کرده است و گفته که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مر حسن بصری و کمیل بن زیاد را خرقه پوشانیده است و کمیل مر عبدالواحد بن زید را خرقه پوشانیده است و عبد الواحد مر ابو یعقوب سوسی را خرقه پوشانیده است و او ابو یعقوب نهر جوری را و او مر ابوعبد الله عمرو بن عثمان مکی را و او مر ابو یعقوب طبری را و او مر ابو القاسم رمضان را و او مر ابو العباس بن ادریس را و او مر داود خادم را و او مر محمد بن مامکیل را و او مر شیخ الوری اسمٰعیل قصری را و او مر شیخ ابو الجنات احمد بن عمر الصوفی المعروف بنجم الدین الکبری را و او مر این فقیر یعنی مجد الدین بغدادی را خرقه پوشانید فعلی هذا باین تقریر که کرده است نسبت همه خرقها بمصطفی صلی الله علیه وسلم متصل میشود بآن معنی که گفته شد و الله اعلم. **و اما خرقه دو است: یکی** خرقهٔ ارادت و آن اینست که گفته شد و آنرا جز از یک شیخ ستدن روا نباشد **ودوم** خرقهٔ تبرک و آن از مشایخ بسیار بجهت برکت ستدن روا باشد والله الهادی و **اما معنیٔ انتساب مرید بشیخ بواسطهٔ تلقین ذکر** آنست که چون حکم نَفْس و طبیعت و ظلمت و کدورت انسان در مبدأ ارادت بر ظاهر و باطن مرید مستولی می باشد نَفَسی که بذکر متکیف شده از باطن او ظاهر میشود آن حکم ظلمت و کدورت نَفْس و طبیعت بآن نَفَسْ و ذکر همراه و بروی غالبست لاجرم آن نَفْس را میل بعالم انوار درست نمی شود بلکه بسبب مغلوبیت بعالم ظلمت راجع می شود و هیچ اثری در تنویر باطن و فتح باب عالم انوار و اسرار از وی صادر نمی شود اما چون حکم نوریت و صفا و روحانیت بر شیخ غالب است و در همه اجزا و انفاس او ساری لاجرم بتلقین ذکر آن صفا و نوریت ذکر از نفس شیخ بنفس مرید سرایت می کند و بآن واسطه آن ذکر در تنویر دل و صفای باطن مرید مؤثر می گردد چنانکه از شیخ نجیب الدین[۱] قدس الله روحه شنیدم که شمس الدین صفی امام جامع شیراز از اکابر صالحان و پاکان بود و همگیٔ اوقاتش بذکر و تلاوت و انواع عبادات مستغرق معمور لکن از کسی ذکر تلقین نداشت تا روزی در واقعه ذکر خود را بصورت نوری مصوّر شده مشاهده کرد که از دهان وی منفصل می شد و در زمین فرو می رفت با خود گفت که

(۱) نجیب الدین السهروردی توفی سنة ٥٦٣ هـ. [١١٦٧ م.]

این علامت خیر نیست چه نصّ (... اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ ...* الآیة. فاطر: ۱۰) بخلاف این نشان می دهد این نقصان مگر بسبب عدم تلقین ذکر است از مشایخ پس بیکی از مریدان شیخ روزبهان بقلی قدس الله روحه رجوع کرد و ازوی ذکر تلقین گرفت و همان شب در واقعه ذکر خود را بصورت نوری مشاهده نمود که بالا می رفت و آسمانها را خرق می کرد و بعد ازان بخدمت شیخ الشیوخ پیوست و رسید بآنجا که رسید و چون شاخگی از درخت خرما را بتلقیح و تأبیر و تأثیر بدان عظیمی ظاهر است که خشف و شیص تلخ را رطب شیرین خوشگوار میکند انفاس مطهر صادقان بتأثیر لایق تر و اکثر مشایخ عراق و شام و بعضی خراسانیان نیز ذکر لااله الاّالله اختیار کرده اند مر مبتدی و منتهی را و بعضی ذکر الله در جمیع احوال و آن شیخ ابوسعید ابو الخیر و مشایخ ترکستانند رحمهم الله و اما محققان از مشایخ ما رضوان الله علیهم اجمعین گفته اند که مادام که سالک از قید ارباب متفرق خلاص نیافته است اورا نفی آن با اثبات اله و معبود یگانه تعالی و تقدس ضروری است لاجرم در ابتدا بر کلمهٔ لااله الاّالله که مشتمل بر نفی و اثبات است ملازمت کردن لازم آمد و چون صاحب دل شد و از ارباب متفرق خلاصش میسر گشت آنگاه بر ذکر الله اقتصار اولیتر و نسبت تلقین ذکر این ضعیف بشیخ خرقه اش شیخ نجیب الدین روّح الله نفسه ثابت افتاد و او از شیخ الشیوخ شهاب الحق و الدین السهروردی رضی الله عنه و او از عمش شیخ ابو النجیب السهروردی تلقین یافت و او از شیخ احمد غزالی و او از ابوبکر نسّاج و او از شیخ ابو القاسم گرگانی[۱] و او از ابوعثمان سعید بن سلام مغربی و او از شیخ علی کاتب و او از ابوعلی رود باری و او از شیخ الطائفه جنید[۲] و او از خالش سرّی و او از معروف و او از حبیب و او از حسن بصری و او از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و عنهم اجمعین و او از سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه تلقین یافت و اما **انتساب بصحبت و خدمت** خود چون تأثیر صحبت و تأدیب از آدمی بدواب و حیوانات ناقص با عدم مجانست و ازیشان بیکدیگر ظاهراً مشاهده می افتد ازیشان بحکم مجانست در انسان اولیتر ولهذا صحابه را با کمال فضایل ازعلم و فقه و زهد و ورع و توکل و رضا و

---

(۱) ابو القاسم گرگانی توفی سنة ٤٥٠ هـ. [۱۰۵۸ م.]

(۲) جنید بغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [۹۱۰ م.] فی بغداد

فداء نفس و مال در راه حق و سبق ایشان درین جمله برهمه متأخران شرف و نام نیکو بهیچ فضیلتی غیر خدمت و صحبت مصطفی صلی الله علیه وسلم نیافتند و دران دو قسم گذشته دو شیخ گرفتن مذموم است الاّ قسم سیوم محمود است چه همچنانکه در ولادت صورتی تربیت از غیر مادر اصلی بطریق رضاع و غیر آن باذن یا فوت مادر صورتی صورت می بندد درین ولادت معنوی نیز همچنان تربیت پذیرفتن بطریق صحبت و خدمت از مشایخ بسیار محمود است الاّ بشرط اجازت یا فوت شیخ اول که شیخ توبه و ارادت و خرقه بوده باشد چنانکه این ضعیف بعد از مفارقت خدمت و صحبت شیخ نجیب الدین روّح الله روحه از خدمت مولانا و سیدنا و شیخنا صدر الحق و الدین[١] وارث علوم سید المرسلین سلطان المحققین محمد بن اسحٰق القونوی قدس الله سرّه و از شرف صحبت و ارشاد و هدایت و اقتباس فضایل و آداب ظاهر و باطن و علوم شریعت وطریقت و حقیقت از و تربیت یافت و متنفع شد غایة الانتفاع و همچنین از خدمت شیخ ربانی محمد بن السکران البغدادی نَوَّر الله نفسه و از صحبت غیر ایشان از اکابر تربیت پذیرفت و منتفع گشت هر چند از عهدهٔ رعایت حقوق و شرایط خدمت و صحبتشان نتوانست بیرون آمدن لکن ایشان بکرم و حسن قبول و ارشاد مر این بیچاره را تلقی فرمودند فجزاهم الله عنی احسن الجزاء.

و اما حقوق و آداب معاملهٔ شاگرد با استاد آنست که بر وفق من تعلّمْت منه حرفاً صرت له عبداً دائما با او بخدمت و ذلت و خضوع زندگانی کند و خدمت و قبول فرمان او بر خود لازم شمرد و جز بآنچه او فرماید از علوم مشتغل نشود و پیوسته بر ابتداء خدمت و سلام و تحیت او مبادرت نماید و اورا موقر و معظم دارد و در پیش وی بحرمت و عزت نشیند و خیزد و سخن تا نپرسد نگوید و اظهار فضیلت خود در پیش وی نکند و هر چند در بحث حق دردست وی باشد با او بجد ممارات و مجادلة نکنند و نگوید فلان کس خلاف قول تو گفته است و در مجلس او با کسی سخن پنهان یا خلاف لغتی که او داند نگوید و در حضور وی سر پیش انداخته نشیند بی آنکه بچپ و راست التفات کند خصوصا وقتی که او سخن گوید و در وقت ملالت

---

(١) صدر الدین محمد قونوی توفی سنة ٦٧١ هـ. [١٢٧٢ م.] فی قونیة

(الصوفی لایعیر ولا یستعیر) صوفی عاریت ندهد بیارانش چیزی و ازیشان بعاریت نستاند زیراکه هیچ یک ازیشان خود را بملک چیزی اختصاص نبیند و تصرف هریک در آنچه میان ایشان بود برابر باشد لاجرم عاریت در انجا نگنجد و آن دیگر گفت که هر گاه که برادر تو از تو از مال دنیاوی چیزی طلبد و تو بگویی که چند میخواهی حق دوستی نگزارده باشی و همگی حظوظ اخروی و روحانی نزد این طایفهٔ سیم بر جملهٔ حظوظ دنیوی وجسمانی ازیشان راجح و غالب باشد چنانکه رویم فرمود که (الصوفیة بخیرٍ ما تنافروا فاذا اصطلحوا هلکوا) طایفهٔ صوفیان در تصوف ننگ باشند مادام که حقوق صحبت و حقیقت را بجدّ ازیکدیگر مطالبت کنند و چون مداهنه کنند و از جهت خوش آمد نفس و طلب حظ و انس ظاهر عاجل با یکدیگر خوشتر آیند و ترک مطالبت حقوق طریقت و صحبت کنند تا فتادن از رتبت اعلی بادنی و از حکم وصف اخصّ بوصف عام و از مقام تصوف بمقام عامهٔ خلق هلاک شوند و این طبقهٔ سیم را صحبت و رفاقت از سرّ اتفاق و اتّحاد مقاصد باشد در طلب راه حق چنانکه قرآن در مذمت مخالفان ایشان که منافقانند می فرماید که (... **تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ** ...* **الآیة. الحشر: ۱۴**) پس چون این مقدمات معلوم شد صادق باید که هر گاه که طلب مرافقت و مواخاة و مصاحبت کسی کند جملهٔ این نشانها را بجد باز طلبد بر موجب قول مصطفی صلی الله علیه وسلم که (**المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل**) هر مردی باعتقاد و روش دوست خواهد باشد یعنی اعتقاد و روش دوست در دوست مؤثر است پس هر یک از شما که امت منست باید که بنگرد و اعتبار کند که با که دوستی می کند و آنچه علما گفته اند که مردمان بر سه قسم اند بعضی چون درد و بیماری که هیچ حاجت بصحبت ایشان نباشد بلکه مضرت ازیشان بخلق رسد و بعضی همچو دار و اند که بعضی اوقات بایشان حاجت افتد و بعضی بر مثال غدا اند که هیچ وقت از صحبت ایشان چاره نباشد اشارت باین سه طبقهٔ مذکور است پس اگر تو که طالبی بصحبت و رفاقت طبقهٔ اول که همچو درد و بیماری اند مبتلا شوی برفق و مدارا بایشان معاملت کن و در گفتار بسیاری بیحاصل ایشان حوض مکن و بشنیدن اراجیف ایشان مشغول مشو و از دیدن وآمیزش بسیار بایشان وحاجت بر داشتن بایشان احتراز تمام کن

و از منکری که ازیشان مشاهده کنی ایشان را آگاه گردان و اگر قابل بینی نصیحت دریغ مدار و باختیار بصحبت ایشان مایل مباش و جز بحکم ضرورت وقت از صحبت و رفاقت ایشان اعراض لازم شمر قال اللّه تعالی (... **وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ * الاعراف :۱۹۹**) **و امّا** در صحبت و صداقت طبقهٔ دوم که میل و موانست و الفت ایشان بحکم مجانست بوصف خاصست و ایشان همچودار و اند که گاه گاه بایشان احتیاج افتند طلب پنج شرط ضروریست **اول** عقل که هیچ خیری در صحبت احمق نباشد چه در بسیار امور شروع کند که بیند از خیر و نفع ترا در شر و مضرت افکند و گفته اند که دشمن عاقل بهتر از دوست احمق و گفته اند که باهر که صحبت کنی عقلش را بیشتر از دینش اعتبار کن که دینش غیر اورا سود نمی دارد اما عقلش هم ترا سود می دارد و هم اورا **شرط دوم** آنست که بد خواه نباشد یعنی چنان نباشد که در وقت غضب و شهوت خود را نگاه نتواند داشت **شرط سیم** آنکه فاسق مصر بر معصیت نباشد زیرا که اقل زیان صحبت فاسق آن باشد که عظم معصیت از دل بر خیزد و آن مفضی شود بکفر زیرا که بنده بگناه کافر نمی شود بخوار داشت گناه کافر میشود **وچهارم** آنکه حریص بر دنیا و محبت دنیا نباشد که صحبت حریص حرص افزاید و صحبت زاهد زهد مشایخ گفته اند که باکسی که بیشتر همتش بدنیا و متابعت نفس و هوا مصروف باشد صحبت مدار قال الله تعالی (**فَاَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ اِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا* النجم: ۲۹**) **وپنجم** آنکه دروغ گوی نباشد که شومیٔ دروغ گوی بهفتاد همسایه برسد تا حال هم صحبت چه باشد چون صحبت مؤکد گشت حقوق صحبت نگاه باید داشت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (**ما من صاحبٍ يصحب صاحباً ولوساعة من نهار الاّ سُئِلَ عن صحبته هل اقام فيها حقّ الله تعالى او اضاعه**) و از حقوق و آداب صحبت باین طبقه آنست که بمال و نفس بایثار زندگانی کند و صاحب را در نفع رسانیدن محتاج سؤال نگرداند و اسرارش را فاش نکند و عیبهاش را بنزد هیچکس اظهار نکند و سخنش را بهمگی استماع و اصغا کند و مادام که او در سخن باشد بهیچ سخن دیگر مشغول نشود و در سخن وی مداخلت نکند و اگر چه آن سخن که وی می گوید بهتر ازو داند ازو بخود نستاند و در وقت سخن گفتن وی بهیچ جای و هیچ چیزی ننگرد و التفات

نکند و پیوسته اورا بهترین نامهاش خواند و بروی ثنا گوید بهر نیکیی که از وی داند و شکرش کند در خلا و ملا بر هراندك و بسیار که از وی بدو رسیده باشد و حفظ الغیب او نگاه دارد چنانکه بدگوی خود را منع کند از بدگویی بدگویی اورا نیز منع کند و بصحبتش تلطف و تعریض کند نه تعنف و تصریح و از همه زلتهاش عفو کند و محتاج عذر خواستن نگرداند و در حیوة و ممات دعاء خیرش گوید و بعد از وی بأهل و خویشان و دوستانش وفا و حسن عهد نگاه دارد و تا تواند هیچ بار خود بروی ننهد و هرچه بتواند از بار وی بر گیرد و بشادیش شادان و بغمش غمکین شود و در سلام بروی او ابتدا کند و محلش بوی ایثار کند یا بروی فراخ گرداند و در اعزازش فرو نگزارد و اگر ببلایی و معصیتی مبتلا شود دوستی از وی منقطع نکند و بهرچه ممکن شود از همت و نصیحت و غیر آن مدد وی دهد **واما** در صحبت و رفاقت و صداقت طبقهٔ سیم شرط آنست که در سلوك طریقت و طلب حقیقت هر دو مجدّد ومجتهد باشند و آداب ایشان آنست که ابو عثمان خیری رضی الله عنه گفته است که هرچه بتو و ملك تو اضافت کرده شود از صاحب هیچ دریغ نداری و هر تصرفی که کند دران کاره نباشی و بهیچ چیز که بوی مضاف باشد طامع نشوی و از هرچه از تو زاییده شود انصاف وی ندهی و هیچ از جهت حظ نفس خود انصاف از وی نطلبی و خود را در همه چیز تبع وی داری و تبعیت اورا در هیچ چیز متوقع نباشی و اندک نیکئ اورا بسیار شمری و شکر و منت بی شمار در مقابلهٔ آن اظهار کنی و هر بسیار نیکی که از توزاییده شود در حق وی اندک شماری و از و متوقع شکر و منت نباشی و در هیچ چیز بقول و فعل و خاطر مخالفت او نکنی و از آداب ایشان دیگر آنست که نصیحت در سرّ از یکدیگر دریغ ندارند و آنرا کاره نباشند که علامت صدق سالک آنست که نصح را دوست دارد **وادب دیگر** آنست که در خدمت و ایثار راحت حریص باشند که گوهر درویش در خدمتکاری و بدگوهریش در بیکاری و خویشتن داری پیدا میشود **وادب دیگر** آنست که پیوسته از مفارقت ترسان باشند و بر ملازمت و اظهار صفا و ایثار وفا حریص و **ادب دیگر** آنست که چون صاحب قصد رفتن جایی کند و با یار گوید که با من بیا نگوید که بکجا می روی و چه مصلحت و چه کار می باید رفت و هر گه که چنین

گـو يد صحبت ايشانرا نشايد **وادب ديگر** آنست كه با يكديگر بمدارا معاملت كنند نه بمداهنت و مدارا آنست كه مقصود اصلاح يار باشد و بنرمى و آهستگى ازوى تحمل كنند و سخن سخت نگو يد تا برفق صلاح پذيرد و اما مداهنه آنست كه از جهت حظّى مالى يا جاهى احتمال و رفق بكار برند نه براى اصلاح دوست **و ادب ديگر** آنست كه در مجلس هيچ سخن پنهان از جمع بايكديگر نگو يند و همچنين سخن بلغتى كه يكى ازان جمع آن لغت نداند البته نگو يند **وادب ديگر** آنست كه ميان انقباض و انبساط و ترک مزاح و هزل اعتدال نگاه دارند و اصلا مراء و جدال بخود راه ندهند **و ادب ديگر** آنست كه با يكديگر چنان زيند كه يكديگر را بمدارا و عذر خواستن هيچ محتاج نگردانند و چون چنين صحبت كه از كيميا و سيمرغ عزيزتر است دست دهد مصاحبان آنان باشند كه در حق ايشان مصطفى صلى الله عليه وسلم فرموده است حكايةً عن الله تعالى كه (**حقّت محبتى للمتحابين فىّ والمتراودين والمتباذلين فىّ والمتصادقين فىّ**) يعنى ثابت و سزاوار شد دوستىٔ حضرت الهيت من مر دوستى كنندگانرا با يكديگر را در راه جست و جوى لقاى من و مر تجسس كنندگان را در طريق ولاءِ من و مر يارى و دلدارى كنندگان يكديگر را در كوى هواى من و بايد دانست كه شرط مهم در رعايت حقوق صحبت معامله كردن با هركسى بحسب حال واقتضا و مرتبه و قدر روزگار وى است با بزرگان بتعظيم و اجلال معامله بايد كردن و با همسران بمدارا و با خُردان بشفقت و نصيحت و معونت و رفع مؤنت و با غريبان با خوش دلى و خوش سخنى و دلدارى و با مهمانان با تازه رويى و منت پذيرى بآنكه ترا بنزول اختيار كردند و جهد بذل كردن در اكرام ايشان بى توقف و انتظار آنچه حاضر تواند كرد اندک و بسيار از مأكول پيش آوردن و آنرا حقير نا شمردن كه در خبرست هلاک دين و مروت مرد در آنست كه برادران و دوستان بخانهٔ وى آيند او آنچه در خانهٔ وى حاضر باشد آنرا خور و اندک شمارد و پيش نيارد و هلاک آن قوم مهمان در آنست كه ما حضر را حقير شمرند و بآن راضى نشوند و در مهماندارى تكلف نا كردن از آداب بزرگ است بآمدن كثرت اهتمام و برفتن سبكسارى كه منافىٔ مروت و فتوت است لازم نيايد.

معامله با خدمتکاران و غلامان بتلطف و تعطف و ادب نیکوست و آنچه لابد ایشان باشد از ارکان و فرایض مسلمانی بایشان آموزانیدن و حلم و عفو از زلات ایشان و ترک انکار بر آنچه خلاف طبع او ازیشان صادر شود قال انس رضی الله عنه خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم عشر سنین فما کهرنی ولا نهرنی و لاقال لشیء فعلته لِمَ فعلته ولا لشیء لَمْ افعله لِمَ لَمْ تفعله وربما کان یمزح معی و یقول لی (یا ابا الاذنین) و آنچه او خورد بایشان همان خوراند و اگر طعام بایشان خورد سبب امان او باشد از شر تکبر **و امّا آنچه از صحبت حرامست** صحبت واخوت و پدر خواندن و مادر خواندن و خواهر خواندن با زنانست **و اما آنچه مکروه و بر فتنه وآفت است در دین وعِرْض وحال صحبت امردان است** و جملهٔ مشایخ باجمعهم ازان منع کرده اند و هیچکس بصحبت ایشان رخصت نداده گویند روزی زنی در راهی بر شبلی سلام کرد او جوابش داد بی آنکه ازوی اعراض کند و بعد ازان أمردی سلامش داد روی ازوی گردانیده جوابش داد ازان حالش سؤال کردند فرمود که بآن زن یک شیطان همراه دیدم قوت مقاومت داشتم اعراض نکردم اما بأمرد دو شیطان دیدم از ضعف مقاومت ترسیدم اعراض لازم دیدم پس طالب باید که احتراز ازان بر خود لازم بیند حضوصا درین زمان ما که فتنها و شرهای عظیم بآن باز بسته است **و ادب مهم دیگر** آنست که چون دوکس با جماعتی باین شروط که گفته شد هم صحبت شوند باید که یکی ازیشان سروَرْ و مهتر و پیشوای ایشان باشد در حضر و سفر که باز گشت ایشان در همه کارها بوی بود و اعتماد شان برو باشد و همه حکم و أمر اورا گردن نهند و از گفت او نگذرند و آنکس باید که عاقل تر و زاهد ترین ایشان باشد در دنیا و متقی تر وعالی تر در حال و عالم تر بشریعت و طریقت و عالی همت تر و متحمل تر و خوش خوتر و جوانمردتر و مشفق تر و اورا صوفیان و پیش رَوْ خوانند و از بایدهاء سَرْوَرْ یکی آنست که با خواستهای ایشان متفق باشد و متحد نه مختلف و متکبر و اگر در میان شان ما جرایی رود نشان صادق آنست که در نصرت نفس نکوشد بلکه نفس خود را متهم دارد و در قهر او و اظهار حق جهد کنند و اگر نفس بر یکی غالب شود دیگری دل پیش آرد اعنی برفق و حلم مقابل او شود تا نفس او مقهور گردد و حق را گردن نهد و الاّ فتنه قائم شود و حق پوشیده ماند

پس هر که بظهور نفس جرم وی ظاهر شده بود از سر شکستگی و شرمساری بصف نعال سر برهنه و در پیش افکنده باستغفار بایستد پس جماعت بموافقت او سر برهنه کنند مگر شیخ که سر برهنه نکند لکن سروری که غیر شیخ باشد سر برهنه کند پس همه بر سر صفا روند و یکدیگر را تواضع نمایند و در کنار گیرند چه از سفر وحشت و فرقت بوطن انس و الفت رجوع کرده اند پس آن مستغفر باید که غرامت آن بکشد و شکرانهٔ رجوع بحق از باطال بگزارد و بر آنچه قادر باشد از سر ذوق و صفا در میان آرد و جماعت باید که اورا تکلیف و الزام نکنند و زیادت از آنچه در میان آورده باشد ازو چیزی نطلبند الاّ شیخ را رسد که برای تأدیب را بروی حکمی و الزامی کند و غیر اورا نرسد و الله الهادی.

فصل چهارم، در آداب سفر و قدوم از سفر و مقاصد قاصدان از سفر بدان وفقك الله که **سفر بر سه قسم است: یکی** سفر فریضت **ودوم** سفر ندب و فضیلت **وسیم** سفر مباح **اما سفر فریضه پنج است: اول** جهاد و آن فرض علی الکفایه است مگر در نفیر عام **دوم** حج بشرط استطاعت **وسیم** اجابت دعوت مادر و پدر **وچهارم** بجهت رد مظالم **وپنجم** بجهت طلب علم فریضه چون در مقام آن علم حاصل نشود **واما سفر ندب و فضیلت: اول** تکبیر جهادست در راه حق تعالی **ودوم** زیارت تربت مطهر مصطفی صلی الله علیه وسلم **وسیم** زیارت مسجد اقصی قال صلی الله علیه وسلم **(لا تشد الرّحال الاّ الی ثلاث مساجد المسجد الحرام و مسجدی هذا والمسجد الاقصی) وچهارم** طلب علم قال صلی الله علیه وسلم **(من سلك مسلكاً فی طلب العلم سهّل الله له طریقاً الی الجنة) وپنجم** زیارت قبور انبیا و اولیا و صالحان امت **وششم** زیارت مشایخ و قصد دیدار ایشان و طلب فواید از نظر و قول و فعل ایشان چه مجرد دیدار مشایخ چندان فایده بدل طالب صادق رساند که بصد خلوت و اشتغال بعبادت حاصل نتواند کرد و گفته اند هر که بدیدار او منتفع نشوی بگفتارش منتفع نشوی زیرا که بر مشایخ آثار هیبت و عظمت و وقار حق تعالی ظاهرست و طالب صادق بقوت قابلیت و استعداد از ورای استتار صورتشان آن آثار و اسرار را مشاهده می نماید و بآن انتفاع میگیرد و گفته‌اند

که یکی از نشانهاء اهل حق آنست که بدیدن ایشان حق تعالی و آخرت بیاد آید و حظوظ نفس و خواطر متفرق منتفی شود **وهفتم** مشاهدهٔ آثار و عبرت گرفتن از اماکن و مساکن اهل صلاح و فساد چه در قرآن أمر بسفر آمده است بجهت این معنی قال الله تعالی (**قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ...*** الآية. **الروم :٤٢**) و امثال این از آیات **وهشتم** قصد مجاهده و تجرع مرارت غربت را **ونهم** قصد انقطاع و عزلت از معارف و یاران نا موافق و یا موافق و یا هجران اوطان و خان ومان بجهت طلب رضاء رحمن **ودهم** بجهت رفض جاه و قبول خلق برای خلاص از شر نفس و شیطان و طلب مزید اخلاص و اختصاص بقرب و رضوان حق تعالی **ویاز دهم** بجهت اظهار اخلاق نیک و بد نفس خود زیرا که سفر را برای آن سفر نام کرده اند که یسفر عن اخلاق الرجل ای یظهرها و گویند یکی بنزد عمر رضی الله عنه تزکیهٔ دیگری کرد گفت باو هیچ سفر کردهٔ گفت نه گفت پس اورا نمی شناسی پس از مقاصد صحیح در سفر آنست تا اخلاق نیک و بد نفس معلوم شود و بحسب آن حق تزکیه و تحلیهٔ نفس تواند گزارد و از سر حیرت و بصیرت از عهدهٔ آن بتواند بیرون آمد **و دوازدهم** اکتساب معرفت اخلاق از یاران و رفیقان در اثناء سفر و معرفت اخلاق و آداب از عام و خاص که بی شایبه تکلفی در هر مقامی از هر کسی در نظر آید **واما سفر مباح** بجهت تجارت و تفرج بلاد و عبادست واین وظیفهٔ صادقان نیست زیرا شیخ ابو تراب نخشبی گفته است هیچ چیزی بر مریدان زیانکارتر از سفری نیست که بمتابعت هوای نفس کنند بی مقصدی صحیح و شیخ ابویعقوب سوسی گفته است که مسافر را بچهار چیز احتیاج ضروریست **اول** علم بفرائض و فضائل دین که اورا نگاه دارد **ودوم** پرهیزکاری که از شر نفس و شیطانش ایمن کند **وسیم** خلق نیکو که عرض و نفسش را از هلاک و ضیاع محفوظ گرداند **وچهارم** یقینی بپذیرفتاریٔ حق مر رزق اورا تا اورا بمنزل رساند و رویم گفته است که **ادب مسافر** آنست که قدمش از همتش در نگذرد یعنی بی نیتی صحیح قدمی نگزارد وهر کجا دلش وقوف کرد منزلش آنجا باشد یعنی جمعیت دل و سکون خاطرش هر کجا دست داد منزل کند که هیچ مقصدی صحیح تر از جمعیت دل و سکون خاطر نیست و باید که سفر جز برضا و

اجازت شیخ و مادر و پدر واستاد نکند تا عاق نباشد و بی فائده نماند و در رفتار باید که پیشوا ضعیفترین رفیقان دارند و بروش ایشان روند و هر جا رفیقی بحاجتی توقف کند توقف کنند و نگذرند و هیچ نمازی را فوت و تأخیر روا ندارند بلکه هیچ وردی که در حضر بر اقامت آن مواظب بوده باشند در سفر ترک نکنند و تاممکن شود پیاده رفتن را بسواری ایثار کنند تا فائدهٔ مجاهده و ریاضت از سفر فوت نشود و هیچ دقیقهٔ از آداب خدمت و رفع مؤنت اصحاب فوت نکنند که عدی بن حاتم از رسول صلی الله علیه وسلم سؤال کرد که گدام صدقه فاضلتر است فرمود که خدمت مرد یارانش را در راه خدای تعالی و واجب و سنت است که مسافر از ابریق و مسواک و شانه خالی نباشد تا ترک نماز و کشف عورت و ترک سنت مؤکده اش لازم نیاید و مستحب است مسافر را عصا و سوزن وریسمان و مقص و استره ورَسَنِ دراز از خود داشتن بجهت ضرورت و حاجت را و باید که بی رفیق سفر نکند مگر که عالم ربانی باشد و اختیار وحدت کند و باید که **دروقت سفر** یاران و دوستان را وداع کند و دوستان باید که اورا تشییع کنند و چون از خانقاهی سفر خواهد کرد اول باید که اوّل روز سفر کند و دو رکعتی وداع مقام را بگزارد و نخست آستین راست را بر مالد آنگاه چپ را پس موزه را بیفشاند و میان بند در میان بندد و کیسهٔ کفش را بیفشاند وبجای موزه پوشیدن رود سجاده را دو تا در زیر خود بگستراند و کفش را بدست چپ برگیرد و زیر هر دو کفش را برهم مالد و برهم نهد و در کیسه کند چنانکه کیسه بدست راست و کفش را بدست چپ استعمال کند پاشینهاء کفش را در زیر و پیشها را بالا و سر کیسه را بندد و کیسه را بدست چپ از آستین چپ در آورد و در پس پشت نهد آنگاه بر سجاده نشیند و موزه را بدست چپ پیش آرد و بیفشاند و اول پای راست پوشد و هیچ چیز از ریابین و پای تابه و کمر را نگزارد که بر زمین افتد پس دستها را بشوید پس روی بآنجا نهد که بیرون خواهد رفت و حاضران را وداع کند و اگر کس زاو یه بند وعصا و ابریقش را بر گیرد منعش نکند و اگر نگیرد همه را بدست چپ گیرد و دست راست را فارغ گزارد برای معانقه و مسافحهٔ مودعان را پس چون مودعانرا وداع کند آنگاه زاو یه بند بر بندد یک طرف زاو یه بند را در بغل راست در آرد و طرف دیگرش را بالاء کتف چپ و کتف

راستش خالی باشد و بند زاو یه بند بر پیش از جانب راست باشد و عصا بدست راست و ابریق بدست چپ و چون پارهٔ برود روی باز پس کند و سر فرو آرد و مودعانرا بار دیگر تواضع کنند تا آنگاه که از چشم غایب شود این چنین می کند و اگر در راه جمعی درو یشان بینند یا شیخی معتبر زاو یه بند بکشاید و هر چه دارد بر زمین نهد و ایشانرا سلام و مصافحه کند و چون ایشان بگزرند آنگاه باز رخت خود بهمان طریق در بندد و روانه شود و چون بشهر رسد اول قصد جامع کند و آنجا دو رکعتی بگزارد و آنگاه اگر خانقاه یا زاو یه باشد آنجا رود و چون نزدیک خانقاه رسد زاو یه بند بکشاید وسجاده از انجا بیرون آرد و بر روی زاو یه بند نهد و عصا و ابریق و زاو یه بند را در بغل چپ گرفته بر در خانقاه آید و توقف کند تا بیرون آمدن خادم بدستور شیخ و اگر در حال توقف آن جمله رخت را بر جانب چپ خود نهد و روی بقبله بنشیند روا باشد و مستحب است که اورا زود در خانقاه فرود آرند و خادم یاکسی از درو یشان خانقاه اورا مرحباً و اهلا گو ید و رختهاء اورا بر گیرد و در خانقاه پیش در آید پس چون در آید پای راست در پیش نهد و در وقت در آمدن بگو ید (... **رَبِّ اَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ** ...* الآیة. الاسراء :۸۰) تا **(نصیراً)** و بر حاضران سلام نگو ید زیرا که سلام نام خدای تعالی است و باشد که کسی از حاضران بروضوء نباشد و بهیأت اسباب وضوء مشغول بود بسلام وی جواب برانکس فریضه شود و ترک ادبی یا ترک فریضه لازم آید و نیز باشد که یکی از درو یشان بمراقبه مشغول بود ناگاه اورا مزعج نکنند و تا وضوء ساختن و بر سجاده آمدن و دو رکعتی گزاردن همه مستحضر و آمادهٔ جواب سلام او باشند و ترک ادب و ازعاج کسی لازم نیاید پس بر سجاده رود و دو رکعت نماز بگزارد پس محاسن بشانه زند آنگاه بر خیزد و بر جماعت سلام گو ید پس درو یشان باید که بروی کشاده و دل خوش و اظهار بشاشت بقدوم وی اورا جواب دهند و بجهت معانقه و احترام او همه از سجاده بیرون آیند او نیز بتواضع و شکستگی و افتقار پیش ایشان رود و بعد از معانقه یا مصافحه بدو زانو سر در پیش افکنده بهیأت وقار و مسکنت بنشیند و باید که حاضران پرسش او و سؤال از احوال مشایخ و درو یشان و رفیقان و احوال راهها دهشت از وی زایل کنند و او همه را جواب کوتاه بفایده می

دهد و از چیزی که نپرسیده باشد هیچ نگوید مگر که مهمی باشد و سه روز از سجاده جز بطهارت و ضرورت مفارقت نکند و بعد از سه روز حاضران باید که با او تحلق کنند و اورا بحمام برند وجامه اش بشویند و روز قدوم نیز مغمزش کنند و اگر خادم اورا پیش باز نیاید وهیچکس اورا التفات نکند یا زاویه بندش را از خانقاه بیرون بردر نهند یقین داند که آن هم عقوبت گناهی است صبر و تحمل نماید و هیچ اظهار خشم و رنجش بر هیچ کس نکند و شکسته وار بر در خانقاه بنشیند و ازانجا بهیچ جای دیگر نرود و اگر گویندش که ترا اینجا جای نیست و توقف تو اینجا بی فائده است هیچ بجواب و سؤال و سخن با کسی مشغول نشود و بصبر و تحمل تمام متلبس شده زود باستغفار و توبه و اخلاص عمارت حال خود کند که چون استغفار و توبه اش بحضرت حق مقبول شود ثمرهٔ قبول در و یشان باشد اورا و هر چند صبر و تحمل بیش کند قبول و میل دلها بیشتر یابد پس بعد از حمام و غسل ثیاب بزیارت مشایخ و فقراء زنده اولاً و مرده ثانیاً بدستور شیخ بقعه مشغول شود و این آداب جمله که یاد کرده شد استحسان مشایخ است و تقید بآنها مریدان را مقید و اگر کسی اینها بجای نیارد مادام که ترک مأموری یا اتیان محظوری شرعی نکند اورا بنظر حقارت نگریستن و مؤاخذه بحدّ کردن یا درخانقاه راه ندادن یا ازانجا باین سبب دستوری دادن غایت کوته نظری و تنگ خویی و دوری از سنت وراه تحقیق باشد و باشد که ابریق را هر کجا باشد لوله بسوی قبله نهد خصوصا در خانقاه که بسیار واردان قبله را بدان استدلال کنند و همچنین کوزه را باید که پیش کوزه مستقبل قبله باشد و دسته اش مستدبر قبله و همچنین استقبال قبله در غیر طهارت جای در همه جای مسنون و مستحب است و صادق باید که در سفر و حضر بعد از مداومت بر اوراد از فضیلت خدمتی بجهت درو یشان خود را خالی و محروم ندارد که دران برکتها و اثرهاء عظیم است و خدمتها درین اقسام منحصر است خادمی و امامت و مؤذنی بی توقعی و اوقات نماز پنچگانه و نماز تهجد را بر قوم نگاه داشتن و سجاده داریٔ روز جمعه و خدمت ربعه و سقایی و مطبخی و نان پختن و جامه شستن و خانه روفتن و سفره نهادن و خلال ساختن و دادن و دست شویٔ راست داشتن و بساط افکندن و بر داشتن وفشاندن و زمستان آتش و آب وضؤ راست داشتن و خدمت

نمکدان و بقلی و نقل کاسها از مطبخ بسفره و سراجی و خیاطی و بیت الطهاره پاک داشتن و کلوخ آن راست کردن و نیکی کردن بجایهاء دور و بدیوانها تردد کردن و جبایت اوقات ایشان و حوایج داری و خرید و فروخت هرچه بپازار تعلق دارد و دریوزه کردن بزنبیل و غیره بجهت ایشان این جمله بی توقعی دنیاوی یا قبول اجرة درمقابلهٔ آن خدمتهاء درویشانست.

فصل پنجم درآداب لباس درخبرست که هر که ترک جامهٔ جمال و شهرت کند با قدرت بر پوشیدن آن خدای تعالی اورا از حلّهاء بهشت بپوشاند و آداب صادقان در جامه آنست که نیت و مقصودشان ستر عورت باشد بحکم أمر شارع و دفع شر سرما و گرما نه آرایش تن چنانکه از سفیان ثوری[1] منقول است که روزی جامه را مقلوب پوشیده بود چون معلومش شد تغییر نکرد و گفت جامهٔ که از برای حق تعالی و امر او پوشیده ام بهیأتی مخصوص بجهت نظر خلق آنرا ازان هیأت تغییر کردن روا ندارم و پاکیزگی را در همه چیز بحکم خبر صحیح **(النظافة من الایمان)** دوست داشته اند خصوصاً در جامه چه مصطفی صلی الله علیه و سلم یکی ازعرب را دید جامهٔ وسخ پوشیده از سر انکار فرمود که این چیزی نمی یابد که جامهٔ خود را بآن بشوید انکار که درویشی از خدای تعالی است جامهٔ چرکین پوشیدن از برای چیست و بریک جامه اقتصار کردن و در وقت نو پوشیدن کهنه را بمحتاج ایثار کردن دوست داشتهٔ صادقان است که در خبرست که **(ثلث یدخلون الجنة بغیر حساب رجل غسل ثوبه فلم یجد خلقاً و رجل لم ینصب له علی مستوقده قدران و رجل دعا بشرابه و لم یقل ایها ترید)** **و بعضی از صادقان جامهٔ مرقع را اختیار کرده اند بچهار معنی: یکی** از برای تقلل دنیا و بجهت او **و دوم** از برای اقامت سنت را که علی عمر را رضی الله عنهما گفت که (اذا اردت ان تلقی صاحبك فرقع قمیصك واحصف نعلك وكل دون الشبع) **و سیم** برای عدم تکلف را که **(انا و اتقیاء امتی بَرَاءٌ من التکلف)** **و چهارم** بجهت قبول وسخ و قلت مؤنت شستن را و بعضی جامهٔ ازرق و فوطه پوشیدن اختیار کرده اند هم برای تحمل وسخ را و آن بجوانان لایق تر است از بهر استعانت بخدمت را و بعضی بحکم حدیث

(۱) سفیان ثوری صاحب مذهب توفی سنة ۱۶۱ هـ. [۷۷۸ م.] فی بصره

(البسوا من ثیابکم البیض فانها من خیر ثیابکم و کفنوا بها موتاکم) جامۀ سفید اختیار کرده اند و آن بشیوخ لایق تراست و جامۀ صوف بهتر از دیگر جامهاست اگر بتکلف نباشد و بعضی مقید بوده اند بکوتاهی جامه تا بالای ساق و پیراهن را قدری از خرقه درازتر و سراویل را از پیراهن اندکی درازتر چه شستن سراویل و قمیص آسان تر از شستن خرقه می باشد پس در باب تحری نظافت این هیأت مناسب تر باشد و آستینها را فراخ داشتن بجهت سهولت و تمکن از برای بر مالیدن تا بازوها در وقت وضؤ برای مراعات سنت تطویل غره و تحجیل را مستحب داشته اند و بعضی بهیچ هیأتی مقید نبوده اند و بحکم وقت زیسته اند و تناسب را در همه چیز معتبر داشته اند خصوصاً در آنکه صفت لباس در نرمی و درشتی مناسب صفت طعام و غیره باشد و ابریشیم را در عین جامه و استعمال در دوختن و کوژگره نهادن عظیم مکروه شمرده اند و همچنین علم را در دستار و جامه و ریشه را در دستار کراهت داشته اند و داشتن سجاده وطاقیه و رومال از مستحبات ایشانست و هر مریدی باید که در خورش و پوشش و پاشش بل همه هیأتها و صفتها هم رنک و هم روش شیخ خودش باشد و در هیچ چیز مخالفت او نکنند تا از حکم **(من تشبه بقوم فهومنهم)** ظاهراً نیز بی نصیب نماند و پوشیدن جامۀ نرم و لطیف جز عالمی را که خود را از ورطات رعونت نفس صیانت تواند کرد مسلّم نداشته اند و مریدان و جوانان را جامۀ فرجی داشتن مکروهست بلکه جز جامۀ پیش دوخته ایشانرا روا نداشته اند و چاک پیش و پس در جبه دشمن داشتۀ صوفیانست و ترک ادب و در نماز و میان جمع با پیراهن تنها درآمدن کراهت دارند مگر که جز آن پیراهن جامۀ دیگر ندارند و همچنین در طاقیه و ادب خدمتکار آنست که جز وقت أدای نماز و حرکت در سماع دایما میان بسته و آستینها در نوشته دارد و الله الموفق.

فصل ششم در آداب طعام بدان وفقک الله تعالی که اصل حقیقت آدمی بل هر ذره از عالم بالنسبة الی ذاته و حقیقته لا الی علم موجده تعالی را نیستی است که برابطۀ وجود علمی که صورت معلومیت اورا درعلم قدیم حق تعالی بود از فیض جود حق تعالی وجود بروی بحسب قابلیتش عارض و طاری میشود قال الله تعالی **(اَوَلاَ**

يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا* مريم :٦٧) و بعد از يافتن اين هستی که اورا عارضی است بر موجب (کل شيء يرجع الی اصله) هردم اورا باصل خودش که نيستی است بالذات ميل حاصل ميشود و لکن بسبب مددی که از صفت بقا و ابقاء حق تعالی دم بدم بوی می پيوندد او از فنا محفوظ می ماند و از بقا محظوظ ميشود که ازين جهت هيچ دمی اثر موجدی و خالقی حق تعالی ازوی منقطع نيست هر چند اورا از وصول آن اثر آگاهی نيست و اليه الاشارة بقوله تعالی (**... بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ * قٓ: ١٥**) و چون آدمی مرکب است از جان و تن و جانش از عالم أمر و قدرت و عدم وسايط و اسبابست و تنش از عالم خلق و حکمت و تعلق بوسايط و اسباب لاجرم آن مدد ابقا بجانش بر مقتضاء عالم قدرت بی واسطه و سببی می پيوندد و اما تنش آن مدد باقتضاء عالم حکمت بواسطۀ غدای ظاهر می رسد پس غدا که طعام است و شراب صورت و مظهر صفت ابقاء حق تعالی آمد لکن بر وفق عالم حکمت و لهذا کسی را که در بعضی احوال و اوقات حکم عالم قدرت بروی غالب می آيد بيش صفت جان می پذيرد و مدتها آن مدد ابقا بی واسطه و سببی ظاهر بوی می رسد و زمان بسيار بی غدا باقی و زنده می ماند و ازينجا فرمود مصطفی صلی الله عليه و سلم که(**لست کهيئتکم ابيت عند ربی يطعمنی ويسقينی**) پس برين موجب غالباً طعام و شراب از ضرورات و مهمات است و بدرجۀ مقصودی قريب زيرا که مقصود از ايجاد عالم انسانست و مقصود ازو عبادت و معرفت و آن موقوف بر بقا و بقا بر وجود غدا موقوف و (ما لا يوصل الی المقصود الا به فهو مقصود) پس دانستن فرائض و آداب آن مهم آمد زيرا که غدا جز و عضوی می شود و بمباشرت فرايض و آداب شريعت و طريقت دروی نتيجه نرمی و انقياد اعضا می باشد در اداء عبادت که نص (**...ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ...* الآية. الزمر: ٢٣**) ازان نشان داده است اکنون **فريضه در باب غدا** طلب حلال واحتراز است از حرام و بحکم ظاهر حديث (**طلب الحلال فريضة علی کل مسلم ومسلمة**) حلال در همه جای موجودست زيرا شرع بطلب معدوم کسی را تکليف نکند لکن در بعضی مواضع پوشيده تر و در بعضی پيدا تر می باشد و هر چه حصول آن بوجهی شرعی باشد ظاهراً حلالست و تجسس از باطن اسباب واجب نيست و هر چه وجه حل

و حرمت آن ظاهراً پوشیده است آن شبهت باشد سالک را ازان احتراز لازم است و اما **سنتها و ادبهاء طعام: اول** آنست که بنیت قوّت بر عبادت و طاعت خورد نه بر سبیل شره و شهوت تا آن عادت خوردنش از عبادت محسوب افتد و علامت آن خوردن طعام باشد از سر گرسنگی و ضرورت حاجت و پر نا کردن معده از طعام قال النبی صلی الله علیه و سلم **(ما ملی وعاء شراً من بطن یحسب ابن آدم لقمان تعمی صلبه فان لم یفعل فثلث للطعام وثلث للشراب وثلث للنفس) و دیگر** پیش از خوردن طعام و بعد ازان دست بشوید قال علیه السلام **(الوضؤ قبل الطعام ینفی الفقر وبعده ینفی اللمم)** و دست شستن پیش از طعام نفی فقر بآن مناسبت می کند که چون طعام خوردن چنانکه گفته شد حکم (ما لا یوصل الی المقصود الاّ به فهو مقصود) دارد و رعایت ادب در اتیان آنچه مطلوب حق بود شناختن قدر نعمت حق باشد و قیام بوظیفهٔ شکر او شکر حالت مزید نعمت است قال الله تعالی **(... لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ...* الآية. ابراهیم :۷)** و زیادت شدن نعمت نفی کنندهٔ فقر باشد **و ادب دیگر** بسمله است در ابتداء خوردن بلکه در تناول هر لقمه بسمله مستحب است تا شره طعام اورا از نام معبودش مشغول نکند و اگر در لقمهٔ اول بسم الله و در آخرش الحمد لله گوید و در دوم بسم الله الرحمن و در آخرش الحمد الله الرحمن و در لقمهٔ سیم بسم الله الرحمن الرحیم و در آخرش الحمد لله الرحمن الرحیم گوید همین أدب و ترتیب در هر سه لقمه بکار برد ثواب و فضلی و حضوری عظیم جمع کند و همچنین در آب خوردن بسه فصل این ترتیب ذکر نگاه داشتن فضیلتی عظیم دارد و این ذکر را بلند گفتن یاد گریء حاضر شود و بوی اقتدا کند بهتر باشد **و دیگر** در وقت خوردن زانوی راست بر داشتن و بر پای چپ نشستن بر جای تکیه نازده یا بر سر دو زانو نشستن سنت است **و دیگر** طعام بر سفره خوردن نه بر خوانچه و صینی و شیزه و امثال آن سنت است **و دیگر** بجمع خوردن نه تنها سنت است و بیرون آمدن از وعید **(شر الناس من اکل وحده)** انس روایت می کند که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لایأکل وحده **و دیگر** خوردنش بدست راست **و دیگر** ابتدا و ختم خوردن بر نمک کردن مسنون است **و دیگر** لقمه کوچک برگرفتن و بجانب راست نیکو خاییدن و تا یکی فرو نبرد تمام دیگری بر نا گرفتن و در غیر میوه از پیش خود

خوردن و طعام را بلطف فرو بردن تا همچو اشتر آواز از حلق بر نیاید و از حوالیء کاسه نه از میان خوردن سنت است و جمع کردن میان دو ادام مخالف سنت است **و همچنین** تخصیص کردن نفس خود بطعام و اِدام نیکو از میان رفیقان یا عیال و خدمتکاران و بندگان مکروه و بدعت است **و همچنین** نان و گوشت پاره کردن بکارد مکروه و منهی است و کاسهٔ طعام را بر نان یا برکاسهٔ دیگر نهادن و دست طعام آلوده را بنان پاک کردن و اگر چه نان را بخورد کراهت و ترک ادب است و بر مایده بسیار سخن گفتن ادب نیست و بیکبارگی خاموش بودن هم ترک ادب است که در خبر است که (انّ من الذنوب ذنوباً لا یکفّرها الا التحدث علی المائدة) و لقمهٔ که از دست بر سفره یا بر دستار خوان یا جای طاهر افتد آنرا برگرفتن و پاک کردن و خوردن از ادب و تواضع است و درین باب خبر نبوی وارد و در وقت خوردن نظر در پیش خود داشتن و در روی یا لقمهٔ دیگری نظر ناکردن و لقمهٔ گزیده را باز در ادام نازدن و طعام بسر انگشت ابهام و مسبّحه و وسطی خوردن و انگشتان آلوده را لیسیدن بعد از فراغ از طعام خوردن سنت است عن کعب ابن مالك قال (کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یأکل باصابعه الثلث فاذا فرغ من طعامه لعقها) و بر موجب خبر (انَّ القصعة لتستغفر للاعقها) کاسه را از طعام پاک لیسیدن از آداب است و سرکه و سبزی بر خوان نهادن و گوزهٔ آب را در میان سفره نهادن تا کسی بخواستن محتاج نشود مستحب است و خورندهٔ آب در میان طعام باید که دستهٔ گوزه را بانگشت کوچک با بِنْصِرْ دست راست که از طعام آلوده نمی باشد بر گیرد و همچنان باز نهد و البته دست چپ را در طعام و شراب بل هیچ چیزی پاک استعمال نکند و تا خادم الصَّلا نگوید یا متقدم آغاز خوردن نکند مشغول شدن ترک ادب است و سنت در خرما یا چیزی که دانهٔ دارد خوردن آنست که دانه را با طعام در طبق جمع نکند بلکه اگر در صحرا باشد دانه را از دهان به پشت دست چپ نهد و بیندازد و الّا در دستارچه جمع کند و بعد ازان بیندازد **و خادم را لقمه دادن سنت است** و در خبر است که چون مایده نهاده شود تا بر ندارند باید که هیچ کس از مایده بر نخیزد و دست از خوردن باز نکشد و اگر چه سیر شده باشد بلکه تعلل می کنند تا همه فارغ شوند که مرد باشد که همنشین خود را خجل کند بدست

کشیدن از طعام و شاید که او را از طعام هنوز حاجت باشد و در میان خوردن دست را بچیزی پاک نکند و بلغم از دهن و بینی نیندازد و بر لقمه و کاسهٔ گرم ندمد بلکه صبر کنند تا سرد شدن و نان ریزه را جمع کردن و خوردن مستحب است و هیچ طعامی را عیب نکند اصلا اگر خواهد بخورد و اگر نه نخورد که از فعل مصطفی صلی الله علیه وسلم در حدیث صحیح چنین منقولست و چون همه دست باز گیرند خادم باید که بگوید (اشکروا الله تعالی) وهرکسی تحقیق سخن وی را بحمد و شکر مبادرت نماید و گوید **(الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا من غیر حولٍ منا ولا قوةٍ الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات وبرحمته تنزل البرکات اللهم اجعله عوناً علی طاعتك ولا تجعله عوناً علی معصیتك اللهم اطعمنا طیباً واستعملنا صالحاً)** این دعا آخرین اگر در اول شروع در خوردن نیز بگوید سخت نیکو باشد و اگر وقت باشد این دعا گفتن که **(اللهم هن آکلیه واخلف علی باذلیه واغفر لمن کان السبب فیه اللهم بارك واخلف وتمم و زد و لا تنقص)** نیکو باشد و اگر مهمان باشد بگوید که **(اکل طعامکم الابرار وافطر عندکم الصائمون وصلّت علیکم الملائکة بالرحمة)** پس خادم بسفره برگرفتن مشغول باشد و باید که در سفره و نان و کاسه نهادن از پیش متقدم آغاز کند و در برگرفتن بر پیش وی ختم و در نان انداختن و بر داشتن و کوزه و ابریق گردانیدن جانب راست را نگاه دارند و جای سفره را بدست چپ چاروب زدن و بدست راست نان ریزه جمع کردن و در دهان انداختن مستحب است و البته هیچ ازین خدمتها نشسته قیام نماید پس بعد از فراغ از طعام خلالی بدست راست از میان وسطی و بنصر خلال دهد و ستاننده و بپشت دست راست هم بمیان وسطی و بنصر ازو بستاند وبآن سبب که تارک ادب را خلال ندهند چه بخلال دادن بشارت می باشد که تارک ادب نبوده است لا جرم بخلالی گفتن که (بشّرك الله بالجنة) مستحب آمد و چون خلال دادند و کوزه از میان سفره بر داشت و بعد ازان تا دست بشویند هیچ طعام و آب نخورند و بقرآن و ذکر و نماز و اذان و اقامت و سخن گفتن هیچ شروع نکند که شاید که باستعمال خلال اندک خون ظاهر شده باشد و وضوء خلل یافته و بوضؤ مخلخل بچیزی ازینها مشغول شدن ترک ادب است پس در دست شستن باید که خادم ابریق بدست راست و دست شوی بدست چپ گیرد و

دست شوینده بر سر دو پای بنشیند دستها در میان دو زانو و در وقت دستش شستن و مالیدن دستها بدست شوی خلال را بدهان گیرد و در دهان شستن بدست چپ و بعد ازان در میان دو کف خلال را بشوید و خادم را بگوید طهّرك الله من الذنوب و برّاك من العیوب و در وقت دست شستن هیچ سخن نگوید و آب دست شوی همه را جمع کردن در طشت سنت است قال علیه السلام **(اترعوا الطسوس وخالفوا المجوس)** و در آب خوردن سنت آنست که بسه نفس خورند بنفس اول یکبار آب بحلق فرو برند و بدوم سه بار و بسیم پنج بار و در هر باری دهانرا از کوزه تمام بر می دارد و آب را مزان خورد نه بیکبار بسیار در گلو فرو ریزد قال علیه السلام **(اشربوا الماء مَصّاً لا عَبّاً فانَّ الْکُبَاد من العَبّ)** یعنی آب را مزان مزان خورید نه بیکباره بگلو فرو ریختن که درد جگر ازان بیکباره بگلو فرو ریختن است و صادق باید که همچنانکه در تقلیل غدا کوشنده بود بجهت خفت و نشاط در عبادت کم خوردن آب هم جهد کند بجهت تقلیل آب و استعانت بر شب خیزی و الله الموفق.

فصل هفتم درآداب تزویج بدانکه نصوص و اخبار در باب تجرد و تأهل متعارض و مختلف وارد است و آن بحسب اختلاف و تنوعات احوال و اشخاص و ازمان است **اما مقتضاء زمان واحوال صحابه وتابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فضیلت تأهل بود بر تجرد بسه معنی: یکی** آنکه بسبب غلبۀ حکم روحیت و احکام روحانیت بر عیسی علیه السلام مقتضاء زمان و حال اتباع و اصحابش تجرد و عزوبت و رهبانیت بود و بعث مصطفی صلی الله علیه وسلم دران زمان واقع شد که دعوت رهبانان و کشیشان در عالم عام و ظاهر بود و جملۀ خلق را بتجرید و عزوبت و رهبانیت دعوت می‌کردند و طلب راه حق و قرب بآن حضرت را دران هیأت تجرد و رهبانیت و عزوبت منحصر می دانستند و مصطفی صلی الله علیه وسلم چون جامع حقیقی بود میان روحانیت و جسمانیت و صورت و معنی و وحدت و کثرت لاجرم متقضئ حال امت و اصحابش رعایت جمعیت و وسطیت بود میان تجرد و تأهل و عزلت و خلطت لکن برای رفع و نفی دعوت ایشان برهبانیت و تجرد و عزوبت که ایشان داشتند مصطفی صلی

الله علیه وسلم مر امت خویش را از عزوبت و عزلت نهی فرمود و گفت **(لا رهبانية فی الاسلام والنكاح سنتی فمن رغب عن سنتی فليس منی)** و امثال این تا آن پندار انحصار طلب راه حق دران صورت رهبانیت از خاطرها بکلی دور گردد و در دو یست سال که عهد صحابه و تابعین و تبع تابعین بود رضوان الله علیهم اجمعین حکم رفع و نسخ دعوت ایشان در دلها ثابت و راسخ شود آنگاه بعد ازان زمان فضیلت جمع میان تجرد و عزوبت وتسبب و تأهل بحسب احوال واشخاص باز ظاهر گردد چنانکه صریح حدیث باین معنی ناطق است که **(خیارکم بعد المأتین خفیف الحاذ)** قیل و ما خفیف الحاذ یا رسول الله قال **(الذی لا اهل له ولا ولد)** و درین حدیث اشارت است باخبار از حال و شرف فضیلت مشایخ و علماء راسخ همچون بشر حافی[١] و ابویزید و نوری و امثال ایشان که خیار امت دران وقت بعد المأتین ایشان بودند و ایشان همه مجرّد و خفیف الحاذ بودند و اما **معنیء دوم** آنست که قوت ایمان و صبر و زهد و توکل صحابه و تابعین و تبع تابعین بسبب وقوعشان در قرن که موصوف بود بخیریت بقول مصطفی صلی الله علیه وسلم که **(خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم نشر الکذب فیشهد الرجل قبل ان یستشهد)** زیادت بود از هرکه بعد ازیشان بود و بسبب شرف صحبت و قرب بعهد نبوت بمزید آن قوت و زهد و توکل و رضا نفس ایشان در تزویج از تعلق باسباب نا مرضی و کسبهاء حرام محفوظ بود بخلاف غیر ایشان **و معنیء سیم** آنست که مصطفی صلی الله علیه وسلم بنور نبوت و صدق فراست می دانست که نشر دین و ملت بصحابه و اعقاب ایشان از تابعین و تبع تابعین میسر خواهد شد پس بر نکاح تحریص می کرد تا حامیان حوزهٔ ایمان و داعیان و راعیان دین او بسیار شوند و دین بسبب ایشان معمور شود پس باین سه معنی زمان صحابه و تابعین و تبع تابعین اقتضاء تأهل می کرد و بعد ازیشان اقتضاء تجرد و ازینجا بود که سفیان ثوری چون این حدیث بشنید گفت و الله لقد حلّت العزوبة و بشر حافی گفت که اگر مرا بغم خورگی مرغی باز گزارند بر نفسی خود ایمن نیستم که جلادی اختیار کند و هم اورا گفتند زن نمی خواهی فرمود که مرا نفسی است که بطلاق وی محتاج تر از همه چیزی ام دیگری را بوی چگونه ضم کنم پس درین زمان ما که قُوت حلال کم دست می دهد مظلمهٔ

(١) بشر حافی توفی سنة ٢٢٧ هـ. [٨٤١ م.] فی بغداد

با او بحث و سخن دراز نکشد و در راه البته با او سخن نگوید مگر جواب او باز دهد و در حق او بد گمان نشود بچیزی که ازوی ظاهر شود و حکایت خضر و موسی دران وقت یاد آرد.

و اما حقوق وآداب معاملهٔ فرزند با پدر ومادر قبول سخن ایشانست بهر چه گویند مگر که به منهیات ظاهر شرع فرمایند که آنجا مخالفت ایشان ضرورت افتد و آن مخالفت بشرع عائد شود نه بدو در پیش ایشان نرود مگر بجهت مصلحت و خدمت و شفقت بهرچه میسرش شود ازیشان دریغ ندارد و ایشان را در مال و نفس خود از خود متصرف تر دارد و بهرچه ازوی بایشان رسد مالی و جاهی و نفسی منت بر خود نهد و بریشان روا ندارد که منت نهد و از ادب ضروری معامله با پدر و مادر آنست که اعتقاد کنند و بدل و جان متیقن باشد که اگر مجموع عمر را در خدمت ایشان صرف کند بهر چه ممکن باشد که از آدمی صادر شود از خدمتهاء حق یکساعت تربیت ایشان تمام گزارده نشود و هنوز حق ایشان در ذمت وی باقی باشد و باید که در مقابلهٔ هرچه ازیشان صادر شود روی بریشان ترش نکند و بکراهت و غضب در روی ایشان نظر نکنند و سفر جز بدستوریٔ ایشان نکند هر سفری که باشد و رضا و سخط حق را برضا و سخط ایشان باز بسته داند و بران موجب طلب خشنودیٔ ایشان کند تا از رضای حق تعالی بر خوردار شود و الله الموفق.

فصل سیم، در حقوق وآداب معاملت باصناف خلق بدانکه محبت و صحبت برای خدای تعالی بهترین و عزیزترین احوال است کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حکایةً عن الله تعالی (**المتحابون بجلالی اَظلّهم فی ظلّی یوم لاظِلّ الاّ ظِلّی**) و مقتضای صحبت، ثبوت مناسبت و مجانستست بین المتحابین و المصاحبین که آن ثبوت مناسبت و مجانست، مستلزم الفت و موانست می شود میان ایشان و آن الفت و موانست موجب تعاضد و تعاون است (**... عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوٰى ...* الآیة. المائدة ۲:**) که عمارت دنیا و آخرت بآن تعاضد و تعاون باز بسته است و این مناسبت و مجانست گاهی بوصف عام مستدعیٔ الفت و موانست میشود چنانکه میان سایر

حیوانات و اناسی واقع است که اسب را با اسب وگوسفندی را با گوسفندی و آدمی را با آدمی بجنسیت عام الفت وانس حاصلست و عمارت دنیا غالباً باین وصف تعلق دارد و این بطبقهٔ ادنی که ظالمان نفس اند مخصوص است و هیچ شرف و فضیلت نفسانی و دینی باین متعلق نیست و گاهی مجانست بوصف خاص موجب الفت و موانست است چنانکه هر ملتی باملتی است مثلا مسلمانی را با مسلمانی انس و تعلق واقع است و بسیار فضایل دینی باین متعلق است همچون نصیحت و امر معروف و نهی منکر و تعلیم فرائض و ارشاد بفضایل و معونت اهل دین بخیرات عام و خاص همچون بناء مساجد و مدارس و خانقاه و پلها و امثال آن و این وظیفه طبقهٔ مقتصد انسست و گاهی مجانست بوصف اخص مستلزم الفت و موانست چنانکه اهل طریق حق و ارباب ولایت و نبوت راست با یکدیگر و این وظیفه طبقهٔ سابقانست و استدعا و اقتضا و جنسیت مر صحبت و موانست بهر وصفی ازین اوصاف سه‌گانه باهر طبقهٔ ازین سه طبقه علامتی و نشانیست امّا نشان طبقهٔ اول آنست که میل و رفاقت و صداقت بر طلب حظوظ دنیاوئ نفس و حظوظ عاجلئ او مقصور باشد و هیچ از حسّ و دنیا تجاوز نکند و همه حظ و راحت ظاهر خویش طلبد نه راحت و حظ رفیق و صدیق و بفوات حظی و راحتی این صحبت و صداقت بانقطاع انجامد و امّا نشان طبقهٔ دوم آنست که در صحبت و رفاقت و محبت و صداقت طلب حظوظ اخروی را مدخلی باشد و ترک و ایثار بعضی نصیب و حظ ظاهر عاجل بجهت استیفاء نصیب و حظ آخرت و آجل کنند و هر چه خود را خواهند رفیق خود را همان خیر خواهند چنانکه در خبرست که (**لایؤمن احدکم حتّی یحبّ لاخیه ما یحبّ لنفسه**) بلکه وقتها در بعضی امور نصیب و حظ رفیق و صدیق را از حظ و نصیب خود مهم تر دانند و امّا نشان طبقهٔ سیوم آنست که درهمه اوقات و جمله امور همگی حظوظ و نصایب رفیق و صدیق را بر جملهٔ حظوظ عاجل و آجل خویش مقدم دارند بلکه خود را بهیچ ملکی و حظی اختصاص ندهند چنانکه ابراهیم بن شیبان گفت که (لا تَصْحَبْ مع من یقول هذا نعلی و هذا نعلك) یعنی صحبت و رفاقت مکن باکسی که خود را ملکی اثبات کند و گوید که این کفش منست و این کفش تو و این اشارتست بطلب کمال ایثار و اتحاد و صحبت و رفاقت و آن دیگر گفت که

دیگری را با مظلمهٔ خود ضم کردن و در گردن خود گرفتن از عقل و دین سخت دور است لکن شک نیست که اگر کسی را شهوت زحمت می دهد اگر تواند بروزه قوت و شدت آنرا بشکند و اگر شکسته نشود حینئذ بروی لازم باشد تزویج و نکاح و غیر چنین کسی را از طالبان راه حق اوان تزویج معین است و آن بعد ازان است که نفس را آرامیده و منقاد شرع گردانیده باشد و صاحب دل شده و رشدش پیدا گشته حینئذ برای اقامت سنت را زنی دیندار عفیفهٔ مستورهٔ صالحهٔ طلبد و اصلا بجهت مال و جمال ترک عفت و صلاح نکند که مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است که (تنکح المرأة لمالها و جمالها و دینها فعلیك بذات الدین تربت یداك) و اول دیدن و آنگاه نکاح کردن مستحب است و موجب مزید الفت باید که زن پارسا و خوش خو و زاینده و بکر و عالی نسب طلب کند و گفته اند که ازپنج زن دورباید بودن: یکی چنانکه بمال تو بر فرزندان که از شوهر دیگر دارد و بر خویشان خود مهربانی و شفقت کند ودوم از منانه که بمال و جاه خود و پدر خود بر تو همیشه منت نهد وسیم ابانه که از پیش راحتها از شوهر گذشته دیده باشد و هر وقتی که آنرا یاد آرد ناله بر فوات آن کند وچهارم ازکیة القفا که بسیرت نا پسندیده و ترک عفت او هرکسی داغی ببد گفتن بر قفای وی و شوهرش می نهد وپنجم از خضراء الدمن یعنی سبزی که بر سرکین توده باشد تر و تازه و خوش منظر باشد اما اصلش نا پاک باشد که چنین زنی غالبا سلیطه و بد فعل پیدا شود و چون بر نکاح اقدام کند بعد ازان که بارها استخاره گزارده و بحق از سر افتقار و صدق التجا کرده باشد و از شر نفس ومداخل بدپناه بخدای تعالی برده آنگاه به نکاح اقدام کند ودران وقت جهد کند که عقد نکاح بجملهٔ مذاهب درست باشد و بمذهب شافعی و احمد اذن ولی شرط انعقاد نکاح است و ولی پدر است پس پدر پدر و ما علا پس برادر پس پسر برادر و ما سفل پس عم پس پسرعم و ما سفل پس آزاد کننده پس پسر و پدر او پس ازینها سلطان پس قاضی بترتیبی که درمیراث است و حجب در میراث الاّ آنکه پسر و پسر پسر و ما سفل بمذهب شافعی در نکاح ولی نیستند مگر قاضی یا پسرعم باشد و بمذهب ابو حنیفه و احمد پسر و پسر پسر ولی اند بعد از پدر و جد و شرط دیگر دوگواه از مردان که فسق ایشان ظاهر نشده باشد ودیگر ایجاب و

قبول بلفظ با معنیء تزویج و انکاح از دو شخص مکلف از مرد و ولی یا وکیل ایشان که در میان ایشان زن نباشد و رضاء زن اگر بکر نباشد این جمله شرط انعقاد نکاح است بنزد شافعی و احمد و اما بمذهب ابو حنیفه در زن آزاد عاقلهٔ بالغه اذن ولی شرط نیست بلکه زن را رواست که بنفس خود یا وکیل خود را بشوهر دهد و لفظ تزویج و انکاح هم شرط نیست تا بلفظ هبه و تملیک و صدقه و بیع و شرا نیز نکاح منعقد میشود و لکن گواه شرط انعقاد نکاح است و لکن بمذهب او بیک مرد و دو زن غیر وکیل ولی آن نکاح منعقد می شود و بمذهب مالک گواه شرط نیست اما آشکارا کردن نکاح و ولی شرط است بمذهب او و بمذهب ابو حنیفه صغر علت اجبار پدر است مر دختر را بر نکاح و بمذهب دیگران بکارت علت اجبارست نه صغر اما **موانع جواز نکاح** آنست که مادر باشد یا مادر مادر هر چند بالا می رود و دختر یا دختر دختر هر چند زیر می آید و خواهر و دخترش هر چند زیر می رود و دختر برادر هر چند زیر می آید و عمّه و خاله و مادر زنی که در عقد نکاح آمده باشد هر چند وطی نرفته باشد و دختر زنی که باو وطی رفته بود و زن که در نکاح پدر یا پسر صلبی در آمده باشد و خواهر زن مادام که زن در نکاح باشد تا جمع میان دو خواهر نباشد و جمع میان عمه و خالهٔ زن با زن در نکاح هم حرامست و بمذهب ابو حنیفه و مالک و احمد هر زنی که وطی بنکاح اورا حرام می کنند وطی بزنا و شبهت نیز آنرا حرام می کند خلافاً للشافعی و شرک نیز مانع جواز نکاح مسلم و مسلمه است و هر حرمتی که بنسب ثابت است برضاع هم ثابت است مگر خواهر رضاعیء پسر و مادر رضاعیء برادر و بمذهب ابو حنیفه و مالک باندک و بسیار شیر خوردن حکم رضاع ثابت میشود و بمذهب شافعی و احمد بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق رضاع ثابت نمی گردد و بمذهب هر سه امام غیر او در زیادت از دو سال ثابت نمی شود.

و مستحب در نکاح آنست که مردم صالح بسیار در وقت عقد جمع کنند و اول خطبه خوانند و متصل بخطبه ولی یا وکیل زن بگوید (بسم الله و الحمد لله والصلوة علی رسول الله بزنی بتو دادم) و اگر شوهر مباشر عقد باشد یا (بموکّل تو فلان بن فلان

دادم مر مولیّه موکلهٔ خودم فلانة بنت فلان را بچندینی کابین معجل و چندینی مؤجل) پس متصل باین مرد گوید (من این نکاح را از جهت خود) اگر شوهر مباشر عقد باشد و اگر وکیل شوهر مباشر باشد گوید (از جهت موکل خودم فلان بن فلان را باین کابین قبول کردم و پذیرفتم) و باین مقدار عقد تمام میشود و شیرینی در وقت عقد حاضر کردن و از برای عرس مهمانی بگوسفندی کردن و اجابت آن دعوت و آشکارا کردن نکاح بدف زدن این جمله سنت است و باید که نیت در نکاح محافظت نظر و فرج باشد از حرام و دیگر طلب فرزند صالح و بسیار کردن بندگان خدای تعالی و امت مصطفی صلی الله علیه وسلم و متابعت سنت او و نیت متابعت سنت را اثر آنگاه پیدا شود که نکاح باعث نشود بر طلب نفقه و معاش از وجوه حرام و شبهت و اما بسبب نکاح در طلب حرام و شبهت افتد یا نکاح را عذر و علت مکاسب حرام سازد نکاح او بحکم متابعت سنت نباشد.

و باید که با زنان بخوش خوی و کشاده روی و تحمل ازیشان وصبر بر اقوال و افعال خلاف عقل که ازیشان صادر شود وسخن خوش و تنزل بمقام و عقل ایشان و مزاح و بازی باعتدال بایشان و فراخ داشتن نفقه بحسب حال خود بریشان و تعلیم دادن ما لابدّ دین و مسلمانی مر ایشانرا و عدل میان زنان در قسمت معاملت کند که این جمله که ذکر رفت از فعل و قول مصطفی صلی الله علیه وسلم و معاملت او بازواج طاهرات منقولست و در باب غیرت اعتدال نگاه دارد تا در تفریط و افراط نیفتد و از هر چه شبهت تهمتی یا آفتی بآن راه یابد عرض خود و اهل خود را صیانت عظیم کند و از بیرون رفتن زن و نظر او بر کسی بیگانه افتادن یا نظرِ بیگانه برو افتادن بهر وجه که باشد منع و مراعات لازم باید داشت و البته در خانه گرفته و ترش روی نباشد و البته بهیچ گونه سخن طلاق و فراق در وقت رضا و غضب بر زبان نراند که آن موجب انقطاع الفت می شود مگر که بعذری شرعی قاصد فرقت شود و حینئذ در طهری که در وی مجامعت نرفته باشد یک طلاق بدهد باجماع رجوع تواند کردن و مادام که عدة که گذشتن سه حیض است بمذهب ابو حنیفه و احمد و سه طهر بمذهب شافعی و مالک و در حامل بوضع حمل و در کسی که اورا حیض بیاید بسه ماه باقی باشد رجعتش

درست بود و بمذهب ابو حنیفه و مالک بقول که بگوید رجوع کردم بنکاح اول بی اشتراط دو گواه و بفعل که بنیت رجعت زن را بوسه دهد یا مجامعت کند یا بشهوت دستش بگیرد رجعت ثابت میشود و اما بمذهب شافعی و احمد تا بقول نگوید و دو گواه حاضر نباشد رجعت ثابت نشود الاّ انکه حضور ولی و اجازت او در رجعت شرط نباشد و اگر سه طلاق دهد سنت آنست که متفرق دهد در سه طهر پیش از مجامعت و حینئذ تا آنگاه که زن عدة تمام ندارد و شوهر دیگر اورا بنکاح صحیح مجامعت نکند و طلاق ندهد و باز عدت تمام دیگر ازان شوهر ندارد بران شوهر اول حلال نشود که اورا بنکاح جدید بستاند و تعلیق طلاق و عتاق بملک و بسبب ملک بمذهب ابو حنیفه و مالک درست است و بمذهب شافعی و احمد درست نیست و اما **آداب مجامعت** آنست که در وقت مجامعت روی بقبله نباشد و تا از سخن نیکو ومعانقه و قبله و بازی مقدمهٔ و رسولی نباشد بر مجامعت اقدام کردن منهی و خلاف سنت است و گفتن (**بسم الله العلی العظیم و الله اکبر الله اکبر الله اکبر**) و خواندن اخلاص و معوذتین و دعا (**اللهم جنّبنا الشیطان وجنِّب الشیطان ما رزقتنا**) بزبان در زمان شروع در مجامعت و در دل آوردن در وقت انزال که الحمد لله (**...اَلَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَآءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً ...* الفرقان :٥٤**) فضیلت بسیار دارد و در خبر آمده است که رعایت آنچه گفته شد موجب امان فرزند است از شر شیطان و در باب مجامعت بصبر زمانی بعد از انزال رعایت حظ زنان کردن سنت است و در عقب مجامعت بر فور غسل باید که از طالب صادق فوت نشود و اگر میسر نباشد بعذری خویشتن را شستن و وضؤ ساختن هم مسنون است ترک آن نباید کردن و اما **مراعات ومواسات بر جمله یاران** و دوستان و رفیقان و آشنایان مجرد و غیر مجرد لازم است که در خبر ست (کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء فیّ قسّمه من یومه فاعطی الاهل حظّین و الأعزب حظاً واحداً) و طالب را باید که بهیچ وقت و هیچ وجه اشتغال بعیال از اوقات و اوراد و اعمال مشغول نکند و ولجهٔ در آمدنش در رُخْصة و شبهة و حرام نگردد تا تأهل مدد او شود دردین بصبر و تجمل نه آنکه وبال او شود در دین و دنیا اعاننا الله تعالی علی طلب مراضیه فی کل شیء آمین رب العالمین.

فصل هشتم در تسبب و تفرع بباید دانست که چون شخص و بُنْیت طالب را که در تحقیق معرفت و عبادت هم آلت و هم مقصود است بی قوت و غدا قوّت و بقا مقتضاء حکمت حق تعالی نیست **وحصول این قوت و غدا چهار وجه منحصر است: یکی** بحکم اعتماد و وثوق بکفالت رزاق حقیقی تعالی و تقدس مر رزق اورا بر موجب **(وَفِي السَّمَآءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ* فَوَرَبِّ السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَآ أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ* الذاریات :۲۲-۲۳)** روزی را بخدای تعالی باز گذاشتن و بهیچ نوع از سبب تشبث نا نمودن و بمقصود حقیقیٔ اولی که عبادت و طلب معرفتست متفرع بودن **ودوم سؤال بشرط ضرورت کردن، وسیم** باوقاف بشرط رعایت شرایط آن تعلق ساختن **و چهارم** بر موجب أمر **(... تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوٰى وَلاَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ* المائدة :۲)** و **(اجملوا فی الطلب)** چنگ در اسباب زدن و بعمل و کسب بر مقتضاء شریعت طلب روزی کردن بشرط انکه بخشندهٔ روزی حق تعالی را داند و واسطه کسب و عمل را و هر وجهی ازین وجوه بحالتی و رتبتی متعلق است و اما **وجه اول** وظیفهٔ حال متوکلان و کسانی است که از شغل باطن و توجه بحق هیچ گونه بظاهر و خلق پردازش ندارد **ودوم** وظیفهٔ حال کسی که زیادت از ضرورت قیام صورت بهیچ چیز از دنیا التفات ننماید یا قوت کسب ندارد و بسؤال هم حاجت ضروریٔ خود بر آرد و هم فضیلت ایصال صدقه مستحق بخلق رسانیدن **وسیم** وظیفهٔ حال کسی که باقتصاد زید و اوقات خود را بعبادت و معامله باحق معمور دارد و از جهت دفع ضرورت التفات نفس بمطعم و ملبس و مسکن و تمکن او باشتغال بعبادات علمی و عملی از وقف تناول کند **وچهارم** وظیفهٔ عموم مؤمنان اعلاهم مرتبةً مع ادناهم و شک نیست که دران سه قسم که اول و دوم و سیم است جانب (التعظیم لأمر الله) بر طرف (الشفقة علی خلق الله) ظاهراً غالب و راجح داشتن است اما درین قسم چهارم چون مبنی بر نیت انقیاد **(...تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوٰى...* الآية. المائدة :۲)** باشد رعایت هر دو جانب برابر افتد علی الخصوص چون شرایطی که ذکر خواهیم

کرد قیام نماید و در آنچه حاصل شود زیادت از قوت خود و عیال خود طریق شفقت بر خلق و مواساة مسلوک دارد و بجمع مال و ادّخار از دائرۀ فقر در غنی پای ننهد پس ازین جهت وجه فضیلت کسب ظاهرست و دیگر دران سه وجه توهم دخول در زیر منت کسی می تواند بود بنسبت یا نظر بعضی کسان که رزق از راه گذر ایشان باهل آن سه طبقه می رسد هر چند تسبب با نظر ایشان آنست که در حق می ستانند و خلق را در میان می بینند پس ازین وجه نیز جهت تسبب را فضیلتی حاصل می باشد اکنون اقسام کسب و شرائط و فرائض و آداب آن بیان کردن لازم است.

اما اقسام کسب سه قسم است: یکی تعلق بدیوان پادشاهان بکتابت یا انواع خدمت و اعمال دیوانی و سپاهی بودن بانقطاع و امثال آن **وقسم دوم** تجارت و بیع و شرا کردن **وقسم سیم** پیشه وری کردن و باجرت دادن و ستدن اما **قسم اول** هیچ وجه از وجوه کسب خطرناک تر ازین نیست زیرا که درین زمان اغلب احوال دیوانی یا حرام محض است یا بشبهت چه درِ عدل درین روزگار بکلی بسته و ابواب ظلم کشاده است و درین تعلق یا مباشر بظلم می باید بودن یا مدد ظالمی می باید کردن بنفس و مال یا بظلم راضی می باید شدن و در همه خطر و بیم دینی است احتراز ازان بر عموم خلق واجب است و بر صادقان فرض عین و همچنین اوقاف ایشان را شبهت حرمت قوی ترست از شبهت حلّ جز بضرورت تعلق بدان رخصت نیست و اگر کسی بضرورت مبتلا باشد مراعات راستی وعدل بروی فریضه است و باقتصاد زیستن و زیادت از ما یحتاج و بلغه ضروری قبول و تصرف ناکردن واجب است تا شبههٔ حلی باشد والاّ مباشر حرام محض بود و علی الخصوص لازم است بر سپاهی که آلت حرب با دشمنان بنیت غزات آماده دارد و خود را برای محاربت کفار یا خوارج معدّ و مهیّا کند چه از بیت المال اقطاع خوردن جز باین طریق حلال نباشد.

و اما قسم دوم تسبب تجارت وبیع وشرا کردنست و درین باب دانستن فرائض وشرایط بیع وشرا وصحت آن لازم است **اما بیع را سه رکن است: یکی عقد**

کننده **و دوم** لفظ ایجاب و قبول بمذهب شافعی و تراضی نیز بمذهب غیر او **و سیم** آنچه بیع بروی افتد از کالا و بها و هر رکنی را شرایط است.

اما شرائط عقد کننده بمذهب شافعی یکی بلوغ و عقل است تا خرید و فروخت گودک نا بالغ اگر چه ممیّز باشد و عقود دیوانه بدستوریٔ ولی و بی دستور او اصلا درست نباشد و بمذهب ابو حنیفه اگر گودک ممیز باشد شرا و بیعش درست بود و لکن نفاذ بیبع و شرا وتحقق ملک بدان موقوف بود بر اذن ولی **واما** بیع و شراء بنده باخواجه باجماع درست است اما اسلام عاقد باجماع شرط صحت بیع نیست مگر در شراء کافر مر بندهٔ را که مسلمان باشد که بیک قول از شافعی درست نیست بخلاف مذهب ابو حنیفه و همچنین شراء مصحف مر اهل کتاب را هم دو قول است ازوی و بمذهب شافعی بیع و شراء نا بینا باطل بود مگر بوکیل و بمذهب ابو حنیفه و مالک و احمد اگر وصف کالا بوی بگویند بیع وی درست باشد و اما **رکن دوم** بمذهب شافعی لفظ ایجاب و قبولست که فروشنده گوید که من این کالا را بچندینی بتو فروختم و خرنده گوید خریدم و بمذهب غیر او اگر فروشنده کالا را بدهد بخرنده و سیم ازوی بستانند برضاء بیکدیگر باین مقدار نیز بیع منعقد می شود و لفظ ایجاب و قبول رکن بیع نیست و قول ابن شریح از اصحاب شافعی موافق ایشانست و اما غزالی آورده است که در محقرات همچونان وگوشت و میوه و امثال آن از ما یحتاج خلق از جهت ضرورت و دفع ضرر بی ایجاب و قبول بیع روا داریم و در غیر آن روا نداریم و **اما رکن سیم** چیزی است که بیع بر وی افتد و بمذهب شافعی و احمد طهارت مبیع شرط صحت عقد است و بمذهب ابو حنیفه در غیر حیوان مردار و خون و خمر و خنزیر این شرط معتبر نیست و شرط دیگر بمذهب هر سه امام غیر ابو حنیفه رحمهم الله آنست که کالا ملک فروشنده باشد تا بیع و شراء فضولی بی آنکه یکی کسی را وکیل یا نایب خود کرده باشد او از برای آنکس کالا خرد و فروشد درست باشد و نفاذش موقوف بود بر اجازت مالک بمذهب ابو حنیفه و اصحابش خلافاً لغیرهم و همچنین در نکاح **و شرط دیگر** آنست که مبیع معلوم باشد نه مجهول و رؤیت بمذهب ابو حنیفه و

مالک شرط جواز بیع نیست تا اگر کسی چیزی را ندیده است و آنرا می خرد یا می فروشد بمذهب ایشان رواست و خرنده را خیار رؤیت باشد و بدست بسودن و بو بیدن و چشیدن و در عقار بوصف کردن خیار رؤیت ساقط شود و اما بمذهب شافعی و احمد بیع نادیده خود اصلا جائز نیست مگر در جوز و بادام و باقلی و انار و بیضه که در پوست رواست برای ضرورت را و بیع فُقّاع باطل است مگر فقاعی خوردن را مباح کند [۱] بی بیع وهرکه چیزی خرد بمذهب ابوحنیفه ومالک بعد از انعقاد بیع خیار مجلس ثابت نیست و بمذهب شافعی و احمد مادام که ازمجلسی که بیع دروی واقع شده است متفرق نشده اند هر دو را خیار ثابت باشد اگر خواهند بیع را امضا کنند و اگر خواهند بر اندازند و اگر شرط کنند که تا سه روز مخیر باشد هر دو یا یکی از خرنده و فروشنده درست باشد و بمذهب غیر مالک زیادت از سه روز شرط خیار نباشد و بیع زر بازر و نقره با نقره جز برابر بشرط تقابض هر دو در مجلس باجماع درست نیست و بیع زر با نقره بتفاضل درست است هم بشرط تقابض هر دو در مجلس وزر قراضه وزر سکه زده و بَدْ و نیک همه یک جنس باشد و بیع هرچه در کیل و وزن در آید از طعام و غیر طعام بمذهب ابوحنیفه و احمد چون از یک جنس باشند جز برابر و دست بدست نه نسیه روا نباشد و از دوجنس بتفاضل روا باشد ولکن نسیه روا نباشد و بمذهب شافعی و مالک در طعام و زر و نقره این شرائط که گفته شد معتبر است لاغیر و اما درسَلَمْ شرط آنست که بکیل یا وزن یا عدد معلوم باشد بأجلی معلوم و مکان تسلیم هم معلوم و رأس مال باید که در مجلس قبض افتد و بمذهب شافعی و مالک سَلَمْ در حیوان و خروار درست است و باید که در وقت عقد بگوید که این سیم یا زر یا جامه را که قدر او چندین است بتو بسَلم دادم بچندین مُدْ گندم مثلا که صفت وی چنین و چنین باشد و صفاتی را ذکر کند که بآن قیمت تفاوت کند تا بسه ماه ازین تاریخ که بفلان موضع این گندم را بمن تسلیم کن و آن دیگر گوید من پذیرفتم ودرتجارت ببیع وشرا چند چیز رعایت کردن لازم است سر جمله و فذلک جمله آنست که هر چه روا ندارد که کسی باو کند او بکسی آن نکند در صحیح آمده است که (لایؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحبّ لنفسه) می فرماید که هیچ یکی در دایرهٔ ایمان در نیاید تا آنگاه که آنچه

---

(۱) فُقّاع = شراب شعیر ، بیرا.

از جهت خود دوست دارد از جهت برادر مسلمان دوست ندارد اما تفصیلش پنج چیز است **اول** آنکه بر کالا زیادت از آنچه باشد ثنا نگوید تا هم دروغ و هم تلبیس و فریبانیدن ازوی صادر نشود **ودوم** در تجارت و بیع و شرا سوگند خوردن عادت ندارد که اگر دروغ خورد مرتکب کبیره باشد اگر راست خورد بی حرمتی کرده باشد بآنکه در مقابلهٔ چیزی خسیس محقر نام خدای تعالی برده بود که در خبرست که (وای بر بازرگانان ازلا والله وبلی والله ووای برپیشه وران ازفردا و پس فردا) **وسیم** واجب در بیع عیب کالا پنهان نا داشتن است قال علیه الصلوة والسلام **(من غشّنا فلیس منّا)** هر که غش کند از ما نیست یعنی از زمرهٔ امتان من مثبت نیست و جامه را جای نیکوتر عرضه کردن و یا در جای تاریک خرید و فروخت کردن تا جامه باریک نماید و امثال این همه ظلم و غش و خیانت است و حرام **وچهارم** در وزن رعایت کردن است تا در وعید **(وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ* المطففین :۱)** داخل نباشد **وپنجم** در نرخ و ارزش کالا بر خریدار و فروختکار هیچ تلبیس نکند و بجهت دل کسی در مزاد برکالا نیفزاید اما کالایی که کسی خریداری کرده باشد آنرا خریداری کردن یا در غیر مزاد افزودن حرام و منهی است همچنین **آنبار داری کردن** طعامها و قوتها و طلب کردن گرانیٔ خود حرام ومنهی‌است قال علیه السلام **(المحتکر ملعون)** و در غیر قوت حرام نیست الا از احسان وشفقت و مروت بیرونست این واجبات بود **و اما فضائل ونوافل** یکی آنست که باندک سودی راضی باشد **ودوم** آنکه کالای درویشان و پیرزنان وعاجزان بجهت خوش دلیٔ ایشان گران ترخرد بایشان ارزان تر فروشد و بتوانگران بزیادت از انکه ارزد نفروشد **وسیم** آنکه در بها ستدن مسامحت کند بمهلت دادن و بنسیه فروختن و کم ستدن و درم بریده و زر قراضه ستدن و امثال آن **وچهارم** وام بزودی بی تقاضا گزاردن و وام دار درویش را مهلت دادن و بسخن خوش بار خواطر و شرمساری در أدا کردن ازوی زایل کردن **وپنجم** اقالت بیع باکسی که پشیمان شده باشد بی ترش روی و سخن گفتن که در خبر است که هر بیعی که کند چون بازش آورند بپذیرد و نا کرده انگارد خدای تعالی گناهان اورا نا کرده انگارد **وششم** آنکه چون بدرویش چیزی فروشد بنسیه نیت کند که تقاضا نکند و اگر وام دار بمیرد بحلش کند این جمله که یاد

کرده شد ایتمار تجارت است بأمر (إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ...* الآية. النحل: ٩٠) و الله الهادی و الموفق.

و امّا **قسم سیم از اقسام کسب پیشه وری** باجرت داد و ستد کردن و عمل کردنست بدان وفقك الله که **اجارت بر دو قسم است: یکی اجارت عمل و دوم اجارت منفعت** اما اجارت عمل در انواع پیشهاست چون خیاطی و حدّادی و صباغی و امثال اینها و درین قسم اجرت بعمل واجب میشود و اما واجب از عامل درین باب آنست که بآنچه داند درعمل تقصیر و خیانت نکند و آلت از کار دریغ ندارد و آلت و عمل بد را بجای آلت و عمل نیکو ننماید و بر مردم نیاراید چه بحکم **(من غشنا فليس منا)** غش و قلب کاری در بیع و شرا و پیشه‌وری بل در همه چیزها حرامست و ترک آن فریضه و بوعده بدروغ امروز و فردا حوالت کردن هم حرامست باید که وعده ندهد اصلا تا خلاف وعده نکند **و این اجارت بر دوقسم است: یکی عام** چنانکه قصّار و صبّاغ که عمل شان عام و مشترک است میان کسان و درین قسم اجرت بعمل مستحق شود وجز در اتلاف بعمل اوصافش ضمان نباشد **و دوم اجیر خاص است** چنانکه کسی خود را بمشاهره باجرتی معین بمزد دهد و درین قسم اجرت بتسلیم نفس متعین شود و برو هیچ ضمان نباشد واجرت نیز بایدکه پیش از حق خود نستاند **و اما فضل و احسان** احتیاط است در کار و میان درویش و توانگر برابر داشتن عدل است وجانب درویش بیش از توانگر رعایت کردن احسان و دانستن که همچنان درمال زکوة است در تن درست هم زکوة است و آن مدد کردن محتاجانست بقول وفعل و عمل و در عقل و جان نیز زکوة است و آن بهمت و برأی صواب راه نمونی کردنست بقضای حاجات دینی و دنیاوی **اما** کار درویش مستحق را بی اجرت حسبةً لله کردن نیکوتر و بهتر از انکه باجرت کند از تمام فضل و احسان و اداء زکوة تن و جانست و چنانکه مسامحت و مهلت دادن و بنسیه معاملت کردن دربیع رعایت فضل و احسان کردنست همچنین در همه پیشها مسامحت در اجرت و مهلت اجرت و بنسیه کار کردن از ارکان فضل و احسان است و تا میسر شود که پیشه و معاملت در غیر بازار کند ببازار رغبت نباید نمودن که در

خبرست که بدترین مواضع پازارهاست و بدترین مردم کسانی که اول درانجا روند و آخر بیرون آیند و شرط مسلمانی آنست که پازار دنیا اورا از پازار آخرت که مساجدست مشغول نکند و چون اذان بشنود بهیچ گونه بتمامی بیع و شرا یا کار نیم کاره مشغول نشود و در حال اسباب وضؤ واسباب نماز مهیا کردن و بمسجد رفتن را باشد و طالب صادق خود پیش از وقت آن اسباب مهیا کرده متوجه حق شده باید که بود و طالب مجرّد باید که زیادت از تحصیل مقدار قوت ضروری بکار دنیا مشتغل نباشد چنانکه اگر بدو روز کار کردن قوت یک هفته حاصل شود در هفته زیادت از دو روز کار دنیا نکنند و باقی بحق متوجه باشد **و اما آنچه** از پیشها لایق هر صادق است اگر سرمایه دارد بزّازی و اگر ندارد خیاطی بشرط آنکه جامهٔ که پوشیدن آن حرام باشد ندوزد و خرّازی و هر چه نفع آن عام تر و خلق بدان محتاجتر باشند الاّ آنکه جولاهی و پنبه و کتان فروشی و دوک تراشی را برای آنکه گفت و گوی غالبا با زنان و گودگان می باشد کراهت داشته اند و هر پیشهٔ که موجب ارتکاب یا وساطت چیزی حرام یا زینت دنیاوی باشد بی آنکه متضمن مصلحت اخروی و مستلزم أمر دینی یا اشتغال بمالایعنی باشد همچون زرگری و دیبا بافی یا نقّاشی یا فرّاشی یا دلالی یا قوالی یا امثال آنها که این همه دوست داشتهٔ صادقان نبوده است.

اما اجارت منفعت در کرا دادن زمینها و خانها و دکانها وکرا دادن اسپ و اشتر و امثال آنست و وی را ارکان و شرایط است **اما** ارکانش: **یکی** عاقد است **و دوم** اجرت **و سیم** منفعت **و اما در لفظ ایجاب و قبول** همان خلاف است که در بیع **و اما** شرائطش: **یکی** آنست که بر عملی عقد اجارت افتد که اورا قدری و قیمتی یا رنجی دران بود تا اجارت برای راست کردن دکان یا درخت برای خشک کردن جامه با سبب و بجهت بو ییدن یا بحشمت و جاه سخنی گفتن که بیع یا کاری بآن تمام شود عقد اجارت باینها و امثال اینها درست نبود و همچنین ده نیم بیّاعان و دلاّلان حرامست مگر که نام ده نیم نبرند و هر چه در مقابلهٔ سعی بایشان دهند بی مکاس بستانند که دران وجه حلی باشد **و شرط دوم** آنست که اجارت منفعت بمشارکت عین

نباشد چنانکه اجارت گرفتن باغ تا میوه اش بخورد یا گاو تا شیرش اورا بود درست نباشد **و شرط سیم** امکان تسلیم منفعت است و اباحت آن عمل تا منفعت بامزد گرفتن حایض بجهت روفتن مسجد یا نا بینا بجهت محافظت کالا یا بجهت کشتن کسی یا دست بریدن نا واجب یا دندان درست کندن یا رس یاری کردن این جمله درست نیست **و شرط چهارم** تعیین مقدار منفعت و اجرت است چنانکه مثلا مکاری باید که بداند که چه مقدار بار بر مرکوب خواهد نهاد و چه مقدار خواهد رانده کرد که منازل معهود و معلوم بود و در زمین تعیین کردن چه خواهد کشتن و در دکان تعیین کردن که درو چه پیشه و چه کار خواهد کردن و امثال اینها از شرایط است و درین جمله مواسات و مجاملت و جانب دیگرانرا بر جانب خود راجح داشتن و در بند راحت و رفق خلق بودن اگر چه متضمن زحمت و دشواریٔ خود باشد از شعب فضل و احسان و مهمات است و الله الموفق.

سماع

فصل نهم درسماع بباید دانست که آدمی را نفسی و روحی و قلبی و عقلی است و **امّا** نفس مدبر ظاهر بدن وقیوم ثبات وحیات این صورت جسمانی و تن اوست بواسطهٔ دل و قوای حسی و حواس پنجگانه و باین تدبیر و قیام و قوا و حواس مشابه و مشارک جملهٔ حیواناتست و از جهت این مشاکلت رذائل و نقائص از لوازم و خصایص اوست **امّا** روحش مقابل این نفس است متصف بصفت تجرد و توحد و لطافت و طهارت و حسن و جمال که باین سبب مبدأ و منشاء محاسن و مکارم اخلاق است و متوجه بجانب ملأ اعلی وحضرت حق تعالی **امّا** قلبش هیأتی وصورتی معنوی است جامع لطایف اوصاف و خواص روح و رذائل نفس و برزخ میان ایشان و باین واسطه محل ایمان و احسان و آینهٔ تجلیات رحمن است تا چنانکه ظاهر حواس پنجگانه بقلب یگانه قایم است که ظاهر محسوسات را بایشان در می یابد همچنین حقایق و بواطن و لطایف این حواس پنجگانه بقلب قایم است که او لطایف معانی و بواطن محسوسات را

ادراک و اعتبار میکند **امّا** عقلش نمایندهٔ راه صوابست در هر امری و آلت تمییز است میان هر نیک و بدی و هر خیر و شری و باین سبب مدرک معقولیت هر چیزی است بعضی بآلتش که مفکره است و بعضی بی آلتش و از زمان طفولیت تا آوان بلوغ بحد رجولیت غالبا احکام و اوصاف و خواص روح و قلب در احکام و اوصاف و خواص نفس مغلوب و مستور یا مستهلک و مقهور می باشد و احکام و اوصاف نفس غالب و آشکار و قوی و برکار تا آن کسانی را که عنایت سابقهٔ خدا آن در نمی یابد بر همان قرار می ماند و هرگز روی نفس بسوی روح و قلب نمی گردانید و همیشه در خضیض بهیمیت و حیوانیت متنازل مانده غبار ظلمت طبیعت از دامان جان نمی فشانند و هرگز از اسرار و آثار قلب و انوار جمال پر کمال روح و طهارت و نزاهت سرّبوی بمشام ایشان نمی رسد و هر دمی در پایهٔ (... **صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ* البقرة: ۱۷۱**) و ظلمت گدهٔ (... **لَهُمْ قُلُوبٌ لاَ يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ اَعْيُنٌ لاَيُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ اٰذَانٌ لاَيَسْمَعُونَ بِهَا...* الآية. الاعراف :۱۷۹**) و جهل آباد (... **وَتَرٰيهُمْ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ وَهُمْ لاَيُبْصِرُونَ* الاعراف :۱۹۸**) خاکسار تر و نگونسار تر می شوند اما کسانی را که بارقهٔ عنایت سابقه از روزنهٔ قابلیت در می تابد تا اول بنور هدایت باسلام و ایمان مجملاً راه یابند و بعد ازان بحسب قوت استعداد در مراتب و تفاصیل و شعب ایمان و احسان و معرفت و وداد بسیر و سلوک محققشان دست می دهد بتدریج آن احکام و اوصاف پنهان بی کار پیدا و آشکار می شوند و حینئذ راه شریعت بر قلب و روح وی مفتوح میگردد تا همچنان که نفس اماره اورا بشهوات دنیوی دلالت میکند عقل بمنافع اخرو یش هم راه می نمایند و بود که گاه گاه بسبب ظهور تناسب و عدالت که پرتو وسایه و صورت و آلت وحدت آلت حقیقی اند درین عالم حس ناگاه حسن و جمالی وحدانی که روح مجرد نورانی راست در ظلمت اوصاف و احکام انحراف نفس پنهان در آینهٔ امری متناسب معتدل بر جان و دل جلوه کرده شود تا هر یک بواسطهٔ آن تناسب و رابطهٔ آن اعتدال اثری از آثار حسن و جمال خود را ادراک کند و خود ازان آثار ملتذ و برخوردار گردد پس آن امر معتدل متناسب وجدانی که آینهٔ آن جمال وحدانی است گاهی از صنف مبصرات باشد تا جان و دل بباطن حسن بصر در آینهٔ صورتی جمیل

بجمال خود نظر کنند چنانکه آن بزرگ گفت که (سقتنی حمیا الحب راحة مقلتی و کأسی من محمیاً من الحسن حلت) و گاهی آن امر متناسب از جنس مشمومات بود چنانکه گفت (وا نشق من عرف النسیم شدا کم) و وقتی از قبیل مسموعات باشد چنانکه شبلی[۱] فرموده (لو یسمعون کما سمعت حدیثها خروا لعزّة رکوعاً و سجوداً) پس هر گاه که این حکم تناسب وعدالت در خلق ناساز که مخرج ومظهر او از سبب ظاهر شود واوصاف انحراف که اثر کثرت و بی نهایتی است بواسطهٔ آن تناسب و اعتدال از خلق و اواز زوال پذیرد لامحالة آن صورت همچنان وحدانی النعت آینهٔ ظهور جمال روح و قلب شود تا روح و قلب بواسطهٔ ظاهر و باطن سمع بادراک جمال خویش آسوده و جمع شوند و ازان روح و راحت و لذت و استراحت یابند و اگر فهم معنی ازان صورت صوت بآن منضم باشد لذت کاملتر و راحت شاملتر یابد و چون از جمال روحانی وحدانی ظاهر شود حرکتی و میلی معنوی مر روح و قلب را بسوی او واقع گردد اثر آن حرکت در حس بسوی بالا پیدا آید قوای جسمانی ازان مانع آیند و بسوی زیر و پستی حرکت دهند صورت رقص بالا و زیر ازان حادث شود و باشد که چون روح را ازالت موانع از تحقق و وصول بحقیقت جمال وحدانیٔ خودش بی مظهری میسر نشود آن میل وحدانیش بسوی آن تحقق مکرر گردد اثر آن تکرار میل روح در نفس و جسم پیدا آید حرکت بهیأت دوری که اقرب هیأت است بوحدت از جسم ظاهر شود تا جسم بصورت دور و چرخ زدن حرکت و رقص کنند و اگر حکم و اثر آن ادراک صورت و معنی صوت چنان غالب باشد که همگیٔ سامع را فرو گیرد از ادراک اوصاف و احوال نفس و حس خودش فانی و بی خبر گرداند آنرا **وجد** خوانند و اگر حالتئذ از باطن جمال روح که بوجود یگانهٔ مطلق حق مضافست اثری دران آینهٔ وحدانی صورت و معنیٔ صوت با ظاهر جمال روحانی روح و قلب و سرّ ظاهر و منکشف گردد آنرا **وارد** گویند و اگر دران حال بواسطهٔ فناء همگیٔ اوصاف و تعینات نفس و روح و قلب جمال وجود یگانهٔ مطلق حق تدلی و تجلی کند و اوئی اورا بکلّی فانی و متلاشی گرداند آنرا **وجود و تجلی** خوانند و اگر از وجود دائم حق که باطن زمان و در ماضی و مستقبل پنهان است وصورت اورا **حال** نام نهاده اند اثری برین سامع پیدا آید و اورا بکلی از خودی و هستیٔ

(۱) ابوبکر جعفر شبلی توفی سنة ۳۳٤ هـ. [۹٤٥ م.] فی بغداد

خودش غایب و فانی کند و بوجود باقئ حق حاضر و آگاه گرداند آنرا **حال و وقت** گویند و آن همچون برقی باشد که زود گذرد و اثر فهم و علم باز گذارد و قسمی دیگر از **اقسام حال و وقت** آنست که چون ظاهر با باطن آن جمال وحدانئ میمون بواسطهٔ تناسب و اعتدال آن صورت و معنئ صورت و نغمهٔ موزون ظاهر و منکشف شود و از غایت غلبهٔ حکم وحدت آن جمال احکام و اوصاف و آثار متکثر نفس پنهان و بی کار شوند آن زمان این سامع در ضمن فهم معنئ آن صورت آن صوت مناسب جامع وصفی را از اوصاف نقص و کمال خویش که مخبر باشد از هجر یا وصال یا منع یا اتصال یا خوف قطیعت یا رجاء وصلت نقد وقت و حال خود یابد پس اگر آن وصف مستلزم هجر و منع وخوف باشد اثرش بر عقب آن اندوه و گریه و زاری و فریاد و نعره و سوگواری بود و اگر آن وصف را متضمن رجا و ایصال و اتصال یابد نتیجهٔ طرب و روح و راحت و دست زدن و افشاندن و پای کوفتن دهد و حکم این هر دو قسم از حدیث مستنبط است اما **قسم اول** در حدیث صحیح وارد است که چون مصطفی صلی الله علیه وسلم در وقت قرائت قرآن عزیز باین آیت رسید که (**فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيداً* النساء :۴۱**) بسیار بگریست و در حدیث دیگر است که چون بحضرتش بخواندند که (**إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالاً وَجَحِيماً* المزمل :۱۲**) تا آخر آیت صعقه و فریادی ازوظاهر شد اما **قسم دوم** هم در حدیث آمده است که مصطفی صلی الله علیه وسلم روزی بأمیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت که (**انت منی بمنزلة هرون من موسی**) او از غایت فراح بر سر یک پای بر جسته همچوکسی که رقص کند و بجعفر طیار رضی الله عنه گفت که (**اشبهتَ خَلقی وخُلقی**) او نیز همچنان از غایت طرب بر جست پس این جمله احوال که گفته شد بشرط آن محقق شود که بواسطهٔ سلوک و مجاهده و ریاضت یا بسبب (**جذبة من جذبات الله توازی عمل الثقلین**) احکام و آثار و اوصاف نفس مغلوب احکام و آثار روح و قلب شده باشد و مشایخ **شنیدن سماع** چنین کسی را مباح یا مستحب داشته اند و آنکسان از ائمهٔ نیز همچو امام شافعی و بعضی از اصحاب مالک و احمد رحمهم الله که سماع را مباح داشته اند نظر شان بر چنین کسی بوده است و آنچه نیز در نقل آمده است که یکی از مشایخ مر خضر را علیه السلام

سؤال کرد از سماع خضر بحسب حال آن سائل جواب فرمود که (هو الصفاء الزلال و لا یثبت علیه الاّ اقدام الرجال) هم باین اعتبار این شرط بوده است اما اگر هنوز سامع صاحب نفس باشد و احکام و اوصاف قلب و روحش در احکام و اوصاف نفس و طبیعت مغلوب و مقهور همین که روحش بسبب ظهور حکم تجرد خواهد که دران آینهٔ صوت متناسب وحدانی النعت مر جمال خود را بباطن حس دریابد در حال نفس مداخلت سازد و آن جمال را بکسوت صورتی‌که در تصور و طبع وی بحکم ظاهر حس و شهوت آمیخته بوده باشد بروی جلوه کند و آن ادراک و لذت روحانی حینئذ ادراک و لذت نفسانی و شهوانی گردد و چنانکه فضیل عیاض[۱] رضی الله عنه ازان نشان داده است که (الغناء رقیة الزنا) و جدّ ابوعبد الرحمن سلمی فرمود که (المستمع ینبغی اَنْ یَسْتَمِعَ بقلب حیّ و نَفسٍ میتة و مَنْ کان قلبُهُ میتاً و نفسه حیةٌ فلا یَحلُّ له السماعُ) و ذو النون مصری نیز آنچه فرمود که (السماع واردُ حق یزعج القلوب الی الحق فمن اصغی الیه بحق تحقق و من اصغی الیه بنفس تزندق) هم اعتبار این شرط مذکور کرد و انکار جمعی از ائمه همچو امام ابوحنیفه و اصحابش و بعضی از اصحاب مالک و بعضی از اصحاب احمد نیز مر سماع را مبنی بر اعتبار این شرط است و الحاق افراد نیز باعمّ و اغلب چه ارباب نفس در کثرت عدد بر اصحاب قلوب غالبند و باجماع جمله اوتار و نای عراقی حرام است و در دف و نی و دست زدن خلاف است **وادب در سماع** آنست که بهیأت سکینت و وقار باشند و هیچ سخن نگویند و باد نزنند و نخورند و نیاشامند و بشغلی بر نخیزند مادام که قوال در گفتن باشد و باید که چنان بنشینند که در تشهد نماز و دل را باحق جمع کنند منتظر حصول جمعیت باشند از حضرت حق تعالی و در مجلس سماع هیچ لهو وآلت لهو وخنده وبازی حاضر نباشند و مغنّی زن یا امرد نبود و ابتدا و انتهاء سماع بقرائت قرآن کنند چه ممشاد دینوری در واقعه از رسول صلی الله علیه وسلم از سماع و اجتماع بجهت آن سؤال کرد فرمود که (لابأس به ابدؤا بالقرآن واختموا به) و صادق باید هیچ بتکلف اظهار حال و وجد و مستی نکند تا داخل نگردد در وعید (وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِباً اَوْقَالَ اُوحِيَ اِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ اِلَيْهِ شَيْءٌ ...* الآية. الانعام :۹۳) و تا مغلوب نشود بسماع و رقص بر نخیزد و بحضور

(۱) فضیل بن عیاض مرشد سری سقطی توفی سنة ۱۸۷ هـ. [۸۰۳ م.] فی مکة المکرمة زادها الله شرفا و کرما

مشایخ و منتهیان مر جوانان و مریدان مبتدی را اصلا حرکت نشاید کردن و آنچه گفته اند که زمان و مکان و اخوان شرط سماع است مراد از زمان آنست که غارت و فتنه و آشوب عام و قحط و وبا و غلبهٔ ظلم بر عموم خلق نباشد که آن سبب وقوع خلق شود در اعراض ایشان بآن زیانکار شوند یا زمان غلبهٔ تفرقهٔ سامع نباشد بلکه زمان جمعیت او باشد تا نتیجهٔ سماع وارد صحیح بود اما مکان جای نا خوش باید که نباشد و خانهٔ ظالم و جای مغضوب نبود و اما اخوان غیر منسوب بایشان یا بمحبت ایشان هیچ کس از منکران باید که حاضر نباشد و جز هم رنگ و هم مقصد آنجا حاضر نبود که نظر منکران موجب تفرقهٔ خاطرها میشود اما **حکم خرقه** که در سماع از سامع بی اختیار او جدا شود آنست که چون شیخی حاضر باشد حکم اورا بود اگر بردّ خرقه بصاحبش حکم کند بمذهب شامیان که گفته اند الفقیر اولی بخرقته جائز باشد اگر بر موجب (الصید لمن اثاره) بقوال ایثارکند بمذهب عراقیان هم روا بود و اگر بجماعت ایثار کند هم جائز بود و حینئذ اگر آن جامه مرقع یا سرخ یا پنبه آگنده یا مغصوب یا معلم نباشد یا بأبریشم دوخته نبود و جامهٔ فقیری صادق یا شیخی معتبر بود روا بود که آنرا تخریق کنند و هرکس از حاضران را پارهٔ ازان بدهند زیراکه اثر وجد و برکت او بآن خرقه همراه باشد و اگر شیخی حاضر نباشد بر همین طریق حاضران حکم کنند و اگر خرقه بقوال انداخته باشد بنگرند اگر پیش ایثار بوده باشد بقوال روا نبود باز قبول کردن و اگر شیخ بقبول اشارت کنند قبول کند لکن بنیت آنکه بعد ازان بار بقوال دهد و اگر به پیش رسانیدن راحتی باشد روا بود چیزی دادن و قبول خرقه کردن و گفته اند اگر قوال را بمزد گرفته باشند جمله ازان جمع باشد و قوال را جز اجرت معین ندهند و بعضی از صادقان هر چه ازیشان پیدا آمد دیگر اصلا بر سر آن نروند و آنرا قبول نکنند و این بحال مجرّدان لایقتر و بعضی گفته اند هر چه در سماع حادث شود از سماع باشد یعنی اگر در اثناء سماع مکروهی بخاطر سامع رسد بارخواست نباید کرد زیراکه مقتضاء سماع و حکم او بود و هر چه در سماع ازوی جدا شود آنرا نیز از سماع شمرند و نیز البته بر سر ان دیگر نروند **و در سماع باختیار جامه بیرون کردن وپوشیدن مکروه شمرده اند و جامه دریدن در سماع هم مکروه است** و اگر صادقی را در سماع بحضور شیخ واردی

یاجمعیتی دست دهد بجهت شکرانه روی بر قدم شیخ مالیدن و بوی تبرک جستن مستحب است و الله الموفق.

فصل دهم مشتمل بر ده وصیت که فائدهٔ آن عام بود و بآن کتاب را ختم کنیم ان شاء الله تعالی **ای طالب تحقیق** و سالک راه صدق و تصدیق چنانکه خدای تعالی با کمال بی نیازی از تو و اعمال تو و اقوال تو بر موجب (**... إِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ* العنکبوت :٦**) یک لحظه از تو بمدد وجود و بقا و هدایت نظر عنایت و رعایت باز نمی گیرد تو نیز با غایت احتیاج و افتقار بوی و رحمت و فضل وی بر مقتضاء (**يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللّٰهِ ...* الآية. فاطر:١٥**) نظر جان و دل خود را بغفلت و اشتغال بغیر وی از وی و انوار و اسرار وی محجوب و معزول مکن و از خدمت وی غافل و مشغول مشو و اگر ازین حجاب رستگاری خواهی بظاهر و باطن راستکاری پیشه کن و اگر از حجاب و قطیعت او امان می جویی محکوم ومتابع فرمان وی باش و اگر خواهی که در زمرهٔ (**... فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ...* الآية. الفرقان :٧٠**) مثبت شوی جز بتقدیم نیت خیری از خانه پای بیرون منه و در هیچ کاری شروع مکن و اگر طالب قرب و رضایی از متابعت نفس و هوا در همه کارها بپرهیز و اگر از بند نفس و هوا آزادی می طلبی ملازمت بندگی بجد نمای حق گزار باش تا بر خوردار شوی و ثابت قدم و عالی همم باش تا از مقصود باز نمانی با حق و خلق حسن عهد وفا نگاه دار تا قبول قلوب یابی و بر وفق خبر الهی که (**انا عند ظن عبدی بی**) و موجب أمر (**ظَنّوا بالمؤمنین خیراً**)ظن نیکو بکار دار تا هم قرب و رضاء حق تعالی و هم قبول و محبت بندگان او یا بی انشاء اللّه تعالی.

و مؤلف این اوراق را بدعاء خیر یاد کردن و بظن نیکو گمان ثواب درین کتاب کردن و بوی انتفاع گرفتن نشان قبول وصیتهاست. تم الکتاب بعون الله الوهاب والحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله الطاهرین.

فهرست مناهج العباد

الموضوع	الصّفحة

الموضوع	الصّفحة

تحقیق حق در لفظ حق
و استعمال آن در توسّل حق

و کان حقا علینا نصر المؤمنین * الروم: ٤٧

اللّهمّ انی اسئلك بحق السائلین علیك الخ ابن ماجه

علی اللّه فی کل الامور توکّلی * و بالخمس اصحاب العباء توسلّی

محمدن المختار حقا و بنته * و سبطیه ثم المرتضی و علی

* * *

بتحقیق احق قاضی حبیب الحق غفره اللّه الحق داك خانه مقام پرمولی

ضلع صوابی پاکستان سنة ١٤٠٩ هـ. بمطابق سنة ١٩٨٩ م.

PAKİSTAN

بســـم الله الرحمن الرحيم

تحقيق

الحمـد لله الذی جعل الحق حـقا و جعل البـاطل زهوقا و الصلوة علی نبـیه الذی هو وسیلة تبلیغ الحق الی کافة الخلق بشیرا ونذیرا و السلام علی من اختار الحق صراطا مستقیما

امّا بعد بدانید ای طالبـان حق که لفظ حق در کلام عـرب و عجم به بسیار مـعانی آمده اهل لغت حسب ذیل معانی را بیان کرده اند صاحب منتخب اللغات بمعنای ثابت و قابل و سزاوار و راستی و راست و واجب و کاری که الـبته واقع شود و نامی از نامهای خدا و راستکردن سخن و درست کرده وعده گفته است و صاحب غیاث اللغات معنای مردن اضـافه کـرده و صاحب فیـروز اللغات مـعانی جـائز و انصاف و صله و بدله اضـافه کرده است و صاحب رد المحتار معناهای حرمت و عظمت اظـهار نموده است و صاحب لغات الحدیث معنای ثواب موعود و حرمت اظهار نموده است... الخ

پس بدانیـد ای برادران حق کـه چونکه لفظ حق مـعانی بسیـار دارد تشریح همـه کردن و امـثله برای آن آوردن اهمیت نه دارد و تفصـیل آن کتاب کـلان خواهد که بمهـمه اسبـاب آنرا غیز ضروری داشـته می گذارم صـرف معنای واجب و حرمت و غیـره را که لفظ حق درین معانی با انضمام حرف ب یعنی بحق در توسل مستعمل است بیان خواهم

کرد زیراکه این مسئله دینی است وبعض شواذ درین اختلاف کرده اند واعتراض آورده اند

پس بدانکه دوسه معانی زیر بحثند یکی معنای واجب که آن ذو جهتین است در جواب سؤال در دنبال آنرا پیش آرم انشاء اللّٰه هنوز بمعنای حرمت و عظمت و توسل دلائل و امثله اصولی و فروعی پیش آرم ملاحظه کنید

آن احادیث و آثار که دران لفظ حق (**بحق**) برای توسل آمده است.

(١) عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم (**من خرج من بیته للصلوة فقال اللّهمّ انی اسئلك بحق السائلین علیك و بحق ممشای هذا الیك...**) الحدیث رواه ابن ماجه

(٢) و فی المعجم الکبیر و الاوسط عن انس بن مالك قال لما ماتت فاطمة بنت اَسَدْ ام علي ابن ابی طالب امر رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم بحفر قبرها ثم اضطجع فیه وقال (**اللّٰه الذی یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت اغفر لامی فاطمة بنت اسد و وسّع علیها مدخلها بحق نبیك و الانبیاء الذین من قبلی فانك ارحم الراحمین**) الحدیث (وفاء الوفاء لعلي ابن احمد السمهودی طبع بیروت ج: ٣ ص: ٣٩٩)

(٣) اللّهم بحق هذا الشهر (رمضان) و **بحق** من یعبدك فیه من ابتدائه الی وقت فنائه من ملك مقرب او نبی ارسلته او عبد صالح خصصته (رسالة فی الرد علی السید الآلوسی لداود النقشبندی الخالدی البغدادی ص: ١٠)

(٤) عن ابن عباس کانت یهود خیبر تقاتل غطفان فلما التقوا هزمت یهود خیبر فعاذت بهذا الدعاء اللّهمّ انا نسئلك **بحق** النبی الامی الذی وعدتنا ان تخرجه لنا فی آخر الزمان الا نصرتنا علیهم... قال فهزموا غطفان (هدایة الحیاری لابن قیم طبع جامع الفرید ص: ٤٥٣)

(٥) و عن معاذ بن جبل هل تدری ما حق العباد علی اللّٰه... الحدیث

(٦) و عن عمر بن الخطاب قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم (**لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب بحق محمد لما غفرت لی فقال** (و هو اعلم) **یا آدم وکیف عرفت محمدا و لم اخلقه قال لانك لما خلقتنی و نفخت فیّ من روحك رفعت رأسی فرأیت علی قوائم العرش**

مکتوبا لا اله الاّ اللّه محمد رسول اللّه فعلمت انك لم تضف الی اسمك الا احب الخلق الیك فقال اللّه صدقت انه لأحب الخلق لما سئلتنی بحقه فقد غفرتك ولولا محمد ما خلقتك) (اخرجه الحاکم و صححه. و رواه الطبرانی فی المعجم الصغیر و ابن عساکر فی التاریخ

(٧) و عن ابن عباس قال سأل رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم عن الکلمات التی تلقی آدم من ربه فتاب علیه قال سئله **بحق** محمد و علیّ و فاطمة و حسن و حسین رواه ابن المغازی (کتاب سید علی همدانی ص:٥١٧)

(٨) و روی ابونعیم في دلائل النبوة عن عمر بن الخطاب قال قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم (**لما اصاب آدم الخطیئة رفع رأسه فقال یا رب بحق محمد الا غفرت لی فاوحی الیه و ما محمد و من محمد فقال یا رب انك لما اتممت خلقی فرفعت رأسی الی عرشك فاذا علیه مکتوب لا اله الاّ اللّه محمد رسول اللّه فعلمت انه اکرم الخلق علیك اذ قرنت اسمه مع اسمك فقال نعم غفرت لك و هو آخر الانبیاء من ذرّیتك و لولاه ما خلقتك... الخ**) (مجموعة الفتاوی لابن تیمیة الحرانی ج: ٢ ص: ٥١)

این هفت احادیث است که در هر یك بحق (کلمه) آمده است و بطریق دعا و توسل وارد است این دلیل قولیست و ازین روایات محبان انبیاء و اولیاء متأثر شده اند و در ادعیه و تألیفات و اوراد قویش توسلا بحق بحق کلمه را منسلك ساختند که نمونه آن در آینده صفحات تقدیم سازم به بینید

(١) امام اعظم ابو حنیفه رحمه اللّه در قصیده نعمانیه گفته است

و بحق جاهك انني لك مغرم * و اللّه یعلم انني اهواك

(٢) و ابوعبد اللّه محمد الجزولی الشاذلی رحمه اللّه در خاتمه دلائل الخیرات آورده است و نقسم به علیك اذ هو اعظم من اقسم بحقه علیك و نتوسل به علیك اذ هو اقرب الوسائل الیك الخ

(٣) و محمد بن محمد الجزری رحمه اللّه در خاتمه حصن حصین آورده است اللّهم بحقه عندك ارفع عن الخلق ما نزل بهم و لا تسلط الخ

(٤) و مولانا ضیاء الدین خالد بغدادی رحمة الله علیه در جالیة الاکدار (مجموعه درود و اوراد) سی وسه بار بحق فلان وفلان آورده است و در این أدعیه اسماء سه صد و سیزده اصحاب بدر و نود و نه اسماء حسنی و چند اسماء نبوی را نیز درج کرده است

(٥) و علامه یوسف نبهانی نقل کرده است از عارف بالله سیدی عبد الوهاب شعرانی که گفته سمعت علیا الخواص یقول اذا سئلتم الله فاسئلوا بمحمد و قولوا نسئلك **بحق** محمد افعل کذا و کذا (حجة الله علی العالمین ص: ٨١٧)

(٦) واهل طریقت در شجرهای شیوخ طریقت بحق فلان و فلان آورده اند نمونه این است:

خداوندا بحق اسم اعظم * بنور سید اولاد آدم

بحق رونق شرع محمد * بحق نوگل گلذار احمد

بحق یك بیك پیران ما پاك * ز پیر من عبد الحکیم تا شاه لولاك

(ضمیمة بهجة السنیة لحسین حلمی بن سعید استنبولی)

(٧) دیگر علماء و شیوخ در اشعار دعا بحق فلان آورده اند

الف) معین الدین کاشفی رحمه الله در معارج النبوة گفته است

بحق حرمت اسماء حسنی * کزان جمله است اعظم اسم اسما

بحق سرور اولاد آدم * بآن مقصود از ایجاد عالم

بحق سالکان کوی اثبات * بخواصان مجد دولت ذات

ب) و شیخ محمد یوسف رحمه الله در تحفه نصایح گفته است

یا رب بحق مصطفی هم انبیا هم اولیا * گردان چنان این تحفه را مقبول گردد بحر وبر

ج) و شیخ مصلح الدین شیرازی در بستان گفته است

الهی بحق محمد رسول * بدرگاه تو این دعا کن قبول

الهی بحق بنی فاطمه * که بر قول ایمان کنم خاتمه

د) و جلال دهلوی رحمه الله در مهرو ماه گفته است

خداوندا بحق ذات آن پاك * که بر فرقش نهادی تاج لولاك

ذ) فقیر حقیر متمنئ شفاعت نبی بشیر می گوید

الهی بحق محمد رحیم * نجاتم ده از عذاب جحیم

و شیخ عبد الحق دهلوی در جذب القلوب فرموده است ص: ۲۲۰ گفت آنحضرت بحق نبیك و الانبیاء الذین من قبلی درین حدیث دلیل است بر توسل در هردو حالت... در حیات و بعد از وفات الخ مختصرا

سؤالات و جوابات

۱) **سؤال:** حدیث بروایت عمر رضی الله عنه در توسل آدم صحیح نیست در صحاح سته موجود نیست

۱) **جواب:** حدیث مذکور را حاکم صحیح گفته است و دیگر محدثین ناقدین طبرانی و ابن عساکر و قسطلانی و غیرهم در تصنیفات هیچ جرحه نکردند و حصر صحیح در ششگانه کتب نیست پس صحیح است و از کثرت روایات مفهوم مشترك همه مؤکد و مؤیدتر گشته

۲) **سؤال:** قبول دعای توبه آدم علیه السلام بدعای قرآنی (**رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا**) قطعی است پس توسل را سبب گردانیدن زیادت و تعدی و مخالفت قرآن است

۲) **جواب:** ربنا ظلمنا سی قبولیت تو مسلم یه مگر اسکی ساته مزید ادعیه اور توسل پیوسته هین جوکه بحیثیت حد مشترك تواتر تکپونچهی هین یعنی آیت مسلم است لکن با آیت بسیار ادعیه و توسل پیوسته اند شاه عبد العزیز می گوید لا اله الاّ انت سبحانك و بحمدك عملت سوء ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی انك خیر الغافرین (تفسیر فتح العزیز) همچنین بیشتر تفاسیر و مفصلات ادعیه کثیره را ذکر کرده اند

۳) **سؤال:** درین دعاء توسل نیت پس توسل چرا پیوسته می گوئید

۳) **جواب:** در گذشته تمام احادیث و ادعیه توسل آمده است پس پیوسته شده

است نیز توسل در دعاء از آداب دعا است چنانچه مصرح است و ان یتوسل بانبیائه و الصالحین من عباده (حصن حصین) نیز شاه عبد العزیز در تفصیل توسل آورده است بروایت ابن المنذر حضرت امیر المؤمنین علي کرم اللّه وجهه این الفاظ با زیادت اللّهمّ اسئلك بجاه محمد عبدك وكرامته عليك ان تغفر لى خطيئتى...(تفسير عزيزى زير آيت (**و لكم فى الارض مستقر**) الخ مزيد تفصيل در آينده صفحات پيش آورم انشاء اللّه

٤) **سؤال**: ادعيه و آيت نا كافى است كه توسل پيوسته ميكنيد

٤) **جواب**: بلى ادعيه ناكافى است آداب از لوازم است توسل از آداب است مزيد تأييد را ملاحظه كن و قد عدّ من آداب الدعاء التوسل (حصن حصين ثم رد المحتار ج:٦ ص: ٣٩٧ طبع مصر سنة ١٣٨٦ هجرى)

٥) **سؤال**: عرش فلك الافلاك است از نظر آدميان دورترست بر ساق عرش آدم عليه السلام چگونه لا اله الاّ اللّه محمد رسول اللّه را ديده خواند

٥) **جواب**: اين سؤالات همه طفلانه اند چرا در قدرت خداوندى شك آريد اين فرق عادت ارهاس (كرامة) قبيل نبوت انبياء را داده شود

٦) **سؤال**: در كتب فقه حنفيه كراهت توسل بحق رسلك گفتن مذكور است و فى الملتقى عن ابى يوسف عن ابى حنيفه رحمه اللّه و كره قوله بحق رسلك و انبيائك لانه لا حق للخلق على الخالق الخ (الدر المختار ج: ٤ باب الاستبراء)

٦) **جواب**: بلى اين سؤال وزنى دارد و طفلانه نيست اما حقيقت ندارد

و اين چهار ورقه رساله براى تحقيق اين مسئله وضع كرده ام بشنو:

١) اولا مى گويم اين عبارت ادخال و اضافه از غير است باز شهرت يافته در كتب متأخرين نيز منقول شده است زيرا كه بدانكه صدر الشهيد رحمه اللّه اين عبارت در نسخه جامع صغير نوشته خود درج نكرده است و الصدر الشهيد لم يذكر هذه المسئلة فى نسخته (خلاصة الفتاوى كراهية)

انت الــذی لــمـا تـوسـل آدم * من زلـة بك فاز و هو اباك

انت الذی لولاك لما خلق امرئ * كلا و لا خلق الوری لولاك

٣) اگر بالفـرض عبارت مذكـور تسليم كرده شود مـراد از مكروه كراهت تنزيهی باشد كـه خلاف اولی است دليل اين است در جامع صغير است لا ينبـغی ان يقول بحق نبيك و لم يذكر لفظ الكراهة (خلاصة الفتاوی كراهية)

٤) چهارم اينكه شـارح در المختار ترديد مـسئله كرده است قـد يقال انه لا حقّ لهم وجوبا علی اللّه لكن اللّه سبحانه جعل لهم حـقا من فضله او يراد بالحق الحرمة و العظمة من باب الوسيلة و قد قال تعالی و ابتغوا اليه الوسيلة (رد المحتار ج: ٦ ص: ٣٩٧)

٥) پنجم اين كه لفظ حق كه بمعنای واجب گرفته شود آن واجب ذو جهتين است واجب لازمی و واجب جعلئ فضلی مثال اول يا ايّها الذين امنوا اتقوا اللّه حق تقاته * الآية و للّه علی الناس حج البيت الآية و مثال واجب جعلئ فضلی يعنی قسم دوم اين است و ما من دابة فی الارض الاّ علی اللّه رزقها الاية و كان حقا علينا نصر المؤمنين

و اين معنای دوم را ابن عـابدين اشارة كرده كـه ذكر شده است و همـچنان شيخ عبد العزيز نيز گفته است در حديث صـحيح از معاذ آمده هل تدری ما حق العباد علی اللّه پس آنچه در روايت توبه حضرت آدم آمده محـمول بر همان حق جعلی وتفضّلی است و آنچه در كـتب فقه ممنوعـست حق حقيـقی است (فتح العزيز بقـرة) و همچنان امام احـمد رضاخان بريلوی در فتاوی رضويه اين توجيه را ذكر كرده است

نيز مـولانا رشيد احمـد گنگوهی اين توجيه را در رشيـديه گفته است نيـز مولانا وحيد الزمان در لغات الحديث گفته است

اس حـديث (روايت معـاذ) سی ان لوگون كـارد هوا جـو دعا مين اس طرح كـهنا مكروه جانتی هين اسئلك بحق محمد يا بحق مـوسی يا بحق عيسی مگر يه سمـجه لينا چاهئی كه حق سی ان دعاون مين مراد وه هی او پر هم نی بيـان كيا يعنی ثواب موعود يا حق سی حرمت مقصود هو (لغات الحديث لمولانا وحيد الدين)

(٦) خلاصه جوابات سؤال ششم اینکه سخن از دو أمر خالی نیست یا عبارت کراهیت ادخال و افتراء از غیر است ور نه عبارت بوجه اختصار باراده مراد کردن از حق حق واجبی حقیقی است و باراده حق جعلی فضلی هیچ مانع نی چنانچه در احادیث و اقوال آمده است حاصل کل اینکه بحق فلان گفتن بمعنای واجب فضلی متفق علیه است

٧) **سؤال:** توسل باسماء حسنی و اعمال صالحه منقول است توسل باسماء غیر اللّه از کجا آمد

٧) **جواب:** توسل باسماء انبیاء و صالحین در فروع و اصول گذشته ذکر شده باز چشم بکشا و یاد کن و مزید بران می گویم:

در حدیث وارد است که پای ابن عمر رضی اللّه عنهما رنجیده ضرر رسیده شده بود کسی اورا گفت نام محبوبتر شخص بخوان گفت یا محمد فی الحال شفا یافت این گونه مزید روا یافته شود

و علماء دیوبند فتوی دادند که هماری نزدیك دعاون مین انبیاء صلحاء اولیا صدیقین کا توسل جائز هی ان کا حیات میں هو یا بعد وفات.... نیز هماری اکا برنی اپنی بزرگان سلسله کی شجری تصنیف فرمائی هیں جوان کی متوسلین میں شایع اور معمول بها هین (المهند علی المفند)

و همچنین نزد علماء بریلی و دیگر تمام جمهور جواز مذبور و معمول است و شاه عبد العزیز نیز تصریح بجواز کرده مسئله اجماعی شد

٨) **سؤال:** قَسَمْ بغیر اللّه ناجائز است حالانکه شما قسم بغیر اللّه می کنید چنانچه گذشت

٨) **جواب:** قسم بغیر اللّه وقتی که ضرر لاحق نکند و نفع دنیا نگیرد بلکه برای وثاقت باشد رواست نزد اکثر علماء و الیمین بغیره مکروهة عند البعض للنهی الوارد و عند عامتهم لا تکره لانها یحصل بها الوثاقة (رد المحتار باب الایمان ص:٤٦) حتی که قسم بقرآن بصورة جرّ نفع نیز عرفا جائز است رد المحتار آورده است

٩) **سؤال:** توسل بمردگان چگونه جواز دارد حال آنکه ایشان کالعدم اند

٩) **جواب**: اگر به اصول و فروع گذشته نظر کنی خودرا ملامت یابی بلی من مزید دلیل پیش آرم که بدانکه مؤمن پس از مرگ مؤمن حقیقی است و نبی پس از وفات نبی است و همچنین ولی بعد الموت ولی است کل مؤمن بعد موته مؤمن حقیقة و کذا الرسل و الانبیاء بعد وفاتهم رسل و انبیاء حقیقة فان المتصف بالنبوة و الایمان الروح و هو لا یتغیر بالموت (عمدة الاعتقاد للنسفی رحمه اللّٰه ثم کشف النور ص: ٧)

و اثبتن للاولیاء الکرامة * و من نفاها فانبذه کلامة (الجوهرة)

جوازها و وقوعها لهم فی الحیاة و بعد الموت کما ذهب الیه جمهور اهل السنة و لیس فی مذهب من المذاهب الاربعة قول بنفیها بعد الموت بل ظهورها حینئذ اولی (التحفة شرح الجوهرة ص: ٩٠ طبع سنة ١٣٣٨ هـ.) و علامات زندگی اینست که بر میت مؤمن مسلمانان جنازه گذارند و هر وقت بر زیارة سلام کنند و در گور با مقبور سؤال جواب فرشتگان میشود و بر این کارها همه مؤمنان متفقند و بس

قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور * حاشا للّٰه که بر آرم بزبان این گله را
همه شیران جهان بسته این سلسله اند * روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسله را

نوشته بنده حق قاضی حبیب الحق داك خانه پرمولی ضلع صوابی

نغمه کجا ومن کجا ساز سخن بهانه است * سوی قطار می کشتم ناقه بی مهاررا

پاکستان

كتاب
عمدة الإسلام

للعلامة عبد العزيز بن حميد الله الدهلوى

المتوفى سنة ١٧٤١هـ. [١٣٤٠م.]

امام ربانى مجدد ألف ثانى احمد فاروقى سرهندى

در مكتوب بيست و نهم و صد و نود و سيم جلد اول

كتاب عمدة الاسلام را توصيه و ثنا كرده است

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة





اَلحمدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ وَ الصّلوةُ و السلام على رَسُوله مُحمّد وَ آله اجمعين.
بدان ارشدك الله كه در كشف الاسرار [١] آورده است كه اوّل چيزى كه بر بنده واجبست پيش از جُملۀ فريضها پس از بلوغ شناختن خداى آنست كه بدانى كه بيچون و بيچگونه است و در عقيدۀ نجاح نيز همچنين مذكورست و در صلوة مسعودى آورده است كه چهار علم آموختن فرض عين است بر مَرْدان و زنان علم توحيد و علم نماز و علم روزه و علم حيض و در مَشروق پزْدَوى آورده است كه التّوحيد يكى گفتن و يكى دانستن و يكى اعتقاد كردن است و ايمان و توحيد نزديک بعضى يكيست و در عوارف [٢] آورده است كه (**طلب العلم فريضة على كلّ مسلم و مسلمة**) مُراد ازين علم علم توحيدست بيک قول

مقدمۀ اوّل در ايمَان و كُفْرْ

پس دانستن احكام ايمان اهمِّ مُهمّاتست تا اگر كسى نداند هر عبادتى كه كند از نماز و روزه و حج روا نباشد در جامع الكبير [٣] آورده است كه **اذا استُوصفت المرأةُ البالغة من احكام التّوحيد فلم تَصِف تَبِينُ من زوجها و ان حكمنا بصحّة النّكاح بظاهر الاسلام** معنىٔ وَىْ چنان باشد كه اگر زنى عاقلۀ بالغه را احكام توحيد پرسند و يا

---

(١) مؤلف كشف الاسرار على البزدوى توفى سنة ٤٨٢ هـ. [١٠٨٩ م.]

(٢) مؤلف عوارف شهاب الدين عمر السهروردى توفى سنة ٦٣٢ هـ. [١٢٣٤ م.] فى بغداد

(٣) مؤلف جامع الكبير الامام محمد الشيبانى توفى سنة ١٨٩ هـ. [٨٠٥ م]

برو بیان کنند و او گوید که من نمیدانم یا نمیدانستم از شوهر جُدا شود و بر وَیْ حرام شود اگر چه نکاح او پیش ازین بسبب ظاهر اسلام دُرست بوده است و در مستوفی[١] آورده که اگر شخصی کنیزکی خرید که ارکان ایمان نمیداند و از اهل کتاب نیست گِرد گشتن او حرام باشد احکام و ارکان ایمان او را بیاموزد آنگاه گرد او گردد و این روایت در تفرید[٢] نیز مذکورست **(لا یحلّ وطئ امرأة کافرة ما کانت حرّة او امة الاّ الکتابیة)** در محیط آورده است که اگر قصّابی احکام و ارکان ایمان نداند ذَبْح کردهٔ او حرام باشد نشاید خورد گوشت آن ذبیحه را در خُلاصهٔ فقه آورده است که بر مولی واجبست که بندگانرا احکام و ارکان ایمان و نماز و روزه بیاموزد و قرآن مقداری که نماز بدان روا است و نیز بر مَرد واجبست که تا اهل خود را و محارم خود را چون مادر و خواهر احکام و ارکان ایمان و شرائع بیاموزاند که پیغامبر علیه السّلام گفته است **(کلّکم راع و کلّکم مسئول عن رعیّته)** یعنی هر یکی از شما بمنزلهٔ شبانست و هر یکی را از شما پرسیده شود روز قیامت از رعیّت خود یعنی از اهل و فرزندان

فصل فی علم التوحید

ایمانرا ارکان است و شرائط و حکم در کشف الاسرار آورده است که ایمانرا دو رکن است **اقرارٌ باللّسان و تصدیق بالقلب بما جاء به من عند اللّه نبیّنا محمّد علیه السّلام** اقرار کردن بزبان و راست گوی داشتن بدل آنچه محمّد رسول اللّه علیه السّلام آورده است از نزدیک خدای عزّ و جلّ در عقیدهٔ نجاح آورده است یکی از شرائط ایمان باور داشتن است خدای را عزّ و جلّ و احکام آخرت را بغیب و حلالهای خدایرا بحلال اعتقاد کردن و حرامهای خُدایرا بحرام اعتقاد کردن و حکم آنست که چون بنده ایمان آورد جان و مال او از کشتن و گرفتن و برده کردن در امان در آید تا هیچ کسی را روا نباشد که بمال او و جان او تعرّض رسانند و رنجانیدن او بی موجبی حرام گردد و دران جهان از عذاب ابدی خلاص یابد

---

(١) مؤلف المستوفی عبد اللّه النسفی توفی سنة ٧١١ هـ. [١٣١١ م.] فی بغداد

(٢) تفرید المختصر تجرید القدوری مؤلفه محمود القونوی توفی سنة ٧٧٠ هـ. [١٣٦٨ م.]

و در سرخسی [١] آورده است که ایمان آوردن بر دو نوع است مجمل و مفصّل ایمان مجمل آنست که گو یی **آمنت باللّه کما هو باسمائه و صفاته و قبلت جمیع احکامه** معنئ وی آنست که گرو یدم بخدای چنانچه اوست یعنی بیچون و بیچگونه با همه نامهــای وی و با همه صفتهای وی و قبول کردم همه حکمهای و یرا و این معنی را بعبارت کوتاه بپارسی جمع کرده اند (قبول کردم دین مسلمانی و آنچه در و یست و بیزارم از کفر و کافری و آنچه در ویست) وایمان مفصّل را شش رکن است در محیط[٢] آورده است که هفت رکن است چنانچه گو یی **آمنت باللّه و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و القدر خیره و شرّه من اللّه تعالی و البعثِ بعد الموت** فارسئ وی چنان باشد که گرو یدم بخدای عزّ و جلّ و بفرشتگان او و بکتابهای او و به پیغمبران او و بروز قیامت و بتقدیر نیکی و بدی همه از خدا است عزّ و جلّ و زنده کردن بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده است که ایمان مجمل معتبر است نزدیک فقها فامّا نزدیک متکلّمان ایمان مفصّل معتبر است نه مجمل و در تمهید [٣] آورده است ابو بکر سالمی که صحیح آنست که ایمان مفصّل معتبر است پس ایمان مفصّل باید آورد تا باتّفاق درست باشد هم درین کتاب ایمان مفصّل را بدین وجه تفصیل کرده است

امّا الایمان باللّه ایمان آوردن بخدای آنست که ایمان آری که خدای هست و بود و باشد و او بود و عالم نبود او قدیم است و جملگی عالم مخلوق و وجود او را بدایت نیست و بقاء اورا نهایت نیست یکیست که وی را انباز نیست و از زن و فرزند منزّه است و بی نیاز و بهر چه مابندگان محتاجیم چون خوردن و آشامیدن و خندیدن و گریستن و بجایی از جایها قرار گرفتن خدای تعالی منزّه است و حق تعالی را مکان نیست هر که اعتقاد کند که خدایرا مکانست چنانچه بعضی عورات و اتراک نیز می گو یند که خدای بالا است (حاشا) اگر بتمکّن مکان معتقد باشند کُفر بود زیراکه خدای تعالی از جای منزّه است در ذخیرهٔ فقه[٤] آورده است که اگر کسی گو ید نه تو در

---

(١) شمس الأئمة محمد السرخسی توفی سنة ٤٨٣ هـ. [١٠٩٠ م.]

(٢) مؤلف محیط برهانی محمود البخاری الحنفی استشهد فی سنة ٦١٦ هـ. [١٢١٩ م.]

(٣) مؤلف التمهید ابو شکور محمد ابو بکر السالمی (٤) مؤلف ذخیرة الفتاوی محمود البخاری ایضاً

هیچ مکانی نه مکانی ز تو خالی کافر گردد و این مصراع را گدایان بر زبان می رانند دلیل بر کفر آنست که چون گوید که هیچ مکانی از خدای خالی نیست همچنین گفته باشد که خدای در همه جای است و جای را نسبت کردن بخدای کفر است و ایمان می آریم چنانچه خدای تعالی و تقدّس قدیم است صفتهای او همه نیز قدیم است و صفتهای او نه عین ذاتست و نه غیر ذات چنانچه یکی از دَهْ نه عین ده است و نه غیر ده و حق تعالی شنواست بصفت شنوائی نه بگوش بیناست بصفت بینائی لیکن نه بچشم و حیّ است بحیوة و عالم است بعلم مر جزئیات و کلیّات را و قادرست بقدرت و حق تعالی ماند و آنچه بارادت قدیم خواسته است آن نیز بماند چون بهشت و دوزخ و اهل آن در فتاویٔ ظهیری[۱] آورده است که اگر کسی گوید که خدای ماند و هیچ نماند یا گوید خدا ماند پس کافر گردد زیراکه این قول است بفنای بهشت و دوزخ و اهل آن و انکار نصّ قرآنست و انکار نصّ موجب کفر است

در شرح امالی [۲] آورده است که هفت چیز فانی نگردد و باقی ماند بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم و ارواح یعنی جانها و تفکّر کردن در ذات و صفات حق روا نیست و هر چه در وهم و خیال تو صورت بندد که خدای آنست آن وهم و خیال بود و لیکن خدای آفریدگارست و خدای بیچون و بیچگونه است و تفکّر در آلاء و قدرتهاء او باید کرد نه در ذات او تعالی قال النّبیّ علیه السّلام (**تفکّروا فی آلائه ولا تتفکّروا فی ذاته**) در عمده [۳] آورده است که نامهای خدای تعالی توقیفیست یعنی سماعی آن نامها که خدای تعالی ذات خود را بدان نامها خوانده است ما بدان نام هم او را بخوانیم در عمده آورده است که خدای را فقیه و طبیب نشاید گفت چنانچه بعضی عوام میگویند خدایا طبیبم تو باشی علاج از که جویم این خطاست نشاید گفت و نیز خدایرا عاشق و معشوق و محجوب نگویند فامّا لفظ محتجب گفتن مر

---

(۱) مؤلف فتاوای ظهیریه قاضی محمد ظهیر الدین البخاری توفی سنة ٦١٩ هـ. [١٢٢٢ م.]

(۲) مؤلف قصیدة الامالی سراج الدین علی بن عثمان الاوشی توفی سنة ٥٧٥ هـ. [١١٨٠ م.]

(۳) مؤلف عمدة العقائد عبد الله النسفی توفی سنة ٧١٠ هـ. [١٣١٠ م.]

خدایرا نزدیک بعضی روا است ثنویّه طائفه ایست که میگویند که خدای دو است یکی را اَهْرَمَنْ نام و یکی را یزدان و این سخن ایشان باطل است قال اللّه تعالی (... **اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهٌ وَاحِدٌ ... * الآیة. النساء: ١٨١)** بدرستی که خدا یکیست آوردن قول ایشان اینجا برای آنست که خدایرا یزدان نشاید گفت زیراکه در شرع وارد نیست در عمده آورده است که دیدار خدای تعالی مؤمنانرا پس از در آمدن در بهشت بیچون و بیچگونه بی جهت حاصل آید بچشم سر هرکه دیدار خدایرا منکر شود کافر بود در امالی آورده است که

بیت: **یراه المؤمنون بغیر کیف * و ادراك و ضرب من مثال**

معنی این بیت تقریر و تحریر افتاده و ایمان آریم که حق تعالی متکلّم است بکلام ازلی و کلام او از جنس صوت و حرف نیست در تفسیر عتّابی[١] آورده است **انّ جبرئیل سمع صوتا دالاّ علی کلام اللّه تعالی و علی ما اراد اللّه تعالی** جبرئیل آوازی شنید که دال بود بر مُراد اللّه تعالی و حق تعالی جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست و بهیچ چیز نماند و هیچ چیز بدو نماند و تمام توحید درین مصراع است

مصرع: نه از چیز است نه چون چیز است نه بر چیز

و او از کس نزاد و کس از وی نزاد

در نجاح آورده است که روا باشد که بنده خدای تعالی را چنانکه حق شناخت اوست بشناسد [حق شناخت آنست که بنده شناسد که او نتواند شناخت] فامّا نتواند که چنانچه حق بندگیست خدایرا بندگی کند و پرستد وفرشتگان بی علّت شهوت بعجز اقرار کردند که **ما عبدناك حقّ عبادتك** یعنی نپرستیدیم تُرا چنانچه سزای پرستیدن تست

امّا الایمان بالملائکة ایمان آوردن بفرشتگان آنست که تصدیق کنی فرشتگان بندگان خدای اند عزّ و جلّ و شب و روز بعبادت حق مشغول اند و هیچ ساعت خالی از عبادت نه اند و در عبادت کردن هرگز سُسْتی و کاهلی ایشانرا نیاید قال اللّه تعالی **(یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ * الانبیاء: ٢٠)** و بعضی از فرشتگان از نور آفریده شده اند و بعضی از نار و معصوم اند از گناهان صغیره و کبیره و فرشتگانرا صفت کردن بنری

(١) مؤلف تفسیر عتابی ابو نصر احمد البخاری الحنفی توفی سنة ٥٨٦ هـ. [١١٩٠ م.]

و مادگی روا نیست و خورش ایشان تسبیح است و شراب ایشان تقدیس و از فرشتگان از آنگاه باز که آفریده شده اند بعضی در رُکوع اند و بعضی در سجود و بعضی در قیام و چهار فرشتهٔ مُقرّب اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السّلام

و دشمن داشتن فرشتگان کفر است اگر کسی گوید که دیدار فلان بر من چون دیدار عزرائیل است اگر در دل عداوت عزرائیل بودش و بنا بران تشبیه میکند کافر شود و فرشته را قُدرتست تا مانند صورت آدمی شود چنانچه منقول است که جبرئیل صلوات اللّه علیه بصورت دحیة الکلبی بر پیغامبر ما علیه السلام بیامدی و حق تعالی میفرماید (... **فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً * مریم: ۱۷**) یعنی جبرئیل مانند مردی درست اندام گشت و خود را بمریم نمود رضی اللّه عنها

در عمده آورده است آدمی افضل است از فرشته یا فرشته افضل است از آدمی گفت خواصّ بشر افضل است از خواصّ ملک یعنی همه پیغمبران افضل اند از همه فرشتگان و عوام بشر افضل اند بر عوام ملک یعنی اتقیا و پرهیزکاران افضل اند بر عوام ملک فامّا خواصّ ملک افضل اند بر عوام بشر در محصّل امام فخر الدّین [۱] آورده است که فرشته را فضل است بر آدمی و لیکن روایت عمده مختار است و ایمان آریم که هر گفتاری و کرداری که از ما در وجود می آید فرشتگان که موکّل اند بر آدمی می نو یسند قال اللّه تعالی (**كِرَاماً كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ * الانفطار: ۱۱ - ۱۲**) در اصول صفّار [۲] آورده است که فرشتگان در آیند در بهشت و لیکن دیدار خدای تعالی نه بینند مگر جبرئیل یکبار بیند و اهل ایمان جن که مسلم اند در بهشت در آیند یا نی امام اعظم رحمة اللّه علیه توقّف کرده است بثواب جزای ایشان در جواب و نزدیک صاحبین در بهشت در آیند همچون مسلمانان

امّا الایمان بکتبه ایمان آوردن بکتابها آنست که بگروی بهمهٔ کتابها که از آسمان منزل شده است بر پیغمبران علیهم السّلام بر آنکه سخن حق تعالی است و

(۱) فخر الدّین محمد بن عمر الرازی توفی سنة ٦٠٦ هـ. [۱۲۰۹ م.] فی هرات

(۲) مؤلف اصول التوحید ابو القاسم احمد الصفار توفی سنة ۳۳٦ هـ. [۹٥۱ م.]

تقدّس و آنچه در وی بود همه حق است و راست و عمل کردن بقرآن فریضه است و عمل بکتابهای دیگر منسوخ و چهار کتاب مشهور است توریٰت که بر زبان عبرانی بر موسی بود علیه السّلام و انجیل که بر زبان سریانی بود بر عیسی علیه السّلام و زبور بر داود علیه السّلام و فرقان بر محمّد علیه السّلام و ایمان آریم بهمه کتابها و لیکن تعیین کردن کُتب بشمار برای ایمان آوردن نشاید چنانچه در بعضی نسخ نبشته اند که ایمان آریم بصد و چهارده کتاب مُنْزَلْ زیراکه شمار کتب بدلیل قطعی ثابت نشده است اگر زیادت بران عدد مُعیّن باشد ایمان بدان زیادت نیاورده باشد و اگر کَمْ ازان عدد باشد غیر کتاب را ایمان آورده باشد که کتاب خدای است و بهردو تقدیر کفر لازم آید پس باید که همچنین گوید که ایمان آوردم بهمه کتابها که بر پیغمبران علیهم السّلام مُنْزَل بوده است و آنچه در کتاب ایشان بود حق است و راست و جملهٔ کتب منزل سخن خداست و سخن خدای قدیم است و مخلوق نیست و نزدیک اصحاب ما رحمهم الله هر که قرآنرا مخلوق گوید کافر گردد یعنی معنی که قایم است بذات حق تعالی فامّا اگر حروف که در مصحف نبشته اند آنرا اگر مخلوق گویند کفر نیست زیراکه فعل کاتب است و کاتب مخلوق و فعل او نیز مخلوق در بدایهٔ مولانا نور الدّین صابونی [۱] آورده است که گوئیم که قرآن خوانده شده بر زبانهای ما و محفوظ است در دلهاء ما و نبشته است بر مصحفهای ما و لیکن غیر حالٍ فیها یعنی فرو آینده نیست درین محلها و جبرئیل علیه السّلام در مدّت بیست و سه سال نامهٔ قرآنرا در حادثهٔ نجماً نجماً رسانیده و اوّل آیت که از قرآن فرود آمد سورهٔ (اقرأ) بود و آخرین آیت (... **اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ... * الآية. المائدة: ۳)**

امّا الایمان بالرّسل ایمان آوردن به پیغمبران آنست که بگروی به پیغمبران که بندگان خدای اند عزّ و جلّ فرستادهٔ حقّ اند هر چه گفتند همه حق است و راست فرمودند آن فرمودهٔ خدا است و از سر هوا نگفتند و بعضی پیغمبران مرسل بوده اند و بعضی نبی و مُرسل آنست که وحی بدو فرود آمده بود و صاحب شریعت و کتاب بود و

---

(۱) احمد نور الدین الصابونی توفی سنة ۵۸۰ هـ. [۱۱۸۴ م.]

نبی آنست که بر حکم الهام یا خواب کاری بکند و صاحب کتاب نبود بلکه پس رَویٔ کتاب پیغمبر دیگر بکُند در بوستان فقیه ابو اللّیث سمرقندي [۱] آورده است که پیغمبران مُرسل سیصد و سیزده بوده اند و در تفسیر عُمده [۲] آورده است که پیغمبران مُرسل ایشانند که درین آیت است نامهای ایشان قوله تعالی **(وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ ... الآية. الانعام: ۸۳)** تا آخر آیت و بشماره هژده اند و همهٔ پیغمبران هر یک افضل زمان خود بوده اند و عاقلترین ایشان از روی خَلق و خُلق و نیکوتر ایشان بوده اند و پیغمبری در زمان جواز نبوّت بی معجزه ثابت نشود و هیچ پیغمبری بندهٔ کسی نبوده و دروغ گوی نبوده هیچ زنی پیغمبر نبوده و روا نباشد که زن پیغمبر باشد زیراکه مقصود از نبوّت دعوت و اشتهار است و انوثت منافی اشتهارست **لإنّهن أمرن بالقرار** و در پیغمبریٔ ذو القرنین و لقمان اختلاف است فاما در پیغمبریٔ خضر علیه السّلام نی در تفسیر امام زاهد [۳] آورده است که صحیح آنست که خضر علیه السّلام پیغمبر است و همه پیغمبران معصوم بوده اند از گناهان کبیره و صغیره پس از وحی و پیش از وحی از کبائر امّا صغائر روا باشد که نادر افتد در عقیدهٔ نجاح آورده است **و ما زنت امرأة نبیّ قطّ** یعنی هیچ زنی از زنان پیغمبران علیهم السّلام زنا نکرده اند زیراکه خدای تعالی ایشانرا پاک دامن آفریده بود و ایمان آریم بهمه پیغمبران هر چند که بوده اند و در ایمان آوردن بدیشان عدد را تعیین نکنیم چنانچه میگویند که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند بدیشان ایمان آریم زیراکه شمار پیغمبران علیهم السّلام بدلیل قطعی ثابت نشده است چنانچه شمار کتب

در عمده آورده است **انّ نبیّنا محمّد بن عبد اللّه بن عبد المطلّب بن هاشم بن عبد مناف رسولهٔ** پیغمبر ما محمّد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم پسر عبد اللّه و عبد اللّه پسر عبد المطلّب و عبد المطلّب پسر هاشم و هاشم پسر عبد مناف رسول بحق بود و افضل همه پیغمبران بود و ختم جملهٔ انبیا و رسل بود تا هر که بعد از رسول دعویٔ پیغمبری

(۱) ابو اللّیث نصر السمرقندی توفی سنة ۳۷۳ هـ. [۹۸۳ م.]

(۲) مؤلف عمدة الكتاب ابو القاسم یوسف الزجاجی توفی سنة ٤١٥ هـ. [١٠٢٤ م.]

(۳) مؤلف هذا التفسير محمد بن عبد الرحمن زاهد بخاری توفی سنة ٥٤٦ هـ. [١١٥١ م.]

کند باطل باشد در نجاح آورده است که عیسی علیه السّلام از آسمان فرود آید و کار بشریعت پیغمبر ما کند و چون یکی از علماء اُمّت او باشد و پیغمبر ما اعقل و احسن اهل زمان خود بود و در خوبی چنان بود که اگر بماه نظر کردی روی مبارک او از ماه شب چهارده خوبتر نمودی و رسول علیه السّلام بلند بینی بود و فراخ چشم و فراخ پیشانی و پیوسته ابرو و سیاهیٔ چشم او نیک سیاه بود و سپیدیٔ چشم او نیک سفید بود و هردو کف او دُرشت و فراخ بود و فراخیٔ کف دلیل بر سخاوتست و تنگیٔ کف دلیل بر بخل و لعاب او شیرین بود در غایت شیرینی تا منقولست که در مدینه چاهی بود سؤر لعاب مبارک او در وَیْ انداختند آب شیرین گشت و خویٔ او در بو یهای خوش آمیختندی تا بوی خوش در وَیْ زیادت شدی و چون میان دو کس دراز بالا ایستادی ازیشان دراز تر نمودی و دیگر از معجزات رسول آن بود که مگس بر تن مبارک او و بر جامهٔ او ننشستی و هرگز محتلم نشدی زیراکه احتلام لُعْبِ شیطانست و شیطانرا بر پیغمبران قدرتی نیست فامّا در سخاوت چنان بود که حق تعالی اورا عتاب کرد قال اللّه تعالی (... وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً * الاسراء: ۲۹) دست خود را چنان فراخ مدار بدان حد که محتاج شوی و برهنه سر و ملامت زده بنشینی و قصّه آن بود که خواهندهٔ از رسول علیه السّلام چیزی خواست و حضرت رسالت را چیزی موجود نبود پیراهن خود بکشید و بدرو یش داد چون وقت نماز رسید از مسجد باز ماند بسبب آنکه پیراهن دیگر موجود نبود درین میان بدین عتاب معاتب گشت و پیغمبر ما علیه السّلام مبعوث بود به پیغمبری و بدعوت کردن آدمیان و پریان و همه خلق فامّا پیغمبران دیگر مخصوص بقبیلهٔ و قومی بوده اند در نجاح آورده است که فرمان بَرداریٔ پیغمبر ما چنانکه بر اهل زمین فرض است بر اهل آسمان نیز فرض است و شفاعت پیغمبر ما علیه السّلام و اولیا حقّ است و معجزات پیغمبر ما چندان بود که در شمار نیاید یکی آن بود که ماه باشارت انگشت او بشکافت و دیگر وقتی پیغمبر ما را علیه السّلام قضاء حاجت بود در سفر پناهی نبود یاری را فرستاد که فلان درخت را بگوی که پیغمبر ترا می طلبد چون پیغام بدرخت رسید از بیخ برکَنْدَه شد دامن کشان بیامد و

گرداگرد رسول علیه السّلام پناه کرد تا نظر کسی بر وی نیفته و آنچه قضاء حاجت از رسول پیدا شدی زمین فرو بُردی و کسی ندیدی و معجزهٔ دیگر آن بود که روزی گوسفندی بریان کرده و بزهر آلوده پیش رسول آوردند دست دراز کرد تا تناول کند گوسفند بریان کرده بسخن آمد و گفت **یا رسول اللّه لا تَاكُلْ مِنّی فَاِنّی مَسْمُومة** یعنی از من مخور که مرا بزهر آلوده اند و معجزهٔ دیگر آن بود که لشکر رسول تشنه گشتند در بیابان و آب موجود نبود رسول علیه السّلام قدحی طلبید و در میان قدح انگشتان بداشت ده چشمهٔ آب از ده انگشت او پیدا شد جملهٔ لشکر سیراب شدند و آب فاضل آمد

در امالی آورده است که معراج رسول ما حقّست و آن در بیداری مر تن رسول را علیه السّلام در شب بیست و هفتم ماه رجب از خانهٔ امّ هانئ بود در شرح امالی آورده است که هر که معراج را از مسجد حرام تا بیت المقدس مُنکر شود کافر گردد ورای آنرا منکر شود مبتدع بود در نجاح آورده است که رسول علیه السّلام در شب معراج حق تعالی را دید یا نی صحابه اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که دید و بعضی گفته اند که ندید در فتاوی کبری[۱] آورده است **و الاَحْوَطُ السّكوت** یعنی احتیاط درین آنست که خاموش کُند

امّا الایمان بالیوم الآخر ایمان آوردن بروز قیامت آنست که بگروی بر آنکه قیامت آینده است و در آمدن قیامت شکّی نیست قال اللّه تعالی **(وَ اَنَّ السَّاعَةَ اٰتِيَةٌ لاَ رَيْبَ فِيهَا ...* الآية. الحج: ۷)** یعنی قیامت آمدنیست شک نیست درو همه را بعد از میرانیدن زنده گردانند از آدمیان و پریان و فرشتگان و پرندگان و چرندگان و جملهٔ جانوران در عقیدهٔ نجاح آورده است که تا سقط را نیز زنده گردانند و سقط آن باشد که مادر بیفکند و صورت بسته باشد و اورا که زنده کُنند از برای شفاعت مادر و پدر زنده کنند و ادریس علیه السّلام از اهل بهشت گشته است و نقلست که یکبار در دنیا او مرگ چشیده است و حساب در قیامت حقّ است از نیکی جزای بهشت و لقاست و از بدی عقوبت دوزخ سزاست و ایمان آریم که همه را بدوزخ گذر بود قال اللّه تعالی **(وَ اِنْ مِنْكُمْ اِلاَّ وَارِدُهَا كَانَ عَلٰى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً * مریم: ۷۱)** معنی وی چنان باشد که

---

(۱) مؤلف فتاوی الکبری حسام الدین عمر استشهد فی سنة ۵۳۶ هـ. [۱۱۴۲ م.] فی سمرقند

نیست هیچ از شما مگر آنکه در آینده است در دوزخ و بعد ازان کَرَم وعده کرد قوله تعالی (**ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا * مريم: ٧٢**) پس برهانیم آنان که پرهیزکار بوده باشند بدانکه صراط بر روی دوزخ کشیده اند هر آینه همه را بر صراط گذر خواهد بود و در دوزخ خواهند در آمدن و ایمان آریم که نامهٔ اعمال نیکانرا بدست راست دهند و بدانرا بدست چپ و آن دست ایشان از پس پشت کشیده بود و ایمان آریم که نامه خواندن حق است و میزان حق است نیکی و بدئ بندگانرا بسنجند پلّهٔ نیکی هر شخصی که گران آید او از رستگاران است و آنکه پلّهٔ نیکی سبک آید او از زیان کارا نست قال الله تعالی (**وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ ...* الآية. الاعراف: ٨ - ٩**) و حوض کوثر حق است فرداء قیامت پیغمبر علیه السّلام تشنگانرا ازان حوض آب دهد و یاران وَیْ نیز آب خواهند داد در[١] مشارق آورده قال النّبیّ علیه السّلام (**آنية كعدد النّجوم**) یعنی اوانی بر سر حوض چو شمار ستارگان باشد و ایمان آریم که فردای قیامت **آمنّا و صدّقنا** اندامها را در سخن در آرند و گواهی دهند بر کردار بنده قال الله تعالی (**يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * النور: ٢٤**) معنئ وَیْ چنان باشد که روز قیامت زبانها و دستها و پایها گواهی دهند بدانچه که در دنیا کرده اند و سؤال گور حق است یعنی از مؤمن و کافر خورد و بزرگ بشرط آنکه چون از چشم آدمیان غائب شود

در شرح عمده آورده است که بنده را در گور زنده گردانند و دو فرشته بیایند و او را بنشانند و بگویند **من ربّك** یعنی پروردگار تو کیست **و من نبيّك** پیغمبر تو کیست **و ما دينك** یعنی دین تو چیست چون بندهٔ نیکبخت و مؤمن باشد جواب گوید **ربّی الله و نبيّی محمّد و دينی الاسلام** فرشتگان گویند **نَمْ نومة العروس** بخفت بخواب خوش و اگر بدبخت باشد جواب بصواب نگوید فرشتگان گویند **لا دريت** یعنی ندانستی اورا بعمود آتشین عقوبت میکنند تا آنگاه که خداي خواسته است در عمده آورده است که اصحّ آنست که پیغمبرانرا علیهم السّلام در گور سؤال نیست و اطفال

---

(١) مؤلف مشارق الانوار القاضی عیاض المالکی توفی سنة ٥٤٤ هـ. [١١٥٠ م.]

مؤمنانرا و کافرانرا سؤال بود و لیکن از میثاق اوّل پرسند و کسی را که دَدْ خورده باشد یا در آب غرق شده و یا بآتش سوخته باشد هر یک پرسیده شوند فامّا کیفیّت سؤال از مُتشابهاتست در امالی آورده است که عذاب گور حق است مر کافرانرا و مر بعضی فاسقانرا بعد از وضع حیوة و در وضع حیوة اتّفاقست و لیکن اختلاف درین است که جان در تن می‌آرند یا نی امام اعظم رحمة الله علیه [۱] در فقه آورده است که **ادخال الرّوح فی الجسد فی القبر حقّ** جان در آوردن بتن در گور حقّ است

و ایمان آریم که پیش از قائم شدن قیامت پدید شدن نشانهای قیامت حقّ است یکی ازان نشانها بیرون آمدن یأجوج و مَأجوج است در تفسیر امام زاهد آورده است که از نبیرگان نوح پیغمبر اند علیه السلام از پسران یافث بن نوح علیه السلام و در قدّ و قامت بعضی چنان اند که از هر بلندی بلندتر و بعضی را قامت یک بِدَست است دوم بیرون آمدن دَجّالِ اعور کور چشم راست چون او بیرون آید در دو روز و نیم تمام ملک دنیا را بگردد و بعضی از مسلمانانرا از دین راست بگرداند نعوذ بالله من ذلك و در تفسیر امام زاهد آورده است که هر که روز جمعه سورة الکهف بخواند تا جمعهٔ دیگر از شرّ دجال ایمن گردد در امالی آورده است

بیت:

و عیسی سوف یأتی ثمّ یُتوی * لدجّال شقیّ ذی خبال

یعنی عیسی علیه السّلام فرود آید از آسمان و دجّال را بکشد و میان مسلمانان عمل بشریعت پیغمبر ما محمّد صلّی الله علیه و سلّم بکند تا قیامت قائم شود سیُم بیرون آمدن دابّة الارض یعنی جُنْبَندَةٍ از زمین بیرون آید و با مردمان در سخن آید چهارم بر آمدن آفتاب از سوی مغرب چون عَلَم سیاه بر آید و در میان آسمان بایستد و باز هم سوی مغرب فرو رود و درین وقت درِ توبه بسته شود جملهٔ گناه کاران و بدکاران نومید شوند پس غنیمتِ دار وقت را پیش ازانکه درِ توبه بسته شود **اغتنم الفرص فَاِنّ فوتها غُصَصٌ** فرصت را غنیمت دار که فوتِ شدنِ فرصتها غصّهاست

---

(۱) ابوحنیفه نعمان بن ثابت توفی سنة ۱۵۰ هـ. [۷٦۷ م.] فی بغداد

و اعتقاد کنیم که مسح کردن بر موزه روا است امام اعظم را پرسیدند رحمة الله علیه از مذهب سنّت و جماعت جواب گفت **ان تُفضّل الشّیخـین وتُحبّ الختنین و تری المسح علی الخفّین** یعنی تفضیل کنی دو شیخ را یعنی ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما و دوست داری دو داماد را یعنی عثمان و علی را رضی الله عنهما و اعتقاد کُنی که مسح بر موزه رواست و اعتقاد کُنیم که نماز رواست پس هر مرد نیکوکار و بدکار و امام معصوم شرط نیست بر مذهب ما قال النّبیّ علیه السّلام **(صلّوا خلف کلّ بر و فاجر)** در عمده آورده است **لا تری الخروج علی الائمّة و ان جاروا** و این اعتقاد کُنیم که بیرون آمدن بر پادشاهان مسلمانان روا نیست اگر چه ظالم و خون کُننده باشند یعنی باغی شدن و تیغ کشیدن بر پادشاهان اسلام روا نیست

در امالی آورده است که مذهب سنّت و جماعت بر آنست که امیر المؤمنین ابوبکر صدّیق رضی الله عنه افضل است بر همه صحابهٔ رسول علیه السّلام بعده امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بعده امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بعده امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و هر چهار خلیفهٔ بحق بوده اند و خلافت بمدّت سی سال تمام شد قال النّبیّ علیه السّلام **(الخلافة بعدی ثلثون سنة)** و تمام به علی شد رضی الله عنه و اُمّ المؤمنین عائشه رضی الله عنها افضل بود بر همه زنان پیغمبر علیه السلام و بر فاطمه رضی الله عنها نیز در بعضی خصلتها و فاطمه را رضی الله عنها افضل است بر همه دختران رسول علیه السلام

امّا الایمان بالقدر ایمان آوردن بتقدیر آنست که بدانی که هر چه از بنده در وجود می آید از نیکی و بدی آفریدهٔ خدای است و کسب بنده و لیکن نیکیها بمراد الله تعالی است و بحکم و بمشیّت او و بأمر او و برضا و تقدیر او فامّا بدیها بمراد الله تعالی است و بحکم و مشیّت او و بتقدیر او ولیکن نه بمحبّت و رضای او و در امالی آورده

بیت: **مرید الخیر و الشّر القبیح * و لکن لیس یَرضی بالمُحال**

ای بالمعاصی و القبائح و تقدیر اندازه کردن است هر مخلوقی را باندازهٔ او و قال الله تعالی **(اِنَّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ * القمر: ٤٩)** و در تمهید آورده است **التّقدیر بحرٌ عمیق**

من غمس فیه ضلّ تقدیر دریاییست ژرف هر که درو فرو رود گمراه شود مسئلهٔ تقدیر اعتقادیست بحث نشاید کرد زیراکه مُدرَک عقول ما نیست

در عقیدهٔ نجاح آورده است که ایمانرا شرائط است تا آن موجود نشود ایمان درست نیاید شرط اوّل آنست که ایمان بغیب آرد چنانچه ما آورده ایم یعنی هستیٔ خدایرا و بهشت و دوزخ را باوَرْ دارد بدل و بزبان اقرار کُند با آنکه نمی بیند هم ازینجاست که ایمان یأس دُرست نیست و ایمان یأس آنست که بنده را احوال قیامت از بهشت و دوزخ معاینه نمایند آنگاه ایمان آرد منقول است که وقت مُردن هر کافری که هست ایمان می آرد بنابرانکه جای خود را در دوزخ معاینه می بیند و آن ایمان ایشان معتبر نیست قال الله تعالی **(فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَاْسَنَا ...* الآية. المؤمن: ۸۵)** یعنی سود ندارد ایمان آوردن کافر چون عذاب معاینه بیند فامّا توبهٔ یأس درست است اگر بنده وقت مردن توبه کند مقبول است قال النّبیّ علیه السّلام **(انّ الله یقبل توبة عبد مذنب ما لم یغرغر)** خدای تعالی توبهٔ بندهٔ خود قبول میکند تا مادام که جان بنده بَغَرْغَره نرسیده باشد

و شرط دیگر آنست که حلالهاء خدایرا بحلال اعتقاد کند هر که حلال را حرام داند و حرام را حلال کافر باشد اگر چه کلمهٔ شهادت بر زبان می راند و نماز می گزارد و روزه میدارد چنانکه لشکری شهر مسلمانانرا تاخت و مال ایشان آورد از زر و نقره و مواشی و امتعه اینها را اگر حلال دارد یا داند کافر باشد و زنان و مردان آزاد را اسیر گرفته باشند اگر اعتقاد کند که ایشان برده میشوند و بیع ایشان درست است و کار کرد ایشان که بجبر بندگی فرمایند حلال داند کافر باشد باتّفاق فامّا اگر این را حرام میداند و می دارد و خود را گناه‌گار میدارد مسلمان فاسق باشد و لیکن اگر توبه نکند خوف آن باشد که کافر بمیرد و حرام کردهٔ حق بسیارست چنانچه دروغ گفتن و زنا کردن و خون ناحق ریختن و غیبت کردن و سخن چینی کردن و بی فرمانی کردن مادر و پدر و مسلمانانرا بناحق رنجانیدن و قربان در حالت حیض کردن و وطئ کردن که خریده باشد بی استبرا حرام است در فتاوی کبری آورده است که حیلهٔ اسقاط استبرا

حلال نیست مگر از کسی خریده باشد که بعد از ایّام حیض کنیزک را بائع وطی نکرده باشد یا بائع کنیزک زن بود و شرط دیگر آنست که ایمن نباشد از عقوبت حق تعالی و تقدّس که ایمن بودن از عذاب خدای تعالی کفر است و شرط دیگر آنست که نومید نباشد از رحمت او که نومیدی از رحمت او کفر است

و اگر مُنجّمی یا فال گویی و یا کاهن از غیب سخن گوید باور ندارد و اعتقاد نکند که باور داشتن قول این طائفه در کارهای غیبی کفر است چون بنده این احکام که گفته شد بوجه اختصار بیاموزد و اعتقاد کند مسلمان سنّی باشد و از عذاب دوزخ برَهَد و به بهشت برسد ان شاء اللّه تعالی وچون احکام آموخت زبانرا از گفتن کلمات کفر نگاه دارد تا ایمان بسلامت ماند

در فتاوی ظهیری آورده است که اگر بندهٔ کلمهٔ کفر بر زبان راند و نداند که کلمهٔ کفرست کافر گردد زیراکه نادانی در دار اسلام عذر نیست و حجّت نی و اگر کلمهٔ شهادت بر حکم عادت گوید مسلمان نگردد تا مادام که باز نگردد ازانچه گفته است و آن خود معلوم نیست پس خلاص ازین ورطه آنست که پیغمبر علیه السّلام فرمود مر صحابه را که بر شما باد که بامداد و شبانگاه این کلمات را بر زبان رانید (**اللّهمّ انّی اعوذ بك ان اشرك بك شیئاً وانا اعلم واستغفرك لما لا اعلم**) اگر کلمهٔ کفر بر زبان رفته باشد و آنرا نداند چون این کلمات بر زبان براند مسلمان گردد و هر بار که کلمهٔ شهادت بر زبان راند نیّت چنان بکند که اگر از من کلمهٔ در وجود آمده است که آن کفر است و من ندانسته ام این کلمه میگویم تا از سر مسلمان گردم چون چنین کند مسلمان گردد

در عمده آورده است که ایمان مقلّد صحیح است و لیکن عاصی است بترک استدلال یعنی بنادانستن دلائل و مسائل توحید و ایمان در اصول صفّار آورده است که تقلید بر دو نوع است تقلید صحیح و تقلید فاسد و تقلید قبول کردن سخن غیر است بی دلیل و تقلید صحیح آنست که چون کلمهٔ شهادت گوید اورا گویند چیست این که گفتی جواب گوید که این کلمه ایست که هر که این کلمه را گوید مسلمان شود و

من نیز میگو یم و مسلمانم این تقلید صحیح است و اگر گو ید این کلمه را مسلمانان میگو یند و من نمیدانم که این چیست این تقلید فاسدست مسلمان نشود

و باید که معنیٔ کلمهٔ شهادت و کلمهٔ طیّبه بداند کلمهٔ شهادت اینست که **اَشهد اَن لا اله الاّ اللّه وحدهُ لا شریكَ له واَشهد انّ محمّدا عبده ورسوله** معنیٔ وی آنست که گواهی میدهم بدرستی که نیست هیـچ خدای بخدایی موجود مگر یکیست و و یرا انباز نیست و گواهی میدهم بدُرستی که محمّد رسول اللّه بنده و فرستادهٔ اوست و کلمهٔ اَن مخفّفه در اصل مُثَقّله است یعنی انّ است بتشدید و ضمیر شان در وَيْ محذوف است و تقدیر کلام چنین است که **اشهد اَنّهُ لاَ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ** و کلمهٔ طیّبه اینست **لا اله الاّ اللّهُ محمّدٌ رسولُ اللّهِ** معنیٔ وي آنست که نیست هیـچ خدای بخدایی موجود مگر خدای بحق و محمّد رسول خدای است و فرستادهٔ او بر بندگان در مقدّمه[۱] آورده است که ایمان آوردن یکبار فرض است و تکرار کردن سنّت است تا اگر شخصی یکبار ایمان آورد و شرائع همه قبول کرد و هم بران بمرد و در وقت مردن نیز کلمهٔ شهادت نگفت حکم کنیم که مسلمان باشد و مسلمان مُرده باشد در عمده آورده است که فرض بر دو نوع است فرض دائم و فرض موقّت فرض دائم آنست که بهیـچ حال از احوال ساقط نیست و مردم ازان خالی بودن کفر است و آن ایمانست و فرض موقّت آنست که بعذری ساقط شود و خالی بودن ازان کفر نیست و آن نماز و روزه و زکوة و حج است در امالی آورده است که اگر کسی قصد و نیّت کند که بعد از مدّتی از دین مسلمانی بر گردد کافر شود و بیت امالی این است

بیت:

و من یَنوِ ارتداداً بعد دهر * یصِرْ عن دین حقّ ذا انسلال

و معنیٔ بیت تحریر افتاده در امالی آورده است که اگر در حالت مستی کفر گو ید حکم بکفر نکنند فامّا اگر طلاق گو ید طلاق واقع شود و مادام که نداند آنچه میگو ید گرد نماز نگردد قال اللّه تعالی (**... لاَ تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنتُمْ سُكَارٰی حَتّٰی تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ...* الآية. النساء: ٤٣**) ای آنانکه ایمان آوردید گرد نماز مگردید در حالتی که مست

---

(۱) مؤلف مقدّمه ابو اللّیث نصر السمرقندی توفی سنة ۳۷۳ هـ. [۹۸۳ م.]

باشید تا آنگاه که بدانید آنچه میگویید که نماز گزاردن مناجات کردن است با من و راز گفتن و چون نداند که چه میگوید محض بی‌ادبی باشد و اُمیدواریم که حضرت عزّت هوشیاری از خواب غفلت و بیداری از مستیٔ شهوت بما گناه‌گاران ارزانی فرماید تم قسم التّوحید بعون الملك المجید

مقدّمهٔ دوم در صلوة

بدان وفّقك اللّه که نماز ستون دین است قال النّبیّ علیه السلام **(الصلوة عماد الدّین فمن اقامها فقد اقام الدّین و من ترکها فقد هدم الدّین)** یعنی نماز ستون دین است هر که بر پای دارد نماز را دین را بر پای داشته باشد و هر که ترک کند نماز را دین خود را خراب کرده باشد و قال علیه السّلام **(اوّل ما یحاسب به العبد یوم القیامة بعد التّوحید الصّلوة)** اوّل حسابی که با بنده کنند بعد از حساب ایمان نماز باشد حق تعالی گوید ای بنده اگر ازحساب نماز بیرون آمدی رستگار شدی و جملهٔ حسابها بر تو آسان گردانم و قال علیه السّلام **(من ترك صلوة متعمّداً بَقِیَ فی النّار ثمانین حُقباً)** هر که یک نماز دانسته بعمد ترک کند هشتاد حقب در دوزخ بماند و حقب هشتاد سال است پس هشتاد حقب شش هزار و چهار صد سال باشد هر که یک نماز بعمد ترک کند مدّت این سالها در دوزخ بخواهد ماند وای بر آنکس که نماز فوت میکند در منظومه [۱] آورده است که **مصرع:**

و تارك الصّلوة عمداً یقتَل

بر مذهب امام شافعی رحمة اللّه علیه ترک آرندهٔ نماز دانستیم که سزاوار کشتن است اورا بکشند و بر مذهب ما اینچنین کسِ را تعزیر زنند بدرّه و بگردانند در بازارها بدانچه مصلحت بیند امام و گواهیٔ تارک نماز اتّفاق است که قبول نیست زیرا که فاسق است و نماز دَیْنِ خدای است بر بنده تا این دَیْن را ادا نکند از گردن او ساقط نشود و در عقیدهٔ نجاح آورده است که اگر بنده از گناه توبهٔ نصوح کرد و نمازها که از وی فوت شده است بتوبه کردن آن عفو نشود و تا آنرا قضا نکند از گردنِ او ساقط نشود فامّا آنکه از وقت تأخیر کرده است بتوبه امیدست که عفو شود مسئله چنانکه نماز گزاردن فرض

---

(۱) مؤلف منظومهٔ عمر النسفی توفی سنة ۵۳۷ هـ. [۱۱۴۳ م.]

عین است آنچه در نماز فرض است دانستن نامهای آن نیز فرض است نزدیک بعض علما و در صلوة مسعودی آورده است که امام ابوحفص کبیر [۱] رحمة الله علیه گفته است هر که نماز فرض بگزارد و آنچه در وی فرائض است بجای آرد و لیکن نامهای آن فرائض نمیداند نماز او درست نباشد پس دانستن فرائض و واجبات و سنن و آداب و شرائط و نوافل لازم باشد در متّفق آورده است که پنج وقت نماز فرض عین است بر همه مسلمانان از مردان و زنان چون عاقل و بالغ باشند فامّا بر کودکان غیر بالغ و زنان حائض و نفسا فرض نیست در قدوری [۲] آورده است که اگر زن حائض و نفسا نماز می گزارد یا روزه میدارد فعل حرام بجای آورده باشد و نماز را سبب است و شرائط و ارکان و حکم سبب نماز وقت است و شرائط نماز شش چیز است و ارکان در تحفه [۳] آورده است که چهار چیز است قیام و قراءت و رکوع و سجود فامّا تکبیر اوّل و قعدهٔ اخیره فرض است و لیکن رکن نیست و حکم نماز خروج از عهده و ساقط شدن از ذمّه باداء باب قضا هر یک بتفصیل تحریر کرده شود ان شاء الله تعالی

[تذییل:...... امام ربانی مجدّد ألف ثانی احمد فاروقی [٤] در مکتوب بیست و دو یم جلد ثالث می فرماید:(بر مجتهد چه جای اعتراض است که خطای اورا نیز یک دَرَجهٔ ثوابست و تقلید او اگر چه خطا کند موجب نجات است جماعه که بحرمت اطعمه و اشربهٔ کفار قائل اند محال عادیست که خود را از ارتکاب آن محفوظ دارند خصوصا در دیار هندوستان که این ابتلا بیشتر است درین مسئله که عموم بلوی دارد اولی آنست که فتوی با سهل و ایسر امور بدهند اگر چه موافق مذهب خود نبود و بقول هر مجتهد که باشد قال الله تعالی (... **يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...** * **الآية. البقرة: ۱۸۵**) و قال الله تعالی (**يُرِيدُ اللّٰهُ اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِيفًا** * **النساء: ۲۸**) بر خلق تنگ گرفتن و ایشان را رنجانیدن حرام است و غیر مرضئ حضرت حق است سبحانه شافعیّه در بعض مسائل که شافعی دران تنگ گرفته است بمذهب حنفیّه فتوی میدهند و بر خلائق آسان می سازند مثلا در مصارف زکوة نزد شافعی صدقه

(۱) ابو حفص الکبیر احمد بن حفص البخاری توفی سنة ۲۱۷ هـ. [۸۳۲ م.] فی بخاری (۲) احمد القدوری توفی سنة ٤۲۸ هـ. [۱۰۳۷ م.] في بغداد (۳) مؤلف تحفة الفقهاء محمد ابوبکر السمرقندی توفی سنة ۵۵۲ هـ. [۱۱۵۷ م.] (٤) الامام احمد الربانی توفی سنة ۱۰۳٤ هـ. [۱٦۲٤ م.] فی سرهند شریف فی الهند

را بر جميع اصناف مصارف زكوة قسمت بايد كرد يكى ازان اصناف مؤلّفهٔ قلوب اند كه درين اوان مفقود اند علماء شافعيّه بمذهب حنفيه فتوى داده اند بهر يكى ازين اصناف كه بدهد كفايت كرده اند) علاّمه محمد أمين ابن عابدين [۱] در (**ردّ المحتار**): در مقدّمه مى گويد كه حكم ملفّق باطل است بالاجماع و رجوع از تقليد پس از عمل باطل بالاتّفاق حنفى كه از بدن وى خون روان كرد و دست وى بدست زن تماس كرد نمازى كه پس ازان ادا كرد باطل شود زيراكه مذهب حنفى را با شافعى تلفيق كرده است و يجوز العمل بخلاف مذهب خود اگر نيت كرده بتقليد مذهب آخَرْ و رعايت كرده است شرطهاى مذهب او حتى پس از عمل نيت‌كردن نيز جائز است و نيز پيش از باب الاذان مى‌گويد كه تقليد مذهب ديگر جائز است اگر به همه شرطهاى او رعايت كرده است اگر چه در تقليد ضرروت نيست براى جواز تقليد مشقت يسير كافى است ليكن رعايت شرطها و ركنهاى مذهب دويم لازمست ألبته

مُلاّ خليل السعردى [۲] در (**رسالهٔ مَعْفُوات**) و شيخ سليمان السعردى در شرح وى مى گويند كه (التقليد هو الأخذ و العمل بقول المجتهدين من غير معرفة دليله فمتى استشعر العامل ان عمله موافق لقول الامام فقد قلّده و لا يحتاج الى التلفظ بالتقليد فقد قال الشيخ ابن حجر [۳] فى (**التحفة المحتاج**) من ادى عبادة و اختلف فى صحتها من غير تقليد للقائل بالصحة لزمه اعادتها اذا علم بفسادها حال تلبسه بها لكونه عابثاً فخرج الشافعى بعد مس فرجه مثلا فنسى و صلى او جهل بالتحريم و قد عذر به فله تقليد ابى حنيفة قال ابن قاسم [٤] هو صريح فى جواز التقليد بعد الفعل و حاصل ما ذكرا انه يجوز التقليد بعد العمل بشرطين ان لا يكون حال العمل عالماً بفساد ما عن له بعد العمل تقليده بل عمل مع نسيان للمفسد او جهل بفساده و عذر به و ان يرى الامام الذى يريد تقليده جواز التقليد بعد العمل و من يصح تقليده فى مسألة صحة صلاته و فى رد المحتار عن العلامة الشرنبلالى [٥] ان له التقليد بعد العمل كما اذا صلى ظانا صحتها على

---

(۱) ابن عابدين الحنفى توفى سنة ۱۲۵۲ هـ. [۱۸۳٦ م.] فى الشام (۲) الملاّ خليل السّعردى الشافعى توفى سنة ۱۲۵۹ هـ. [۱۸٤۳ م.] (۳) احمد ابن حجر المكى الهيتمى توفى سنة ۹۷٤ هـ. [۱۵٦٦ م.] فى مكة المكرمة (٤) ابن قاسم عبد الرحمن المالكى توفى سنة ۱۹۱ هـ. [۸۰٦م.] (٥) حسن الشرنبلالى الحنفى توفى سنة ۱۰٦۹ هـ. [۱٦۵۸ م.] فى القاهرة

مذهبه ثم تبين بطلانها فی مذهبه و صحتها علی مذهب غیره فله تقلیده ان تقلید القول او الوجه الضعیف فی مذهبه بشرطه أولی من تقلید مذهب الغیر لعسر اجتماع شروطه و المعتمد من مذهب مالک ان طهارة الخبث من الثوب و البدن و المکان سنة فیجوز تقلید هذا القول لکن بشرط ان یلتزم احکام الطهارة و الصلاة علی مذهب مالک و الا جاء تلفیق التقلید و هو باطل بالاتفاق) و فی (**الفقه علی المذاهب الاربعة**) [١] (قول آخر غیر مشهور فی المالکی و هو أن السلس لا ینقض الوضوء انما یستحب منه الوضوء اذا لازم بعض الزمن اما اذا لازم کل الزمن فانه لا یستحب منه الوضوء و هذا القول یصح للمعذورین ان قلّدون فی حال المشقة و الحرج و لا مانع من ان یأخذوا به)]

کتاب الطهارة

شرائط نماز شش چیز است که مقدّم بر نماز بجای باید آورد تا نماز درست باشد **اوّل** آب پاک که وضو سازد یا غسل کند **دوم** جامه پاک است **سیم** جای پاک مقداری که بران دو پای نهد و مقدار جای سجده **چهارم** پوشیدن عورت مردانرا از ناف تا زانو زنانرا از سر تاقدم چون زن آزاد باشد **پنجم** روی بقبله آوردن **ششم** نیّت کردن بتعیین چنانکه داند که نماز بامداد است یا نماز پیشین مثلا هر شرطی در هر فصلی بیان کرده آید ان شاء الله تعالی

فصل اول

شرط اوّل که در بیان طهارت از حدث یعنی در بیان فرائض وضو و سنن و آداب واجبات در وضو اصلا نیست در (**کنز**) آورده است که در وضو پنج چیز فرض است در حق ملتحی یعنی با ریش و چهار چیز فرض است در حق بی ریش **اوّل** روی شستن از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنخ و از نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش و آن حد در حق کسی است که و یرا ریش نبود فامّا آنکه اورا ریش بود در حق او شستن موضعی که موی بر آمده است ساقط است و سفیدی که میان زلف و گوش است شستن آن فریضه است و فتوی بر اینست در (**فتاوی ظهیری**) آورده است **مسح ما یلاقی بشرة الوجه واجب** مسح کردن مو یها که بر پوست روی است واجب است و اگر کسی خفیفة اللّحیة باشد یعنی اندک ریش در حق او فرض است آب رسانیدن در همه روی و موی زیراکه در

(١) مؤلف الفقه علی المذاهب الاربعة عبد الرحمن الجزیری توفی سنة ١٣٨٤ هـ: [١٩٦٤ م.] فی القاهرة

حق او حرج نیست و این که ساقط شده است بنابر حرج است در(**شرح هدایه**)آورده است که آب رسانیدن در سبلت و ابرو و پِلّهٔ چشم فرض است چنان بشوید که موی و جمله تِهِ موی تر شود **دوم** فریضهٔ وضو دو دست شستن با آرنج **سیم** شستن پای باشتالنگ **چهارم** مسح کردن ربع سر بر مذهب امام اعظم رحمة الله علیه **پنجم** مسح ریش چهار یکی در(**هدایه**)[۱] آورده است که غَسل دوانیدن آبست در لغت و در شرع نیز همین مرادست و مسح رسانیدن آبست تا اگر کسی بر اندام آب رساند و نمی دواند و یا بحدّ دوانیدن نمی رسد وضو درست نیاید **مسئله** اندامهای شستنی را اگر مسح کند روا نبود و اگر موضع مسح را بشوید روا بود ولی مکروه امّا السّنن در(**کنز**)[۲] آورده است که در وضو شانزده چیز سنّت است اوّل دو دست شستن تا بندگاه دست دوم تسمیه گفتن در آغاز وضو و در(**فتاوی زاهدی**) آورده است که مراد از تسمیه گفتن این کلمه است که **بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام** سیوم استعمال کردن مسواک باید که از درخت تلخ باشد و بدرازی یک بدست و بسطبری چون انگشت خورد در(**شرعه**)آورده است که مسواک پهین کند نه دراز در (**تحفة الفقه**) آورده است که وقت مسواک وقت آب در دهن کردنست و این لفظ مشیر است که مسواک مقدّم بر مضمضه شد محسوب از سنّت نبود زیرا که سنّت او بوقت مضمضه است چهارم آب در دهن کردن یعنی آب در دهن جنبانیدن زیراکه معنئ مضمضه آب در دهان جنبانیدن است در لغت مصادر زوزنی آورده است و این مشیر است که بمجرّد آب در دهن کردن بی جنبانیدن سنّت واقع نشود پنجم غرغره کردن در وضو سنّت است و در(**کافی**)[۳] آورده است که مبالغه در مضمضه و استنشاق سنّت است لقوله علیه السّلام (**بالغ فی المضمضة و الاستنشاق**) پیغمبر علیه السّلام گفت مبالغه کن در مضمضه و استنشاق و **المبالغة فی المضمضة الغرغرة و فی الاستنشاق الاستنشار** مبالغت آب در دهن کردن آنست که غرغره کند و مبالغه آب در بینی کردن آنست که آب را در بینی پر آکند و این غرغره هم در وضو و هم در غسل سنّت است و چنانکه بعضی عوام گمان می برند که غرغره در غسل فرض است آن خطاست در(**مدخل**)کرخی [٤] آورده است که روزه

(۱) مؤلف الهداية برهان الدين على المرغينانى استشهد سنة ۵۹۳ هـ. [۱۱۹۷ م.] (۲) مؤلف كنز عبد الله النسفى توفى سنة ۷۱۰ هـ. [۱۳۱۰ م.] فى بغداد (۳) الكافى شرح الوافى تأليف عبد الله النسفى (٤) ابو الحسن عبيد الله الكرخى توفى سنة ۳٤۰ هـ. [۹۵۲ م.] فى بغداد

دار را مکروه است غرغره کردن زیراکه خوف روزه شکستن است ششم آب در بینی کردنست هفتم پر آکنده کردن آب در بینی هشتم خلال کردن ریش است در (مکشوف) شرح هدایه آورده است که کیفیّت خلال آنست که از فرود شیب خلال ببالا کند نهم خلال کردن انگشتان دست و پای دهم شستن هر اندام سه بار یازدهم نیّت کردن و کیفیّت نیّت آنست که قصد کند بر آنکه وضو می سازم برای آن تا نماز بر من مباح شود فامّا نیّت در تیمّم فرض است دوازدهم تمامی سر مسح کردن در (کافی) آورده است که کیفیّت مسح تمامی سر آنست که هردو دست بر کرانهٔ سر نهد و هردو را تا قفا بکشد سیزدهم هردو گوش را مسح کردن از ظاهر و باطن بآب سر چهاردهم ترتیب در وضو نگاه داشتن یعنی اوّل روی شوید بعد ازان دو دست بعد ازان مسح بعد ازان دو پای شستن پانزدهم پیا پیْ شستن و تَرْبَترْ شستن میان دو اندام پیّا پیْ شستن را اعتبار است نه در یک اندام صورت چنین است که اگر شخصی روی شست بعده درنگ کرد آنگاه اعضای دیگر میشوید تارک سنّت باشد زیراکه پیّا پیْ نَشُسْت اما اگر یکبار روی شست بعد زمان دوم بار و سیوم بار می شویّد این تارک سنّت نباشد زیراکه ولا در دو اندام معتبر است در (مصفّی) [۱] این صورت مذکور است شانزدهم استنجا کردن بکلوخ و سنگ سنّت است و بآب شستن افضل است و لیکن درین زمان فتوی برین است که بآب شستن سنّت است و این سنّت در صورتیست که مقعد کم از درم شرعی پر شده باشد اگر مقدار دِرَمیست واجبست شستن آن محل اگر از مقدار درمی زیادت باشد شستن آن محلّ فرض است در (کنز) آورده است که مقدار درمی چون کف دست است در (کافی) آورده است که اگر کسی خودرا برهنه کند بر لب آب تا طهارت یا غسل کند اگر نظر مردمان بر عورت او افتد فاسق گردد و گواهی آنکس در شریعت مردود باشد زیراکه پوشیدن عورت فرض عین است در نماز و هم بیرون نماز امّا مستحبّات در وضو بدو چیز است اوّل از جانب راست آغاز کند هر اندامی را وقت شستن و دوم مسح کردن گردَنْ در (خلاصهٔ کرمانی) آورده که چون از وضو فارغ شود

(۱) المصفّی مختصر شرح المنظومة لعمر النسفی تألیف عبد الله النسفی

قدری آب از بقیّهٔ وضو بیاشامد که در وی شفاست و آن آب ایستاده خوردن جایز است و آب زمزم و آب سبیل و این کلمه بگوید **سبحانك اللّهم وبحمدك اشهد ان لا اله الاّ انت وحدك لا شریك لك استغفرك واتوب الیك** هر که این کلمات بعد از وضو بگوید حق تعالی اورا بیامرزد و گناهش عفو کند و مستحبّ است که کوزه را پر آب کند بعد از وضو و خالی نگذارد در(**محیط**) [١]آورده است در وقت شستن هر اندامی دعا خواندن مستحبّ است و کلمهٔ شهادت بگوید بدین نیّت که اگر کافری با پانصد ساله کفر این کلمه میگوید و بتو که خدایی باز میگردد آن کردها و گذشتهای او را عفو می‌کنی سزد از کرم تو که گناهان مرا نیز عفو کنی که هیچ گناهی بتر از کفر نیست در(**فتاوای ظهیری**) [٢] آورده است که در وضو یاری از دیگری نخواهد فامّا در(**محیط**)آورده است که یاری خواستن در وضو از غیری ممنوع نیست زیراکه پیغمبر علیه السّلام وضو ساختی و مغیرة بن شعبه رضی اللّه عنه آب ریختی فامّا آن استعانت که در فتاوی مذکورست که ممنوع است محمول است بر آنکه غیری دست و پای او بشویّد در(**محیط**) آورده است که پیغمبر علیه السّلام در شب معراج آواز نعلین در آسمان شنود جبرئیل را پرسید که آواز نعلین شنودم جبرئیل گفت یا رسول اللّه آواز نعلین بلال است چون حضرت رسالت باز گشت بلال را پرسید که کدام خصلت در تست یا بلال که آواز نعلین تو در آسمان شنوده می شد گفت یا رسول اللّه هر بار که وضو می‌سازم دو رکعت نماز می گزارم

فصل

فی نواقض الوضوء

در (کنز)آورده است که شکنندهٔ وضو هژده چیز است پنج چیز از پیش بول و منی و مذی و ودی و سنگ ریزه و سه از پس غائط و باد و کرم نهم بیرون آمدن خون از

(١) مؤلف المحیط برهان الدین محمود البخاری استشهد سنة ٦١٦ هـ. [١٢١٩ م.]

(٢) مؤلف الفتاوی الظهیریة محمد البخاری توفی سنة ٦١٩ هـ. [١٢٢٢ م.]

اندام چون بموضعی رسد که حکم پاکی دارد دهم ریم یازدهم زرد آب دوازدهم قَیْ که پریٔ دهن بر آید از هر نوعی که باشد خواه طعام خواه آب اگر خون بسته قی کرد وضو بشکند چون پریٔ دهن باشد و اگر خون روان قی کرد پریٔ دهن شرط نیست اندک یا بسیار شکنندهٔ وضو باشد در (کافی) آورده است اگر خون قی کرد با بلغم اگر بلغم غالب است و خون مغلوب وضو نشکند اگر خون غالب است وضو بشکند و اگر خون و بلغم برابر است نیز وضو بشکند برای احتیاط را سیزدهم خوابی که بپهلو باشد یا بر سرین در(هدایه)آورده است که خواب در نماز شکنندهٔ وضو نیست بهر حال که باشد ایستاده یا نشسته در رکوع و یا در سجود چهاردهم بیهوشی پانزدهم دیوانگی در(خلاصه [١] آورده است که اگر حالت سجده در خواب رفت اگر سجده بر وجه سنّت کرده است وضو نشکند و الاّ بشکند و سجده بر وجه سنّت آنست که شکم از پیوستن دُو ران دور دارد شانزدهم مستی در (کافی) آورده است که حدّ مستی بران شکستن وضو آنست که در رفتار او جنبشی بدید آید هفدهم خندهٔ قهقهه در نماز چون نماز گزارنده بالغ باشد اگر کودک غیر بالغ در نماز قهقهه خندید وضو نشکند و در نماز جنازه قهقهه شکنندهٔ وضو نیست زیرا که بحقیقت نماز جنازه نماز نیست در (منار)[٢] آورده است که اگر یکی در نماز در خواب شد و قهقهه کرد وضوء وی بشکند یا نی دو روایت است صحیح آنست که بشکند در(هدایه)آورده است که خندهٔ قهقهه شکنندهٔ وضو و تباه کنندهٔ نماز است وخندهٔ غیر قهقهه تباه کنندهٔ نماز است و شکنندهٔ وضو نی و تبسّم نه شکنندهٔ وضو است و نه تباه کنندهٔ نماز است و حدّ قهقهه آنست که خود شنوی و آنکه نزدیک تو بود و خندهٔ غیر قهقهه آنست که خود شنوی و آنکه نزدیک تو باشد نشنود و تبسّم آنست که دندان سفید کنی و لیکن آواز نه خود شنوی و نه دیگری و بدانکه در (**تفسیرعمده**) آورده است در معنی این آیت که (**... لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً اِلَّآ اَحْصٰيهَا ...* الآية. الكهف: ٤٩**) پس بدانکه گناه کبیره قهقهه است و زنا پس خندهٔ قهقهه را در سلک زنا شمردند گناه بزرگ است احتراز باید کردن هژدهم مباشرتِ فاحشه و مباشرت فاحشه آنست

(١) مؤلف خلاصة الفتاوى طاهر البخارى توفى سنة ٥٤٢ هـ. [١١٤٧ م.]

(٢) مؤلف منار الانوار عبد الله النسفى

که **لاقیٰ فرجُهُ فرجَها و کانا متجرّدین** یعنی زن و شوهر هردو برهنه باشند و اندام نهانی زن مساس کند بی دخول و بی انزال این شکنندهٔ وضو است خلاف مر امام محمّد را رحمة اللّه علیه که بر قول وی شکنندهٔ وضو نیست امّا فتوی بر آنست که وضو بشکند در (**مصفی**) آورده است که وضو را نگاه داشتن از چند چیز مستحبّ است از خندهٔ قهقهه که بیرون نماز باشد و خواندن شعر که در زلف و خال باشد یا ذکر محالی از دُروغ گفتن و غیبت کردن زیرا که این افعال حرام است و نزدیک بعضی گناه کبیره است و خصوصا غیبت بیشتر را واقع است در (فتاوی کبری) [۱] آورده است **ذکر مَساوی اخیه المسلم لا علی وجه الاهتمام غیبة** یعنی یاد کردن بدیهای برادر مسلمان پس پشت او و نه بر وجه اهتمام غیبت است و هر که غیبت کند گوشت آدمی که حرام است خورده باشد قال اللّه تعالی (... **اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَاْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتاً** ...* **الآیة. الحجرات: ۱۲**) عبارة عن الغیبة معنی وی بتحریر پیوست

فصل فی الغُسل

نوع دوم در طهارت بدن از جنابت،بدانکه غسل کردن از جنابت فرض است و واجب گردانندهٔ غسل چهار چیز است بیرون آمدن منی بشرط دفق شهوت خواه در بیداری باشد خواه در خواب چنانکه محتلم شود مثلا دوم بُریده شدنِ حیض سیُمْ بُریده شدن نفاس چهارم التقاء ختانین یعنی چون اندام نهانیٔ مرد در اندام نهانیٔ زن غائب شود غُسلْ واجب آید اگر چه انزال نشده است مسئله در کَنزْ آورده است که اگر مرد گَرْدِ مرد گشت غُسل واجب آید هم بر فاعل و هم بر مفعول و اگر گرد چهار پای گشت اگر انزال شود غُسْل واجب آید و اگر انزال نشود غُسل واجب نیاید و همه غسل بر سیزده وجه است چهار فریضه است و آن از بیرون آمدن منی بشهوت و التقاء ختانین و حیض و نفاس است و چهار غسل سنّت است روز جمعه و عیدین و روز عرفه و وقت احرام و دو غسل واجب است یکی غسل دادن میّت و دیگر بعد از اسلام غسل کردن جنب که در حالت کفر جُنُبْ بوده باشد چون مسلمان شود غسل بر وی واجب است نه فرض و

(۱) مؤلف فتاوی الکبری حسام الدین عمر توفی سنة ٥٣٦ هـ. [۱۱٤۲ م.] فی سمرقند

سه غسل مستحبّ است یکی چون کافر غیر جنب مسلمان شود ودیگر کودکی که بالغ شود بی علامت بلوغ یعنی حکم کرده شود ببلوغ چون پانزده ساله شود و درین مدّت هیچ علامت بلوغ وی ظاهر نشده باشد در (**خزانة الفقه**) [١] آورده است که غِسل شب برات مستحبّ است و بدان که در حنفی در غسل سه چیز فرض است آب در دهان کردن ودر بینی کردن و تمام اندام شستن و سه چیز سنّت است اندام نهانی شستن و پلیدی که بر تنِ او باشد دور کردن و وضـو سازد چنانکه برای نماز می سازد دیگر پای نشـوید اگر جای گرد آمـدن آب باشد فامّا اگـر بر تختهٔ یا برسنگـی باشد بشوید و مـتسحبّ مـالیدن اندام است و بر قول امام مالك رحمة اللّٰه علیه مـالیدن اندام فرض است و در غسل احتیاط کند که اگر یك موی خـشك ماند و آب باو نرسد همچنان جنب باشد قـال النّبیّ علیه السلام (**تحت کلّ شعرة جنابة**) یعنی در زیر هر مـویی جنابتی است در (**صغری**) [٢] آورده است که انگشت خودرا در میان ناف بگردانند وآب را در بیخ گوشها برساند وآب در بینی تا آنجا که نرمست از بینی رسانیدن فرض است پس باید که برساند وانگشت خودرا تر کند ودر میان بینی بگردانـد و دندانها را خلال کند و در (**فتاوی سراجی**) [٣] آورده است که اگر در میان دندانها چیزی مانده است آب رسانیدن درون دندان فرض است [کسی که بر دندان غلاف کرده و یا درون دندان دوایی کرده تقلید مالکی و یا شافعی بر آن کس فرض شـود زیراکه درین دو مـذهب بدرون دندان آب رسـانیـدن فرض نیـست] و در (**خلاصه**) آورده است که آب چیزی لطیف است بهمه جا خواهد رسید پس رسانیدن واجب نیست واین نیز شكّ است بدانکه آب باید رسانیدن دران محل در (**محیط**) آورده است که اگر چیزی در میان ناخن مانده باشد از آرد وغیر آن چنانکه عورت را در وقت خمیر کردن در میان نَاخُنْ آرد میمـاند آب رسانیدن در ناخُن فرض است در (**فروق نیشاپوری**) [٤] آورده است کـه اگـر یکی را گِلْ و ریمْ در ناخن مـانده است آب رسـانیـدن درون ناخُن فـرض

---

(١) مؤلف خزانة الفقه ابوالليث نصر السمرقندی توفی سنة ٣٧٣ هـ. [٩٨٣ م.]
(٢) مؤلف فتاوی الصغری حسام الدين عمر الشهيد توفی سنة ٥٣٦ هـ. [١١٤٢ م.]
(٣) مؤلف السراجية سراج الدين علي بن عثمان بن محمد الأوشی الفرغانی توفی سنة ٥٧٥ هـ. [١١٨٠ م.]
(٤) مؤلف فروق اسعد النيشاپوری توفی سنة ٥٣٩ هـ. [١١٤٥ م.]

است در حقّ شهری و در حقّ روستایی نی وجه فرق آنست که شهری را غالب دست چربْ می باشد پس آب درون ناخن نخواهد رسید رسانیدن فرض بود بخلاف برزگر که او بکار زراعت و عمارت مشغول است آب در ناخن بخواهد رسید و این نیز صریح است که آب رسانیدن ناخنها فرض است در (کنز) آورده است که اگر شخصی ختنه ناکرده بود درون پوست اندام نهانی آب رسانیدن فرض نیست

فصل فی التّیمّم

چون آب موجود نباشد و میان آب و میان او مقدار یک میل باشد و میل سه یک فرسنگ [چهار هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت و انگشت دو سانتی متر و میل ۱۹۲۰ متر] باشد یا آب موجود است و قدرت بر استعمال آن نباشد بسبب بیماری یا بر سر آب ددی باشد یا دلوی نباشد که بدان آب کشند تیمّم کند و نماز بگزارد **مسئله** تیمّم مر جُنب و حائض و محدث یعنی بی وضو را روا باشد چون آب موجود نباشد و یا قدرت استعمال بران نباشد و کیفیّت تیمّم آنست که دو دست بر زمین پاک زند و یا بر هر چه از جنس زمین باشد دو دست بزند و بیفشاند و بر روی فرود آرد و باز هردو دست بر زمین پاک آرد و هر دو ساعد را تیمّم کند

فصل

تیمّم کردن بسنگ و غبار یعنی گرد روا باشد و نیّت کردن در تیمّم فرض است و نیّت چنین کند که تیمّم میکنم تا نماز بر من مباح شود **مسئله** تیمّم بهر چه از جنس زمین باشد روا باشد در (**منافع**) [۱] آورده است که جنس زمین آنست که بگداختن گداخته نشود و مُهر نگیرد پس تیمّم بزر و نقره و آهن و ارزیز و انِکْ روا نباشد زیراکه از جنس زمین نیست در(**تفرید**)آورده است که تیمّم بمرجان رواست در (**ینابیع**) [۲]آورده است که بنمک جبلی یعنی بسنگ نمک روا باشد فامّا بنمک شوره

(۱) المنافع شرح النافع مؤلف النافع محمد بن یوسف السمرقندی توفی سنة ٦٥٦ هـ. [۱۲۵۸ م.]

(۲) مؤلف ینابیع الاحکام محمد الاسفرائینی توفی سنة ۷٤۷ هـ. [۱۳٤٦ م.]

روا نباشد **مسئله** بیک تیمّم هر چند که خواهد نماز بگزارد روا باشد ما دام که تیمّم نشکسته است و شکنندهٔ تیمّم آنست که هر چه وضو را بشکند تیمّم را نیز بشکند و قادر شدن بر آب هم ناقض تیمّم است **مسئله** اگر شخصی تیمّم کُند و امامت می کُند مر کسی را که با وضو است نماز هردو دُرست باشد **مسئله** تیمّم برای نماز جنازه و عید رَوا باشد و برای فَوتْ شدن نماز وقت و نماز جمعه چون آب موجود بود روا نباشد

فصل دوم

در بیان شرط دوم جامهٔ پاك شرط است برای صحّت نماز اگر جامه پلید شد از نجاست مغلّظه مقدار درمی یا کمتر عفو باشد و لیکن شستن مستحبّ است و بر قول امام شافعی رحمة اللّه علیه شستن فرض است و اگر زیادت از درم شرعی بود شستن فرض بود باتّفاق و اگر جامه پلید شد از نجاست مخفّفه کم از مقدار چهار یکی جامه عفو باشد و کم از چهار حصّهٔ کلّیٔ جامه نزدیک بعضی عفو است و نزدیک بعضی کَمْ از چهار یکی حصّهٔ هر تختهٔ از جامه چون آستین و تیریز **مسئله** نجاست مغلّظه خونست و ریم و بول آدمی و غائط و خمر و بول هر حیوانی که گوشت او حرامست چون دراز گوش و سگ و موش و پس افکندهٔ ماکیان و بطّ اهلی نجاست مغلّظه است و نجاست مخفّفه چون سرگین و نیز پس افکندهٔ مرغان که گوشت ایشان حرام است چون چرغ و باز و شاهین و بول حیوانات که گوشت ایشان حلال است چون گاو و گوسفند فامّا پس افکندهٔ مرغان که گوشت ایشان حلال است پاکست چون کبوتر و چغک **مسئله** اگر نجاست تن دار چیزی پلید شد چون عین آن زائل شود پاک گردد و اگر نجاست غیر تن دار بود بسه بار شستن و جُنبانیدن در آب پاک گردد **مسئله** اگر چیزیست که شپلیدن نتوان کرد چون کفش وموزه وکاسه وکوزه و بوریا بسه بار شستن و بعد هر شستنی یکبار خشک کردن که آب از چکیدن بماند پاک شود و هر چه آب نخورد چون دیگ مسین و آینه و کارد بر زمین مالیدن پاک شود و یا بشستین یکبار در

(**صلوة مسعودی**)آورده است که رسول علیه السلام روزی در گورستان می گذشت بایستاد بر سر دو گور گفت (**انهما لیعذّبان**) ای یاران صاحب این دو گور را عذاب می کنند پرسیدند بچه سبب یا رسول الله گفت (**امّا احدهما یمشی بالنّمیمة والآخر لا یتنزه من البول**) یکی ازیشان سخن چینی کردی و دیگری جامه را از بول نگاه نداشتی جامه را پاک باید داشت که عذاب گور از سبب ناپاکی جامه است قال النبی علیه السلام (**استنزهوا عن البول فانّ عامة عذاب القبر منه**) یعنی جامه را نگاه دارید از پلید شدن بول که بیشتر عذاب گور ازین سبب باشد در(**نافع**)آورده است که اگر جامهٔ کلّ پلید شد یا سه حصّه یا بیشتر یعنی کمتر از چهارم حصّهٔ او پاکست بآن جامه نماز گزاردن روا باشد اگر جامهٔ دیگر موجود نباشد و پاک کننده نباشد یعنی آب و اگر نماز برهنه گزارد با وجود چنین جامهٔ پلید نیز روا باشد **مسئله** اگر شخصی جامه ندارد برهنه گزارد خواه باشارت و خواه ایستاده و خواه نشسته فامّا اگر نشسته گزارد درین حال افضل است زیراکه پوشیده تر است اندام نهانی در حال نشستن

فصل سیوم

در بیان شرط سیوم جای پاك شرط صحّت نماز است مقدار جای که دو پای بران نهد و مقدار جای سجده اگر جز این جای دیگر از نماز پلید باشد روا باشد و اعتبار مر پای راست چون جای پای پاک باشد دُرست است اگر مصلّی دارد کوتاه که دو پای بران نهد و سر نمی رسد این چنین مصلّی را بجای سجده میدارند و زیر پای خالی می گذارند و این چنین نشاید **مسئله** اگر بر زمین تر و نمناک که پلید است مصلاّء پاک انداخت اگر تری زمین بر روی مصلّی بدید آید نماز دُرست نباشد و اگر پیدا نشود درست باشد **مسئله** اگر زمینی است که همه پلید است یا همه لاَیْ و گِلْ است و جای خشک نیست نماز ایستاده و باشارت درین حال بگزارد

فصل چهارم

در بیان شرط چهارم پوشیدن عورت مردانرا از ناف تا زانو فرض است وناف از عورت نیست و زانو عورتست بر مذهبِ ما و زنانِ آزاد را از سرتا قدم پوشیدن فرض است در(کنز)آورده است که روی و دو دست و دو پای در حقّ نماز عورت نیست اگر برهنه باشد این اعضا در نماز درست باشد فامّا در حقّ نظر بشهوت روا نباشد فامّا کنیزکانرا از گلو تا زانو پوشیدن فرض است سر دو بازو و دو ساقِ ایشان عورت نیست **مسئله** اگر مقدار ربع ازین اندام که باشد از عورت چون در نماز برهنه شود و هم بران بگزارد درست نباشد

فصل پنجم

در بیان شرط پنجم روی بقبله آوردن شرط صحّتِ نماز است مگر آنکه نتواند روی بقبله آوردن از سبب خوف دشمنی که بجهت قبله باشد یا دَدْ چون بچنین خوف باشد بهر جهتی که تواند نماز بگزارد **مسئله** اگر در موضعی افتاد که قبله بر وَیْ مشکل شد آنجا هر که حاضر باشد ازو بپرسد و اگر ناپرسیده باجتهاد نماز بگزارد درست نباشد و اگر کسی نباشد که از وَیْ بپرسد تحرّی کند بهر جهتی که دلش بار دهد بران جهت نماز بگزارد **مسئله** نماز فرض بر مرکب و شتر بعذر روا نباشد فامّا نفل مطلقا روا باشد بی عذر و با عذر فامّا اگر خوف باشد اورا از فرود آمدن در مرکب نماز فرض نیز روا باشد سواره **مسئله** در نماز نفل گزاردن بر مرکب در حالت شروع روی بقبله آوردن شرط نیست و در (**مجمع البحرین**) [۱]آورده است که در وقت شروع روی بقبله آوردن شرط است بعد از شروع مرکب را بهر جهتی که مقصودش باشد براند در(**منظومه**)آورده است که نماز گزاردن در کشتیٔ روان درست است ایستاده و نشسته در(**مصفّی**)آورده است که هر بار که کشتی از سمت قبله بگردد او روی خود بقبله آرد و اگر بسمت قبله نماز گزارنده نگردد نمازش درست نباشد

---

(۱) مؤلف مجمع البحرین احمد ابن الساعاتی توفی سنة ٦٩٤ هـ. [۱۲۹٤ م.]

فصل ششم

دربیان شرط ششم نیّت کردن شرط صحّت نماز است و نیّت آنست که تعیین کند که فلان نماز فریضه می گزارم چنانکه نماز پیشین مثلا و نیّت کردن بدل فرض است و بزبان مستحبّ است و نیّت چنین کنند **اللّهم انی ارید ان اصلّی فریضة للّه تعالی صلوة الفجر فرض الوقت رکعتین متوجّها الی جهة القبلة** اگر مقتدی باشد **اقتدیت بهذا الامام** نیز گوید و اگر امام باشد **اماما** بگوید و نیّت نمازهای دیگر هم برین قیاس باید کرد و اگر پارسی نیّت کند گوید نیّت کردم که بگزارم فریضهٔ خدایرا نماز بامداد فرض وقتی دو رکعت روی آوردم بجهت کعبه اقتدا کردم بدین امام و روز جمعه صلوة جمعه نیّت کند وفرض الوقت نگوید در (**خانی**) [۱] آورده است که اگر فرض الوقت گوید جمعه درست نباشد در (**تحفة الفقه**) [۲] آورده است که در نیّت کردن لازم است که فرض وقتی نیّت کند در نمازها جز نماز جمعه تا اگر فرض وقتی نیّت نکند نماز درست نباشد و نماز عید را صلوة العید نیّت کند و نماز وتر را صلوة الوتر و نماز تراویح را صلوة التراویح یا سنّت وقتی و نماز جنازه را **الصلوة للّه تعالی و الدّعاء للمیّت مسئله** اگر در دل میداند که نماز پیشین می گزارد بر زبانش نماز دیگر رفت در وقت نیّت کردن نماز پیشین درست باشد و سهو زبانی زیان ندارد زیراکه نیّت دل معتبر است و سنّتهای رسول را علیه السلام سنّت رسول اللّه نیّت کند و اگر صلوة مطلق نیّت کند نماز روا نباشد و در نفل و تراویح مطلق و کیفیّت نیّت مطلق آنست **نویت ان اصلّی رکعتین عبادة للّه تعالی** و در میان نیّت و تکبیر تحریمه فاصله نکند بعمل بلکه متّصل نیّت تکبیر گوید **مسئله** امام را نیّت امامت شرط نیست اگر یکی نماز تنها میگزارد و شخصی دیگر از پس او آمد و اقتدا کرد نمازش درست باشد فامّا مقتدی را نیّت اقتدا شرط است و اگر نیّت نکند نمازش درست نباشد و در(**فتاوی خانی**) آورده است اگر امام برکوع

---

(۱) فتاوای خانیه = فتاوی القاضیخان مؤلفها حسن الفرغانی المتوفی سنة ۵۹۲ هـ. [۱۱۹۶ م.]

(۲) مؤلف تحفة الفقهاء محمد علاء الدین السمرقندی توفی سنة ۵۴۰ هـ. [۱۱۴۵ م.]

می رود و تمام نیّت بر زبان نمی تواند راند از سبب نارسیدن رکعت نیّت چنین کند **دخلت فی صلوة الامام** پارسی چنین باشد که در آمدم در نماز امام در (**تجنیس**) [۱] آورده است که اگر شخصی امام را در رکوع یافت باید که تکبیر در ایستادن گوید آنگاه برکوع رود و اگر تکبیر گویان برکوع رود نماز درست نباشد و در نماز نیامده باشد زیراکه تکبیر گفتن در حالت محض قیام مشروع است و اگر ایستاده گفت و امام را در رکوع نیافت آن رکعت نرسیده باشد و لیکن نماز درست باشد با امام موافقت کند و بگزارد و آن رکعت را در حساب نشمرد

فصل

در طهارت از حیض و نفاس

زن حائض و نفسا را یعنی زنی که بچه آورده باشد تا پاک نشود نماز درست نباشد **مسئله** اگر زنی از حیض پاک شد که پیش از ده روز تا غسل نکند نماز درست نبود و وطئ کردن او پیش از غسل و یا پیش از گذشتن یک وقت نماز روا نباشد فامّا چون بده روز پاک شود وطئ کردن او پیش از غسل روا بود فامّا نماز وی بی غسل روا نیست در تجنیس آورده است که گرد گشتن حائض را مر شوهر را و گرد گشتن مولی کنیزک را در حال حیض حرام است هر که قربانرا درین حال حلال دارد کافر گردد در تجنیس آورده است که اگر کسی را بغلط یا از سر هوا بجهل در حالت حیض قربان افتاده باشد استغفار کند شب و روز یک دینار یا نیم دینار صدقه کند برای کفارت را در کفایهٔ شعبی[۲] آورده است که سبب این عذر زنانرا ازانجاست که حوّا رضی الله عنها در بهشت دانهٔ گندم خورد این عذر زنان در وی پیدا آمد هر که نا فرمانی کند خدایرا ببلای هردو جهان مبتلا شود چون حوّا بی فرمانی کرد بدین عذر مبتلا گشت در کنز آورده است **الحیض دم تَنْفُضُه رَحِمُ امرأةٍ سالمةٍ عن داءٍ وصِغَرٍ** یعنی حیض خونیست که رحم زن آنرا افشاند و آن سالمه باشد از درد و نیز خورد نباشد **مسئله** بدانکه خون

---

(۱) مؤلف تجنیس برهان الدین علی المرغینانی توفی سنة ۵۹۳ هـ. [۱۱۹۷ م.]

(۲) مؤلف کفایة عامر شعبی توفی سنة ۱۰۳ هـ. [۷۲۱ م.]

حیض بر هفت نوع است سیاه و سرخ و زرد و سبز و شُشْ رنگ و سفید رنگ زرد و سیاه داخل حیض است در شرح تهذیب[١] آورده است که اگر دختری شش ساله خون بیند باتّفاق حیض نباشد و اگر هفت ساله یا هشت ساله است درین اختلاف است و چون نُه ساله باشد باتّفاق خون حیض باشد و این دخترک بالغه باشد در کنز آورده است که اقلّ مدّت حیض سه شب و روز است و اکثر مدّت حیض ده شب و روز است هر خونی که کمتر از سه روز بود یا زیاده از ده روز آنرا خون استحاضه گویند درین حالت نماز گزاردن و روزه داشتن روا است و شوهر را وطئ کردن وی رواست **مسئله** اقلّ مدّت طهر پانزده شبانروز است و اکثر مدّت طهر را پایان نیست تا اگر زن ده روز خون دید پس ازان هنوز پانزده روز نگذشته بود که باز خون دید آن خون را حکم حیض نباشد بلکه خون استحاضه است و حکم پاکی دارد **مسئله** اگر زنی را عادت هفت روز است یکبار پنج روز منقطع شد باید که نماز بگزارد و روزه دارد و نه ایستد تا هفت روز بگذرد زیراکه عادت او گشت و همین پنج روز شد برای نقل عادت را همین یکبار گشتن کافی است و فتوی بر همین است و این بیت منظومه است

بیت:

و مرّةً تکفی لنقل العادة * و اشترطا للعادة الاعادة

گشْتَنْ یکبار کافی است بر قول امام ابو یوسف [٢] رحمه اللّٰه و فتوی بر قول اوست همچنین در محیط مذکورست فاما شوهر را وطئ کردن روا نباشد تا تمام هفت روز نگذرد **مسئله** اگر زن بچه آورد تا مادام که پاک نشود گِرْد او گشتن حرام است زیراکه حالت نفاس اقوی است از حالت حیض و نفاس خونیست که بعد از بچه آوردن بدید آید و اندک مدّت نفاس را حدّی نیست زیراکه بس بود که زن پچه آورد و هم در حال پاک شود فاما اگر زیاده از چهل روز خون بیند مستحاضه باشد **مسئله** اگر زن بچه آورد و بده روز یا پیشتر از ده روز پاک شد نماز بگزارد و روزه دارد و منتظر نباشد که چهل روز بگذرد که این از جهل است بعض عورات پاک می شوند بکَمْ از چهل روز نماز

(١) مؤلف (التهذیب شرح جامع الصغیر للشیبانی) مطهر یزدی توفی سنة ٥٩١ هـ. [١١٥٤ م.]

(٢) امام ابو یوسف یعقوب توفی سنة ١٨٢ هـ. [٧٩٨ م.] فی بغداد

نمیگزارند تا چهل روز این غلط عظیم است **مسئله** اگر زن مستخاضه است و یا شخصی عذری دارد چنانکه خون از بینیٔ او می رود و نمی ایستد و یا سلس البول دارد و یا بادِ شکم از وی بی اختیار می جهد و [در تمام وقت نماز] قدرت نگاه داشتن ندارد و یا جراحتی روانست برای هر وقت نماز وضو سازد و نماز بگزارد اگر چه خون روانست و چون وقت نماز بیرون رود وضوء او بشکند برای اوقات نماز آینده وضو باید ساخت [این چنین کسی را بسبب حرج امام مالک را تقلید کردن لازم می شود]

فصل فی اوقات الصلوة

سبب نماز وقت است بدر آمدن وقت نفس وجوبست و بآخر جزو از اجزاء وقت وجوب ادا و بزه‌کاری بآخر جزو متعلّق است اگر از آخر وقت تأخیر کند آثم باشد و این وقت ظرف است مر مؤدّی را و شرط است مر ادا را [وقتهای پنج نماز بارتفاع آفتاب از خط افق ظاهری شناخته میشود کسیکه خط افق را میبیند خط افق ظاهری خود معتبر است کسی که خط افق را نمیتوان دید خط افق ظاهری ارفع محل خود معتبر است] اوّل وقت نماز بامداد چون صبح صادق بدَمَدْ و صبح صادق سفیدیست پهن که بر کنارهٔ آسمان [بر خط افق ظاهری بجهت مشرق] بدید آید وقت نماز بامداد باقیست تا بر آمدن آفتاب [از خط افق ظاهری و دران وقت ارتفاع ظاهریٔ آفتاب نیست شود] و اوّل نماز پیشین چون آفتاب از سر [از محل زوال] بگردد تا آن زمان وقت ظهر باقیست که سایهٔ هر چیزی دو چند او شود جز سایهٔ اصلی و وقت نماز دیگر [در آن وقت] در آید چون آفتاب [از خط افق ظاهری] فرو شود وقت نماز دیگر بیرون رود وقت نماز شام در آید و وقت نماز شام باقیست چندانکه شفق [سفید] غائب شود و چون شفق [سفید] غائب شود وقت نماز شام بیرون رود وقت نماز خفتن در آید و شفق سفیدیست که بعد از سرخی بدید آید بر قول امام اعظم رحمه اللّٰه در (کنز) آورده است که فتوی بر قول امام اعظم است و وقت نماز خفتن باقیست تا صبح [صادق] بدمد

باب الاذان

بانگ نماز گفتن سنّت مؤکده است برای پنج نماز و نماز جمعه فامّا برای نماز

عید و نماز جنازه بانگ نماز مشروع نیست در کافی آورده است اگر اهل شهری از مسلمانان از بانگ نماز گفتن و اقامت کردن باز ایستند بر پادشاه واجب شود تا بایشان کار زار کند برای اقامت سنّت **مسئله** اگر در مسجد حیّ بانگ نماز گفتند شخصی در خانه نماز میگزارد اگر در خانه بانگ نماز نگوید روا باشد و بترک آن بزّه کار نشود **مسئله** اگر در سفر است ترک کردن بانگ نماز مکروه است **مسئله** اگر نماز فائته را قضا می کند بانگ نماز بگوید و اگر بسیار نمازها فوت شده است برای اوّل بانگ نماز و اقامت بگوید و در باقی نمازها مخیر باشد در بانگ نماز **مسئله** پیش از وقت بانگ نماز مکروه است و نباید گفتن مگر نماز بامداد و این قول امام ابو یوسف است اگر پیش از وقت یا جنب بانگ نماز گفت در وقت باز گرداند **مسئله** بانگ نماز گفتن مؤذّنی که نابینا بود یا اعرابی باشد یا بنده یا ولد زنا مکروه است در کنز این هر چهار گفته است که مکروه نیست اگر بی وضو بانگ نماز گفت روا باشد فامّا اقامت روا نباشد در روضه [١] آورده است که اکبر را در بانگ نماز بجزم باید گفت و اکبر اوّل را که متّصل بکلمة اللّه است اگر خواهد گفت بفتح را گوید و سنّت است که مؤذّن بانگ نماز درست و بی خطا گوید و شناسای اوقات نماز باشد و در فتاوی تتمّه [٢] آورده است که اجابت مؤذّن حیّ واجب است و اجابت آنست که هر کلمه که مؤذّن بگوید شنوندهٔ آن نیز بگویند و چون به **حیّ علی الصّلوة** و **حیّ علی الفلاح** رسد شنونده گوید **لا حول و لا قوة الاّ باللّه العلیّ العظیم** و در حالت شنودن بهیچ کاری مشغول نشود و خاموش باشد در تتمّه آورده است که در حال بانگ نماز شنودن بکاری مشغول شدن حرام است تا می آرند که عائشه رضی اللّه تعالی عنها چون بانگ نماز شنودی اگر بریستن مشغول بودی دست باز داشتی هم آنجا که رسیده بود در خلاصه آورده است که در وقت قرآن خواندن اجابت کند یا نی درین دو روایت است بروایتی واجب و بروایتی واجب نیست امّا صحیح آنست که اجابت کند و اجابت کی واجب است وقتی که مؤذّن حیّ بانگ نماز گوید اجابت آن بر شنونده واجب است

(١) مؤلف روضة العلماء حسین البخاری توفی سنة ٤٠٠ هـ. [١٠١٠ م.]

(٢) مؤلف تتمة الفتاوی برهان الدین محمود البخاری صاحب المحیط

باب صفة الصلوة

فرائض الصلوة التحريمة والقيام والقراءة والركوع والسجود والقعدة الاخيرة قدر التشهد والخروج بصنعه در کنز آورده است که فریضهای نماز هفت چیز است تکبیر اوّل و ایستاده گذاردن و قرآن خواندن و رکوع و سجود و در آخر نماز نشستن مقدار تشهد و بیرون آمدن از نماز بفعلی که منافی نماز است

مسائل التکبیر تکبیر اوّل فرض است و آنرا تکبیر تحریمه می گویند بنابرین که هر چه مباح است پیش از نماز چون خوردن و آشامیدن و سخن گفتن جمله حرام است بمجرّد گفتن تکبیر اوّل و تکبیر بجزم گوید قال النّبی علیه السلام **(التکبیر جزم و الاقامة جزم)** تکبیر مجزوم باید گفت در نماز و در بانگ نماز و اقامت در هدایه آورده است که تکبیر را بی مدّ الف بگوید که مدّ خطای فاحش است زیراکه معنیٔ وی چنین می شود که خدای هست یا نی اگر این را معتقد باشد کافر گردد و تباه کنندهٔ نماز است مطلقا خواه باش گو خواه نی در محیط آورده است که الله اکبار می گوید نمازش باطل شود و اگر معتقد این باشد کافر گردد زیراکه اکبار نام شیطان است و این مسئله واقع است روز جمعه یعنی قرّایان برای درازیٔ صوت صوت اکبر را دراز می کشند و اکبار می گویند نماز ایشان باطل گردد و معنی الله اکبر آنست که خدای تعالی بزرگ تر است **مسئله** اگر بَدَل الله اکبر الله اجلّ یا الله اعظم یا سبحان الله یا لا اله الاّ الله میگوید درست باشد و در نماز درآید وامّا اگر اللّهمّ اغفر لی بجای تکبیر می گوید در نماز در نیاید **مسئله** زنانرا سنّت است که دو دست را تا دوش برآرند وقت تکبیر و تا گوش برندارند **مسئله** نیّت نماز تمام کند آنگاه برای تکبیر دست بردارد و دست برداشتن اشارت است بر نفی کردن جز خدای تعالی از خدایان باطل و فرو داشتن دست اشارت است برای اثبات کردن خدائی مر خدایرا عزّ و جلّ

مسائل القیام ایستاده گزاردن نماز فرض است و قیام مقداری فرض است که قرآن درو توان خواندن و این قیام ساقط نیست مگر بعد از بیماری و بعضی عورات را چون یک جامه موجود می باشد از سبب شرم نماز نشسته می گزارند و آن درست نیست و قیام در نماز فریضه است فامّا در نوافل فرض نیست اگر نماز نفل را یا سنّت نشسته می گزارد روا باشد مگر نماز بامداد که نشسته گزاردن روا نیست زیرا که قریب بواجب است و این روایت در خلاصه است و لیکن نماز نفل نشسته گزاردن نیمی مزد است از مُزد آنکه ایستاده می گزارد قال النّبیّ علیه السّلام (**صلوة القاعد علی النّصف من صلوة القائم**) در کنز آورده که اگر شخصی نماز نفل می گزارد ایستاده چنانکه مانده شد روا باشد که تکیه کند بر چیزی فامّا در نماز فریضه تکیه کردن بر چیزی مکروه است

مسائل القرآءات قراءت خواندن در نماز مقدار یک آیت دراز چون آیتِ دین و یا سه آیت کُوتاه فرض است بر قول امام اعظم رحمه اللّه چون (صٓ) و (قٓ) و (**مُدْهَآمَّتَانِ** * **الرحمن: ٦٤**) **مسئله** قرآن خواندن در دو رکعت فرض بقول علماء ما رحمهم اللّه و بقول امام شافعی در همه رکعات فرض است و در دو رکعت آخرین قراءت فاتحه سنّت است بقول علماء ما رحمهم اللّه **مسئله** مطلق قراءت فرض است و فاتحه خواندن واجب و با فاتحه سوره ضم کردن نیز واجب است و در نماز نافله و در وتر در همه رکعات قراءت فرض است **مسئله** سنّت قراءت در حضر آنست که در نماز بامداد و نماز پیشین طوال مفصّل بخواند و در نماز دیگر و نماز خفتن اوساط مفصّل بخواند و در نماز شام قِصار مفصّل در کافی آورده است که طوال مفصّل از سورهٔ حجرات تا بروج و اوساط مَفصّل از بروج تا (**لَمْ یَکُنِ**) و قصار مفصّل از (**لَمْ یَکُنِ**) تا آخر قرآن و در سفر هر چند که خواهد بخواند

مسائل الرکوع رکوع کردن فرض است و رکوع از روی لغت پشت خم کردن است و آرامیدن در رکوع واجب است و تسبیح گفتن در وی سه بار سنّت و حدّ آرامیدن در رکوع آنست که یکبار تسبیح توان گفت

مسئله اگر مقتدی امام را در رکوع در یافت و تکبیر گفت ایستاده و بامام

پیوست در نماز در آمده باشد و آن رکعت محسوب باشد زیرا که رکوع را حکم قیامست و اگر امام را در رکوع نیافت تکبیر گفت و در نماز امام در آمد آن رکعت را در نیافته باشد در نافع آورده است که در رکوع پشت را چنان خم دهد و هموار و برابر دارد چنانکه سر با سرین برابر باشد مثلا اگر قدحی آب بر پشت او نهند نریزد زیرا که رسول علیه السّلام چنین رکوع کردی **مسئله** اگر بعد از قیام ایستاده در سجده رود و پشت را خم نکند نماز درست نباشد زیرا که رکوع حاصل نشده است

مسائل السجود سجده کردن فرض است و آرامیدن در سجده واجب و تسبیح در سجده سنّت است دو سجده در نماز فرض است در هر رکعتی و سجده سر بر زمین نهادن است از روی لغت ودر شرع نهادن پیشانی بر زمین است و سجده بر پیشانی کند و هم به بینی و چون یک سجده بجای آرد سر از سجده چندان بر گیرد که نزدیک بنشستن شود آنگاه سجدهٔ دوم کند اگر چنین نکند اصحّ آنست که نماز درست نباشد در هدایه آورده است که **و الاصحّ انّ من کان اقرب الی الجلوس یعدّ جالسا ومن کان اقرب الی السّجود یعدّ ساجداً** هر که نزدیکتر بنشستن باشد او شمرده شود نشسته و هر که نزدیکتر بسجود باشد او همچنان ساجد شمرده شود پس دو سجده که فرض است محقّق نشود در تفسیر عمده آورده است که حکمت چیست که در نماز دو سجده فرض شده است گفت اینست که چون فرشتگان آدم را علیه السّلام بفرمان خدای تعالی سجده کردند و ابلیس سجده نکرد ملائکه سر برداشتند ابلیس را دیدند که طوق لعنت در گردن وی افتاده بود پس شکرانهٔ آنکه حق تعالی ایشانرا توفیق داد بفرمان برداری بار دوم سجده کردند مر خدایرا بنابرین دو سجده فرض شد در کافی آورده است که سجدهٔ اوّل اشارت بر آنست که مارا از خاک آفریدهٔ سر بر خاک نهیم و سجدهٔ دوم بر آنست که باز گشت ما بخاک خواهد بود

مسائل القعود قعدهٔ اخیره مقداری که **التّحیّات** توان خواند قَدَرِ تشهّد فرض است و التّحیّات خواندن در وی واجب تا اگر مقداری نشست که التّحیّات خواند و لیکن نخواند نماز درست باشد که ترک گرفته است قاصد نماز روا بود امّا با نقصان و اگر

بسهو ترک کرده است سجدۂ سهو واجب آید برای جبر نقصان و بترک هر واجبی حکم همین است در فتاوی عتّابی [١] آورده است که چون مسبوق در قعده بامام موافقت کرد و التحیات بخواند پیش ازانکه امام سلام گوید مسبوق کلمۂ شهادت تکرار کند تا آن زمان که امام از نماز بیرون آید و خاموش نباشد که خاموشی در نماز حرام است و صلوات نیز نخواند زیراکه محلّ صلوات آخر نماز است در تجنیس [٢] آورده است که اگر قعدۂ اُولی بعد از تحیّات صلوات خواند که **اللّهم صلّ علی محمد** اگر سهو کرده است سجدۂ سهو واجب آید زیراکه تأخیر رکنْ گردد اگر اللّهم صلّ گفت سجدۂ سهو واجب نیاید در زلّة القاری آورده است که اگر در قعدۂ اولی اللّهم سلّ بسین خواند نماز فاسد شود و اگر در قعدۂ اخیره خواند نماز تمام باشد زیراکه معنی متغیّر میشود که اَلسّلُ از روی لغت بیرون کشیدنست چون در قعدۂ اولی خواهد خواند تباه کنندۂ نماز است در میان نماز موجود خواهد شد و چون در قعدۂ اخیره خواند از نماز بیرون آرنده خواهد شد در خلاصه آورده است که اگر مقتدی بامام موافقت کرد در قعده مقداری که التحیّات تا اشهد تواند خواند و پیش ازانکه امام از نماز بیرون آید مقتدی بیرون آمد و یا بر خاست و برفت نماز مقتدی درست باشد زیراکه موافقت مقتدی را بامام مقدار تَشَهّد فرض است بیش فرض نیست در خلاصه آورده است که مسبوق در قعدۂ اخیره بامام موافقت کند تا آنگاه که امام از نماز بیرون آید مگر آنکه وقت تنگ باشد و خوف بود که وقت بیرون رود مسبوق بر خیزد بقضاء ما سبق و باقی نماز را بگزارد و نباید ایستاد که امام بیرون آید از نماز

مسائل الخروج عن الصّلوة بیرون آمدن از نماز بفعلی که تباه کننده است نماز را فرض است تا اگر مقتدی مقداری نشست که التحیات توان خواند بعد ازان سخن گفت یا حدث کرد از نماز بیرون آمده باشد امّا بلفظ سلام بیرون آمدن واجب است **مسئله** اگر در قعدۂ اخیره التّحیّات خواند و خندۂ قهقهه کرد و بخندۂ قهقهه از نماز بیرون

---

(١) مؤلف فتاوى العتابية العتابى احمد البخارى الحنفى توفى سنة ٥٨٦ هـ. [١١٩٠ م.]

(٢) مؤلف تجنيس برهان الدين على المرغينانى استشهد فى سنة ٥٩٣ هـ. [١١٩٧ م.]

آمده باشد فامّا اگر مسبوق پس او اقتدا کرده باشد نماز مسبوق فاسد باشد و این مسئله در منظومه آورده است

بیت:

وَيَمنَعُ المَسبُوقُ عَنْ اِتْمَامِه * ضِحْكُ اِمَامِه لَدَى اخْتِتَامِه

فصل واجبات الصلوة

در کنز آورده است که واجبات در نماز دوازده چیز است **و واجبها قراءة الفاتحة و ضمّ السّورة و تعیین القراءة فی الاولیین و رعایة التّرتیب فی فعل مکرّر و تعدیل الارکان و القعود الاوّل و التّشهّد و لفظ السّلام و قنوت الوتر وتکبیرات العیدین و الجهر و الاسرار فیما یُجهَر ویُسَرّ** یکی از واجبات نماز فاتحه خواندن است در دو رکعت اوّلین و لیکن در دو رکعت آخرین سنّت است همچنین در محیط مذکورست دوم ضم کردن سوره با فاتحه واجب است سیم تعیین‌کردن قراءت است در دو رکعت یعنی قراءت در دو رکعت فرض است و لیکن غیر معیّن خواه اوّل خوانده خواه آخر فاما این که در دو رکعت آخرین خواند واجب است چهارم نگاه داشتن ترتیب است ترتیب نگاه دارد و یکجا بیارد تا اگر در رکعت اوّل یک سجده بیاورد و در دوم سه سجده بیاورد نمازش درست باشد و لیکن ترک واجب کرده باشد پنجم تعدیل ارکان و تعدیل ارکان عبارتست از آرامیدن در رکوع و سجود فاما قومه و جلسه بر مذهب ما از تعدیل ارکان نیست ششم قعدهٔ اولی هفتم التّحیّات خواندن هشتم بلفظ سلام بیرون آمدن از نماز نهم دعاء قنوت دهم تکبیرات نماز عیدین و تکبیر گفتن در حالت رکوع رفتن سنّت است یازدهم بلند خواندن در سه نماز نماز بامداد و نماز شام و نماز خفتن در دوگانهٔ رکعت واجب است مر امام را فامّا اگر تنها می گزارد بلند خواندن بر وَیْ واجب نیست بلکه افضل است دوازدهم آهسته خواندن در دو نماز نماز پیشین و نماز دیگر این دوازده چیز که در نماز واجب است اگر دانسته بهم ترک گیرد نمازش درست بود ولی با نقصان

فامّا نماز باز گردانیدن اولی است و اگر بفراموشی ترک کند سجدهٔ سهو واجب آید در هدایه آورده است **کلّ صلوة اُدّیَتْ مع الکراهة تعاد علی وجه غیر مکروه** هر نمازی که با کراهت ادا کرده شود آن نماز را بر وجهی باز گرداند که بی کراهت واقع شود در کافی آورده است که نماز با کراهت که ادا کرده میشود نظیر آنست که تعدیل ارکان ترک آرد **مسئله** اگر شخصی آنچه در نماز فریضه است ترک کرد آن نماز را باز گردانیدن فرض باشد و اگر واجبی ترک کرد بقصد باز گردانیدن واجب باشد **مسئله** اگر در دو رکعت اوّل فاتحه بفراموشی ترک کند در دو رکعت آخرین قضا نکند فاما اگر سوره ترک کند در دو رکعت آخرین قضا کند و درین مسئله فرقیست زیرا که فاتحه خواندن و ضم کردن سوره هر دو واجب است و وجه فرق آنست که اگر فاتحه را قضا کند تکرار فاتحه شود و تکرار فاتحه مشروع نیست و چون سوره قضا کند تکرار نخواهد شد در ینابیع[١] آورده است که تکرار فاتحه بی فصل بقراءات مشروع نیست فاما اگر فصل بقراءت کرد بعد ازان تکرار فاتحه میکند مشروع باشد **مسئله** چون سوره در دوم آخرین قضا خواهد کرد باید که بلند خواند در نماز جهریّه اگر چه آخرین محلّ خفاست و فاتحه را نیز بلند خواند تا جمع میان جهر و سر نشود زیرا که جمع کردن میان سر و جهر در یک رکعت غیر مشروع است **مسئله** تعدیل ارکان بمذهب ما واجبست و بر قول امام ابو یوسف و امام شافعی رحمهما الله فرض است و تعدیل از روی لغت راست کردن اندام است و در شرع آرامیدن در رکوع و سجود و قومه و جلسه از تعدیل ارکان نیست و بر قول ایشان از تعدیل ارکان است و فرض است فامّا آرامیدن در قومه و جلسه سنّت است در فتاوی ظهیری آورده است که امام اعظم رحمه الله گفته است هر که از رکوع سر بر نگیرد ترسم که نمازش درست نباشد **مسئله** تشهّد خواندن واجب است یعنی التحیات الی آخره و تشهّد ابن مسعود اینست **اَلتَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ وَ الصَّلَوَاتُ وَ الطَّيِّبَاتُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گوید که پیغامبر علیه السّلام مرا همچنین تعلیم کرد چنانکه سورهٔ قرآن در محیط آورده است که لفظ سلام گفتن واجب است در یک طرف و بطرف دیگر سنّت است

(١) مؤلف ینابیع الاحکام محمد الاسفرائینی توفی سنة ٧٤٧ هـ. [١٣٤٦ م.]

و سلام بیرون نماز سنّت است که مسلمانان یکدیگر را گویند و جواب سلام فرض کفایه است در فتاوی ظهیری آورده است که سلام با تنوین باید گفت یا با الف و لام چنانکه سلام علیکم یا السّلام علیکم فامّا آنکه عوام میگویند نه منوّن و نه محلّی بالف و لام نه گوینده را در گفتن ثواب و نه فرض است گفتن جواب در کبری آورده است که جواب سلام چنان گوید که سلام گوینده بشنود و اگر چنان نگفت جواب سلام ساقط نشود همچنین جواب عطسه فرض کفایه است چنان گوید که عطسه دهنده بشنود و الاّ فرضیّت از گردن وی ساقط نشود **مسئله** اگر دو کس یکدیگر را سلام گفتند سلام هردو برابر افتاد از گردن ایشان ساقط نشود و اگر مقدّم و مؤخّر گویند از گردن ساقط شود **مسئله** اگر کافر دید سلام ایشانرا جواب این قدر گوید و علیکم زیادت ازین نگوید و خود ابتدا بر ایشان سلام نکند

مسئله دعاء قنوت خواندن در وتر واجب است در سیم رکعت بعد از قراءت تکبیر گوید و دعاء قنوت بخواند **مسئله** اگر بفراموشی دعاء قنوت ترک کرد و در رکوع یادش آمد باز نگردد برای خواندن دعاء قنوت فامّا اگر سوره ترک کرد و در رکوع یادش آمد باز گردد و سوره بخواند و درین **مسئله** فرقی است در تحفة الفقه آورده است که برای دعاء قنوت باز نگردد زیراکه رکوع فرض است و شکستن فرض برای واجب درست نیست فامّا برای سوره باز گردد زیراکه چون سوره خواند قراءت فرض واقع خواهد شد پس شکستن فرض برای فرض خواهد بود و این درست است در تجنیس آورده است که اگر کسی دعاء قنوت نداند این آیت بخواند (**... رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِی الاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ* البقرة: ٢٠١**) در فتاوی صغری آورده است که سه بار **اللهم اغفر لی** گوید ویا سه بار **یا ربّ** ودر دعاء قنوت بعضی گفته اند دوازده واو است وبعضی گفته‌اند چهارده واو است ودعاء قنوت اینست **اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِينُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنَسْتَهْدِيكَ وَنُؤْمِنُ بِكَ وَنَتُوبُ اِلَيْكَ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ وَنُثْنِی عَلَيْكَ الْخَيْرَ كُلَّهُ نَشْكُرُكَ وَلَا نَكْفُرُكَ وَنَخْلَعُ وَنَتْرُكُ مَنْ يَفْجُرُكَ اَللّٰهُمَّ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّی وَ نَسْجُدُ وَ اِلَيْكَ نَسْعٰی وَ نَحْفِدُ نَرْجُو رَحْمَتَكَ وَ نَخْشٰی عَذَابَكَ اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكُفَّارِ مُلْحِقٌ** در طلبه آورده است که ملحق بکسر حا است و

در مُغرِب [١] آورده است که لفظ نشکرك در قنوت منقول نیست اگر بفراموشی در نمازی که بلند باید خواند آهسته خواندن آغاز کرد بعد ازان یادش آمد که بلند باید خواند فاتحه از سر گیرد تا جمع نشود میان سر و جهر و سنّتها که در نماز است در کنز مسطور است و سنّتها **رفع الیدین للتّحریمة و نشر اصابعه و جهر الامام بالتّکبیر و الثّناء و التعوّذ و التسمیة و التّأمین سرّا و وضع یمینه علی یساره تحت سرّته وتکبیر الرّکوع و الرّفع منه و تسبیحه ثلاثاً و اخذ رکبتیه و تفریج اصابعه وتکبیر السّجود و تسبیحه ثلاثا و وضع یدیه علی رکبتیه و افتراش رجله الیُسری و نصب الیمنی و القومة و الجلسة و الصلوة علی النّبی صلّی اللّه علیه وسلّم و الدعاء**

فصل سنن الصلوة

و سنّتها در نماز بیست و دو است اوّل آنست که دو دست بر داری برای تکبیر اوّل دوم انگشتانرا گشاده داشتن سیم امام را تکبیر گفتن بلند چهارم ثنا خواندن یعنی **سبحانك اللّهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالی جدّك وجلّ ثناؤك ولا اله غیرك** در هدایه آورده است که و جلّ ثناؤك در فرائض نگوید پنجم **اعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم** و **استعیذ باللّه** گفتن افضل است زیراکه موافق نظم قرآنست ششم تسمیه یعنی **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم** گفتن هفتم آمین گفتن هم امام را و هم مقتدی را و منفرد را و هر چهار چیز یعنی ثنا و تعوّذ و تسمیه و آمین آهسته گوید در کنز آورده است که مسبوق در قضاء ما سبق بیاورد و فتوی برین است در زلّة القاری [٢] آورده است که اگر آمین بتشدید میم گوید نمازش باطل شود هشتم دست راست بر دست چپ نهادن در زیر ناف نهم در وقت رفتن رکوع تکبیر گفتن دهم چون از رکوع سر بر گیرد **سمع اللّه لمن حمده** گفتن امام را سنت است و مقتدی و منفرد یعنی تنها گزارنده **ربّنا لك الحمد** گوید و بر قول بعضی منفرد **سمع اللّه لمن حمده و ربّنا لك الحمد** هم گوید در صلوة مسعودی

(١) مؤلف لغت مغرب ناصر المطرزی توفی سنة ٦١٠ هـ. [١٢١٣ م.]

(٢) مؤلف زلة القاری احمد الحدادی و محرم بن محمد الذیلی السیواسی المتوفی سنة ١٠٠٠ هـ. [١٥٩١ م.]

آورده است که اگر سمع اللّه لمن حمده بی ها گوید نمازش فاسد شود و در کافی آورده است که از رسول علیه السّلام سه لفظ منقولست ربّنا لك الحمد گفتن افضل است در مصفی آورده است که معنی سمع اللّه لمن حمده آنست که **قبل اللّه حمد من حمده** قبول کند خدای ستودن کسی را که اورا بستاید یازدهم سه بار **سبحان ربّی العظیم** گفتن در رکوع و از استاد خود این ضعیف را سماع است که هر که اداء حرف ظ نداند سبحان ربّی الکریم گوید زیراکه اگر عظیم را بذال یا بزی یا بضاد میگوید نمازش تباه شود دوازدهم دو زانو گرفتن بدو دست سیزدهم انگشتان گشاده داشتن چهاردهم در حالت سجده رفتن تکبیر گفتن پانزدهم سه بار **سبحان ربّی الاعلی** در سجده گفتن و بر قول امام مالك رحمه اللّه تسبیح در سجود فرض است شانزدهم دو دست بر زمین نهادن در حالت سجده هفدهم زانوها را بر زمین نهادن در حالت سجده در هدایه آورده است که **وضع القدمین فی السّجود فریضة هکذا ذکره القدوری** هردو پای در حالت سجده بر زمین نهادن فرض است تا اگر کسی در حالت سجده از پس هردو پای بر گیرد نمازش روا نباشد در خانی آورده است که اگر یک پای نهاد و یکی پای بر داشت نماز مکروه باشد امّا روا باشد هژدهم پای چپ بگسترانیدن و بران نشستن و پای راست بالا داشتن نوزدهم قومه یعنی بعد از رکوع ایستادن بیستم جلسه یعنی میان دو سجده نشستن بیست و یکم درود بر رسول علیه السّلام گفتن و در عقیدهٔ نجاح آورده است که یکبار درود گفتن فرض است در همه عمر و در مجلسی که بار اوّل شنوده شود درود گفتن سنّت است فامّا اگر نام باری تعالی بشنود ثنا گفتن فرض بود هر باری که شنود و در هر مجلسی که باشد در تجنیس آورده است که اگر فقاعی یا بازی گری یا قصّه خوانی درود بر رسول می گوید برای گرمئ هنگامه را آثم باشد و نیز در وقت فروختن کالا برای رواج کالا صلوات گوید هم آثم باشد بیست و دوم دعای که مرویست از رسول علیه السّلام یا موافق لفظ قرآنست خواندن در کنز آورده است که **وسمّی سرّا فی کلّ رکعة وهی آیة من القرآن أنزلت للفصل بین السّوَر** تسمیه در هر رکعتی بگوید آهسته و این تسمیه آیتی از قرآنست و این قول امام ابویوسف است و

مختار قول اوست بعد ازان فاتحه بخواند و بآن سوره ضم کند مقدار سه آیت بخواند در فتاوی خانی آورده است که اگر بعد از فاتحه سه آیت تمام نخواند بسهو سجدهٔ سهو واجب آید پس ازین معلوم میشود که ضم کردن سوره با مقدار سه آیت واجب است پس ازان در رکوع تکبیر گویان برود و در رکوع بیارامد و بهردو دست هردو زانو بگیرد و انگشتانرا در وقت گرفتن گشاده دارد و پشت را در حالت رکوع نیک بگستراند چنانکه سر با سُرین برابر باشد و سبحان ربّی العظیم سه بار بگوید پس از رکوع سر بر گیرد اگر امام است سمع الله لمن حمده گوید و اگر مقتدی باشد ربّنا لك الحمد بگوید و تنها گزار (سمع الله لمن حمده) و (ربّنالك الحمد) بگوید و تسمیع و تحمید در حالت انتقال از رکوع بگوید که محلّ گفتن حالت انتقال است و در قومه بیارامد پس تکبیر گوید و در سجده رود و لیکن در وقت سجده رفتن اوّل دو زانو بر زمین نهد بعد ازان دو دست و در وقت برخاستن بر عکس این برخیزد اوّل دو دست برگیرد بعد ازان دو زانو و سجده به پیشانی و بینی کند و روی خود در میان دو کف نهد در حالت سجده و هر دو بازوی را از بغل گشاده دارد و شکم را از دو ران خود بر دارد در هدایه آورده است که اگر در صف باشد خود را گشاده ندارد تا از وی دیگری را ایذا نرسد و روی انگشتان پای سوی قبله دارد و در سجده سبحان ربّی الاعلی سه بار بگوید سر از سجود بر گیرد تکبیر گویان بنشیند و آرام گیرد و سجدهٔ دوم بکند تکبیر گویان سر بر گیرد و بایستد بر پای و ننشیند و رکعت دوم همچون رکعت اوّل بگزارد و لیکن در رکعت دوم تعوّذ و ثنا نگوید چون رکعت دوم تمام شود پای چپ بگستراند و بران بنشیند و پای راست ایستاده دارد و انگشتان پای را سوی قبله آرد و هردو دست بر هردو ران نهد و در حقّ زنان سنت است که بر سرین بنشینند و هردو پای را بجانب راست بیرون آرند پس التحیّات بخوانند و بعد ازان صلوات در محیط آورده است که صلواتی که از رسول علیه السّلام مرویست اینست **اللّهمّ صلّ علی محمّد وعلی آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انّك حمید مجید اللّهم بارك علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انّك حمید مجید** زیادت نکند و آورده است که **اللّهم**

ارحم محمّداً الی آخره نزدیک بعضی نگویند اگر چه از بعضی منقول است زیراکه رحمت برای ایشان موهم بتقصیر ایشان است پس سلام از جانب راست بگوید چنانکه رخ راست او نموده شود و باین سلام نیّت فرشتگان دست راست کند و سلام از جانب دست چپ بگوید چنانکه رخ چپ او نموده شود و باین سلام نیز نیّت فرشتگان دست چپ کند و اگر در جماعت باشد نیّت مقتدیان و امام کند این در کنز مسطور است

فصل

فیما یفسد الصّلوة و فیما لا یفسدها

در کنز آورده است که تباه کنندهٔ نماز شش چیز است یکی سخن گفتن است از جنس سخن مردمان دوم دعا کردن و خواستن در نماز چیزی را که از بندگان خواستن محال نیست چنانکه گوید **اللّهم زوّجنی اللّهم ملّکنی** مرا زن روزی گردان یا مرا ملک بخش سیم نالیدن بآواز و اوه گفتن از درد و بیماری و تآوّه اوهْ گفتن است بسکون واو در فوائد جامع الصّغیر آورده است که اگر آه می کند نمازش تباه میشود بر قول امام اعظم و امام محمّد رحمهما اللّه و بر قول امام ابو یوسف رحمه اللّه تباه کنندهٔ نماز نیست چهارم گریه کردن بآواز بلند از درد و مصیبت فامّا اگر از ترس دوزخ یا از ذکر بهشت می گرید نمازش تباه نشود بلکه این چنین گریه مستحبّ است قال النّبیّ علیه السّلام (**طوبی للبکّائین فی الصّلوة**) خوشی باد مر آنکسانی را که بگریند در نماز پنجم تنحنح بی عذری یعنی بِسُرْفَدْ چنانکه در سرفیدن حرفی حاصل شود و هیچ ضرورتی بسرفیدن نباشد این تنحنح تباه کنندهٔ نماز است ششم فتح کردن بر غیر امام خود یعنی اگر شخصی امامت می کند مر گروهی را و قراءت بر وی بسته شد شخصی دیگر تنها می گزارد در نماز قراءت را بران امام بگشاید نماز این فاتح تباه شود فامّا اگر بر امام خود یعنی بکسی که اقتدا کرده باشد فتح کند روا باشد در فتاوی ظهیری آورده است **اذا حك موضعا من جسده تفسد صلوته** یعنی چون بخارد از تن خود موضعی را سه بار پیا پی نمازش تباه شود در فتاوی کبری آورده است که اگر کسی (**غَیرِ الْمَغْضُوبِ**

را بذال یا بزا یا بَظِ خواند نمازش تباه شود در زلّة القاری آورده است که اگر در سورهٔ **(لایلاف ... و الصّیف)** بسین خواند نمازش تباه شود در کبری آورده است که اگر شخصی اداء حروف نمیتواند کرد نمازش درست بود یا نی جواب اگر شب و روز جدّ و جهد می کند تا آخر عمر در آموختن است نمازش درست بود و الاّ نی فامّا این چنین کس باتّفاق امامت را نشاید و اللّه الهادی و در سورهٔ **(اذا جآء نصر اللّه)** اگر نصر را بسین میخواند نمازش تباه شود [١]

فصل

فی المکروهات فی الصلوة

بازی کردن بتن و جامه در نماز مکروه است و خمیازه و انگشتان شکستن و دست در تهی گاه نهادن و چپ و راست نگریستن بی عذری این همه چیزها در نماز مکروه است در کافی آورده است که بیرون نماز مربّع نشستن مکروه نیست زیراکه امیر المؤمنین عمر رضی اللّه عنه در مسجد رسول مربّع نشستی در تحفه [٢] آورده است که پیش از امام در رکوع رفتن و سر پیش از امام بر گرفتن مکروه است و نیز پیش صورتی که از جنس جانورانست نماز گزاردن مکروه است فامّا صورتی که غیر ذی روح باشد چنانکه صورت کشتی در نماز مکروه نیست و اگر در موضعی که کِلابه بسرگین کرده باشند مکروه است و در گورستان نماز مکروه است

فصل

فی الجماعة للصلوة

جماعت سنّت مؤکده است پیغامبر علیه السّلام فرمود **(الجماعة سنّة من سنن الهدی لا یتخلّف عنها الاّ منافق)** جماعت سنّت مؤکّده است خلاف نکند آنرا مگر

(١) در ترغیب الصلوة آورده که اگر نماز گزار خطایی خواند یا در اعرابی خطا کرد چنانکه به نُه وجه فاسد شود و بیك وجه فاسد نشود بر دُرستیٔ نماز حکم بکنند

(٢) مؤلف تحفة الفقهاء محمد السمرقندی توفی سنة ٥٤٠ هـ. [١١٤٥ م.]

کسی که منافق باشد **مسئله** اگر مقتدی یک کس باشد باید که بر راست امام بایستد و امام را نشاید که پیش رود چون مقتدی یک کس باشد پیش رفتن امام مکروه است و نیز اگر مقتدی بر دست چپ امام ایستد مکروه باشد و نماز گزاردن بجماعت زنانرا مکروه است یکدیگر را فامّا اگر زن امامت کند مر زنانرا باید که در میانهٔ ایشان ایستد **مسئله** نشاید زنانرا که در مسجد حاضر شوند پیر باشند یا جوان **مسئله** هر که معذور است بعُذْری چنانکه خون از وی میرود و یا سلس البول دارد و یا باد از وی می جهد و قدرت نگاه داشتن آن ندارد پس این طائفه را نماز درست نباشد زیراکه ایشانرا طهارت ضروری است تا برای هر وقتی آبدست نسازند و در آخر هر وقتی نگزارند **مسئله** اگر شخصی نشسته امامت میکند مر ایستادگانرا بسبب عذر قیام روا باشد خلاف مر امام محمّد رحمه اللّه **مسئله** اگر اقتدا بکُنگُر میکند نمازش درست نباشد **مسئله** اگر اقتدا بمتیمّم یعنی کسی که تیمّم کرده باشد روا باشد مر متوضّی را یعنی با وضو را

فصل

فی قضاء الفوائت للصلوة

هر کرا نماز فوت شود اوّل آنرا قضا کند آنگاه وقتی بگزارد تا اگر فائته را مقدّم ندارد نماز وقتی درست نباشد اگر صاحب ترتیب بود **مسئله** ترتیب نگاه داشتن تا شش نماز فرض است چون شش فوت شد هر چگونه که خواهد قضا کند **مسئله** ترتیب بسه چیز ساقط شود یکی بکثرت فوائت و آن شش نماز است و دیگر بنسیان سیم بتنگئ وقت [امام احمد ربانی درمکتوب بیست ونهم جلد اول میگو ید که ادای فرضی از فرائض در وقتی بِهْ از ادای نوافل هزار ساله است صلوات گذشته را قضا باید کرد]

فصل

فی الاوقات المکروهة للصلوة

در سه وقت نماز نفل مکروه است وقت بر آمدن آفتاب و وقت فرو شدن آفتاب و وقت استوا یعنی میانهٔ روز درین سه وقت نمازهای فوت شده اگر قضا کند روا نباشد

و سجدهٔ که بر وی است آنرا درین وقت قضا کردن نیز روا نباشد فامّا سجدهٔ تلاوت وقتی روا باشد و نماز جنازه درین وقتها مکروه است بعد از دمیدن صبح و پیش از نماز شام پس از غروب آفتاب و بعد از نماز دیگر تا فرو شدن آفتاب نماز نافله مکروه است و نمازهای قضا درست است اما روایتی هست در فتاوی که نماز جنازه روا باشد چرا که بحقیقت نماز نیست و این قول معمول است **مسئله** بدانکه در شبانروزی هفده رکعت نماز فرض است دو رکعت نماز بامداد و چهار رکعت نماز پیشین و چهار رکعت نماز دیگر و سه رکعت نماز شام و چهار رکعت نماز خفتن و سه رکعت وتر واجبست و دوازده رکعت سنّت مؤکّده است دو رکعت نماز بامداد و شش رکعت نماز پیشین و دو رکعت بعد از شام و دو رکعت بعد از خفتن و مستحب نیز شانزده رکعت است چهار رکعت پیش از نماز خفتن و چهار رکعت پیش از نماز دیگر و چهار رکعت بعد از نماز شام و چهار رکعت بعد از نماز خفتن در فتاوی تجنیس [۱] رکنی آورده است که هر که بعد از فریضهٔ نماز عشا پیش از وتر چهار رکعت نماز بگزارد در رکعت اوّل فاتحه یکبار و آیة الکرسی سه بار بخواند و در رکعت دوم فاتحه یکبار و سه بار سورهٔ اخلاص و معوذتین و در سیم و چهارم رکعت مثل رکعت دوم بخواند این رکعات چون بگزارد مر اورا بمنزلهٔ شب قدر باشد از روی ثواب بسیاری از سلف را حاجات بر آمده است و مهمّات کفایت شده بگزاردن این نماز **مسئله** اگر در نماز نفل شروع کرد و شکست قضای آن واجب آید و نیز اگر روزهٔ نفل را شکست خواه بعذر و خواه بی عذر قضا واجب آید **مسئله** اگر از فرائض نماز چیزی ترک کند نمازش تباه شود و اگر از واجبات چیزی ترک کند سجدهٔ سهو بر وی واجب آید و اگر از سنّتها چیزی ترک کند نمازش درست بود فامّا در دنیا ملامتش کنند و در آخرت حرمان شفاعت بود

فصل مسائل سجدة التّلاوة

چون آیت تلاوت بخواند و یا بشنود سجدهٔ تلاوت واجب آید خواه دران حال بیارد و خواه در زمان دیگر تا نیارد از گردن او ساقط نشود در خلاصه آورده است که

(۱) مؤلف التجنیس برهان الدین علی المرغینانی توفی سنة ۵۹۳ هـ. [۱۱۹۷ م.]

اگر بیشتر آیت تلاوت بخواند سجدهٔ تلاوت واجب آید اگر چه لفظ سجده بر زبان نراند و اگر لفظ سجده بر زبان راند و آیت تمام نخواند سجدهٔ تلاوت واجب نیاید زیرا که حکم وجوب بخواندن تمام آیت است یا بیشتری از آیت نه لفظ سجده **مسئله** اگر در یک مجلس یک آیت را تکرار کرد یک سجده واجب آید و اگر در مجالس مختلفه افتد سجدهٔ مکرّر واجب آید و اگر سواره باشد بر مرکب و تلاوت می کند مکرّر واجب آید فامّا در کشتی سواره باشد یک سجده بیش واجب نیاید

فصل فی صلوة المسافر

مسافر را چون نیّت موضعی باشد که مدّت سه شبانه روز است نماز را قصر کند هر چه چهارگانه است دو رکعت بگزارد و روزهٔ ماه رمضان اگر خواهد افطار کند و اگر خواهد بدارد **مسئله** مدّت اقامت پانزده شبانه روز است در دهی یا در شهری اگر نیّت اقامت کند مقیم شود فامّا اگر در صحرا خیمه زده باشد و نیّت اقامت کند مقیم نشود و اهل اخبیه یعنی صحرا نشینان به نیّت اقامت مقیم شوند **مسئله** اگر در موضعی اقامت کرد بعد ازان بسفر بیرون رفت وطن اقامت باطل شود و اگر دران موضع باز آید همچنان مسافر باشد تا نیّت اقامت نکند مقیم نشود فامّا چون در وطن اصلی در آید بی نیّت اقامت مقیم شود [**مسئله** مدت سه شبانه روزرا به هژده فرسنگ تقدیر کرده اند علاّمه ابن عابدین در ردّ المحتار میگوید که (میل چهار هزار گز و گز بیست و چهار انگشت و فرسنگی دوازده هزار گز است) که مسافهٔ سفر صد و چهار کیلومتر میشود در دگر سه مذهب مسافهٔ سفر هشتاد کیلومتر و مدت اقامت چهار شبانه روز است]

فصل فی صلوة الجمعة

نماز جمعه فرض است بدَل نماز پیشین روز جمعه چون شرائط جمعه موجود شود یکی از شرائط آنست که شهر باشد و حدّ شهر آنست که در وی امیری بود یا قاضیئی که احکام شرع راند و حدّها را اقامت کند دوم شرط وقت نماز پیشین است سیم خطبه پیش از نماز چهارم جماعت است و حدّ آن سه شخص است جز امام و

پنجم اذن عام تا اگر امیری درِ حصن بندد و یا درِ مسجد و نماز بگزارد روا نباشد و این واقع است درین زمان که در بعض شهرها مردمانرا از در آمدنِ دروازه منع میکنند بر حکم این شرط نماز روا نباشد **مسئله** نماز جمعه ده رکعت است برین ترتیب اوّل چهار رکعت سنّت نماز جمعه بگزارد و بعد ازان دو رکعت با امام فریضهٔ نماز جمعه بگزارد و بعد از فرض چهار رکعت سنّت بگزارد و این که عوام میگویند بعد از فرض چهار رکعت سنّت نیست و نیّت چنین می کنند که چهار رکعت نماز که نزدیکتر است بر من و این **مسئله** را در هیچ کتاب نیافتیم و لیکن صحیح آنست که بعد از فرض چهار رکعت سنّت است در کافی آورده است که در موضعی که شک باشد در روایتی نماز جمعه چهار رکعت به نیّت نماز پیشین بگزارد در فتاوی ظهیری آورده است که در هر چهار رکعت فاتحه با سوره بخواند و اگر شخصی معذور است یا در بند است یا در زندان روز جمعه نماز پیشین تنها گزارد بجماعت نگزارد که مکروه است فامّا در دیهها روا باشد که روز جمعه نماز پیشین بجماعت بگزارند و کراهیّت نیست فامّا در شهر مکروه است **مسئله** روز جمعه اگر شخصی امام را در قعدهٔ اخیره یافت بنماز جمعه رسیده باشد در قعده بامام موافقت بکند بعد ازان بر خیزد و دو رکعت نماز جمعه بگزارد **مسئله** چون خطیب بخطبه بیرون آمد سخن گفتن و نماز گزاردن مکروه است در متّفق [۱] آورده است که اگر در حالت خطبه نمازهای قضا بگزارد روا باشد و مکروه نیست و این بیت در متّفق است

بیت: **ولا یکلّمون حال الخطبة * ولا یصلّون سوی الفوائت**

یعنی سخن نگویند در حالت خطبه و نماز نگزارند مگر قضا در کافی آورده است که قرآن خواندن در حالت خطبه چون دور باشد از شنیدن خطبه شاید یا نی درین دو روایت است **و الاحوط السّکوت** یعنی احتیاط در خاموشی است فامّا سنّتی که پیش از فریضه است در حالت خطبه نگزارد و چون خطیب فارغ شود پیش از فرض نیز نگزارد در شرح طحاوی [۲] آورده است که بعد از فرود آمدن خطیب از منبر پیش از گزاردن

(۱) مؤلف متفق محمد الجوزقی توفی سنة ۳۸۸ هـ. [۹۹۸ م.]

(۲) مؤلف (المختصر الطحاوی) احمد الطحاوی توفی سنة ۳۲۱ هـ. [۹۳۳ م.] فی مصر و شرح شمس الأئمة محمد السرخسی مشهوراست

فریضه سنّتی که پیش ازان نگزارده باشد گزاردن آن مکروه باشد در کنز آورده است که **و من ادرك الامام فی التّشهّد او سجود السّهو اتمّ جمعة** اگر امام را در قعده یافت یا در سجدهٔ سهو و باو پیوست نماز جمعه رسیده باشد تمام کند نماز جمعه را و نماز پیشین نگزارد

فصل

فی صلوة العید

مستحبّ است که روز عید فطر اوّل چیزی بخورند و جامهای پاک و خوب پوشند و بوی خوش در کار بندند و مسواک نیز کنند و صدقهٔ فطر اوّل ادا کنند آنگاه بنماز روند در راه رفتن بسوی نماز تکبیر گویان روند ولی تکبیر آهسته گویند بخلاف عید اضحی که تکبیر در راه بلند گویند موافقت حاجیانرا **مسئله** پیش از نماز عید هیچ نفلی نگزارند نه در خانه و نه در جبّانه یعنی نمازگاه **مسئله** در نماز عید یازده تکبیر گویند شش در رکعت اوّل پنج در رکعت دوم و در عید اضحی در رکعت اوّل پنج تکبیر و در رکعت دوم چهار تکبیر **مسئله** چون در نماز در آید تکبیر تحریمه بگوید و دستها در تکبیرات فرو گذاشته دارد و نه بندد تا تمام تکبیرات ادا شود و بعد از تکبیر اوّل **سبحانك اللّهمّ** بخواند تا آخر و بعده تکبیرات دیگر بگوید **مسئله** امام را در نماز عید در رکوع یافت تکبیرات هم در رکوع بیارد بر تسبیحات رکوع تکبیرات عید را مقدّم دارد **مسئله** اگر امام را در قیام یافت و بعضی تکبیرات امام گفته بود یا کلّ تکبیرات در تحفة الفقه آورده است که تکبیرات را همه در قیام با امام بیارد **مسئله** وقت نماز عید وقت اشراق است آنگاه است که آفتاب مقدار یک نیزه بر آید وقت باقی بود تا آفتاب از سر نگردد چون زوال درگردد نماز عیدگزاردن روا نباشد زیرا که وقت بیرون رفت اگر بعذری نماز عید اضحی نگزاردند روز دوم عید اضحی بگزارند و تا سه روز روا باشد بسبب عذری **مسئله** خطبه در همه دوعید شرط صحّت نماز نیست بخلاف جمعه که خطبه در وی فرض است پیش از نماز و احکام عید اضحی چون احکام عید فطر

است مگر در نماز عید اضحی پس از صبح چیزی نخورند تا آن وقت که نماز عید بگزارد در فتاوی کبری آورده است که مستحبّ است باز بودن از خوردن و آشامیدن پیش از نماز اضحی تا وقت گشتن از نماز و چون نماز بگزارد مستحبّ است که قربانی که خواهد کردن ازان تناول کند و دیگر مستحبّ آنست که در نماز عید براهی که رفته باشد وقت باز گشتن بدان راه نیاید بلکه از راه دیگر باز گردد **مسئله** از فجر روز عرفه تا بیست و سه نماز بعد از هر فریضهٔ نمازی تکبیری گفتن سنّت است در جامع الکبیر آورده است که این تکبیرات واجب است و واجب بر کسی است که مقیم است و شهری و نماز بجماعت مستحبّه گزارده باشد و فتوی برین است و بر قول امام اعظم رحمه اللّٰه در هشت نماز تکبیر است و فتوی بر قول ایشان است و تکبیر اینست **اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الاّ اللّٰه و اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر و للّٰه الحمد.**

فصل

فی صلوة الکسوف

چون آفتاب گرفته شود سنّت است که امام دو رکعت نماز بجماعت بگزارد و قراءت دراز خواند و بدعا و تضرّع مشغول باشد تا آفتاب رها شود و قراءت در نماز آهسته خواند و بر قول صاحبین بلند فامّا اگر ماه گرفته باشد هر کسی تنها بنماز و دعا مشغول شوند تا آنگاه که رها شود و هر ترسی که پیش آید چون باد سخت بود و یا هوا تاریک شود و یا دشمنی بدید آید مشغول شدن بدعا و نماز سنّت است در نافع آورده است وقتی که ابراهیم فرزند پیغمبر ما محمّد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلّم فوت شد آفتاب گرفته شد هر کسی گفتند که بموت ابراهیم آفتاب گرفته شده است رسول علیه السّلام گفت که آفتاب و ماه بموت کسی گرفته نشود مگر بشومئ گناه بندگان

فصل

فی صلوة الاستسقاء

چون باران نیاید مسلمانان جمع شوند و در صحرا روند و دعا کنند و امام جامه را بگرداند و همچنین تا سه روز بیرون آیند اگر باران نبارید و اهل ذمّت برای استسقا بیرون نیاید

فصل

فی صلوة الجنازة

نماز جنازه گزاردن فرض کفایه است بدانکه فرض بر دو نوع است فرض عین و فرض کفایه فرض عین آنست که تا خود نیاری از گَرْدَنِ تو ساقط نشود بآوردن دیگران چون نماز و روزه و زکوة و علم فقه آموختن و فرض کفایه آنست که اگر یکی از مسلمانان بیارد از گردن همه ساقط شود چنانکه نماز جنازه و جواب عطسه و جواب سلام و فتوی و قضا و خطابت و اصول فقه در معالم رازی [۱] آورده است در قسم فقه که اصول فقه آموختن فرض کفایه است و نماز جنازه چهار تکبیر است بعد از تکبیر اوّل **سبحانك** بخواند تا آخر و در تکبیر دوم صلوات خواند و صلوات اینست **اللّهمّ صلّ علی محمّد و علی آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّك حمید مجید اللّهمّ بارك علی محمّد و علی آل محمّد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّك حمید مجید** و در تکبیر سیُم این دعا را بخواند **اللّهمّ اغفر لحیّنا و میّتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا اللّهمّ من احییته منّا فاحیه علی الاسلام و من توفّیته منّا فتوفّه علی الایمان برحمتك یا ارحم الرّاحمین** اگر کودک خرد باشد بعد از تکبیر سیم این دعا که در کنز مسطور است بخواند **اللّهمّ اجعله لنا فَرَطاً و اجعله لنا ذَخرا و اجعله لنا شافعا مُشفَّعاً**

(۱) مؤلف (معالم فی اصول الفقه) محمد فخر الدین الرازی توفی سنة ٦٠٦ هـ. [١٢٠٩ م.] فی هرات

و اگر طفل دختر باشد **اللّهمّ اجعلها لنا فرطاً و اجعلها لنا ذخراً و اجعلها لنا شافعة مشفّعة** و تکبیر چهارم بگوید وسلام گوید وتمام کند در (**جامع الصغیر خانی**) [١] آورده است که بعد از تکبیر چهارم این دعا بخواند **ربّنا آتنا فی الدّنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النّار** **مسئله** امام در نماز جنازه باجازت ولی امامت کند و در وقت ایستادن در نماز جنازه برابر سینهٔ میّت ایسد در کنز آورده است که اگر تکبیر اوّل در نماز جنازه نرسید چه کند گفت منتظر باشد تا امام تکبیر دوم بگوید آنگاه در نماز در آید و این در صورتیست که در تکبیر اوّل حاضر نبوده باشد فامّا چون حاضر باشد تکبیر گوید و در نماز در آید در خلاصه آورده است که چون از نماز فارغ شود در پی جنازه رود تا ولیٔ مرده اورا باز نگرداند باز گشتن روا نباشد و نیز اگر جنازه می برند بموافقت دیگران می رود اورا نیز روا نباشد بی اجازت باز گشتن و بعضی از عوام در پی جنازه میروند و ناباز گردانیده می گردند روا نیست و غلط است از امام اعظم رحمة اللّه علیه منقولست که **اکثر ما یسلب الایمان عند النّزع** بیشتر ایمان که ربوده می شود در وقت جان دادن است که بشومیٔ معصیت ایمان بباد داده میشود در (**عیون المجاز**) و(**صلوة مسعودی**)[٢] آورده که چون شخصی بمیرد اگر با ایمان رود یکی از سه نشان در وی بدید آید **ذَرَفت عیناه او انتشر مِنخراه او عرَق جبینه** در وقت رفتن آب از دیدگانش روان شود یا هردو سوراخ بینی او فراخ شود یا عرق در پیشانی او بدید آید و اگر بی ایمان رود العیاذ باللّه **غطّ غطیطَ المخنوق او اسودّ شفتاه او خمد لونه** آواز کند در وقت مُردن چون آواز خفّه کرده و یا سیاه شود هردو لب او و یا لون روی او بگردد و برَنگ خاکستر زند و این نشان در حقّ کسی مستدّل است که در وقت مُردن بی تجدید کلمهٔ شهادت از دُنیا بیرون رود حق تعالی مارا با کافّهٔ مسلمان در اسلام ثابت قدم دارد و در اسلام میراند **اللّهمّ یا ولی الاسلام و اهله مسّکنا بالاسلام حتّی نلقاك به** هرکه پیوسته این دعا را بخواند ختم کار او با ایمان باشد

---

(١) شارح جامع الصغیر لمحمد الشیبانی حسن الفرغانی المشهور بقاضیخان المتوفی سنة ٥٩٢ هـ. [١١٩٦ م.]
(٢) مؤلف صلوة مسعودی فارسی مسعود بن محمد السمرقندی توفی سنة ٥٢٠ هـ. [١١٢٦ م.]

کتاب الصّوم

بدان وفّقك الله علی الطاعات که یک ماه روزه داشتن فرض است بر همه مسلمانان از مردان و زنان و آن ماه رمضانست قال الله تعالی **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ ...* الآية. البقرة: ١٨٣)** ای آنانی که ایمان آورده اید نبشته شد یعنی فرض شد بر شما روزه داشتن ماه رمضان چنانکه بر پیشینان در (**تفسیر امام زاهد**) [١] آورده است که اوّل روزهٔ عاشورا فرض بود در اُمم سالفه پس ازان منسوخ شد و سه روز ایّام بیض فرض شد پس آن نیز منسوخ شد پس روزهٔ ماه رمضان بر اُمّتِ محمّد علیه السّلام فرض شد بدانکه یک ماه فرض است روزه داشتن خواه سی روز باشد خواه بیست و نه روز چنانکه بعضی عوام میگویند سی روز فرض است مطلق همچنین نیست در (کنز الفقه) [٢] آورده است که **الصّوم عبارة عن الامساك عن الاكل والشّرب والجماع نهاراً مع النيّة** روزه باز بودن است از خوردن و آشامیدن و جماع کردن در روز از آنگاه که دمیدن صبح است تا فرو شدن آفتاب با نیّت **مسئله** اگر روزه‌دار بفراموشی خورد و یا آشامید و یا وقاع کرد روزه نشکند خواه روزهٔ فرض باشد خواه نفل فرقی نیست و اگر روزه دار محتلم شود یا حجامت کرد یا قیْ کرد یا روغن بر سر مالید و یا سرمه کشید و یا گردی در حلقش رفت و یا مگس و پشّه با یاد داشت روزه اش تباه نشود درین همه صورتها فاما اگر بتکلیف قی آورده روزه اش تباه شود قال النّبی علیه السّلام **(من قاء فلا شئ عليه ومن استقاء فعليه القضاء)** هر کرا قی آید بی قی آوردن چیزی بر وی نباشد و روزه نشکند و هر که قی آرد و قی کند روزه بشکند و قضای آن بر وی واجب باشد **مسئله** سرمه در چشم کشیدن بجهت زینت مکروه است فامّا برای دارو روا باشد و در روز عاشورا رخصت است سرمه در چشم کشیدن **مسئله** اگر شخصی روزه دارد قُبْله داد و یا لمس کرد و انزال منی شد روزهٔ وی تباه شود و لیکن کفّارت واجب نیاید و اگر انزال نشد روزه تباه نشود یعنی بلمس و قُبْله روزه تباه نشود تا انزال نشود در فتاوی ظهیری آورده است که اگر مذی انزال شود بلمس و قُبله

---

(١) مؤلف تفسیر زاهدی محمد بن عبد الرحمن زاهد بخاری حنفی توفی سنة ٥٤٦ هـ. [١١٥١ م.]

(٢) مؤلف کنز الدقائق فی فقه الحنفية عبد الله النسفی توفی سنة ٧١٠ هـ. [١٣١٠ م.]

روزه تباه نشود **مسئله** اگر روزه دار سنگ ریزه یا بُسْرَهٔ خرما یا آهن فرو برد روزه تباه شود و لیکن کفّارت واجب نیاید

مسئله اگر بخورد یا آشامید چیزی که غذا کرده می شود یا دارو کرده می شود و یا جماع کرد درین هر سه صورت روزه تباه شود وقضای آن روزه واجب آید و کفّارت نیز و کفّارت روزه آنست که یک نفر آدمی آزاد کند اگر قدرت بر آزاد کردن ندارد دو ماه پیوسته روزه دارد که اگر درین دو ماه یک روز بخورد باز از سر گیرد زیراکه پیاپی داشتن روزه فرض است در کفّارت در جواهر شرح هدایه آورده است که اگر زن کفّارت روزه داشتن ادا می کند ایّام حیض درین میان خواهد افتاد تتابع حاصل نخواهد پس چه کند گشادن روزه در حقّ او مباح است و تتابع شرط نیست زیراکه معذور است بسبب آفت سماوی **مسئله** اگر کسی قادر بروزهٔ کفارت داشتن نبود شصت درویش را طعام دهد هر درویش را نیم صاع گندم ویا یك صاع [۱] از جو یا از خرما **مسئله** اگر دارو را حقنه کرد یا در بینی یا در گوش روغن چکانید یا داروی تر در جراحت شکم انداخت چنانکه بدرون شکم رسید یا در جراحت سر داروی تر انداخت چنانکه بدماغ رسید روزه بشکند ازین سبب است که روزه دار را نشاید آب در بینی پراکنده کردن که چون بدماغ رسد روزه اش تباه شود قیاساً در هدایه آورده است که اگر روزه دار روغن در گوش چکانید روزه نشکند زیراکه در صورت اوّل صلاح تن اوست و در مسئلهٔ دوم نی در فتاوی خانی [۲] آورده است که **وینبغی للصّائم ان لا یبالغ فی الاستنجاء و لا یقوم عن موضع الاستنجاء حتی یُنشّف بخرقة کیلا یصل الماء الی باطنه فیفسد صومه و لهذا قالوا لا یتنفّس فی هذه الحالة** معنی وی چنانست که روزه دار مبالغه نکند در استنجا کردن بآب و از موضع استنجا بر نخیزد تا خود را بجامهٔ خشک نکند از برای آن تا آب بباطن او نرسد پس چون برسد روزهٔ او تباه شود از برای این گفته اند که دران حالت دم نزند یعنی باد رها نکند تا آب در شکم نرود در نوادر الفتاوی [۳] آورده است که روزه دار در حالت طهارت باد رها نکند زیراکه در وقت دم زدن

(۱) صاع حنفی هشت رطل هزار و چهل درهم شرعی است که ۳۵۰۰ غرام باشد

(۲) مؤلف الفتاوی الخانیه قاضی خان حسن الفرغانی توفی سنة ۵۹۲ هـ. [۱۱۹۶ م.]

(۳) مؤلف النوادر موسی الجوزجانی توفی سنة ۲۰۰ هـ. [۸۱۵ م.]

آن موضع گشاده میشود و در وقت انقطاع باز بسته پس آب از بیرون درون میرود روزه تباه شود در فتاوی ظهیری آورده است که صاحب باسور را نشاید که مبالغه کند در آب رسانیدن بوقت استنجا و اگر از وی دم بیرون آید و آب بران شود روزه تباه شود در ترغیب الصلوة [۱] آورده است که اگر کسی مسئله نمی دانست و طهارت چنان می کرد آب در درون می رسید حال روزهای گذشتهٔ وی چه باشد رئیس اهل سنّت و جماعت ابو منصور ماتریدی [۲] رحمة اللّه علیه میگوید که روزهاء گذشتهٔ وی روا نبود و امام ابو الحسن رُستَغفنی[۳] رحمه اللّه میگوید که گذشتها روا بود آینده نی در متّفق آورده است که روزه دار را بی ضرورتی در آب فروشدن مکروه است

و در فتاوی عتّابی آورده است که مختار آنست که روزه دار را غسل کردن مکروه نیست در فتاوی خانی آورده است که مکروه است در ظهیری آورده است که خود را بجامهٔ تر نه پیچد و آب در اندام نزند مگر روزی که نیک گرم باشد **مسئله** افطار کردن چند طائفه را مباح است یکی مسافر را و دیگر زن حامله را و زن شیر دهنده چون بترسد بر نفس خود یا بر فرزند از هلاکت و یا کنیزکی مطبخی باشد که از گرما هلاک شود یا بیماری که بروزه داشتن بیماریٔ وی زیاده میشود یا زن حائض و نفسا اینها را روزه گشادن مباح است و هر که برخصت افطار کند در ماه رمضان قضای آن بر وی واجب آید و روزه های ماه رمضانرا چون قضا کند مخیّر است خواه تتابع قضا کند خواه پراکنده رواست و لیکن مستحبّ آنست که تتابع قضا کند **مسارعة لاسقاط الواجب** برای زودی ساقط گردانیدن فریضه از ذمّهٔ خویش

مسئله روزهٔ فرض را و نفل را و روزهٔ نذر معین را روا باشد نیّت کردن هم از شب هم از روز فامّا روزهٔ قضا و روزهٔ غیر معیّن روا نباشد مگر به نیّت از شب **مسئله** اگر روزهٔ نفل را می گشاید بعذر ضیافت روا باشد و بیک روایت روا نیست و لیکن مختار روایت اوّل است در فقه ابو اللّیث آورده است که اگر شخصی روزه دار است بروزهٔ قضا گشادن آن بعذر و غیر عذر حرام است زیراکه حکم روزهٔ واجب دارد **مسئله**

(۱) مؤلف ترغیب الصلوة محمد بن احمد زاهد الهندی توفی سنة ٦٣٢ هـ. [١٢٣٤ م.]

(۲) محمد ابو منصور ماتریدی توفی سنة ٣٣٣ هـ. [٩٤٤ م.] فی سمرقند

(۳) ابو محمد رستغفنی عبد الرزاق توفی سنة ٦١١ هـ. [١٢١٤ م.]

اگر روزهٔ تمام ماه رمضانرا یک شب نیّت کند جز یک روز دیگر روزها روا نباشد زیراکه نیّت کردن برای هر روز فرض است علی حده **مسئله** اگر روزهٔ آینده را کسی پیش از فرو رفتن آفتاب یعنی روز نیّت کند روا نباشد بلکه برای روز آینده شب نیّت کند **مسئله** روزه دار را مسواک کردن رُخصت است هم در اوّل روز و هم در آخر روز و بر قول امام شافعی رحمه الله [١] آخر روز مسواک نکند و پیغمبر علیه السّلام فرموده است (**خیر خلال الصّائم السّواك**) یعنی بهترین خصلتها روزه دار را مسواک کردن است **مسئله** پنج روز روزه داشتن نهی است نشاید داشت دو روز عید و سه روز بعد از عید قربان در شرعه [٢] آورده است که دعا کردن در وقت افطار غنیمت است البتّه این دعا مستجاب است و وقت سحر طعام خوردن مستحبّ است در ورد آورده است که هر که در وقت سحر روی سوی آسمان کند یازده بار این کلمه بر زبان راند حق تعالی بنظر رحمت بر وی بنگرد و کلمات اینست (**اَللّٰهُ لاَ اِلٰهَ اِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ...* الآية. البقرة: ٢٥٥**) القائم (**... عَلٰى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ...* الآية. الرّعد: ٣٣**)

[دران وقت که زمین و ماه و آفتاب در یك استقامت میشود هلال ماه نتوان دید آن وقت را اجتماع نیّرین نامیده شده پس از وقت اجتماع چهارده ساعت هلال ماه نو توان دید پیش از چهارده ساعت نتوان دید هر که گوید که دیده ام سخن وی دروغ است و روزه و حج وی و پیروان وی صحیح نه وقت اجتماع هر ماه معلوم است و در تقاویم نوشته شده]

(١) محمد بن ادريس الشافعي توفى سنة ٢٠٤هـ. [٨٢٠ م.] فى مصر
(٢) مؤلف شرعة الاسلام محمد بن ابى بكر بخارى توفى سنة ٥٧٣ هـ. [١١٧٨ م.]

كتاب الزّكوة

زكوة فرض عين است بر هر حرّ مسلم عاقل و بالغ از زن و مرد چون مالک نصاب باشد نصاب مالیست غیر از دَین و حاجت اصلی که سال تمام بران مال گذشته بود در فتاوی تتمّه آورده است که گذشتن حول قمری شرط است نه شمسی **مسئله** زکوة بر کافر و کودک و دیوانه و مدیون واجب نیست عندنا **مسئله** زکوة پیرایه از زر و نقره واجب است اگر ملک مرد بود بر مرد واجب آید و اگر ملک زن بود بر زن **مسئله** اگر مرد جامهای پوشیدنی دارد یا اسب یا سلاح و یا خانهٔ ملکی دارد که قیمت هر یک ازین جنس بقیمت نصاب می رسد زکوة واجب نیست زیرا که مشغول است بحاجت اصلی در وافی [١] آورده است اگر شخصی مهر زن در گردن دارد و دو یست درم نیز در ملک خود دارد زکوة بر وی واجب نیست خواه مهر معجّل خواه مؤجّل

مسئله نصاب زر بیست مثقال[٢] است از بیست مثقال نیم مثقال واجب آید و نصاب نقره دو یست درم و ازان پنج درم واجب آید **مسئله** نصاب شتر پنج شتر است از پنج شتر یک گوسفند واجب آید در سالی که تمام بر وی بگذرد بشرط آنکه شتران سائمه باشند و سال تمام بر ایشان گذشته و سائمه آنرا گویند که بیشتری از سال در چراگاه چریده بود در کنز آورده است که **السّائمة هی الّتی تکتفی بالرّعی فی اکثر السّنة** سائمه آنست که پسنده کرده باشد بچریدن در چراگاه در بیشتری از سال و چون ده شتر شود دو گوسفند واجب آید و در پانزده سه گوسفند و در بیست چهار گوسفند و در بیست و پنج مخاض واجب آید **مسئله** نصاب گاو سی عدد است چون سال تمام بگذرد یک تبیع واجب آید و تبیع یکساله باشد و در چهل یک مسنّه واجب آید تا بشصت عفو است و در شصت دو تبیعه واجب آید پس ازین از هر سی یک تبیع واجب آید و از هر چهل

(١) مؤلف الوافی عبد الله النسفی توفی سنة ٧١٠ هـ. [١٣١٠ م.]

(٢) مثقال بیست قیراط است قیراط حنفی بیست و چهار سانتی غرام نصاب زر نود و شش غرام است درهم شرعی چهارده قیراط نصاب نقره (٦٧٢) غرام است

یک مسنّه و مسنّه آنست که در سیم سال پای نهاده باشد **مسئله** در چهل سر گوسفند یک گوسفند واجب آید پس ازین تا صد و بیست عفو است و در صد و بیست و یک سر گوسفند دو گوسفند واجب آید و در دو یست و یک گوسفند سه گوسفند و بعد ازین تا چهار صد عفو است و در چهار صد و یک سر گوسفند چهار گوسفند واجب آید پس ازین در هر صدی همین حکم است در کنز آورده است که در اسبان زکوة واجب نیست و فتوی برین است و بر قول امام اعظم رحمه الله اگر اسبان سائمه باشند و ماده برای توالد و تناسل نگاه داشته زکوة واجب است از هر اسبی دیناری دهد و با قیمت کند اسبانرا از دو یست درم پنج درم دهد و اگر همه نر است در ایشان زکوة نیست و اگر همه مادیانست دو روایت است بروایتی واجب و بروایتی نی **مسئله** در شتر و گاو علوفه و گاو زراعت و دراز گوش و برّه و شتر بچه و گوساله زکوة نیست **مسئله** در مروارید زکوة واجب نیست **مسئله** اگر کالای تجارتی دارد قیمت کند و زکوة آن بدهد چون بنصاب رسد **مسئله** اگر اوّل سال دو یست درم داشت یا پنج شتر مثلا و در مابین سال مالک شتران و مال بسیار شد زکوة از کل واجب آید اگر چه درین مال که آخر سال مالک شده تمام سال نگذشته است

مسئله زکوة دادن باصل خود یعنی با پدر و پدر پدر تا آنجا که بالا تر رود روا نباشد و نیز زکوة بفرع خود یعنی به پسر و دختر و نبیره و فرزند نبیره روا نباشد تا آنجا که فروتر مرتبه است **مسئله** زکوة توانگر را و مر بندهٔ توانگر را و مر هاشمی را و بندهٔ ایشانرا و کافر را روا نیست **مسئله** اگر بر گمان آنکه درو یش است زکوة داد و پس ازان معلوم شد که توانگرست زکوة را باز نگرداند و بقول ابو یوسف باز گرداند **مسئله** صدقه در حقّ توانگر حکم هبه دارد و در حقّ درو یش هبه حکم صدقه تا اگر توانگری را سرای بخشند مشترک با توانگری دیگر روا نباشد زیراکه هبهٔ مشاع جائز نیست و این هبه است اگر چه بلفظ صدقه گفته است و اگر دو درو یش را بخشند درست باشد زیراکه این صدقه است اگر چه بلفظ هبه گفته است و در صدقه شیوع ناقسمت رواست **مسئله** اگر مسجدی بنا کرد و یا مردهٔ را کفن ساخت و یا پلی را بُنیاد کرد به نیّت زکوة

از زکوة محسوب نباشد زیراکه زکوة تملیک مال است بغیر و این اشیا قابل تملیک نی پس از زکوة محسوب نباشد **مسئله** اگر شخصی از برای درو یشی از مردمان چیزی جمع کرد و بیکدیگر می آمیزد هر که ازیشان به نیّت زکوة داده باشد محسوب نباشد و این شخص از مال خود داده باشد برای ایشان این مال دادنیش گردد زیراکه خلط استهلاک است و استهلاک موجب ملک است و حیله آنست که از درو یش وکیل شود برای قبض را چون وکیل شود هر که چیزی به نیّت زکوة دهد از زکوة واقع شود و او نیز از شغل ذمّه رسته باشد **مسئله** اگر کسی باج می دهد و نیّت زکوة می کند بیک قول محسوب باشد در اداء زکوة نیّت فرض است بدِلْ مگر آنکه کلّ مال صدقه کند دران صورت اگر نیّت نکند روا باشد **مسئله** زکوة مر برادر و خواهر را دادن روا باشد فامّا اگر مردی زن خود را زکوة می دهد روا نباشد و اگر زن مر شوهر خود را زکوة می دهد روا نباشد بنزدیک امام اعظم و صاحبین رحمهم اللّه روا باشد در تفسیر عتّابی آورده است قال اللّه تعالی **(وَلاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ...* الآية. آل عمران: ١٨٠)** معنی وی چنان باشد مپندارند آنانی که بخیلی میکنند بدانچه داده است ایشانرا خدای تعالی که آن نیکست بلکه شرّ است مر ایشانرا یعنی زکوة نمی دهند فردای قیامت آن مال ایشانرا مار گردانند و در گردن ایشان چون طوقی در اندازند و به پیچند و جای دیگر فرمود **(... اَلَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ...)** تا آنجا که **(... جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ ...* الآية. التوبة: ٣٤ - ٣٥)** یعنی آنانکه زکوة نمی دهند فردای قیامت مال ایشانرا گرم کنند و در پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان داغ کنند و در تفسیر عمده آورده است که حکمت چیست که تخصیص کرد به پشت و پهلو و پیشانی گفت که چون درو یش نزدیک مال داری رسیدی روی بر درو یش ترش و نژند کردی این مال را امروز بر پیشانیٔ وی داغ می کنند و چون درو یش بدو روی آوردی او پشت بگردانیدی امروز این مال را گرم کنند و بر پشتش داغ کنند و چون درو یش پهلوی وی نشستی از وی کراهیّت کردی داغ بر پهلوی وی کنند حق تعالی مارا با کافهٔ مسلمانان از آتش دوزخ نگاه دارد و آزادی کرامت کند

فصل فی صدقة الفطر

بدانکه صدقه فطر واجب است بر حرّ مسلم چون مالک نصاب باشد و مال نامی شرط نیست از نفس خود و کودکان خود که صغیر باشند [اگر مالک نصاب نباشند] و از بندگانی که از برای خدمت باشند فامّا از برای بندگان که از برای تجارت باشند و زن و فرزندان بالغ صدقهٔ فطر واجب نیست

مسئله صدقهٔ فطر از گندم نیم صاع بدهد و نیم صاع دو مَن شرعی است و اگر جَوْ یا خرما یا مویز دهد چهار مَنْ ادا باید کرد که صاعی است و صاعی هشت رطل است [١] و اگر خواهد قیمت دهد در فتاوی ظهیری آورده است که قیمت دادن افضل است از غلّه [٢] و استاد این ضعیف مولانا امام ملک العلما سلطان الاتقیا مولانا سراج الملّة و الدّین دو من شرعی را بسنگ خطّهٔ مُلْتان استخراج کرده است هشتاد استیر است و من چهل استار سنگ میشود بوزن شش و نیم درم سنگ در استیری [علاّمه ثناء اللّه پانی پتی در (**مالابدّ منه**) میگوید که رطل بیست إستار باشد هر استار چهار و نیم مثقال [٣] **مسئله** صدقه فطر بعد از دمیدن صبح ادا کند و اگر مقدّم بروز عید می دهد روا باشد و اگر تأخیر کرد و صدقهٔ فطر نداد از گردَنِ او ساقط نشود]

فصل فی الاضحیة

قربانی واجب است بر هر مسلمانی که توانگر است از نفس خود فامّا از اولاد کبار و از زن و بنده باتّفاق واجب نیست **مسئله** قربانی از سه چیز رواست از گوسفند و گاو و شتر و بُز از جنس گوسفند است و گاومیش از جنس گاو و قربانی بدیشان روا باشد **مسئله** اگر مرغ یا حیوانی جز این سه حیوان چون اسب و آهو قربانی کند روا نباشد **مسئله** قربانی درست اندام باید و فَرْبِهْ باید قال النّبیّ علیه السّلام (**عظّموا ضحایاکم**

---

(١) صاعی هشت رطل ماش و یا عدس است شعیر از گندم و گندم از عدس خفیفتر است حجم هشت رطل شعیر از یک صاع بیشتر میشود (٢) قیمت زر و نقره را گویند نه مال دگر را

(٣) مثقال بیست قیراط است و قیراط بیست و چهار سانتی غرام و نیم صاع ١٧٥٠ غرام باشد

فانّها علی الصّراط مطایاکم) فربه گردانید قربانیهای خود را که فردای قیامت بر پل صراط مرکب شما خواهد بود **مسئله** اگر کور و یا لنگ و یا دُمْ بُریده و یا گوش بریده و یا نیك لاغر بود که بمنسك نتواند رفت قربانی کند روا نباشد و اگر گوش یا دم یا عضوی دیگر بُریده شده است و بیشتر باقی است قربانی بدو دُرست است زیراکه اکثر را حکم کل است **مسئله** از جنس گاو چون دو ساله باشد و از جنس شتر پنج ساله باشد روا باشد و کم ازین مدّت روا نیست و اگر گوسفند قربان کند شش ماهه روا بود که رسول علیه السّلام فرمود (**نعم الاضحیّة الجَذَع**) و از بُز یکساله آورده است در (**شرعه**) آورده است که رسول علیه السلام دو قربانی کردی یکی بجهت نفس خود و دیگری از بهر اُمّت پس چون ایشانرا چندین مهر و شفقت بود مستحب باشد که قربانی به نیّت رسول کنند در (**فتاوای کبری**) آورده است که قربانی به نیّت رسول علیه السّلام مستحبّ است اگر شخصی بی اجازت شخصی قربان کرد روا نباشد **مسئله** از گاو و شتر هفت کس را قربان کردن بهفت حصّه دُرست است و از گوسفند یك کس **مسئله** گوشت قربانی خود بخورد و دادن مر توانگر را و درویش را روا باشد و لی مستحب آنست که سیم حصّه صدقه کند و از سیم حصّه کم نکند

علاّمۀ شامی ابن عابدین در حاشیة (**ردّ المحتار علی الدّر المختار**) می گوید که (نزد ابی یوسف و محمد از اصحاب ابی حنیفه تکبیرات یوم عرفه و عید و ایام تشریق در پس هر نماز فرض و نیز در پس هر فرضی که فوت شد در ایام عید و قضا کرده شد درین ایام و در پس نماز جمعه تا نماز عصر آخر ایام تشریق که تا سیزدهم ذی الحجة باشد بر هر مؤتم و منفرد و مسافر و زن واجب است و فتوی برین قول است و در پس نماز عید مندوب است بر متنفل واجب نیست)

کتاب الحج

حج فرض است بر همه مسلمانان از مردان و زنان چون استطاعت باشد و استطاعت هفت شرط است مردانرا عندنا و زنانرا هشت و هشتم آن محرم می باید که باشد مر زنانرا تا بر وَیْ حج واجب بود و الاّ نی و استطاعت آنست که مالِکِ زاد و راحله باشدَ مقداری که وقت رفتن و آمدن او را بس کند و عیال او را نیز تا او باز گردد و بخانهٔ خود آید و بر قول امام مالک راحله شرط نیست یعنی مرکب در کافی آورده است قال النبیّ علیه السّلام **(من ملك زاداً و راحلة يبلّغانه الی بيت الله تعالی فلم يحج مات يهوديّا او نصرانيّا)** و بروایتی **(فليمت ان شاء يهوديّا او نصرانيّا)** معنی چنین باشد که هر که مالک توشه و مرکبی باشد که بدان برسد بکعبه و حج نکند اگر بمیرد بر دین جهودی میرد گو یا ترسایی **مسئله** چون شرائط حج موجود شود بر فور بر وی حج واجب شود و اگر تأخیر کند آثم باشد و فتوی برین قول است در کنز آورده است **فُرِضَ مَرّةً علی الفور بشرط حرّيةٍ الی آخر الشّرائط** و همچنین حدیث دلیل است بر وجوب علی الفور زیرا که فرمود **(... فلم يحج ...)** و حرف فا برای وصل تعقیب است چون مالک زاد و راحله باشد متّصل آن حج بر وی فرض گردد و لهذا وعید کرد بترک حج و وعید بترک فرض بود پس ضرورت بتأخیر آثم باشد **مسئله** حج فرض است بر حرّ عاقل بالغ مسلم اگر بنده درحالت بندگی و یا کودک غیر بالغ حج گزارد بعد ازان بنده آزاد شد و آن کودک بالغ شد حج را باز گردانند که اوّل حج از فرض ایشان واقع نشده است مسئله امنِ راه شرط است و وجود محرم مر زنانرا نیز شرط وجوب حج است

مسئله مواقیت پنج است که گذشتن ازین مواقیت بی احرام روا نیست یکی را ذو الحلیفه گو یند و آن مر اهل مدینه راست و دوم را جُحفه و آن مر اهل شام راست سیُمْ را قَرَنْ گو یند و آن مر اهل نجد راست چهارم را یلملم گو یند و آن مر اهل یَمَنْ راست پنجم را ذات عرق گو یند و آن مر اهل عراق راست و این احرام نیز شرط است

برای صحّت حج بمنزلهٔ تکبیر تحریمه مر نماز را چون احرام خواهد بست نزدیک میقات وضو سازد و یا غسل کند و بوی خوش در کار بندد و دو جامه ازار و چادر نادوخته بپوشد و سر برهنه دارد و دو رکعت نماز بگزارد و این کلمات بر زبان راند اگر منفرد باشد **اللّهمّ انی ارید الحج فیسّره لی وتقبّله منّی** و تلبیه بگوید یعنی این کلمات **اللّهمّ لبّیك لبّیك لا شریك لك لبّیك انّ الحمد والنّعمة لك والملك لك لا شریك لك** و برین کلمات اگر خواهد زیاده کند و ازین کم نکند چون از تلبیه فارغ شود به نیّت حج محرم شود و مادام که تلبیه نگفته است محرم نگردد **مسئله** چون محرم شد حرام شد جامهٔ دوخته پوشیدن و پوشیدن سر و خوش بوی کردن و شکار کردن و دلالت بر شکار نیز حرام است **مسئله** در سایهٔ خانه نشستن و در آمدن در حمام و بستن همیان در کمر جائز است

فصل فرائض الحج

مسئله در حج دو چیز فرض است و آن هردو رکن حج است اوّل وقوف بعرفات بعد ازان طواف زیارت و این را طواف رکن نیز گویند و در حج تا این دو چیز بجای نیارد روا نیست در حاشیهٔ رومی آورده است که زمین عرفات کوهی است بیرون مکّه و این را زمین عرفات ازان گویند که چون پدر ما آدم علیه السّلام و مادر ما حوّا رضی الله عنها بر روی زمین آمدند سیصد و چند سال در میان ایشان فراق افتاد بعده آدم را علیه السّلام با حوّا درین زمین ملاقات شد و یکدیگر را بشناختند ازان روی این زمین را عرفات گویند و بعضی گفته اند که جبرئیل علیه السّلام مر ابراهیم را علیه السّلام مناسک حج می آموخت چون در زمین رسید جبرئیل گفت **عرفتَ** ابراهیم گفت **عرفتُ** ازین جهت عرفات گویند

فصل واجبات الحج

در نافع آورده است رمی جمار و وقوف بمزدلفه و سعی بین الصّفا و المروة هفت بار و حلق یا قصر و طواف صدر که آنرا طواف وداع نیز گویند مر غیر مکّی را یعنی آفاقی را واجب است

و دیگر خصلتها بعضی سنن است و بعضی آداب **مسئله** طواف بر سه نوع است طواف قدوم و آن سنّت است و طواف رکن و آن فرض است و طواف صدر و آن واجب است **مسئله** حج گزاردن عبارتست از وقوف بعرفات و طواف کردن خانۀ کعبه و خانۀ کعبه مرّبع است بطول و عرض بیست و چهار گز است و گرداگردِ او مسجد حرام است و در مسجد حرام در آیند و گِرْدِ آن خانه هفت بار بگردند و در حالت طواف حطیم را داخل طواف دارند وحطیم دیواریست شکسته از خانۀ کعبه فرو افتاده درین وقت میان آن دیوار و دیوار کعبه فرجه ایست وقت طواف ماورای آن حطیم طواف کنند قال النّبیّ علیه السّلام **(الحطیم من الکعبة)** فامّا این ضعیف از بعض اهل عجم شنوده است که ایشانرا بسبب جهل مظنون است زیارت کردن روضۀ مطهّرۀ رسول علیه السّلام حج است و حج عبارت ازین زیارت است و این غلط است بلکه زیارت رسول علیه السّلام سنّت است

مسئله عمره در حنفیه و مالکیه سنّت است و در شافعیه و حنبلیه فرض و وقت او تمام سال است تا هر وقتی که خواهد تواند آورد و عمره چیست در **(کنز)** آورده است که طواف کعبه است هفت بار صفا و مروه دو کوه است بیرون حرم کعبه [١] دویدن و پوییدن میان دو کوه واجب شده است بنابر آنکه چون هاجر رضی اللّٰه عنها اسماعیل را بر زمین نهاد و او زاد و آب نداشت در میان این دو کوه می پویید تا هفت بار چون بیامد از زیر پای اسماعیل علیه السّلام آب پدید شده بود و آن آب زمزم است که از بهشت بیرون آمده است در **(تفسیر وجیز)** [٢] آورده است بیان این آیت (اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ

(١) حرم کعبه و یا حرم شریف نام مسجد الحرام است
(٢) مؤلف تفسیر وجیز علي الواحدی توفی سنة ٤٦٨ هـ. [١٠٧٥ م.]

وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ ... * **الآیة. آل عمران: ٩٦)** ای بمکّة یعنی اوّل خانه که بعد از آفریدن زمین پیدا شد خانه کعبه بود چون طوفان نوح شد علیه السّلام بر آسمان بُردند و چون نوبت ابراهیم رسید اورا فرمان شد که هم در آنجا خانه کعبه عمارت کن پس او عمارت کرد و جبرئیل اورا بفرشتگان یاری داد در (**تفسیر وجیز**) آورده است بیان این آیت (**...وَ مَنْ دَخَلَهُ کَانَ امِنًا ...** * **الآیة. آل عمران: ٩٧)** قیل ای آمنًا من النّار هر که در حَرَم کعبه یعنی در مسجد حرام در آید ایمن شود از آتش دوزخ و هر که درو بامان در آید کشتن او روا نباشد یعنی درون حرم کعبه زیراکه دار الامان است

عالم هندوستانی محمد بن احمد زاهد بونی در کتاب (**ترغیب الصلوة**) **فصل** پنجاه و چهارم می گوید که رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم فرمود که (هر که خواهد که دعای وی مستجاب شود باید که دو چیز نگاه دارد یکی آنکه در وقت دعا کردن دل حاضر دارد [١] و دوم آنکه خوردنی و پوشیدنی از حلال کند تا دعای وی مستجاب شود ودر خانه هر مؤمنی که رشته تاب از حرام باشد دعای وی بهیچ وجه مستجاب نشود) و رسول صلی اللّه علیه و سلم فرمود که (هر که بامداد بر خیزد و سه بار بگوید (**بسم اللّه الذی لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیْءٌ فِي الارضِ و لا فی السماءِ و هو السمیعُ العلیمُ**) آن روز تا شب هیچ بلا بوی نرسد) ورسول صلی اللّه علیه وسلم فرمود که هر کرا دردی و رنجی باشد باید که دست خودرا بران موضع نهد که زحمت رسیده باشد و هفت بار بگوید و بر آن موضع دمد که خدای تعالی بفضل خود آن زحمت را از وی بگرداند و شفا کرامت کند و دعا اینست (**بسم اللّه الرحمن الرحیم اَعوذُ بِعزةِ اللّهِ وقُدْرَتِهِ من شرّ ما اَجِدُ وَاُحَاذِرُ**) مؤلف کتاب (ترغیب الصلوة محمد بن احمد زاهد توفی سنة ٦٣٢ هـ. [١٢٣٤ م.]

---

(١) این شرط در حق اصحاب کرام بود زیرا همه ایشان بر راه حق بودند دلهای ایشان صاف و پاك بود بعد عصر صحابه فرق ضاله ظهور یافت فسق و هوا شایع شد و در متابعت شریعت غرّا سستی واقع شد قلوب ایشان بلوث بدعت و جهالت ملوث و مکدر شد پس امروز برای قبول دعا سنّی بودن یعنی بر معتقدات فرقه ناجیه أهل سنت و جماعت بودن و احکام شرعیه را مراعات کردن و نماز پنج وقت را مداوم بودن شرط است

مسائل متفرّقه از کتب

اگر شخصی امام را در نماز بامداد یافت و سنّت نگزارده است چه کند سنّت گزارد یا نی **جواب** اگر خوف باشد که هر دو رکعت فریضه را بجماعت نخواهد رسید ترک سنّت کند و اگر میداند که یک رکعت را خواهد رسید سنّت بگزراد و بامام پیوندد و در نمازهای دیگر بسُنّت مشغول نشود بلکه در نماز امام در آید **مسئله** سنّت نماز بامداد که فوت شود بی فرض قضا نکند نه بعد از فرض و نه پس از بر آمدن آفتاب و بر قول امام محمّد رضی اللّه عنه قضا کند چون آفتاب بر آید فامّا فریضهٔ بامداد با سنّت با هم چون فوت شود هم فریضه و هم سنّت قضا کند مادام که آفتاب از سر نگشته است بعد از زوال سنّت را قضا نیست **مسئله** اگر در سنّت نماز بامداد شروع کرد بعد ازان بشکست و بامام پیوست آن سنّت را پیش از بر آمدن آفتاب اگر قضا کند شاید یا نی در حِیَلِ خصّاف [۱] آورده است که نشاید اگر چه واجب شده است بسبب شروع زیراکه واجبی که بعینه است درین وقت گزاردن آن رواست فامّا واجبی که بغیره است آنرا نشاید گزاردن پس این حیله میکنند برای سنّت نماز بامداد تا اگر پیش از بر آمدن آفتاب بگزارند بر حکم این روایت مفید نباشد **مسئله** اگر شخصی امام را در نماز فریضهٔ پیشین یافت و بفرض پیوست و سنّت نگزارده است بعد از فرض دو رکعت را گزارد یا آن چهار رکعت که پیش از فرض است و از وی فوت شده است در **(کنز)** آورده است که اوّل چهار رکعت بگزارد و بعد ازان دو رکعت و لفظ کنز اینست **وقضی الّتی قبل الظّهر فی وقته قبل شفعه** قضا کند سنّتی را که پیش از نماز پیشین فوت شده است مادام که وقت نماز پیشین باقیست پیش از دو رکعت سنّت که پس از فریضه است در **(کبری)** آورده است که شخصی نماز بامداد تنها می گزارد یك رکعت گزارده بود جماعت بر پای شد نماز بشکند و بجماعت پیوندد فامّا اگر در نماز پیشین یا نماز دیگر یا

(۱) احمد ابو بکر خصاف توفی سنة ۲٦۱ هـ. [۸۷٤ م.]

نماز خفتن شروع کرده است پس ازان جماعت شد اگر یك رکعت گزارده است دو رکعت کند و سلام دهد و بامام پیوندد و اگر سه رکعت گزارده است تمام کند و بامام پیوندد به نیّت نفل فامّا در نماز شام یك رکعت گزارده است قطع کند و اگر دو گزارده است تمام کند در حیل خصّاف آورده است که اگر شخصی سه رکعت نماز پیشین گزارده است بعد ازان جماعت شد حیله چیست که بجماعت رسد گفت در چهارم ننشیند و بعد ازان دو رکعت دیگر بآن ضم کند تا هر شش نفل شود بعد اتمام بامام پیوندد نماز فرض بجماعت رسیده بود

در متفرّقات کنز آورده است **صائم ابتلع بُزاق غیره کفّر لو صدیقه** روزه دار بُزاق غیری فرو برد اگر آن محبوب او باشد روزه بشکند قضا کند و کفّارت واجب آید و اگر غیر محبوب او باشد روزه بشکند و قضا واجب آید و کفّارت نی در فتاوی ظهیری آورده است که اگر لعاب خود را بیرون آورد بلب بعد ازان فرو برد روزه نشکند **مسئله** بیمار را روزه شکستن روا نباشد مگر بداند که در روزه داشتن بیماریٔ او زیاده می شود **مسئله** چگونه معلوم شود پیش از روزه داشتن که از روزه داشتن بیماریٔ او زیاده خواهد شد در خلاصه آورده است که بقول طبیب حاذق **مسئله** اگر کسی خواهد که روزه بگشاید و کفّارت واجب نیاید حیله آنست که اوّل چیزی فرو بَرَد که بدو غدا کرده نمی شود بعد ازان افطار کند کفّارت واجب نیاید

مسئله پوشیدن زر و ابریشم و قزین مردانرا حرام است و زنانرا مباح و جامهٔ دیبا و ابریشم پوشیدن در حالت جنگ مر غازیانرا مکروه است بر قول امام اعظم رحمه الله و بر قول صاحبین مباح است در منظومه آورده است که بالشت و نهالین و بستر ابریشم ساختن و در کار بستن بر قول امام اعظم مباح است و بر قول صاحبین نی و در فتاوی قاضی خان آورده است که در استعمال کردن لحاف ابریشمین دو روایت است بروایتی مباح و بروایتی نی ترک اولی و در شرح تهذیب [۱] آورده است که **لا بأس بتکّة الحریر** باکی نیست پوشیدن شلوار بَنْدِ ابریشم و لیکن ترک اولی و در متّفق آورده

(۱) مؤلف تهذیب حسین البغوی توفی سنة ۵۱٦ هـ. [۱۱۲۲ م.]

است که هر چه تار او ابریشم است و بافت ریسمان پوشیدن آن حلال است چون خارا و دیمیاتی و صاحبی و بعضی جامه را چنین بافند زیراکه اعتبار پود را است تار را نی چرا که اعتبار در خاره و دیمیاتی وصف باز پسین راست و آن پودست و بر عکس این اگر تار وی ریسمان است و پود وی ابریشم روا نباشد پوشیدن آن **مسئله** اگر کودکانرا زر و ابریشم پوشانند بزه مر پوشاننده را باشد نه کودک را در نافع فقه آورده است در اوانی زر و نقره خوردن و آشامیدن و خوش بویی ازین اوانیها استعمال کردن حرام است قال النّبیّ علیه السّلام **(من شرب فی اناء فضّة فکانّما یجرجر فی بطنه نار جهنّم** پیغمبر علیه السّلام فرمود هر که در آبدانهای زر و نقره بیاشامد چنانست که آتش دوزخ در شکم او در آرند و بگردانند تا رودهای او بسوزد

در هدایه آورده که قمار و نرد و شطرنج باختن حرام است بحکم حدیث نبی علیه السّلام **(من لعب بالنّرد او الشّطرنج فکانّما غمس یده فی دم الخنزیر)** هرکه شطرنج بازد یا نرد چنانست که دست خود در خون خوک آلوده است **لانّه یصدّ عن ذکر اللّه و عن الجمع و الجماعات فیکون حراما** لقوله علیه السّلام **(ما انهیکم عن ذکر اللّه فهوحرام و میسر)** و دیگر در هدایه آورده است که شطرنج باختن باز می دارد از ذکر خدای تعالی و از جمعه و جماعات پس باختن نرد و شطرنج حرام است زیراکه رسول علیه السلام فرموده است که هر که شما را مشغول گرداند از ذکر خدای تعالی آن حرام است و قمار ازین قبیل است و این حدیث عام است در تفسیر عمده آورده است که حق تعالی را سیصد و شصت نظر رحمت است هر روز بر بندگان ازین نظرات رحمت مر اهل شطرنج را نصیبی نیست بکسر شین است نه بفتح شین درقدوری [۱] آورده است که **و یکره استخدام الخصیّ** یعنی مکروه است خدمت فرمودن خواجه سرای زیراکه خدمت فرمودن ایشانرا سبب است برای خصلتی منهی و محرّم **و کُلّ ما یُفْضی الی الحرام حرام** هر چه سبب است برای حرام آن نیز حرام است در فتاوی نسفی [۲] آورده است که

---

(۱) احمد القدوری توفی سنة ٤٢٨ هـ. [۱۰۳۷ م.] فی بغداد

(۲) مؤلف العقائد و الذخیره عمر النسفی توفی سنة ٥۳۷ هـ. [۱۱٤۳ م.]

خدمت فرمودن و خریدن و فروختن خواجه سرایان مکروه است **مسئله** خواجه سرای را بعضی ملوک در حرم می‌گذارند و ایشانرا محرم می شمارند هر که ایشانرا محرم شمارد در حرمها گذاشتن و نظر کردن ایشان بشهوت حلال دارد کافر باشد

در فتاوی ظهیری آورده است که کشتن بناحق و زنا کردن و لواطه و قربان کردن در حائت حیض حرام است هر که این افعال را حلال داند کافر شود

مسئله جملهٔ شرابهاء مسکره حرام است و فتوی در شرابهاء مسکره بر قول امام محمّد است در منظومه آورده است

بیت: لا یشرب المثلّث القویّ * ولا الزّبیبیّ ولا التّمریّ

خوردن شراب سه‌یکئ قوی و خوردن شراب مویز و شراب خرما حرام‌است و فتوی برین است درین زمان و شراب انگور باتّفاق حرام است هر که حلال دارد کافر گردد و بخوردن یک قطره حدّ بر وی واجب شود قال النّبیّ علیه السّلام **(ما اسکر کثیره و قلیله حرام)** در نافع فقه آورده است در کتاب العالِم و المتعلّم که متعلّم مر عالم را پرسید که حکمت چیست که در وقت آغاز خوردن شراب مدمن خمر روی کج میکند عالم جواب داد که از سبب آنکه **یخرج منه الایمان** یعنی ایمان از وی بیرون می آید اگر درین حالت بمیرد بی ایمان و کافر مرده باشد نعوذ باللّه در مختار الفتاوی [۱] مسطور است که هر که مجلس راست کند و آب را چون شراب بگرداند تشبّه بدیشان کند که شارب خمر اند حلال حرام شود پس چیزی که مست کننده و از خدای دور دارنده بود من کلّ الوجوه تشبیه بدین خمر خوردن می شود پس اولی که حرام باشد بنابران حدیث که در هدایهٔ فقه آورده است قال النّبیّ علیه السّلام **(ما انهیکم عن ذکر اللّه فهو حرام و میسر)** و در کتب فقه مسطور است **من بات سکران بات عروسا من الشّیاطین** هر که شراب خورد و شب خود را مست بگذراند از شیاطین بیایند با او همان فعل کنند که با زنان می کنند شرم بادا و ننگ بادا که با وجود پیرایهٔ عقل خود را زن دیوان گرداند و در وصایای امیر المؤمنین علی رضی اللّه عنه آورده است **و لا تقعدوا علی مائدة یشرب**

---

(۱) مؤلف مختار الفتاوی علی المرغینانی توفی سنة ۵۹۳ هـ. [۱۱۹۶ م.]

بعدها الشراب المسكر فانّ ربّى نهانى كما نهانى عن الخمر یعنی منشین بر خوانی که بیاشامند بعد ازان چون شراب مست کننده که نهی کرده است مرا ربّ من ازان طعام چنانکه نهی کرده است از خمر در فتاوی ظهیری آورده است در کتاب الاشربه **اكل البنج حرام** خوردن بنگ حرام است و در بعضی روایت شیر مادیان حرام است پس بدین روایت قِمِزْ حرام باشد

در معالم رازی [١] آورده است که توبه کردن فرض عین است و تمسّک بدین آیت کردند قال اللّه تعالی (**... وَتُوبُوا اِلَى اللّٰهِ جَميعاً ...* الآية. النور: ٣١**) یعنی توبه کنید از گناه بخدای باز گردید **والامر للوجوب** در نوادر ترمذی [٢] آورده است که هر شب در آخر شب در آسمان ندا کنند که (**هل من مستغفر فاغفر له وهل من تائب فاتوب عليه وهل من داع فاجيبه**) یعنی هیچ آمرزش خواهندهٔ هست تا اورا بیامُرْزم و هیچ توبه کنندهٔ هست که توبه کند تا توبهٔ او قبول کنم و هیچ دعا کنندهٔ هست که دعاء وی اجابت کنم غنیمت دار وقت را پیش ازان که مهرخاموشی بر دهن تو ننهاده اند و زبان معذرت نه بسته اند و وقت آشتی باقی است قال اللّه تعالی (**يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً ...* الآية. البقرة: ٢٠٨**) و بترس ازان روز که معذرت را قبول نکنند قال اللّه تعالی (**يَومَ لَا يَنفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ ...* الآية. المؤمن: ٥٢**) یاد کن روزی را که سودمند نباشد مر ظالمان و گناه گارانرا معذرت کردن

در نصاب الفقه [٣] آورده است **من اشتغل بتعلّم العلم وجب على المسلمين كفاية مؤنته** هر که مشغول باشد بآموختن علم واجب بود بر مسلمانان تا مؤنت او را کفایت کنند و ما یحتاج او بدو رسانند در نصاب الفقه آورده است **اعانة المسلم فرض** یاری کردنِ برادر مسلمان فرض است یعنی بدان مقدار که دست دهد **مسئله** تأکید کرده است که اگر یکی از مسلمانان در نماز فرض شروع کرده است و وقت نماز

(١) محمد فخر الدين الرّازى توفى سنة ٦٠٦ هـ. [١٢٠٩ م.] فى هرات

(٢) محمد حكيم الترمذى استشهد سنة ٢٥٥ هـ. [٨٦٩ م.]

(٣) مؤلف نصاب الفقه طاهر البخارى توفى سنة ٥٤٢ هـ. [١١٤٧ م.]

بیرون می رود و شخصی مسلم در آب غرق میشود باید که نماز را ببُرّد و ترک نماز گیرد و او را از غرق شدن چون مقدورش بود بکشد زیراکه درین حالت دو چیزی بر وی فرض است یکی اتمام و دیگر اعانت برادر مسلمان و لیکن نماز را بدلی هست و هو القضاء و این را بدلی نیست پس اورا یاری کردن او اولی باشد و این فرض را مقدّم دارد زیراکه حقّ بنده مقدّم است بر حق خدا لِاستِغناء اللّه و احتیاج العبد

در نصاب الفقه آورده است که قیلوله مستحبّ است مر کسی را که شب را قیام کند قال النّبی علیه السّلام (**القیلولة بین المنجلین**) در میانهٔ دو داس است داس جو و داس شالی و گفته اند قیلوله است و فیلوله و عیلوله قیلوله میان روز خفتن است و فیلوله میان نماز پیشین و نماز دیگر و آن موجب و مورث جنونست و عیلوله بعد از نماز بامداد پیش از بر آمدن آفتاب و آن مورث درو یشی و دست تنگی است قال النّبی علیه السّلام (**الصبیحة تمنع الرّزق**)

در شرعه آورده است که فرمان بر داریٔ علما و پدر و مادر و اُستاد و پادشاه در آنچه نافرمانیٔ خدای نیست فرض است هم در شرعه آورده است که اگر استاد کاری فرمود و مادر و پدر نیز فرمود کار اُستاد را مقدّم دارد زیراکه او بهترین پدرانست قال النّبی علیه السّلام (**الآباء ثلثة ابٌ من ولّدك وابٌ من زوّجك و اب من علّمك و خیر الآباء من علّمك**) پدران سه اند یکی پدری که تُرا بزاد دوم آنکه دختر خود را بزنی بتو داد و سیم آنکه ترا علم آموخت و بهترین پدران آنست که نهال علم در زمین سینهٔ تو نشاند

مسائل العالم و المتعلّم در روضهٔ زندو یستی [۱] آورده است قال النّبی علیه السّلام (**من احبّ العلم و العلماء لم تُکتب خطیئته ایّام حیٰوته**) هر که علم و علما را دوست دارد نوشته نشود بر وی گناه روزهای زندگانیٔ او و در فتاوی خاصّی [۲] آورده است که هر که انبیا و علم و علما را بنظر حقارت نگرد یا ذکر ایشان باهانت کند کافر شود در خزانة الفقه [۳] آورده است که واجب است و حق است اُستاد را بر متعلّم شش

(۱) حسین زندو یستی توفی سنة ٤٠٠ هـ. [۱۰۰۹ م.]. مؤلف(کتاب العالم و المتعلم)امام اعظم ابوحنیفه است
(۲) مؤلف فتاوی الخاصی یوسف الخوارزمی توفی سنة ٦٣٤ هـ. [١٢٣٦ م.]
(۳) مؤلف خزانة الفقه ابو اللیث نصر السمرقندی توفی سنة ۳۷۳ هـ. [۹۸۳ م.]

چیز اوّل آنکه أُستاد را بنام نخواند دوم آنکه بجای او حضور و غیبت ننشیند سیُم آنکه در وقت نشستن پیش معلّم بدو زانوی ادب بنشیند و چهارم پیش او نخندد پنجم در سخن گفتن آواز خود را بر آواز أُستاد بر ندارد و ششم آنچه فرماید قبول کند و نَسِتیزَدْ در شرعه آورده است **لا يتّبع ذلّته و لا هفوته** یعنی پس رَویٔ أُستاد نشود بلغزش و او را غیبت نکند و قصّهٔ موسی و خضر علیهما السّلام یاد کند و محک خود سازد **ويخدمه بالمال و النّفس** و أُستاد را خدمت کند بمال و تن و جان و چون بخانهٔ استاد رود آواز نکند و منتظر باشد تا بیرون آید قال اللّه تعالی **(وَلَوْ اَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّٰى تَخْرُجَ اِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ ...* الآية. الحجرات: ٥)** پیغمبر را علیه السّلام آواز می کردند فرمان آمد که این بی ادبیست اگر صبر کنند تا بیرون آید خیر باشد مر ایشانرا فامّا متعلّم را بر أُستاد حقّست که در حقّ مُتعلّم بنظر شفقت نگرد و اوّل او را در علوم مشکل نه اندازد و هر چه داند او را بیاموزد و بخل نکند هر که ادب را تمام و کمال بجای آرَدْ هر چه در دل أُستاد از علوم است بهمّت استاد در دل شاگرد جای گیرد و نهال گردد و میوه دار گردد در کشف پزدوی[١] آورده است که **و يل للعالم سبعين مرّة و للجاهل مرّة** وای مر عالم را هفتاد بار عذاب چون عمل نکند بعلم خود و یکبار مر جاهل را قال النّبی علیه السّلام **(من ازداد علما و لم يزدد ورعا لم يزدد من اللّه الاّ بعداً و مقتاً)** هر کرا علم زیاده شود و پرهیزکاری نی زیاده وی را از خدای مگر دوری و دشمنی گردد چنانکه گو یند علمی که ره بحق ننماید جهالتست

در تفسیر عمدهٔ معانی آورده است که هر که بعد از هر فریضه آیة الکرسی بخواند حق تعالی جان آن بنده را بی واسطهٔ فرشتگان خود قبض کند بآسانی بمجرّد بیرون آمدن جان فرمان رسد که و یرا به بهشت برید در مشارق الانوار [٢] آورده است که هر که بعد از هر نمازی سی و سه بار **سبحان اللّه** و سی و سه بار **الحمد للّه** وسی وسه بار **اللّه اکبر** و یکبار **لااله الاّ اللّه وحده لاشريك له له الملك و له الحمد يحيى و يميت بيده**

---

(١) فخر الاسلام علی الپزدوی الحنفی توفی سنة ٤٨٢ هـ. [١٠٨٩ م.]
(٢) مؤلف مشارق الانوار حسن الصغانی توفی سنة ٦٥٠ هـ. [١٢٥٢ م.]

الخیر وهو علی کلّ شئ قدیر بخواند حق تعالی گناهان و یرا بیامرزد اگر چه مقدار کف دریا باشد و راویٔ این حدیث امیر المؤمنین علی است رضی اللّه عنه در اخبار صحائف آورده است که (**افضل کلمة عند اللّه سبحان اللّه**) پیغمبر علیه السّلام گفت افضل سخنان نزدیک خدای تعالی گفتن کلمهٔ سبحان اللّه است در حقائق [۱] آورده است قال النّبیّ علیه السّلام (**کلمتان خفیفتان علی اللّسان ثقیلتان علی المیزان**) دو کلمهٔ سبک است در دنیا بر زبان و در قیامت گرانست در میزان و آن گفتن کلمهٔ **سبحان اللّه و الحمد للّه** است در تفسیر منیر آورده است که هر که دوازده بار سورهٔ اخلاص بخواند ثواب چهار ختم قرآن یابد و در دفتر اعمال او نویسند و در صلوة مسعودی آورده است که هر که بعد از نماز وتر سه بار این کلمات بگوید ثواب هشتاد ساله نماز در دفتر عمل او نویسند و کلمات اینست **وتوکّلت علی الحیّ الّذی لا یموت فسبحان اللّه والحمد للّه ربّ العالمین** در تفسیر عمده آورده است که هر که بعد از نماز خفتن از آخر سورهٔ بقره دو آیت بخواند پسنده باشد او را از قیام شب هم در تفسیر عمده آورده است که هر که وقت خفتن آیت (**شَهِدَ اللّهُ...**) بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته بیافریند تا برای او آمرزش خواهند در رشف الادلّة آورده است نزدیک تمام شدن کتاب سلطان العارفین قطب الاولیا شیخ الشّیوخ شهاب الدّین عمر سهروردی [۲] قدّس اللّه سرّه که آدم علیه السّلام نزدیک رکن یمانی در خانهٔ کعبه دو رکعت نماز بگزارد و این کلمات بر زبان راند حق تعالی بر آدم خطاب کرد که (**یا ادم لا یَلْزَم احدٌ من ذرّیّتك هذا الدّعاء الاّ اعطیته اربعة اشیاء**) یعنی از فرزندان تو این را لازم گیرد چهار چیز اورا کرامت گردانیم اوّل آنکه آنچه دوست دارد او را بدهم دوم آنکه آنچه دشوار آیدش نگاه دارم ازان سیُم آنکه شکم اورا از علم و حکمت پر کنم چهارم آنکه اورا توانگر دل گردانم و کلمات اینست **اللّهمّ انی اسألك ایماناً یباشر قلبی واسألك یقیناً صادقاً حتّی اعلم انّه لن یصیبنی الاّ ما کُتب علی ورضاءً بما قسمت لی برحمتك یا ارحم الرّحمین**

---

(۱) مؤلف تفسیر الحقائق محمد سلَمی النیشاپوری توفی سنة ٤١٢ هـ. [١٠٢١ م.]

(۲) شهاب الدین عمر السهروردی توفی سنة ٦٣٢ هـ. [١٢٣٤ م.] فی بغداد

وعلماء سلف برای آن تا انتقال باشد از بوستان به بوستان در آخر فتاوی را بحکایت دل آو یز باتمام رسیده اند بموافقت ایشان در آخر این کتاب چند حکایت تحریر افتاد در فتاوی ظهیری آورده است که امام اعظم مجتهد مقدّم سراج اُمّت منهاج ملّت صوفئ صافی ابو حنیفهٔ کوفی رحمة الله علیه سی و دو سال بوضوء نماز خفتن نماز بامداد گزارده است هم در ظهیری آورده است که در ماه رمضان شصت ختم کردی یکی در تراو یح و یکی در روز در (**تفسیر احمد عتّابی**) آورده است که حضرت عزّت جلّ جلاله چون قلم را بیافرید وَی را خطاب کرد **(أکتب علمی فی لوحی)** بنو یس معلومات و مقدورات ما را قلم در دو یدن شد و نبشتن گرفت تا آنجا رسید که فلان قوم چنین گناه کنند ایشانرا بطوفان غرق گردانیم و فلان قوم چنین گناه کنند ایشانرا بباد سخت و سرد هلاک گردانیم قومی باشند که حضرت ما را بیازارند و تخم نابکاری در زمین دل بکارند و با عمر کوتاه گناه بی شمار آرند و ایشان امّت نبیّ آخر الزّمان باشند قلم بایستاد تا چه عقوبت سخت در باب این قوم نا بکار فرمان خواهد شد فرمان ربّ العزة در رسید **(هی أُمّة مذنبة و انا ربّ غفور)** ایشان اُمّت گناه کار باشند و من خداوند آمرزگار و قلم از تحیّر بشکافت و شکاف قلم ازینجاست

در تفسیر امام احمد عتّابی آورده است که فردای قیامت چون اهل بهشت به بهشت روند فرمان شود که امروز وفای عهد من است سر بردارید تا دیدار من به بینید بندگان چون بدین تشریف مشرّف و مکرّم شوند و دیدار پروردگار خود را بیچون و بیچگونه بینند از گناهکارئ خود شرمسار شوند کاشکی در دار دنیا نافرمانی نکردیمی تا امروز بدین خجالت و شرمندگی گرفتار نشدیمی همه همچنان سر نگونسار بمانند فرمان عزّت در رسد که ای بندگان من امروز روز سجده نیست هر چه کردید از شما در گذشتم و عفو کردم گو یند الهی تو بکرم عفو کردی و لی شرمساری از دل ما بیرون نمیرود حق تعالی بادی را فرمان دهد تا بر دلهای ایشان بِوَزَدْ و آن شرمساری از دلهای ایشان فراموش گرداند **اللّهم ارزقنا رضوانك و غفرانك و الجنة و احسانك و نعوذ بك من**

النّار فاجرنا یا مجیر یا غفّار فاغفر لنا ذنوبنا ولوالدینا و لاستادینا و لمؤدّبینا و لجیراننا و لاقاربنا و لاخواننا و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات بفضلك و کرمك و رحمتك یا ارحم الرّاحمین تم اصل الکتاب.

می گوید بندهٔ گناهکار الرّاجی رحمة الغفّار تراب اقدام الحذّاق مؤلف این اوراق چون دیدم که در طلب علوم دینی فاتر گشته اند و آنچه ازان چاره ایست در تحصیل آن متکاسل و علمای سلف و خلف از هر نوعی تصنیف کرده اند و بر انواع تألیفات رنج برده تیسیرا علی النّاس لکن بر آنکه **لکلّ جدید لذّة فیها** در کتب مصنّفهٔ سلف که هر یک بحری است غوّاصی میکردم و در مجموعات و مؤلّفات خلف که هر یک بوستانیست طواف میکردم از هر دریایی درّی و از هر بوستانی گلی می چیدم و روز را در سلک خطّ منسلک میگردانیدم و امّهات احکام و اشارات و رموز مسائل غریبه و اسوله و اجوبهٔ عجیبه از مسائل واقعات در ابواب عبادات درین صحیفه که عمدهٔ دین است می نوشتم و این مشتمل بر پنج مقدّمه است که بناء اسلام است ملتقط از هشتاد و یک کتاب بوجه اختصار بخاطر پریشان جمع کردم و این را(**عمدة الاسلام**) نام نهاده شد تا مبتدیانرا حظّی وافر و نصیبی فاخر در ابواب عبادات حاصل آید و منتهیانرا ملحظ لحظات و تذکرهٔ واقعات باشد اسامئ کتب از اصول کلام: عمدهٔ عقیده، امالی، شرح امالی، محصّل رازی، معالم رازی، کتاب العالم و المتعلّم، عقیدهٔ نجاح، بدایهٔ اصول، اصول صفّار ؛ و از کتب اصول فقه: منار ، کشف الاسرار ، اصول سرخسی، مستوفی، مسروق پزدوی، کشف پزدوی؛ از کتب فروع فقه: قدوری، منظومه، متّفق، مصفّی، ذخیره، محیط، فتاوی ظهیری، فتاوی خانی، فتاوی نسفی، فتاوی سراجی، فتاوی صغری، فتاوی کبری، مختار الفتاوی، فتاوی عتّابی، فتاوی تتمّه، فتاوی صلوة، نوادر الفتاوی، جامع الکبیر ، کنز ، وافی، کافی، تحفة الفقه، بدایهٔ فقه، هدایه، شرح هدایه، شاهان صدر الشریعة، مکشوف، جواهر که شرح هدایه است، شرح طحاوی، ینابیع، مدخل کرخی جامع الصّغیر ، خانی، فوائد جامع الصغیر،

نصاب الفقه ، کفایهٔ شعبی، روضهٔ زندویستی، حیل خصّاف، حاشیهٔ رومی، ازانِ قدوری، فتاوی زاهدی، فتاوی خلاصه، فتاوی خاصّی، نافع، منافع، تجنیس رکنی، مجمع البحرین، زلّة القاری، فروق نیشابوری، خزانة الفقه، ترغیب الصّلوة، بوستان فقه؛ از تفاسیر: تفسیر امام زاهد، تفسیر امام احمد عتّابی، تفسیر وجیز ، تفسیر منیر ؛ از کتب احادیث و غیر آن: صحائف، شرعه؛ از وصایای امیر المؤمنین علی رضی الله عنه، حقائق، عوارف المعارف، نوادر ترمذی، مقدّمهٔ صلوة ابو اللّیث، رشف الادلّة، مشارق الانوار

حق تعالی این احکام و فوائد را در دلهاء مسلمانان جای دهد و راسخ گرداند و عامل و شامل و توفیق بخشد بطاعت خود توفیق کامل و سبب نجات آن جهانی و ذخیرهٔ این جهانی گرداند مر این گناه کار را توقّع از ارباب علم و اصحاب حلم آنست که اگر سهوی و زللی در تحریر قلم رفته باشد بذیل عفو در پوشند و در تصحیح آن کوشند که **اوّل النّاس اولی النّاس** و بدعاء ایمان و خاتمت بخیر این ضعیف را مدد بفاتحه و باخلاص کنند **اللّهمّ احینا بالایمان و امتنا بالایمان و احشرنا فی زمرة المؤمنین یوم الحساب و صلّی الله علی النّبیّ الهاشمی المکّی المدنی القریشیّ و علی آله و اصحابه اجمعین برحمتك یا ارحم الرّاحمین غفر الله لصاحبه و لقارئیه و لجمیع المؤمنین و المؤمنات آمین**

بســــم الله الرّحمن الرّحيم

ای باد صبا بکن سفری دراز * احوال مرا رسان بر اهل دل و راز
رفتی و بدیدی تو چون شیخ تمام * حضرت حلمی بود راز و نشان
برگو بر آن جناب سلام من زار * کوست خادم دین و وطن و اهل دیار
کوست خادم دین و اهل تقوی * کوست ماحی بدعت و شرك و ریا
هست دولت معنوی را صاحب * هست همره اهل دل مصاحب
فیضان سان چنان متعدی است در این جهان * با توفیق خدائی و توکل در هر زمان
با هیچ کس نیاز ندارد بجز بحق * که این است آخرین رمق اهل دل و حق
آخر بگویمت که کرامت ایشان * با این فقیر رسید در این خاك پاکستان
لیکن چه تشنگان علوم و معرفت * حرصی که دارند از دلو جان و هم رمق
از بهر خواندن کتب این مکتبه * که بانیس حسین حلمی در ترکیه
پروانه‌گان اخذ کتب همچنان اند * از بهر حاصل علوم و معرفت همه اند
ز آنکه در این کتب علومست بی شمار * از اهل دل و اهل حق وطائفه ناجیه
فیضان رهروان صاحبان این دیار * یعنی ملاح معرفت و علم و اجتهاد
ساقی ما در فتنه آخرین زمان * هستن اهل السنة و جماعتش عیان
این فرقه ناجیه اهل اسلام * قول رسول در حق شان هست و السلام
هر کس که خادم چنین اهل بوده است * اورا یقین دهم که او کامیاب هست
هر گاه است از خادم این طریق * او هم چنان بود که عطاء خدا برَ اوست
این غیرت و شهامت اهل تقوی است * این هم کرامت عبد الحکیم مرشد است.
هر کس که منکر کرامت دوستان حق بود * نامید است ز رحمت وفیضان اهل حق
هر چند که مدح اهل دل واهل حق کنم * این هم کم است گر چه زبانم نه ناطق است
این جمله از کرامت عبد الحکیم بود * که اخذ فیض کرده حلمی از او وجود
از فیض خود شما بکنید باز هم روان * تا ما دعا کنیم شما از دل و جان
گر حاشیه شیخ زاده کنید روان * مارا بود کفایت از اهل مکتبه آن
لیکن کمال در هر شی احسن بوده است * اجلاد اربعه حاشیه راست آن کمال
گر مرضیت بر ارسال جمله هم نشد بود * بر ناقش ضرورت دفع هم نبود
بالای ما دعا بر اخوان لازم است * دعا میکنم سپرد خدا بود
اتمام کن کلام ای حنیف زار * این هم که تو بگفتی کافیست و هوسیار

اخی الشیخ حلمی صاحب ظلّ مجدکم: السلام علیکم و علی من لدیکم: حاصل ما کتبته فی الشعر الفارسی هو هذا بعد مدحکم لکم و لشیخکم المبارك رحمه الله و لمکتبتکم و لمسلکنا و مسلککم یعنی اهل السنة و الجماعة اقول اطلب منکم الکتاب المسمی بحاشیة الشیخ زاده مکملا و قلت مکملا لانه اذا کان ناقصا فلا یفید لی فائدة تامة لهذا ان کان استطاعتکم بارسال کله فارسلوه و الا فندعو لکم دعاء الخیر بنشر کتبکم فلا حاجة الی ارسال جلد او جلدین فعوّضوه بکتاب آخر و السلام

اخوکم فی الله محمد عبید الله حنیف

اسماء الكتب العربية التي نشرها مكتبة الحقيقة

اسماء الكتب **عدد صفحاتها**

اسماء الكتب الفارسية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

الكتب العربية مع الاردوية و الفارسية مع الاردوية و الاردية

دُعَاءُ التَّوْحِيد

يَا اَللهُ يَا اَللهُ لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِآبَاءِ وَأُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلِأَبْنَائِي وَبَنَاتِي وَلِإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلِأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلِأَخْوَالِي وَخَالاَتِي وَلِأُسْتَاذِي عَبْدِ الْحَكِيمِ الْآرْوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اَلاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْاِسْتِغْفَار

اَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لاَ اِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيَّ الْقَيُّومَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

جناب حسين حلمي ايشيق «رحمة الله عليه»، ناشر نشريات (**حقيقت كتاب أوى**) بوده، در سال ۱۳۲۹ هجرى [۱۹۱۱ م.] در بلدهٔ -**ايوب سلطان در شهر استانبول**- تولد يافته است. (**حقيقت كتاب أوى**)، شصت وسه كتاب عربى، بيست وچهار كتاب فارسى وسه كتاب أردوىي وچهارده كتاب تركى را به نشر سپرده وبا علاوه كتابهاييكه ازين كتابهاى مذكور به زبانهاى فرانسوى، آلمانى، انگليسى، روسى وغيره ترجمه كرده شده است تعداد نشريات آن به يكصد وپنجاه ودو كتاب بالغ ميگردد. همهٔ اين كتابها از طرف (**حقيقت كتاب أوى**) چاپ ميگردد. جناب حسين حلمى ايشيق «رحمة الله عليه»، يک عالم كامل ومكمل وبا صلاحيت اسلام مى باشد ومرشد ايشان سيد عبدالحكيم ارواسى كه در علوم دينى عالم متبحر، در معرفتهاى تصوف نيز كامل ومكمل بوده، صاحب كرامات وخوارق مى باشد. رسالة مآب حسين حلمى ايشيق «رحمة الله عليه» در شبى كه روز ۲۰۰۱/۱۰/۲۵ (۸ شعبان ۱٤۲۲) را به روز ۲۰۰۱/۱۰/۲٦ (۹ شعبان ۱٤۲۲) وصل مى كند از دنيا رحلت نموده ودر بلده ايوب سلطان كه زادگاهش مى باشد، مدفون گرديده است.